

# جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی

تألیف  
لسترخ

ترجمه  
محمود عرفان

سرزمینهای خلافت شرقی  
جغرافیای تاریخی

جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی توصیف دقیق و جامعی از اوضاع جغرافیائی ایران و ترکیه و بین‌النهرین و سوریه و آسیای مرکزی از آغاز فرمانروائی مسلمانان تا هجوم تیمور است. طی این هشت قرن و پس از آن بسیاری از جغرافی نویسان و مورخان مسلمان آنچه را که درین باره به چشم دیده و از منابع مورد اعتماد خویش شنیده‌اند در صفحات کتب خود جمع آورده‌اند. اما استفاده از همه این کتب به علت پراکندگی نسخ خطی و نقیسی آنها در کتابخانه‌های سراسر جهان و نیز بسبب اغلاط خطی و اختلاف میان نسخ متعدد هر کتاب بسیار دشوار است.

لسترخ خاورشناس مشهور انگلیسی درین کتاب عصاره نوشته‌های همه جغرافی دانان و مورخان مذکور را پس از تلخیص و مقایسه با یکدیگر و حذف مکررات و زواید و تصحیح اغلاط خطی گنجانده و با استفاده از مشاهدات سیاحان خارجی و تحقیقات و تشیعات خاورشناسان مجموعه‌ای فراهم آورده است که اطلاعات جامع و مفیدی را درباره جغرافیای این کشورها در قرون وسطی و تحولات بعدی در دسترس طالبان میگذارد.

ده نقشه جغرافیائی دقیق که بر متن کتاب افزوده شده است نیز در توضیح بیشتر و بهتر مطالب کتاب تأثیر بسیار دارد.



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

شابک ۸-۱۰۵-۲۲۵-۹۶۳  
ISBN 964-445-105-8

قیمت: ۱۶۰۰۰ ریال

# جغرافیای تاریخی

سرزمینهای خلافت شرقی

www.tabarestan.info  
تبرستان

گی لسترنج

# جغرافیای تاریخی

سرزمینهای خلافت شرقی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

www.tabarestan.info  
تبرستان

ترجمه محمود عرفان



تهران ۱۳۷۷

## فهرست مندرجات

۱۷ - ۱۹  
۲۱ - ۲۳  
۲۴

مقدمه مترجم  
مقدمه مؤلف

فهرست اسامی جغرافی نویسان مسلمان بترتیب تاریخ تألیفات آنها

فصل اول

دیاچه

۱ - ۲۵

بین‌النهرین و ایران و ایالات آن دو در دوره خلفای عباسی - ایالات شمال باختری و شمال خاوری - جاده های بغداد تا سرحدات بلاد اسلام - جغرافی نویسان مسلمان و تألیفات آنان - مؤلفان دیگر - نام اماکن و ایالات عرب زبان و ترك زبان و فارسی زبان .

فصل دوم

عراق

۲۶ - ۴۱

تقسیم بین‌النهرین به دو قسمت شمالی و جنوبی - عراق یا بابل قدیم - تغییر مجرای فرات و دجله - نهرهای بزرگ برای آبیاری - بغداد و مدائن و شهرهای ساحل دجله تا فم الصلح .

فصل سوم

عراق (بقیه)

۴۲ - ۵۷

واسط - بطائح - مذار وقرنه - دجله کور - بصره و نهرهای آن - ابله و عبادان - دجله بالای بغداد - بردان - طسوج دجیل - عکبر او حربی و قادسیه .

فصل چهارم

عراق (بقیه)

۵۸ - ۷۵

سامرا - تکریت - نهر وان - باعقوبیا و شهرهای دیگر - شهر جسر نهر وان و شاهراه خراسان - جلولاء و خانتقین - بندنجین و بیات - شهرهای فرات از حدیثه تا انبار - نهر عیسی - محول و صرصر و نهر ملک - نهر کوئی .

لسترینج، گای. ۱۸۵۴ - ۱۹۳۳. I.e Strange, Guy.

جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی: بین‌النهرین، ایران و آسیای مرکزی از زمان فتوحات مسلمین تا ایام تیمور / تألیف لسترینج؛ ترجمه محمود عرفان. - تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.

۶۰۹ ص. نقشه (ناشده).

ISBN 964-445-105-8

یها: ۶۵۰۰ ریال.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار).

عنوان اصلی:  
The lands of the eastern caliphate.

چاپ اول: بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۷.

چاپ چهارم: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳ (یا فروست).

کتابنامه به صورت زیر نویس.

چاپ پنجم.

۱. بین‌النهرین - جغرافیای تاریخی. ۲. ایران - جغرافیای تاریخی. ۳. آسیای مرکزی - جغرافیای تاریخی. ۴. آسیای صغیر - جغرافیای تاریخی. الف. عرفان، محمود، ۱۲۷۹، مترجم. ب. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ج. عنوان.

بج ۷/۹/۴۴ DS ۹۱۱/۵

۱۳۷۷

۱۱۱۶۳ - ۷۶ م

کتابخانه ملی ایران

جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی

نویسنده: گئی لسترینج

مترجم: محمود عرفان

چاپ اول: ۱۳۳۷

چاپ سوم: ۱۳۷۷؛ تیراژ ۳۰۰۰ نسخه

آماده سازی و چاپ: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

حق چاپ محفوظ است.



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

- اداره فروش و فروشگاه مرکزی: خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچه کمان، پلاک ۴، کد پستی ۱۵۱۷۸
- صندوق پستی ۳۶۶-۱۵۱۷۵؛ تلفن: ۷۱-۸۷۷۴۵۶۹؛ فاکس: ۸۷۷۴۵۷۲
- چاپخانه: خیابان آزادی - نیش زنجان جنوبی - محوطه سازمان میراث فرهنگی کشور؛ تلفن: ۶۰۱۳۰۲۱-۶۰۱۴۲۸۳
- فروشگاه یک: خیابان انقلاب - روبروی دراصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۴۰۰۷۸۶
- فروشگاه دو: خیابان انقلاب - نیش خیابان ۱۶ آذر؛ تلفن: ۶۴۹۸۴۶۷
- فروشگاه سه: خیابان جمهوری - نیش آقا شیخ هادی؛ تلفن: ۶۷۴۳۰۰

## فصل پنجم

## عراق (بقیه)

۷۶ - ۹۲

دوشاخه شدن فرات - رود سورا - قصرابن هبیره - نیل ونهر آن - نهر نرس - نهر باده و بمیادیتا - نهر کوفه - قادسیه - نجف و کربلا - استانهای دوازده گانه عراق - تجارت و صنعت - راههای عراق .

## فصل ششم

## جزیره

۹۳ - ۱۰۸

سه دیار - دیار ربیعه - موصل و تینوا و شهرهای مجاور آن - زاب بزرگ و حدیثه و اربل - زاب کوچک و سن و دافوق - خابور کوچک و حسنیه و عمادیه - جزیره ابن عمر و کوه جودی - نصیبین و رأس العین - ماردین و دنیسر - هرماس و خابور - عربان و ثرثار - سنجار و حضر - بلد و اذرمه .

## فصل هفتم

## جزیره (بقیه)

۱۰۹ - ۱۲۲

دیار مضر - رقه و واقفه - رودخانه بلخ و حران - ادسا و حصن مسلمه - قرقیسیاه - نهر سعید و رجه و دالیه - رصافه شام - عانه - پالس و جسر منبج و سیمساط - سروج - دیار بکر - آمد و حانی و سرچشمه دجله - میافارقین و ارزن - حصن کیفا و تل فافان - ساعرت .

## فصل هشتم

## فرات علیا

۱۲۳ - ۱۳۵

فرات شرقی یا ارسناس - ملاسگردوموش - شمشاط و حصن زیاد یا خربوط - فرات غربی - ارزن الروم یا قالیقلا - ارزنجان و کمخ - قلعه ابریق یا تفریک - ملطیه و طرنده - زبطره و حدث - حصن منصور و بهستاو پل سنجه - صادرات جزیره و محصول آن - راهها .

## فصل نهم

## روم یا آسیای صغیر

۱۳۶ - ۱۵۱

بلاد روم - ثغور اسلامی از ملطیه تا طرسوس - دو معبر بزرگ در جبال طوروس - جاده

قسطنطنیه که از معابر کیلیکیه می گذشت - طرابوزان - سه محاصره قسطنطنیه - جنگهای مسلمانان در آسیای صغیر - غارت عموریه بوسیله منتصم - فتح آسیای صغیر بوسیله سلجوقیان - ارمنیه صغری - صلیبیون - مهمترین شهرهای سلجوقیان در بلاد روم .

## فصل دهم

## روم (بقیه)

۱۵۲ - ۱۶۹

امیرنشینهای ده گانه ترکمان - ابن بطوطه و مستوفی - قیساریه و سیواس - سلطان عراق - امیر قرمان - قونیه - امیر تکه و علایا و انطالیه - امیر حمید و آگریدور - امیر جرمیان و کوتاهیه و سوری حصار - امیر منتشا و میلان - امیر آیدین و افسوس و ازمیر - امیر صاروخان و مغنیسیه - امیر قراصی و پرغامس - ولایت عثمانی و بروصه - امیر قزل احمدلی : صنوب ( سینوپ ) .

## فصل یازدهم

## آذربایجان

۱۷۰ - ۱۸۴

دریاچه ارمیه - تبریز - سراو - مراغه و رودهای آن - پسواواشته - شهر ارمیه و سلماس و بخوی و مرند - نخجوان - پلهای رود ارس - کوه سیلان - اردبیل و اهر - سفیدرود و شعب آن - میانج - خلخال و فیروزآباد - رودشال و منطقه شاهرود .

## فصل دوازدهم

## گیلان و ایالات شمال باختری

۱۸۵ - ۱۹۹

گیلانات - نواحی دیلم و طالش - بروان و دولاب و خشم - لاهیجان و رشت و دیگر شهرهای گیلان - ولایت موغان - بجزروان و پرزند - محمودآباد - ورثان - ایالت اران - برذعه - بیلقان - گنجه و شکور - رودکر و رود ارس - ایالت شیروان - شامخی - باکویه و باب الابواب - ایالت گرجستان یا جرجیا - تفلیس و قارص - ایالت ارمنستان - دیبل یا دوین - دریاچه وان - اخلاط و ارچیش و وان و بتلیس - محصولات ایالات شمالی .

## فصل سیزدهم

## ایالت جبال

۲۰۰ - ۲۱۵

ایالت جبال یا عراق عجم و نواحی چهارگانه آن - قرمیسین یا کرمانشاهان - بیستون و کتیبه های آن -

کنگوار - دینور - شهرزور - حلوان - شاهراه بزرگ خراسان - کرند - کردستان در زمان سلجوقیان - بهار - جمجمال - الانی و الیستر - همدان و نواحی آن - درگزین - خرقانین و آوه شمالی - نهاوند - کرج رودآور و کرج ابودلف - فراهان .

## فصل چهاردهم

## ایالت جبال (بقیه)

۲۱۶ - ۲۳۰

لر کوچک - بروجرد - خرم آباد - شاپور خواست - سیروان و صیبره - اصفهان و ولایات آن - فیروزان و فارفا آن وزنده رود - اردستان - کاشان - قم و گلپایگان و رود قم - آوه و ساوه - رود گاوماها .

## فصل پانزدهم

## ایالت جبال (بقیه)

۲۳۱ - ۲۴۹

ری - ورامین و طهران - قزوین و قلعه الموت - زنجان - سلطانیه - شیز یا ستوریق - خونج - دوناخیه طالقان و طارم - قلعه شمیران - تجارت و محصولات ایالت جبال - شاهراههای ایالت جبال - آذر بایجان و ایالات مرزی شمال باختری .

## فصل شانزدهم

## خوزستان

۲۵۰ - ۲۶۶

دجیل یا رود کارون - خوزستان و اهواز - تستر یا شوشتر - شادروان بزرگ - نهر مسرقان - عسکر مکرم - جندی شاپور - دزفول - شوش و رودخانه کرخه - بصنا و متوت - قرقوب و دورالراسبی - حویزه و نهر تیرا - دورق و ولایت سرق - حصن مهدی - دهانه و مصب دجیل - راه مرز و ولایت زط - سرزمین لر بزرگ - اینج یا مال امیر - سوسن - لردگان - تجارت و محصولات خوزستان - راههای عمده .

## فصل هفدهم

## فارس

۲۶۷ - ۲۸۲

تقسیم ایالت فارس به پنج کوره یا ولایت - ولایت اردشیر خره - شیراز - دریاچه ماهلویه - رود سکان - جویم - دریاچه دشت ارژن - کوار - خیر و مسکان - کارزین و ولایت قباد خره - جهرم - جویم ابواحمد - ماندستان - ایراهستان - جور یا فیروز آباد - ولایات ساحلی فارس - جزیره قیس - سیراف - نجیرم - توج - غنبدیجان - خارک و دیگر جزایر خلیج فارس .

## فصل هجدهم

## فارس (بقیه)

۲۸۳ - ۲۹۵

کوره شاپور خره - شهر شاپور و غار آن - رودخانه رتین - نوبنجان - قلعه سفید و شعب بان - زموم کردها - کازرون و دریاچه آن - رود آهتین و رود جرشیق - جره و پیل سیوک - کوره ارجان و شهر ارجان - رودخانه طاب - بهبهان - رودخانه شیرین - گنبد ملقان - مهربان - سینزو - جنبه - نهر شاذکان .

## فصل نوزدهم

## فارس (بقیه)

۲۹۶ - ۳۰۸

ولایت اصطخر و شهر اصطخر یعنی پرسپولیس - رودخانه کر و رودخانه پلوار - دریاچه بختگان و شهرهای اطراف آن - جلگه مرو دشت - بیضا و مامین - کوشک زرد - سزmq و یزد خواست - سه راه از شیراز به اصفهان - ابرقوه - ولایت یزد و شهر یزد و شهرهای دیگر آن ولایت - ولایت رودان و شهرهای آن - شهر بابک و هرات .

## فصل بیستم

## فارس (بقیه)

۳۰۹ - ۳۲۰

کوره دارابجرد یا ولایت شبانکاره - شهر دارابجرد - درکان و ایگ - نیریز و اصطهبانات - فسا و رونیز و خسو - لار و فرگ - طارم - سورو - تجارت فارس و صنایع آن - شاهراههای فارس .

## فصل بیست و یکم

## کرمان

۳۲۱ - ۳۳۲

پنج کوره کرمان - دو کرسی ایالت - کرسی اول : سیرجان ، محل و تاریخ آن - کرسی دوم : بردسیر که شهر کنونی کرمان است - ماهان و ولی آن - خبیص - زرنده و کوه بنان که همان Cobinan مارکوپولواست .

## فصل بیست و دوم

## کرمان (بقیه)

۳۳۳ - ۳۴۴

ولایت سیرجان - ولایت بم و ولایت نرماشیر - ریگان - جیرفت و قمدین همان کمادی

Camadi مارکوپولو - دلفرید - کوههای - بارزوقنص - راذکان و منوجان - هرموز کهنه و هرموز نو و گمبرون - بازرگانی ایالت کرمان - راههای عمده آن .

## فصل بیست و سوم

## کویر لوت و مکران

۳۴۵ - ۳۵۷

وسعت کویر لوت و مختصات آن - سه واحه چرمق و نایند و سنیج - راههای عمده کویر - ایالت مکران - فنزبور و بندر تیز - شهرهای دیگر - سند و هند - بندر دیبل - منصوره و ملتان - رود مهران - ولایت توران و قصدار - ولایت بدهه و قندابیل .

## فصل بیست و چهارم

## سیستان

۳۵۸ - ۳۷۶

سیستان یا نیمروز و زابلستان - زرنج کرسی سیستان - دریاچه زره - رود هیرمند و نهرهایی که از آن جدا کرده اند - پایتخت قدیم سیستان موسوم به رام شهرستان - نه - فره و رودفره - رودخاش و روستای نیشک - قرنین و شهرهای دیگر - رودبار و بست - روستاهای زمین داور - رخج و بالیس یا ولشتان - قندهار - غزنه و کابل - معدن نقره - راههای سیستان .

## فصل بیست و پنجم

## قهبستان

۳۷۷ - ۳۸۸

ایالت قهبستان که مارکوپولو آنرا « تونوکاین » نامیده - قاین و تون - ترشیز و ولایت پشت - سرو بزرگ زردشت - زاوه - بوزجان و ایالت زم - ولایت باخرز و مالز - خواف - زیرکوه - دشت بیاض - گناباد و بجنستان - طبس خرما - خوست یا خوسف - بیرجند و مؤمن آباد - طبس مسینان و دره .

## فصل بیست و ششم

## قومس و طبرستان و گرگان

۳۸۹ - ۴۰۷

ایالت قومس - دامغان - بسطام - بیار - سمنان و خوار - شاهراه بزرگی خراسان که از قومس میگذشت - ایالت طبرستان یا مازندران - آمل - ساری - کوه دماوند و روستاهای فادوسبان و قازن و روبنج - فیروزکوه و قلمه‌های دیگر - نائل و چالوس و ناحیه رویان - دژطاق و ناحیه رستمدر - معطیر

وطمیه - کبود جامه و خلیج نیم‌مردان - ایالت گرگان یا جرجان - رود گرگان و رود اترک - شهر گرگان و استرآباد - بندر آپسکون - ناحیه دهستان و آخر - راههای طبرستان و گرگان .

## فصل بیست و هفتم

## خراسان

۴۰۸ - ۴۲۲

چهار ربع خراسان - ربع نیشابور - شهر نیشابور و شادیاخ - کوره نیشابور - طوس و مشهد - بیهق و سبزوار - جوین و جاجرم و اسفراین - استوا و کوچان - راذکان و نسا و ابیورد - کلات - خابران و سرخس .

## فصل بیست و هشتم

## خراسان (بقیه)

۴۲۳ - ۴۳۲

ربع مرو - رود مرغاب - مرو بزرگ و دهکده های آن - آمل و زم در ساحل جیحون - مرو و رود یا مرو کوچک و قصر احنف .

## فصل بیست و نهم

## خراسان (بقیه)

۴۳۳ - ۴۴۵

ربع هرات - رود هرات یا هریرود - شهر هرات - مالن و شهرهای ساحل علیای هریرود - بوشنج - ولایت اسفزار - ولایت بادغیس و شهرهای آن - کنج رستاق - ولایت غرجهستان و غور - بامیان .

## فصل سی ام

## خراسان (بقیه)

۴۴۶ - ۴۶۰

ربع بلخ در خراسان - شهر بلخ و نوپهار - ولایت جوزجان - طالقان و چرزوان - میمنه یا یهودیه - فاریاب و شیرقان و انبار و آندخود - ولایت طخارستان - خلم و سمکنان و اندرابه - وروالیز و طایقان - صادرات خراسان و غلات آن - راههای خراسان و قهبستان .

## فصل سی و یکم

## ماوراءالنهر (رود جیحون)

۳۹۳ - ۴۷۳

ماوراءالنهر بطور کلی - اسامی جیحون و سیحون - شاخه‌های جیحون علیا - بدخشان و وغان -

ختل و وخش - قبادیان و چغانیان و شهرهای آنها - پل‌سنگی - ترمذ - دربند آهنین - کالاف و اخیسک و فربر - دریای آرال یا دریاچه خوارزم - یخ بستن رود جیحون در زمستان .

## فصل سی و دوم

## خوارزم

۴۷۴ - ۴۸۸

ایالت خوارزم - دوکرسی آن: کاث و جرجانیه - ارگنج کهنه ونو - خیره و هزار اسب - رودهای خوارزم و شهرهای ساحل راست و چپ جیحون - بسترمنلای جیحون تا دریای خزر - صادرات و محصولات خوارزم .

## فصل سی و سوم

## سغد

۴۸۹ - ۵۰۳

بخارا و پنج شهری که داخل باروی آن بودند - بیکند - سمرقند - کوه بتم ورود زرافشان یعنی رود سغد - گرمینه - دبو سیه و رینجن - کش و نخشب و شهرهای مجاور آن دو - محصولات و صادرات سغد - راههای ماوراء جیحون تا سمرقند .

## فصل سی و چهارم

## ایالات رود سیحون

۵۰۴ - ۵۲۱

ایالت اشروسه - بونجکت مرکز آن - زامین و شهرهای دیگر - ایالت فرغانه - جکسارتس یا سیحون - اخیسکت و اندیجان - اوش و اوزکند و شهرهای دیگر - ایالت چاچ یا بنگت - بناکت یا شاهرخیه و شهرهای دیگر - ولایت ایلاق و شهر تونکت و معادن نقره خشت - ولایت اسپبجاب - شهر اسپبجاب یا سیرام - چمکند و فاراب یا اتراز - یسی و صبران - جند وینیکنت - طراز و میرکی - شهرهای دور دست ترکان - محصولات ایالات سیحون - راههای شمال سمرقند .

## ایبائی از شاهنامه

۵۲۰ - ۵۳۸

مربوط به برخی اعلام جغرافیائی مذکور درین کتاب

## استخراجی از حدود العالم

۵۳۹ - ۵۵۴

مربوط به اعلام جغرافیائی ایران

۵۵۹ - ۵۵۵	تعلیقات
۵۹۵ - ۵۶۰	فهرست اعلام جغرافیائی
۶۰۳ - ۵۹۶	فهرست نامهای اشخاص و اقوام
۶۰۹ - ۶۰۵	فهرست موضوعی مواد کتاب
۶۱۰	فهرست کتب

## فهرست نقشه‌ها

۸	روبروی صفحه	۱	استان‌های خلافت عباسیان که شاهراههای عمده را نشان می‌دهد
۴۱	» »	۲	استان عراق و خوزستان و قسمتی از استان جزیره
۸۰	» »	۳	استان‌های شمال غربی و جزیره و آذربایجان
۱۳۷	» »	۴	بلاد روم
۲۰۰	» »	۵	استان جبال و گیلان و مازندران و کومس و گرگان
۲۹۷	» »	۶	استان فارس و استان کرمان
۳۴۵	» »	۷	استان مکران و قسمتی از استان سیستان
۳۷۷	» »	۸	استان خراسان و قهستان و قسمتی از استان سیستان
۴۵۶	» »	۹	استان سیحون و استان جیحون
۴۸۹	» »	۱۰	استان خوارزم



## مقدمه و فهرست

مختصری از زندگانی مؤلف و چند کلمه راجع بترجمه این کتاب

لستر نیچ مؤلف این کتاب در سال ۱۸۵۴ در یکی از شهرهای خاوری انگلستان متولد گردید و در سال ۱۹۳۳ بسن هشتاد سالگی در شهر کمبریج وفات یافت. وی قسمت عمده زندگانی را در خارج از کشور خود گذراند و در آغاز جوانی چندین سال بامادرش در پاریس بسربرد و در آنجا بامهل<sup>۲</sup>، مستشرق نامدار فرانسوی، مترجم شاهنامه فردوسی، آشنا گردیده بشویق او باموختن فارسی و عربی پرداخت. تحصیل زبان فارسی ویرا، که جوانی بیست و سه ساله بود، بمرز و بوم فارسی زبانان یعنی ایران دلباخته کرد و سه سال از ۱۸۷۷ تا ۱۸۸۰ م. که بازمان سلطنت ناصرالدین شاه مصادف بود در ایران اقامت گزیده بتکمیل زبان فارسی و تاریخ و جغرافیای این دیار چنان همت گماشت که دوسال بعد یعنی در سال ۱۸۸۲ توانست «تئاتر وزیر خان لنکران» را بدستیاری هگرت<sup>۳</sup> منشی سفارت انگلیس در تهران بانگلیسی ترجمه کند و حواشی سودمندی بر آن بیفزاید.

سرگذشت یا تئاتر «وزیر خان لنکران» تألیف میرزا فتحعلی آخوندزاده نمایشنامه ایست بر ترکی قفقازی، که میرزا جعفر قراجه داغی آنرا بفارسی ترجمه کرده و در سال ۱۹۳۰ بسعی لستر نیچ و هگرت در انگلستان بفارسی چاپ شده و پشت جلد آن این عبارت ذکر گردیده است: «این تئاتر در مکالمه امروزی زبان فارسی است که سیاحان فرنگی و فرنگی های ایران و متعلمین هندوستانی را بکار آید.»

«تئاتر وزیر خان لنکران» در چهار پرده است که واقعه آن بگفته نویسنده در پنجاه سال قبل از نوشتن تئاتر در شهر لنکران اتفاق افتاده و قهرمان داستان، میرزا حبیب، وزیر خان لنکرانست. لستر نیچ کتاب دیگری از فارسی بانگلیسی نیز ترجمه کرده که نویسنده این مقدمه بفارسی آن دست نیافتیم و گویا بنام «دارو ساز» یا «کیمیاگر»<sup>۴</sup> باشد و چنانکه آرنولد ویلسن در «فهرست کتابهای مربوط

بایران ۱ « نوشته ، در سال ۱۸۸۶ در مجله انجمن شاهی آسیائی چاپ شده است .  
لسترنج در سال ۱۹۱۴ قسمت جغرافیای « نزهة القلوب » تألیف حمدالله  
مستوفی را تصحیح کرد و با ترجمه انگلیسی آن منتشر ساخت، و این امر ویرا در ردیف  
مستشرقین نامی قرارداد و به تجسسات و تألیفاتی در جغرافیای تاریخی بلاد اسلامی  
تشویق کرد

لسترنج قسمتی از کتاب « احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم » تألیف  
مقدسی را که راجع بفرسین است ، از عربی بانگلیسی ترجمه کرد و کتابی هم بنام  
« فلسطین در زمان فرمان روائی مسلمین » تألیف نموده بچاپ رسانید، سپس آن قسمت  
از کتاب « عجایب الاقالیم السبعة » تألیف ابن سربون را که در باره رودها  
ونهرهای عراق و جزیره است با ترجمه انگلیسی بضمیمه چندین فهرست و نقشه  
چاپ و منتشر کرد . در سال ۱۹۰۰ کتاب او موسوم به « بغداد در زمان خلافت  
عباسیان »<sup>۲</sup> و در سال ۱۹۰۵ کتاب دیگر او موسوم به « جغرافیای تاریخی سرزمینهای  
خلافت شرقی »<sup>۳</sup> که اینک ترجمه فارسی آن از نظر خوانندگان میگردد ، انتشار  
یافت . « فارسانامه ابن بلخی » و پس از آن « تجارب الامم » ابن مسکویه را نیز بچاپ  
رسانید و مقالاتی چند در خصوص جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی در « مجله  
انجمن شاهی آسیائی » نوشت و عمده این تحقیقات و تألیفات را در حالی انجام میداد  
که چشم ویراضعی عارض بود، عاقبت هم در سال ۱۹۱۲ بکلی نایبناشد ولی این بلیه  
از همت و فعالیت او نکاست و در حال نایبنائی بآموختن زبان اسپانیائی مشغول گردیده  
« دون ژوان ایران »<sup>۴</sup> و « سفارت کلاویخو بدربار امیر تیمور »<sup>۵</sup> را از اسپانیائی  
باتعلیقات لازم و مهم بانگلیسی ترجمه و منتشر کرد . وی در هیاتی که بنام « یادگار گیب »<sup>۶</sup>  
برای چاپ و انتشار کتابهای فارسی و عربی و ترکی است نیز شرکت داشت .

در پایان شرح زندگانی مؤلف ، چند سطر هم در باب این کتاب و ترجمه

فارسی آن اضافه مینمائیم :

۱ - Baghdad during the Abbasid Caliphate. - ۲ A Bibliography of Persian by Sir Arnold T. Wilson. - ۳  
Don Juan of Persia. - ۴ The Lands of the Eastern Caliphate - ۵  
Gibb Memorial. - ۶ Embassy to Tamerlan, by Clavijo - ۷

جغرافیای تاریخی سر زمین های خلافت شرقی که در رشته جغرافیای  
تاریخی ممالک اسلامی در نیم قرن پیش تألیف گردیده فشرده و چکیده ایست  
از تحقیقات و تألیفات جغرافی نویسان قدیم مسلمین که با پای طلب بهر شهر و دیاری  
رفته اند و آنچه را دیده و شنیده و پرسیده و یافته اند یادداشت کرده و ذخیره  
گرانبهائی از معلومات خود باقی گذارده اند . ترجمه فارسی جغرافیای تاریخی سرزمین های  
خلافت شرقی از چاپ دوم انگلیسی آن است که در سال ۱۹۳۰ م. منتشر شده است .  
مقصود مؤلف و اروپائیان دیگر از خلافت شرقی ، خلافت خلفای راشدین  
و خلفای اموی و عباسی است که مرکز دستگاه آنها مشرق زمین یعنی عربستان و عراق  
و شام بود ، و چون یکی از افراد خاندان اموی از شام با اسپانیا رفت و در آنجا  
دستگاه خلافتی ترتیب داد که تا چندین سال اولاد او بنام خلفای اسلامی فرمان روائی  
داشتند و جنگها کردند ، خلافت آنها را خلافت غربی نامیدند .

مراجع لسترنج کتابهای است بفارسی و عربی و ترکی . از این مراجع  
آنچه بزبان فارسی و در دسترس بود مترجم متن آنها را در ترجمه وارد کرد  
و چون کتابهای مرجع مؤلف تا آنجا که توانسته اند سابقه تاریخی و داستانی  
نقاطی را که اسم برده اند نیز ذکر نموده اند و چون فردوسی طوسی نیز  
از معاصرین همان مورخان و جغرافی نویسانی است که آثار آنها مرجع عمده  
لسترنج بوده است ، مترجم هر محلی را که در این کتاب ذکر گردیده و در شاهنامه  
فردوسی اسمی از آن برده شده با استعانت از فهرست « ولف » آلمانی از شاهنامه استخراج  
کرد و بترتیب الفبا مرتب ساخت و بآخر کتاب ملحق کرد . همچنین از کتاب  
جغرافیای عمومی « حدود العالم من المشرق الی المغرب » که از کتابهای معروف  
و معتبر قرن چهارم هجریست، و در زمان حیات لسترنج چاپ نشده بود و شاید از وجود  
آنها اطلاعی نداشت، اماکن ایران استخراج گردید و بآخر کتاب پیوسته شد .  
گذشته از حاشیه هائی که لسترنج در ذیل صفحات بر کتاب خود افزوده مترجم  
فارسی کتاب نیز هر جا که ضرورت داشت حاشیه هائی که در آخر آن علامت ( م )  
گذارده شده بر آن اضافه کرد .

## دقیقه مؤلف

در صفحات این کتاب سعی میشود به حد متناسبی اطلاعات و معلوماتی جمع آوری گردد که در کتب جغرافی نویسان عرب و ایرانی و ترک راجع به بین النهرین و ایران و آسیای مرکزی پراکنده است . دائرة این جغرافی نویسان از نویسندگان قدیم مسلمین آغاز میشود و به نویسندگان پایانی می یابد که شرح داده اند پس از مردن امیر تیمور گورکان چه اقوام و ملل مختلفی در آن بلاد جای گرفتند و پس از فتوحات بزرگ در آسیای مرکزی یعنی با آغاز قرن پانزدهم میلادی که دوره قرون وسطی در آسیا پایان یافت چه حوادثی در آن ممالک بوقوع پیوست .

این کتاب متمم کتاب « بغداد در زمان فرمانروائی عباسیان »<sup>۱</sup> که در سال ۱۹۰۰ میلادی آنرا بچاپ رسانیده ام محسوب میشود و نیز حلقه اتصالی است بین آن و کتاب « فلسطین در زمان فرمانروائی مسلمین »<sup>۲</sup> چاپ سال ۱۸۹۰ .

برای آنکه کتاب حجم متوسط و مناسب را از دست ندهد جغرافیای عربستان و دو شهر مقدس مکه و مدینه را با اینکه قسمت عمده این بلاد در قلمرو حکومت عباسیان بود از آن حذف کردم . امیدوارم کسانی که معلوماتشان از نویسنده این کتاب فراتر است آنچه را که از این کتاب حذف گردیده مخصوصاً آنچه راجع میشود بجغرافیای تاریخی مصر در دوره فاطمیان و بلاد مختلف آفریقای شمالی و قلمرو خلافت غربی ( که با وجود کوتاهی عمر ، فرمانروائی و تمدن باجلال و شکوهی در اسپانیا داشتند ) مورد تحقیق قرار دهند تا علم جغرافیای تاریخی بلاد اسلامی از تنگنای نقص و ضعف بیرون آید و چهره خاص خود را نمایان سازد .

اگر تاریخ مسلمانان پیوسته قابل توجه بوده و واقعاً باید خوب فهمیده شود و مطالعه و دقت را سزاوار است ، جغرافیای تاریخی خاورمیانه در قرون وسطی

۱ - Baghdâd under the Abbasid Caliphate

۲ - Palestine under the Moslems

که مبنای آن است باید بیشتر مورد تحقیق قرار گیرد. اینک من قدم اول را برمیدارم، ولی چه بسیار کارهای سودمندتر و ضروری دیگر است که باید از این پس انجام داده شود و اکنون که زمینه کار برای آینده فراهم آمده و در هر موضوعی نام مؤلفانی که در آن موضوع بحث و تحقیق کرده‌اند در ذیل صفحات ذکر گردیده و به اشتباهاتی که برخی از آنها کرده‌اند اشاره شده، میتوان گفت مقدمه یک دوره کامل برای تحقیق و بحث در این رشته که جغرافیای تاریخی قلمرو خلافت عباسیان باشد آماده است. ولی پوشیده نباشد که این کتاب در همین حد که ذکر شد باز شامل تمام جزئیات نیست، مخصوصاً از این جهت که گفتیم باید حجم و اندازه متوسط داشته باشد، از ترجمه عین گفته‌های نویسندگانی که مراجع ما هستند صرف نظر کردیم و از آنها بمختصر اکتفا نمودیم.

در اینجا بی‌مناسبت نیست یاد آور شویم که لازم است کتاب «راههای پستی و مسافری در ممالک خاور زمین» تألیف اشپرنگر<sup>۱</sup> بدقت تصحیح و تجدید چاپ شود، گو اینکه ترجمه «مسالک و ممالک» ابن خردادبه و قدامه که از طرف پروفیسور دگویه اخیراً بعمل آمده تا حدی نیازمندی ما را رفع کرده است.

در این کتاب از هرایالتی که نام برده‌ایم، از محصول و تجارت آن نیز کم و بیش تا جائیکه مراجع ما بآن دسترسی داشته‌اند، گفتگو بمیان آورده‌ایم، ولی اگر کسی بخواهد مشروح‌تر از تجارت و محصول ممالک مسلمان مشرق زمین اطلاع پیدا کند، باید به فصل «تجارت و صنعت» کتاب «تاریخ تمدن شرق» تألیف فن کرمر<sup>۲</sup> رجوع کند، و بنظر من، هنوز این کتاب در این موضوع بهترین کتاب بحساب می‌آید.

بعد از فهرست مطالب کتاب، از جغرافی نویسان مسلمان بترتیب تاریخ زمان آنها فهرستی ذکر میکنیم و در ذیل صفحات هر جا بخواهیم به آنان اشاره‌ای کنیم فقط به حرف اول اسم آنها اکتفا مینمائیم و برای سایر کتب در جائی که

۱ - Sprenger : Post und Reise Routen des Orients. - ۱

A. Von Kremer : Culturgeschichte des Orients, - ۲

اولین بار ذکر می‌کنیم از آنها در متن شده است اسم مؤلف را بطور کامل مینویسیم. در فصل اول که بعنوان دیباچه است تألیفات جغرافی نویسان عرب را اجمالاً معرفی کرده و تفصیل آن تألیفات را در کتاب «فلسطین در زمان فرمانروائی مسلمین» آورده‌ام.

سنوات را به تاریخ هجری با تطبیق به تاریخ میلادی قید کرده و در ضبط اعلام، چون روشی را که در کتابت آنها اکنون معمول است بکار بسته‌ام، چگونگی تلفظ آنها دیگر ضرورت ندارد، ولی ناگفته نگذارم که «واو» در فارسی مانند V و «ض» و «ظ» مانند «ز»، و «ث» مانند «س» تلفظ میشود.

البته در این کتاب که تقریباً تمام مأخذ آن کتب و نوشته‌های شرقی است اشتباهات بسیار راه خواهد یافت، و مؤلف آن از کسانی که سهو و اشتباه او را یادآوری کنند سپاسگزار خواهد بود. امیدوارم یکی از طلاب در این رشته یعنی جغرافیای تاریخی ممالک اسلامی توفیق پیدا کند و کتابی بهتر و کاملتر تألیف نماید تا آرزوی من برآورده شود و بسر منزل مقصود که اکنون راه آن هموار گردیده است نزدیکتر شویم.

گ. لسترنج

شماره ۳ - خیابان سان فرانسیسکو - پورینو

فلورانس - ایتالیا

مه ۱۹۰۵

۱ - در ترجمه فارسی این کتاب بنظر مترجم ذکر تاریخ میلادی ضرورت نداشت و جز در موارد معدودی، به همان تاریخ اسلامی بدون تطبیق با تاریخ میلادی اکتفا شد.

فهرست اسامی  
جغرافی نویسان مسلمان  
بترتیب تاریخ تألیفات آنها

میلادی	هجری	اسامی
۸۶۴	۲۵۰	ابن خردادبده
» ۸۸۰	» ۲۶۶	قدامه
» ۸۹۱	» ۲۷۸	یعقوبی
» ۹۰۳	» ۲۹۰	ابن سراجیون
» ۹۰۳	» ۲۹۰	ابن رسته
» ۹۰۳	» ۲۹۰	ابن فقیه
» ۹۴۳	» ۳۳۲	مسعودی
» ۹۵۱	» ۳۴۰	اصطخری
» ۹۷۸	» ۳۶۷	ابن حوقل
» ۹۸۵	» ۳۷۵	مقدسی
» ۱۰۴۷	» ۴۳۸	ناصر خسرو
» ۱۱۵۴	» ۵۴۸	ادریسی
» ۱۱۸۴	» ۵۸۰	ابن جبیر
» ۱۲۲۵	» ۶۲۳	یاقوت
» ۱۲۷۵	» ۶۷۴	قزوینی
» ۱۳۰۰	» ۷۰۰	مرصد الاطلاع
» ۱۳۲۱	» ۷۲۱	ابوالفداء
» ۱۳۴۰	» ۷۴۰	مستوفی
» ۱۳۵۵	» ۷۵۰	ابن بطوطه
» ۱۴۱۷	» ۸۲۰	حافظ ابرو
» ۱۴۲۵	» ۸۲۸	شرف الدین علی یزدی
» ۱۶۰۰	» ۱۰۱۰	جهان نما
» ۱۶۰۴	» ۱۰۱۴	ابوالغازی

فصل اول

دیباچه

بین النهرین و ایران و ایالات آن در دوره خلفای عباسی - ایالات شمال باختری و شمال خاوری - جاده های بغداد تا سرحدات بلاد اسلام - جغرافی نویسان مسلمان و تألیفات آنان - مؤلفان دیگر - نام اماکن و ایالات عرب زبان و ترك زبان و فارسی زبان .

پس از وفات پیغمبر اسلام (ص) که اعراب برای انتشار تعالیم اسلامی قیام نموده دولت ساسانی را بر انداختند ، کشور پادشاهان ساسانی از بین النهرین و ایران تشکیل میشد . ولی اعراب به روم شرقی ، دولت مقتدر دیگری که مورد هجوم و حمله آنان واقع گردید ، کاملاً استیلا نیافتند ، البته به قسمتهای متفرقی از آن کشور توانستند استیلا یابند و ایالات ثروتمندی را ، خاصه بلادی که در سواحل جنوبی و خاوری مدیترانه بود ، بدست آورند ، ولی امپراتوران روم تا چند قرن در مقابل خلفا مقاومت بخرج دادند و دولت روم دو بیست و اندی سال بعد از دوره خلفا هنوز خود را سر پا نگاه داشته بود ، در حالیکه دولت ساسانیان بکلی منقرض گردید و یزدگرد آخرین پادشاه این سلسله فرار اختیار کرد و کشته شد . و چون ایران یکباره تحت فرمانروائی مسلمانان درآمد و خلفا به اوضاع این بلاد که زیر تسلط آنها میزیست آشنا گردیدند ، اصول ایرانیان را در اداره کردن کشور پسندیده راه و رسم سلاطین ساسانی را در سیاست داخلی پیش گرفتند ، مخصوصاً خلفای عباسی که یک قرن و اندی بعد از وفات پیغمبر اسلام رقبای خود یعنی خلفای اموی را از میان

برداشتند و پایتخت دولت خلفا را از شام به عراق آورده در بغداد، که چند کیلومتر بالای طیسفون پایتخت زمستانی ساسانیان در ساحل دجله واقع بود، بنیان گذاردند و این پایتخت بزودی مرکز شرقی دولت اسلامی گردید. اما این دولت از زمان نخستین خلیفه عباسی نتوانست وحدت سیاسی خویش را حفظ کند، اسپانیای آن جدا شد و خلیفه ای اموی در قرطبه ظهور کرد که در سر خلافت بغداد را فراهم آورد و پس از یک قرن و اندی مصر هم از دست خلفای عباسی بیرون رفت و تقریباً در همان زمان که خلیفه اموی قرطبه در اسپانیا اعلام کرد که او امیر المؤمنین است و بس، خلفای فاطمی هم در مصر رقیب خلفای عباسی شدند و از اطاعت بغداد سرپیچی کردند. در غالب اوقات شام با مصر هم آواز میگردید. عربستان نیز بین این دو قوه مورد کشمکش بود. در شرق اقصی چندین ناحیه از قلمرو خلافت عباسیان جدا گردیده رایت استقلال برافراشتند، اما بطور دائم نتوانستند برای خود دستگاه خلافتی ترتیب دهند. اجمالاً تمام نواحی پهناوری که ممالک ساسانیان را پیش از ظهور اسلام تشکیل میداد اسماً در اطاعت عباسیان باقی ماند. این سرزمین پهناور از طرف خاور محدود میگردد به صحاری آسیای مرکزی و کوههای افغانستان و از سمت باختر به امپراطوری روم شرقی، و تقسیم گردیده بود به چندین قطعه که در فصول آینده این کتاب بتفصیل در باره آنها سخن خواهیم گفت. نام این قطعات و حدود آنها در دوره فرمانروائی اعراب غالباً همان بوده است که در دوره ساسانیان (تا آنجا که ما اطلاع داریم)، پس در ممالک شرقی بطور واقع فقط جزئی تغییر روی داده و در نام و حدود آنها تغییر قابل ذکری ایجاد نشده، اگرچه در اوضاع سیاسی و مخصوصاً اوضاع اقتصادی، چنانکه انتظار آن هم میرفت، در خلال این هزار و سیصد سال تغییرات سهمی روی داده است. پیش از آنکه در این موضوع وارد بحث شویم بی مناسبت نیست در خصوص آن قطعات بترتیبی که در فصول آینده از آنها گفتگو خواهیم کرد در اینجا هم شمه ای ذکر نماییم:

ناحیه رسوبی پهناوری که یونانیان به آن «مزوپوتامیا» یعنی بین النهرین می گفتند

تحنه و بخشش فرات و دجله است. چنانکه در فصل بعد خواهیم گفت مجرای سفلی دجله در دوره عباسیان بوضعی که امروز مشاهده میشود نبوده است. یک نظر اجمالی به نقشه نشان میدهد که صحرای بی آب و علف عربستان تا ساحل غربی، فرات امتداد پیدا میکند و بنابراین در جانب راست این شط رودخانه ای وجود ندارد. اما دجله بعکس آنست، زیرا از کوههای ایران که بمساحتی در خاور دجله واقع گردیده رودخانه های بسیاری جاری است که شاخه های سمت چپ دجله را تشکیل میدهد. ترتیب آبیاری که مسلمانان در عراق از ساسانیان به ارث بردند ناحیه عراق را یکی از خرم ترین بلاد معمور جهان ساخته بود (و در خصوص آن بعد ها سخن خواهیم گفت). در این جا بطور اختصار میگوئیم که اعراب خاک بین النهرین را از مازاد آب شط فرات که بچندین نورمیر یخت و آن نهرها از جلگه های بین النهرین بطرف دجله سیگنشت آبیاری میکردند، اما اراضی خاوری دجله را تا برسده دامنه کوههای ایران، یک قسمت را از نهرهای جبال ایران و قسمت دیگر را از نهرهایی که از دجله جدا میشد و دوباره از سمت چپ بدان وارد میگردد سیراب می نمودند، و در همان حال دجله مازاد آب بسیاری از رودخانه های کوچک را که از کوههای خاوری سرچشمه می گرفت می بلعید.

عربها بین النهرین را به دو ناحیه تقسیم میکردند: ناحیه سفلی و ناحیه علیا. ناحیه سفلی شامل سرزمینی میشد دارای خاک رسوبی حاصلخیز که در زمان قدیم معروف بود به بابل.

بین النهرین سفلی را عراق مینامیدند و مرز شمالی آن (که در زمانهای مختلف تغییر پیدا میکرد) خطی بود از خاور به باختر، که از دجله شروع میگردد و به فرات ختم میشد، در محلی که این دو شط در جلگه ای که بین آنها است به هم نزدیک میشوند.

در زمان عباسیان البته بغداد بزرگترین شهر عراق بود، ولی یک قرن پیش از آنکه این سلسله روی کار بیاید مسلمانان قرن اول پس از فتح عراق به ساختن سه شهر بزرگ دست زدند که واسط و کوفه و بصره باشد. این سه شهر

تا چندین قرن آبادی و رونق داشت و با انبار ( از شهرهای دوره ساسانیان ) که در ساحل فرات و با بغداد در یک عرض جغرافیائی بود ، بزرگترین شهرهای پرجمعیت عراق را در دوره عباسیان تشکیل میدادند .

در شمال این سرزمین رسوبی، سرزمین سخت و سنگلاخ بین‌النهرین علیا واقع میشد که در زمان قدیم آنرا نینوی میگفتند .

بین‌النهرین علیا را عربها جزیره مینامیدند ، زیرا که آن دشت‌های پهناور از آبهای فرات و دجله علیا و جویها ونهرهایی که در جنوب آن دشتهای سنگلاخ به رودخانه‌های مزبور می‌پیوستند احاطه شده بود . سرزمین جزیره از شمال تا کوهستانی که آن دوشط بزرگ از آنها سرچشمه میگرفت امتداد پیدا میکرد و به سه ناحیه قسمت میشد و هر ناحیه به نام قبیله ای که در زمان ساسانیان در آنجا مسکن داشتند موسوم بود . شهرهای عمده این سه ناحیه عبارت بود از موصل نزدیک خرابه‌های نینوی ، و « آمد » در ساحل دجله علیا ، و « رقه » در خمیدگی بزرگ فرات در حاشیه صحرا ، که سرحد مقابل آن شهر دمشق واقع میشد . در فصل آینده از کوهستانی گفتگو خواهیم کرد که رود فرات از آن سرچشمه میگردد . این سرزمین بین خلفا و امپراطوری روم مورد کشمکش بود . شهرها و قلاع آن را گاهی مسلمانان و گاهی عیسویان برحسب شکست یافتگی که در جنگ بین طرفین نصیب یکی از آنها میشد تصرف میکردند . عربها تسلط کامل باین سرزمین پیدا نکردند و بهمین جهت مؤلفان قدیم بطور تفصیل در باره آن سخن نگفته‌اند . سرزمینی که روم خوانده میشد نیز بهمین وضع بلکه سخت تر از آن گرفتار بود و تا اواخر قرن پنجم هجری جزء غیر قابل تجزیه امپراطوری روم شرقی محسوب میشد ، زیرا میان این سرزمین و قلمرو حکومت خلفا سدی که عبارت از سلسله جبال « طوروس » است کشیده شده بود . مسلمانان تقریباً هر سال از معابر این جبال آسیای صغیر تاخت و تاز میگردند و چند بار هم قسطنطنیه را در محاصره ای بی نتیجه واقع ساختند و چند بار استحکامات و قلاع مختلف را در فلات آسیای صغیر بتصرف آورده در آنجا ساخلو گذاردند ، اما غیر از این پیشرفتهای موقت ، خلفای عباسی نتوانستند آن سرزمین را در چنبره اطاعت

خود در آوردند ، تاخت و تازهای بسیار با نجا میگردند ولی نمی‌توانستند یک قطعه را کاملاً متصرف شوند .

بهر حال حکومت مسلمانان در آسیای صغیر استقرار پیدا نکرد مگر در دوره ای که حکومت خلفا به قوس نزولی افتاد و ترکان سلجوقی در آن نواحی اقامت گزیده آسیای صغیر را از تصرف رومی ها بیرون آوردند و بالاخره این ناحیه یعنی روم در قلمرو حکومت مسلمانان قرار گرفت ، و هنوز هم باین حال باقی است .

در مشرق جزیره یا بین‌النهرین علیا ، ایالت آذربایجان که « آتروپاتن »<sup>۱</sup> قدیم باشد واقع بود ، و از بالا به رود ارس و از پائین به سفیدرود که هر دو به دریای خزر میریزند ، محدود میگردد . مهمترین آثار طبیعی آن ، دریاچه بسیار شور اورمیه<sup>۲</sup> است که تبریز و مراغه ( دو کرسی آن ایالت ) نزدیک آن واقع اند و اردبیل شهر بزرگ دیگر آذربایجان در سمت خاور آن نزدیک تر به سواحل دریای خزر قرار دارد . در فصل بعد به ذکر چند ناحیه کوچکی که در مرز شمال باختری واقع بودند خواهیم پرداخت : اول گیلان یا جیلان در ساحل دریای خزر که سفیدرود از میان جبال البرز - یعنی سد کوهستانی فلات ایران - از آن عبور نموده به جلگه ای رسوبی که از خود سفیدرود تشکیل گردیده سرازیر شده و دلتای کوچکی در دریای خزر تشکیل میدهد . سپس ناحیه موغان است در دهانه مشترک رود ارس و رودخانه کر ، و بعد از آن « اران » در سمت باختری بین این دو رودخانه ، و شیروان در شمال رود کر ، و گرجستان که در سرچشمه ارس ، جایی که آن ناحیه کوهستانی ، دریاچه وان را دربر گرفته است جای دارد . در جنوب خاوری آذربایجان ایالت ماد که اعراب نام شایسته ایالت جبال را بدان داده بودند قرار داشت . جبال این ایالت به جلگه بین‌النهرین سفلی مشرف است ، و این جبال از سمت مشرق امتداد پیدا میکند تا میرسد به کویر لوت در وسط ایران . قسمت غربی ایالت جبال در زمانهای اخیر یعنی هنگامی که کردها شهرت و قدرتی پیدا کردند به کردستان معروف شد .

چنانکه بعدها خواهیم دید ایالت جبال را در قرون وسطی غالب اوقات به اشتباه عراق عجم مینامیدند تا با عراق عرب که مقصود بین النهرین سفلی بود اشتباه نشود. ایالت جبال شهرهای بزرگی داشت، در باختر آن کرمانشاه و همدان (اکباتان قدیم)، در شمال خاوری آن ری<sup>۱</sup> و در جنوب خاوری آن اصفهان بود. بعدها مغولهای ایران سلطانیه را در جلگه شمالی آن ساختند و مدتی این شهر جای بغداد را گرفت یعنی پایتخت این قسمت از امپراطوری مغول گردید که بین النهرین و ایران در دوره حکومت ایلخانان باشد. از کوههای ایالت جبال چندین رودخانه سرچشمه میگرفت، از جمله رود کارون بود که اعراب آنرا «دجیل» یعنی دجله کوچک می نامیدند و پس از جریان طولانی و پرپیچ و خمی در مشرق مصب مشترک فرات و دجله بخلیج فارس میریزد. ایالت خوزستان در جنوب ماد و مشرق بین النهرین سفلی، در طرفین سحری سفلی رود کارون و شعب متعدد آن واقع است. این ناحیه بسیار پربرکت بوده و هست، و شوشتر و اهواز از شهرهای عمده آن بشمار میآمده، اراضی آن که بخوبی آبیاری میشده نهایت حاصلخیزی را داشته است. در مشرق خوزستان یعنی در کنار خلیج، ایالت فارس<sup>۲</sup> گاهواره سلطنت ایران، واقع بود. در زمان عباسیان این ایالت هنوز به همان پنج «کوره» یا ولایت که در زمان ساسانیان داشت قسمت میشد. این ایالت به شهرهای بزرگ و کوچکی آراسته بود که مهمترین آنها شیراز کرسی آن ایالت و اصطخر<sup>۳</sup> و یزد و ارجان و دارابجرد بودند. جزائر خلیج از توابع فارس بودند و جزیره قیس<sup>۴</sup> پیش از دوره اهمیت یافتن هرموز مرکز مهم تجارتی محسوب میشد. بهترین آثار طبیعی فارس دریاچه شور بختگان و دریاچه های کوچکتر دیگری بود که در دره های آن ناحیه پهناور وجود داشت و همچنین کوههایی که بسلسله کوههای ایالت جبال اتصال پیدا میکرد و قبلاً از آنها گفتگو شد. کوره دارابجرد در فارس در دوره مغول جزو ایالتی جداگانه شمرده میشد و آنرا در قرن هفتم هجری شبانکاره میگفتند. در اواخر قرون وسطی کوره یزد به ایالت جبال ملحق گردید.

۱ - Rhages - ۲ Persis - ۳ Persepolis - ۴ جزیره کیش (م).

در مشرق فارس ایالت کرمان است، این ایالت سرسبزی و حاصلخیزی فارس را نداشت، زیرا میتوان گفت که هم دارای رودخانه ای نبود و هم با کویر مجاور بود. این ایالت در دوره عباسیان دو کرسی داشت: سیرجان و کرمان. مهمترین شهرهایش یکی بندر هرموز بود و دیگر جیرفت که مرکز مهم تجارتی شمرده میشد.

کویر لوت که در وسط ایران واقع گردیده قابل توجه ترین آثار طبیعی فلات مرتفع ایران است. این خالص شور پهناور بسمت جنوب خاوری امتداد یافته از ری، که در دامنه جبال البرز است و قله های شمالی جبال مزبور بدریای خزر مشرف است، آغاز میشود و مانند نوار پهنی امتداد می یابد، بطوریکه طرف پائین آن بکوههای مکران که بدریای عمان متصل است منتهی میگردد. در این کویر بیش از چند آبادی نیست و سراسر این بیابان پهناور و بایر را شوره فرا گرفته، با اینحال در فصل زمستان عبور از آن چندان دشوار نیست، زیرا جاده هایی که در آن بیابان باناشانه های مخصوصی وجود دارد شهرهایی را که در اطراف این بیابان است بیکدیگر مربوط میسازد، ولی در واقع حایلی است که از ارتباط همیشگی ایالت فارس و کرمان که در حاشیه جنوب باختری آن هستند با ایالات خاوری که در سمت دیگر کویرند یعنی خراسان و سیستان - که در جنوب خاوری آن است - جلوگیری میکند. این حایل و مانع همواره در تاریخ ایران عامل مهمی بوده است، و ما پس از شرح آنچه که جغرافی نویسان مسلمان در باره کویر گفته اند، در همان فصل در باره ایالت مکران نیز گفتگو خواهیم کرد. این ایالت از سمت خاور با هندوستان تماس پیدا میکند و حدود آن تا ارتفاعاتی که بدره سند<sup>۱</sup> مشرف است و قسمتی از آن را اکنون بلوچستان میگویند امتداد می یابد. از این نواحی، جغرافی نویسانی که مرجع کتاب ما هستند اطلاعات کافی و کامل بما نمیدهند.

در شمال مکران و آن سوی قسمت تنگ و باریک کویر که مقابل کرمانست ایالت سیستان یا سجستان در خاور دریاچه پهناور و کم عمق «زره» واقع شده که رود



هیرمند رودهای متعدد دیگری که از کوههای مرتفع افغانستان، بالای کابل و غزنه، بجنوب غربی سرازیر میگردند در این دریاچه میریزند. در این نقطه شهر قندهار در جلگه‌ای قرار گرفته که دو شاخه از هیرمند آن جلگه را در میان گرفته است. شهر «زرنج» کرسی سیستان هم در مصب این رود بزرگ در دریاچه زره جای گرفته بود. در شمال شرقی آن دریاچه، برلب کویر، استانی کوهستانی موسوم به قهستان (بمعنی کوهستان) واقع بود و «تون» و «قاین» دو شهر معروف آن بودند. این دو شهر است که مارکوپولو<sup>۱</sup> در سفرنامه خود آنها را تنوکین<sup>۲</sup> نامیده است. سیستان و قهستان مرز جنوبی خراسان میباشند و خراسان ایالت مهم و پهناوری در خاور کشور ایران است.

پیش از آنکه در خصوص ایالت اخیر بحث کنیم بذكر سه ناحیه کوچک قومس و طبرستان و جرجان که موضوع فصل آینده قرار خواهد گرفت میپردازیم. قومس و کرسی آن دامغان در کناره شمالی کویرلوت در مشرق ری واقع شده است و شامل دامنه‌های جنوبی جبال البرز است که فلات ایران را از دریای خزر جدا میسازد. در این رشته جبال و مخصوصاً ناحیه شمالی آن که بسمت دریای خزر شیب پیدا میکند ایالت طبرستان یا مازندران واقع است که از گیلان و دلتای سفیدرود در باختر تا زاویه جنوب خاوری دریای خزر امتداد دارد. در این جا مازندران به جرجان یا گرگان (هیرکانیه قدیم) متصل میشود و رود اترک و نیز رود گرگان، که شهر جرجان در ساحل آن واقع گردیده، اراضی آن ناحیه را سیراب میسازد. ایالت جرجان شرقاً از دریای خزر تا کویری که خراسان را از سرزمین های حاصلخیز دلتای رود جیحون یعنی ایالت خوارزم جدا میکند امتداد داشت. ایالت جدید خراسان قسمتی از سرزمین پهناور است که از دوره خلفای عباسی تا اواخر قرون وسطی بهمین اسم خوانده میشد و در آن زمان خراسان آنچه را که اکنون ناحیه شمال باختری افغانستان بحساب میآید شامل بود. خراسان از طرف خاور

۱ - Marco Polo - ۲ Tunocain ، وی تون وقاین را ترکیب کرده و این کلمه را ساخته است (م).



در قرون وسطی محدود میگردید به بدخشان و از شمال به رود جیحون و بیابان خوارزم. جغرافی نویسان مسلمین خراسان را به چهار قسمت کرده هر کدام را بنام کرسی آن قسمت، یعنی نیشابور و مرو و هرات و بلخ میخواندند. از نظر جغرافیای طبیعی، آثار قابل توجه خراسان دو رودخانه بزرگ هرات و مرو بود که از کوههایی که اکنون افغانستان نامیده میشود سرچشمه میگرفت و بسمت شمال جاری گردیده بدون اینکه وارد دریایچه یادریائی شود در ریگهای بیابان حوالی خوارزم فرومیرفت. در فصل آینده بوصف آبهای جیحون علیا و ایالتهای کوچکی از بدخشان که بسمت باختر امتداد می یافت و آنهائیکه در شمال این رود بزرگ و در جانب راست آن رود واقع بود خواهیم پرداخت. از دلتای رود جیحون که سرزمین خوارزم را تشکیل میداد تا جنوب دریای آرال و «ارگنج» کرسی قدیم آن نیز سخن خواهیم گفت. چند صفحه رانیز بتوضیح مجرای قدیم رود جیحون که تادریای خزر کشیده میشد (موضوعی است که بحث بسیار در آن شده است) اختصاص خواهیم داد.

در آن سوی رود جیحون و بین این رود و رود سیحون ایالت سغد یعنی «سغدیانا»ی قدیم بود که دوشهر معروف آن سمرقند و بخارا هر دو در کنار رود سغد واقع اند. فصل ماقبل آخر این کتاب اختصاص یافته است باین موضوع و فصل آخر مربوطست به ایالاتی که در ساحل رود سیحون واقع شده بودند از فرغانه درحاشیه بیابان چین که مرکز آن «اخصیکث» بود تا «چاچ» (تاشکند حالیه)، و از ایالت «اسبیجاب» تا شمال غربی، آنجا که رود سیحون در بیغوله ای جاری گردیده بقسمت علیای دریای آرال میریزد.

از این سرزمین های شمالی شرق اقصی که در آنسوی آسیای مرکزی واقعند جغرافی نویسان قدیم عرب فقط باختصار و اجمال یاد کرده اند. این سرزمین ها منزلگاه ترکها بودند و فقط پس از هجوم مغول دارای اهمیتی شدند، از عهد مزبور متأسفانه اطلاعات دقیق در دست نیست و مؤلفان عرب در اکثر موارد کوتاهی ورزیده اند،

و هر چند که در عوض آنها جغرافی نویسان ایرانی وترك اطلاعات مفصل ذکر کرده اند ولی چنان مشوش است که نمیتوان آنها را قابل اعتماد دانست.

هر مسلمانی به دستور قرآن مکلف است که هر گاه استطاعت پیدا کند، بزیارت مکه برود. در زمان عباسیان که حوزه فرمانروائی مسلمانان به حد اعلای وسعت رسید و زیارت مکه در پرتو انضباط طرق و شوارع تسهیل گردید مرکز جاده ها بغداد بود و مسافرانی که از اقصی بلاد شرق بحجاز سیرفتند از دجله میگذشتند. از نظم و ترتیب این جاده ها که اعراب از ایرانیان فرا گرفته بودند اطلاعات مفصل از نویسندگان آن زمان داریم که شمه ای از آنرا اینجا خواهیم نگاشت.

معروفترین شاهراه ها جاده بزرگ خراسان بود که بشرق سیرفت و پایتخت را بشهرهای ماوراءالنهر در حدود چین متصل میساخت. شاید این جاده بیش از جاده های دیگر از شرح و بسط و وصف جغرافی نویسان بهره مند شده باشد. این جاده از دروازه خراسان در خاور بغداد شروع میشد و از صحرا گذشته از پلهای مستحکمی که بر روی رودخانه ها ساخته بودند عبور میکرد تا به « حلوان » پای گردنه ای که از آنجا بکوههای ایران میرسید منتهی میگردد، و در اینجا به ایالت جبال وارد میشد و پس از عبور از یک سربالائی تند بکرمانشاه مرکز کردستان میرسید و ایالت جبال را با خطی مورب در نور دیده بسمت شمال خاوری سیرفت و از همدان نیز میگذشت تا به ری میرسید، پس از عبور از ری بسمت خاور متوجه میشد و از قوس عبور نموده کوههای طبرستان را در سمت چپ و کویر لوت را در جنوب خود میگذشت تا نزدیک بسطام به ایالت خراسان وارد میگردد و از نیشابور عبور نموده از طوس بیگذشت و بمرور میرسید، و از آنجا وارد کویر گردیده در حدود آمل بساحل رود جیحون میآمد و از آنجا بخارا و سمرقند را که در ایالت سغد واقع بودند در نور دیده به « زامین » در خاور سمرقند به دوراهی میرسید: راه سمت چپ به چاچ (تاشکند کنونی) سیرفت و از آنجا جلو « اترار » در سیحون سفلی بمعبر همان رود منتهی میشد. راه دیگر از زامین بسمت دست راست منحرف گردیده به استان فرغانه و قسمت علیای سیحون

سیرفت و پس از عبور از اخیسک کرسی آن ناحیه، به « ارگند » در سرز صحرای چین منتهی میگردد.

این بود تفصیل شاهراه بزرگ خراسان که هنوز هم راه پستی و چاچاری ایران است، و جغرافی نویسان قدیم عرب بشرح آن پرداخته بودند، نهایتاً اینکه امروز تهران نزدیک ری نقطه مرکزی این شاهراه گردیده است. پس از انقراض خلافت عباسیان، از این جهت که شهر سلطانیه رونق یافت و پایتخت ایلیخانان ایران شد، ترتیب جاده ها تغییر پیدا کرد، ولی در واقع این تغییر در راههای اساسی مؤثر نبود، راهی بود فرعی که بسمت شمال از همدان بسلطانیه که چندی بجای ری مرکز جاده ها شده بود میگذشت.

در اوائل فرمانروائی خلفای عباسی از سمت راست و چپ شهرهای بزرگی که در شاهراه خراسان واقع شده بودند راههایی منشعب میشد که بنقاط دیگر ایران سیرفت. از حوالی کرمانشاه راهی بسمت شمال سیرفت تا به تبریز و شهرهایی که در ساحل دریایچه رضائییه بودند میرسید، از همین راه جاده ای منشعب گردیده باردیبل و آبادیهای کنار رود ارس منتهی میشد. از همدان راهی بود بطرف جنوب خاوری که باصفهان سیرفت، همچنین از ری راهی بسمت شمال باختری سیرفت که به زنجان میرسید و فاصله منزلهای آن معین شده بود، و از آنجا به اردبیل منتهی میگردد.

نیشابور در خراسان مرکز جاده های متعددی بود که یکی بجنوب سیرفت و به طوس در حاشیه کویر خراسان در قهستان میرسید، راه دیگری به قانن سیرفت و راه دیگر بسمت جنوب خاوری امتداد یافته بهرات و از آنجا به زرنج در سیستان میرسید. از مرو راهی بود بموازات رود مرو که به سرو کوچک (یعنی سروالرو) سیرفت که در آنجا با جاده ای که از هرات میآمد مصادف میشد و از آنجا به بلخ و حدود خاوری ماوراءالنهر میرسید. راه دیگری از بخارا بشمال باختری امتداد می یافت و به ارگنج، در خوارزم، میرسید و راه دیگری از سمت جنوب باختری به ترمذ در ساحل رود جیحون مقابل بلخ منتهی میگردد.

اینک که از تفصیل شاهراه بزرگ خراسان و جاده هایی که از آن منشعب

میشد فراغت یافتیم برمیگردیم بغداد و میپردازیم بخلاصه‌ای از ترتیب جاده‌هایی که از بغداد بخارج بغداد میرفت . در امتداد دجله جاده‌ای بود که از واسط بصره یعنی بندر تجارتی بزرگ خلیج فارس میرفت ، این جاده و منزلگاهها و فاصله بین منزلگاههای آن چه از خشکی و چه از غیر خشکی معروف است . از واسط و بصره جاده‌ای بود که در خوزستان باهواز میرفت و از آنجا بسوی مشرق منحرف گردیده بشیراز میرسید . شیراز برای چندین جاده مرکزیت داشت : یک جاده از سمت شمال باصفهان و ری و جاده دیگر از شمال شرقی به یزد میرفت و از کویر لوت میگذشت و بطیس میرسید و به نیشابور متصل میگردد . شیراز بسیرجان و کرمان هم از سمت مشرق بوسیله چندین جاده متصل میشد و از آنجا درسیستان بزرنج میرفت و از کویر عبور میکرد . از شیراز دوجاده دیگر بجنوب خاوری و جنوب میرفت و بنادر خلیج فارس منتهی میگردد ، یکی بدارابجرد میرفت تا بندر سور و درحوالی هرموز و دیگری بهسیراف که مدت زمانی مهمترین بنادر خلیج فارس شمرده میشد .

باز بر گردیم بغداد مرکز جاده‌ها . شاهراه بزرگی برای زیارت مکه و مدینه از سمت باختر بغداد بجنوب متوجه گردیده بکوفه در حاشیه بادیه عربستان می‌رفت و بخط تقریباً مستقیم از آنجا گذشته بحجاز میرسید . یک جاده دیگر برای زیارت مکه از بصره تقریباً بموازات جاده اول شروع میشد و در دمنزلی شمال مکه به جاده قبلی می‌پیوست . جاده‌ای نیز از شمال باختری بغداد کشیده میشد و درحوالی انبار بفرات میرسید و از آنجا بموازات فرات بالا میرفت تا رقه ، مرکز جاده‌هایی که از بادیه شام عبور میکرد و بدشوق میرسید . بعلاوه جاده‌های دیگر بسمت شمال متوجه گردیده بسرحد بلاد روم میرسیدند . جاده‌های دیگر نیز از بغداد بسمت شمال میرفت و از دوطرف دجله گذشته بموصل میرسید و از موصل راهی بآمد میرفت و جاده دیگری بقریسیاه در جنوب باختری موصل بر ساحل فرات . از آمد نیز جاده‌هایی بود که آمد را به بیشتر استحکاماتی که در مقابل مملکت روم ساخته شده بود مربوط میساخت . این بود خلاصه‌ای از وضع طرق و جاده‌ها در زمان عباسیان که بغداد را نقطه مرکزی آن طرق و جاده‌ها قرار داده و آن پایتخت را بوسیله راههای چاپاری با ایالاتی

که در مرز مسالک اسلامی واقع بود مربوط ساخته بودند . وضع و ترتیب این راهها را جغرافی نویسان عرب بدقت ثبت کرده و برای رجوع بنوشته و ثبت آنان بهتر این است که گفته و نوشته‌های آنها را بترتیب تاریخ نوشته‌های آنها خلاصه نمائیم . پس آنچه که ما در فصول این کتاب ذکر میکنیم خلاصه‌ای است از آنچه آنان که نامشان را در فهرستی قبلاً برده‌ایم نوشته و ثبت و یادداشت کرده‌اند .

قدیم ترین آن نویسندگان در اواسط قرن سوم هجری میزیست و اولین دسته کتابی که اعراب در موضوع جغرافیا نوشته‌اند بشکل کتب مسالک است . کتب مسالک کتابهایی است که در خصوص راهها و فاصله‌ها و مسافت‌های شهرها و منزلگاههاست و در ضمن از شهرهایی که سر این راهها واقع گردیده‌اند گفتگو بمیان می‌آورد و از تاریخ و خصوصیات آن شهرها کم و بیش اطلاعاتی بدست میدهد . در طلیعه اینگونه کتب آنچه که در دسترس ماست چهار کتابست که هر یک مکمل دیگریست ، زیرا متون آنها در بسیاری از موازین ناقص است . هر چهار نفر نویسندگان آنها که ابن خردادبه و قدامه و یعقوبی و ابن رسته باشند در یک قرن یعنی قرن سوم میزیسته‌اند . دو نفر اولی در موضوعات و مطالبی که ذکر کرده‌اند تقریباً اتفاق دارند . ابن خردادبه رئیس چاپارخانه ( صاحب برید ) ایالت جبال و قدومه عامل خراج یعنی مباشر امور مالیاتی بوده است . کتابهای آنان مسافتات شاهراه بزرگ خراسان و دیگر راههایی که از بغداد منشعب میگردد را منزل به منزل ، بطوریکه قبلاً شرح آنرا دادیم ، ثبت کرده‌اند . کتاب یعقوبی متأسفانه نسخه کامل آن در دسترس ما نیست ولی از همین کتاب ناقص با کمکی که از کتاب ابن سراجیون بگیریم میتوانیم نقشه جامع و کاملی از بغداد پایتخت عباسیان تهیه کنیم . یعقوبی معلومات گرانها و اطلاعات بیشتری از شهرهایی دیگر بما میدهد و معلوماتی که درباره راههای عراق در کتاب او پیدا میکنیم جای دیگر یافت نمیشود . از ابن سراجیون همزمان یعقوبی فقط قسمتی از کتاب او در دسترس ماست و همین قسمت به اضافه وصفی که از بغداد دارد دارای اهمیت خاصی است زیرا رودخانها و ترتیب آبیاری عراق را در آنجا شرح داده و بطور اختصار از رودخانهای

نقاط دیگر نیز سخن بمیان آورده است. کتاب این رسته شبیه کتاب یعقوبی است فقط یادداشت‌هایی راجع بشهرها بر کتاب یعقوبی علاوه دارد، ولی مطلب مهم کتاب این رسته تفصیل دقیق شاهراه بزرگ خراسانست تا طوس نزدیک مشهد و ذکر چندراه فرعی آن، مخصوصاً آن راهها که از طوس باصفهان و هرات سیرفت، همچنین راه بغداد که از جنوب بکوفه و بصره امتداد پیدا میکرد و دنباله آن از سمت خاور تا شیراز کشیده میشد. برای این راههای فرعی نه تنها منزلگاهها و فاصله بین آنها یادداشت شده بلکه چگونگی سرزمینی که آن راه از آنجا میگذرد از فراز و نشیب و اینکه از جلگه یا تپه یا کوه عبور میکنند نیز ذکر شده است<sup>۱</sup>.

شرح و تفصیل این رسته از حیث تعیین خطوطی که آن راه از آن خطوط عبور میکرد و پیدا کردن محل اماکنی که اکنون از بین رفته‌اند در درجه اول اهمیت است. محقق و نویسنده دیگر، ابن فقیه همزمان این رسته است که تالیفی قابل توجه در موضوعات مختلف جغرافیا نموده و با نهایت تأسف فقط اجمالی از آن کتاب در دسترس ماست. برخی از یادداشت‌های او برای تکمیل یادداشت‌ها و مطالب محققین قبل مورد استفاده است<sup>۲</sup>.

جغرافی نویسی منظم از آغاز قرن چهارم بعصره ظهور میرسد. جغرافی نویسان این قرن هر یک از مسالک اسلامی را بحد کفایت وصف نموده و ضمناً از راههای

۱ - برای اطلاعات بیشتر درباره جغرافی نویسان عرب رجوع کنید بمقدمه کتاب « فلسطین در زمان فرمانروائی مسلمین » تألیف نویسنده این کتاب که بسال ۱۸۹۰ در لندن چاپ شده، و برای اطلاعاتی بیش از کتاب نامبرده رجوع کنید بمقدمه ترجمه تاریخ ابوالفدا بفرانسه توسط M. Reinand (پاریس ۱۸۴۸). ۲ - کتاب ابن خردادبه و قدامه و یعقوبی و ابن رسته و ابن فقیه را پرفسور دگوبه در جلد ۶ و ۷ دوره « خزانه جغرافی عرب » بسال ۱۸۹۲ - ۱۸۸۵ در لندن چاپ کرده، در مجلد ۶ ترجمه فرانسه کتاب ابن خردادبه و قدامه را با یادداشت‌های بسیار مهمی بآن اضافه کرده. یک قسمت از کتاب ابن سراجیون که در باب نهرهای بین‌النهرین است در مجله آسیائی پادشاهی سال ۱۸۹۵ از روی نسخه خطی که در موزه بریتانیا ضبط است منتشر گردیده. یعقوبی غیر از کتاب بلدان در جغرافیا کتاب دیگری در تاریخ نوشته که پرفسور هورتسا در سال ۱۸۸۲ در لیدن آنرا بنام « تاریخ ابن واضح المعروف بالیعقوبی » چاپ کرده است، از تاریخ یعقوبی هم اطلاعات پر ارزش در جغرافیا میتوان بدست آورد. (بلدان و تاریخ یعقوبی اخیراً در نجف هم چاپ شده است م).

آن مسالک بطور کلی و جدا گانه سخن بمیان آورده‌اند. تألیفات آنان بی شک برای استفاده از کتب مسالک جلوفتاده، و از جهت کامل العیار بودن نوشتجات آنها در موضوعات جغرافیائی که پایه و بنیان این کتاب قرار گرفته است مدیون آنها هستیم و سه نفر آنها اصطخری و ابن حوقل و مقدسی در درجه اول میباشند و چنانچه گفتیم عمده مطالب این کتاب از آنان اقتباس گردیده است<sup>۱</sup>.

کتاب ابن حوقل در حقیقت نسخه ایست جدید تر و مشروح تر و منقح تر از کتاب اصطخری. فقط در کتاب اصطخری که مؤلف آن از اهالی اصطخر فارس است جغرافیای فارس بطور مشروح ذکر گردیده و در کتب ابن حوقل این فصل نسبت به فصل‌های دیگر باختصار نوشته شده است. مقدسی که با آن دونفر همزمان است جغرافیای خود را بشیوه‌ای خاص ترتیب داده و با ترتیبی که جغرافی نویسان قبل از او داشته‌اند تفاوت پیدا کرده است. شیوه مقدسی این است که آنچه را خود در نقاط مختلف جهان دیده است ذکر نموده است. کتاب مقدسی شاید بزرگترین و بی شک اصیل ترین کتابهای جغرافی نویسان عرب باشد. وصفی که از شهرها، عادات و رسوم که در آن شهرها رواج داشته و محصولات و صنایع آن نقاط نموده و زبده خصوصیات هر اقلیمی را که ذکر نموده کتاب او را بهترین کتابی که اعراب در قرون وسطی نوشته‌اند معرفی مینماید. در این جا این نکته را باید بگوئیم که ما باین سه تن جغرافی نویسان از این جهت نیز مدیون میباشیم که اساسی اماکن را در نقشه‌های این کتاب از نوشتجات آنان اخذ نمودیم و مواضع صحیح آن نقاط را با استعانت از کتب آنها معین کردیم، زیرا در پایان هر فصلی از کتاب آنها جدولی از فاصله بین منزلگاهها یا فاصله بین شهرها و ایالات ثبت گردیده و هر جا جاده‌ای را وصف کرده‌اند از راههای

۱ - کتاب اصطخری و ابن حوقل و مقدسی سه جلد از یک دوره کتابی است بنام « خزانه جغرافیای عربی » که در سال ۱۸۷۰ - ۱۸۷۷ در لیدن بچاپ رسیده است. کتاب « التنبیه والاشراف » مسعودی بتصحیح پرفسور دگوبه جلد هشتم دوره نامبرده است که در ۱۸۹۴ در لیدن چاپ شده و کارا دو و Carra de vaux در سال ۱۸۹۶ همین کتاب را بفرانسه ترجمه کرده است. باریه دومینار و پاره دو کورتی pariet de caurteille ، Barbier de meynard در سال ۱۸۶۱ در پاریس مروج الذهب را بفرانسه ترجمه و با متن عربی آن چاپ کرده‌اند.

فرعی آن جاده که تا شهرهای مجاور آن راه امتداد می‌یافت نیز اسم برده‌اند. این مسافت‌ها که از اماکن و نقاط معین و معروف شروع گردیده ما را موفق ساخت که مثلثات نقشه‌های کتاب را بر کنیم و محل شهرهایی را که مدت زمانی بر ویرانی آن گذشته و آثار آن محو گردیده تقریباً پیدا کنیم و در نقشه بطور تخمین وارد نماییم، مثلاً توج که یکی از شهرهای ایالت فارس است و تا کنون محل خرابه‌های آن پیدا نشده از جدول مسافت‌هایی که در کتابهای مذکور ثبت گردیده می‌توانیم بطور تخمین محل آنرا در نقشه معین نماییم. از مؤلفان قرن چهارم یکی مسعودی است که دو کتاب تألیف نموده یکی *مروج الذهب* که قسمتی از آن در تاریخ است و دیگری *التنبیه والاشراف* که از کتابهای پرفایده و دارای مطالب شگفت‌آمیز است. بقرن پنجم و ششم که میرسیم دو کتاب از دو نفر مسافر که و دو نفر جهانگرد معروف در دسترس ما قرار می‌گیرد و شرحی که آنها از اماکنی که از آنها عبور نموده‌اند داده‌اند در نهایت اهمیت است: یکی ناصر خسرو ایرانی در قرن پنجم است که از خراسان بمکه رفته و باز گشته و در این مسافرت مصر و شام را دیده و هنگام بازگشت از عربستان عبور نموده و روزنامه او که بزبان فارسی است از قدیمترین کتابهای فارسی است که در این موضوع در دسترس ما می‌باشد.

جهانگرد دیگر ابن جبیر عرب اسپانیایی است که یک قرن بعد از غرناطه بزیرات مکه شتافته و تفصیلی که در سفرنامه خود از عراق مخصوصاً از شهر بغداد نگاشته از جالب توجه‌ترین کتابهایی است که بما رسیده است. از آغاز قرن ششم کتاب فارسی دیگری موجود است موسوم به *فارسانامه* که با دقت بسیار جغرافیای آن سرزمین را بحد کفایت نوشته است. از نیمه این قرن کتابی در جغرافیا وجود دارد تألیف ادریسی که در دربار روجر دوم پادشاه نورماندی سیسیل (صقلیه) میزیسته است. ادریسی کتاب خود را بعربی نوشته و دنیائی که در زمان او معروف بوده را با قلم‌ها یعنی بمنطقه‌هایی که بر حسب عرض جغرافیائی است بدلخواه خود قسمت کرده مثلاً بین النهرین را که عراق و جزیره باشد قسمتی در اقلیم سوم و قسمتی را در اقلیم چهارم گذارده است. بدبختانه از معلومات شخصی او درباره ایران و نواحی خاوری

مدیرانه که از مباحث کتاب ماست در کتاب او چیزی وجود ندارد اما باسیای صغیر که در آن زمان هنوز جزء امپراطوری روم بوده رفته و آن را شرحی بسیار پر ارزش داده است ولی اسم اماکن در آن کتاب (بعلمت مغلوط بودن نسخه‌ها) غالباً غیر خواناست یا اینکه چنان تغییر و تصحیف در آن اسمی راه یافته که نمیتوان اسم صحیح را از ناصحیح تشخیص داد.

از کتابهای قرن هفتم، که در این قرن حمله مغول و سقوط خلافت عباسیان بوقوع پیوست، *معجم البلدان* یا قوت حموی است.

*معجم البلدان* فرهنگ جغرافیائی مفصلی است دارای چند جلد که مؤلف آن از کتابهایی که قبل از او نوشته شده استفاده کرده و مشاهدات خود را در سفرهای دور و درازی که کرده بر آن اقتباسات افزوده است و هر گاه با دقت و تأمل باین کتاب مراجعه شود برای ارزش آن حدی نمیتوان معین کرد. مطالب این کتاب بترتیب الفبا تنظیم یافته و مؤلف تقریباً از تمام جغرافی نویسان قبل از خود استفاده و اقتباس کرده و از جمله آنها یکی ابن مهلهل است که در سال ۳۳۰ هجری کتاب خود را نوشته بوده است. هر گاه مؤلف *معجم البلدان* اسم او را نبرده بود از وجود او وغالب کسان دیگری که یادداشتهای آنان مورد استفاده وی واقع گردیده است بی‌اطلاع بودیم. سه ربع قرن که از تألیف *معجم البلدان* گذشت یکی از دانشمندان عراق آنرا در کتابی مختصر نموده بنام *مراصد الاطلاع* تألیف کرد که بر کتاب *معجم البلدان* تعلیقات و تصحیحات سودمندی کرده است. مخصوصاً نسبت بنقاط حول و حوش بغداد<sup>۲</sup>.

۱ - شفر C. Schéfer در سال ۱۸۸۱ سفرنامه ناصر خسرو را با ترجمه و حواشی در پاریس و رایت Wright در سال ۱۸۵۲ سفرنامه ابن جبیر را در لیدن چاپ کردند. جویرت Jawbert کتاب ادریسی را در سال ۱۸۳۶ بفرانسه ترجمه و منتشر نمود.

نسخه خطی فارسانامه در موزه بریتانیا موجود است. (پس از چاپ این کتاب فارسانامه باهتمام مؤلف این کتاب و نیکسون در سال ۱۹۲۱ در اروپا و در تهران باهتمام آقا سید جلال‌الدین طهرانی ضمیمه گاهنامه بچاپ رسیده است. سفرنامه ناصر خسرو در برلن نیز چاپ شده است. م)

۲ - فرهنگ بزرگ جغرافیائی یا قوت موسوم به *معجم البلدان* را وستفالد در لپزیگ بسال

بقیه پاورقی در صفحه ۱۸

از مؤلفان همزمان یا قوت قزوینی است که یادداشت های خود را در کتابی شامل دو قسمت جمع آوری کرده و در شرح جغرافیای کره زمین و واردات و صادرات و محصول بلاد و ممالک مختلف گفتگو کرده است. از نیمه اول قرن هشتم کتاب جغرافیای منظمی در دست است تألیف ابوالفدا از امرای شام که هر چند قسمت عمده کتاب او از کتب دیگر مأخوذ گردیده ولی خود او هم سفرهایی با کناف جهان نموده و دیده ها و شنیده های خود را بر خواننده های خود افزوده است.

از همین زمان، یعنی از نیمه قرن هشتم هجری، سفرنامه این بطوطه در دسترس مییابد. وی سیاحی است از اهل مغرب (اندلس) که از حیث سیاحت و مسافرت با مارکوپولوی ایتالیائی همانند و هم سنگ است. سفرنامه این بطوطه بزبان عربی نوشته شده و معاصر او حمدالله مستوفی است که یادداشت او به زبان فارسی در شرح مملکت ایلخانان است (یعنی ایران بعلاوه بین النهرین). در این کتاب اوضاع این حدود پس از هجوم مغول و استقرار سلطنت ایلخانان ذکر گردیده است.

حمدالله مستوفی کتاب دیگری در تاریخ نوشته موسوم به تاریخ گزیده. این تاریخ گذشته از اینکه از دوره حکومت مغولها یادداشتهای تاریخی مهمی دارد غالباً اطلاعات جغرافیائی مهمی نیز در صفحات آن سندرچ گردیده.

۱۸۷۳ - ۱۸۶۶ بچاپ رسانیده، آن قسمت از آن فرهنگ که در باره ایران است بضمیمه نزهةالقلوب حمدالله مستوفی و نویسندهگان بعد بنام فرهنگ ایران در سال ۱۸۴۸ در پاریس از طرف باریبه دومینار ترجمه و چاپ شده. مرصداالاطلاع را که مختصر معجم البلدان است گوینل Guynbell در سال ۱۹۵۲ در پاریس چاپ نموده و دو جلد کتاب قزوینی را موسوم به آثارالبلاد و عجایب المخلوقات و مستفید در سال ۱۸۴۸ چاپ کرده، جغرافیای ابوالفدا را Reinaud و De slane در سال ۱۸۴۰ در پاریس انتشار داده اند. رینو ترجمه جغرافیای ابوالفدا را بفرانسه شروع کرده و مقدمه پر ارزشی در باره جغرافی نویسان عرب بر آن نگاشته است. این ترجمه را گوینارد Geuyard بعد ها تمام کرده و در سال ۱۸۸۳ در پاریس بچاپ رسانیده است. (مرصداالاطلاع در سال ۱۳۱۵ هجری قمری در طهران بچاپ سنگی بچاپ رسیده است. م.)

۲ - سفرنامه این بطوطه و ترجمه آن را بفرانسه در پاریس سال ۱۸۷۹ - ۱۸۷۴ دفرمری بقیه پاورقی در صفحه ۱۹

در طلیعه آنچه از زمان امیر تیمور گورکانی در دسترس مییابد باید کتاب تاریخی (شرف الدین) علی یزدی و پس از آن کتاب جغرافیای حافظ ابرو را که هر دو بفارسی در نیمه اول قرن نهم هجری نوشته اند جای داد. بعد از آن ها دو کتاب که در حوادث بعد از جنگهای امیر تیمور است از دو نویسنده ترك که یکی بزبان ترکی خاوری و دیگری بزبان ترکی عثمانی است باید ذکر نمائیم. این هر دو نویسنده در نیمه اول قرن یازدهم هجری میزیسته اند و این دو کتاب یکی «تاریخ الترك و المغول» تألیف ابوالغازی امیر خوارزم است و دیگری جغرافیای جهان موسوم به «جهان نما» تألیف حاج خلیفه مؤلف کشف الظنون<sup>۱</sup>. ناگفته نگذاریم که ما ناگزیریم در پاره ای از سباحث کتاب خود بتالیفات و نوشتهجات بسیاری از مورخان عرب نیز رجوع کنیم، زیرا کتاب نویسان قدیم تاریخ و جغرافیا در تالیفات خود با هم میآوردند. نمونه این کتابها فتوح البلدان بلاذری است که در قرن سوم تألیف گردیده و فتوحات مسلمین را چه در خاور و چه در باختر ذکر نموده و مخصوصاً از این جهت قابل توجه است که حالت و وضع بلاد را در زمانی شرح میدهد که مذهب اسلام نخستین بار بر آنجا استیلا پیدا کرد.

و سنگوتیتی چاپ کرده اند. نزهةالقلوب حمدالله مستوفی بچاپ سنگی در سال ۱۳۱۱ هجری قمری در بمبئی چاپ شده است.

نسخه خطی تاریخ گزیده حمدالله مستوفی در موزه بریتانیا ضبط است. Gantin یک قسمت از تاریخ گزیده را بفرانسه ترجمه کرده و سال ۱۹۰۳ در پاریس چاپ کرده است.

(پس از انتشار این کتاب خود لسترنج مؤلف این کتاب قسمت جغرافیای نزهةالقلوب را بچاپ رسانیده. خلاصه ای از آنرا بانگلیسی ترجمه کرده ضمیمه نسخه فارسی آن انتشار داد.

تاریخ گزیده بچاپ عکسی در دو مجلد باهتمام براون و نیکلسون در سال ۱۹۱۱ - ۱۹۱۳ در لندن انتشار یافت. م.)

۱ - نذرنامه شرف الدین علی یزدی بسال ۱۸۸۷ در کلکته چاپ شده و آنرا Petis de la Croix بفرانسه ترجمه کرده و در سال ۱۷۲۲ در پاریس بطبع رسیده. تاریخ حافظ ابرو نسخه خطی آن در موزه بریتانیا بعلامت ۱۵۷۷/ar موجود است. نسخه اصلی جهان نما را در قسطنطنیه ابراهیم افندی بسال ۱۷۳۲ چاپ کرد. M. Norberg یک جزء آن کتاب را بلاتینی ترجمه و بسال ۱۸۱۸ منتشر نموده است. بارون دمزون اصل ترکی تاریخ مغول تألیف ابوالغازی را با ترجمه آن بفرانسه بسال ۱۸۷۱ در پترسبورگ چاپ کرده است.



در موضوعات تاریخی علاوه بر تاریخ یعقوبی که سابقاً بآن اشاره نمودیم تاریخی است که در قرن سوم هجری تألیف گردیده معروف به تجارب الاسم ابن مسکویه که فقط جلد ششم آن بچاپ رسیده است. تاریخ حمزه اصفهانی نیز که در اواسط قرن چهارم نوشته شده دارای اطلاعاتی بس سودمند است و هر چند بزبان عربی است ولی مطالب آن از کتابهای فارسی متعددی گرفته شده که متأسفانه آن کتابها از میان رفته و هر گاه کتاب حمزه اصفهانی نبود از مطالبی که وی از آن کتابها اقتباس کرده است بی خبر می ماندیم. ولی کاملترین و جامعترین تاریخی که بزبان عربی در دسترس است کتابی است که در اوایل قرن چهارم تألیف گردیده و معروف به تاریخ طبری است که مؤلف آن در همان قرن میزیسته و کتاب او برای جغرافیا مرجع اساسی است.

برای حوادث اواخر عباسیان میتوان از تاریخ ابن اثیر استفاده نمود. همچنین بکتابی که تاریخ اسلام را مختصر نموده و معروف است به تاریخ الفخری میتوان اعتماد پیدا کرد. تاریخ ابن خلدون و نیز کتاب رجال ابن خلکان موسوم به وفيات الاعیان<sup>۱</sup> برای تکمیل مطالب و موضوعات تاریخ ابن اثیر بسیار قابل استفاده است.

این تألیفات همه بزبان عربی است، و بفارسی دو کتاب است: یکی روضة الصفا تألیف میر خوند و دیگری حبیب السیر تألیف خوند میر نواده<sup>۲</sup> میر خوند. این دو کتاب مهم اطلاعات جغرافیائی پر ارزشی بمانند میدهند مخصوصاً درباره بلاد ایران. دو تاریخ فارسی دیگر را نیز باید فراموش نکنیم راجع بفرمانروائی سلجوقیان در آسیای صغیر

۱ - دگره فتح البلدان بلاذری را در سال ۱۸۶۶ و کتاب تجارب الامم را در سال ۱۸۸۱ در لیدن بچاپ رسانید. گوتوالد Gottwald تاریخ حمزه اصفهانی را تحشیه کرد و بزبان لاتینی ترجمه نموده در لپزیگ بسال ۱۸۴۴ منتشر ساخت و دگره تاریخ طبری را در چند جلد در سال ۱۸۷۹ - ۱۹۰۱ در لین و تورنگ Torngberg تاریخ ابن اثیر و آهلوارد Ahlwardt کتاب الفخری تألیف ابن طقطقی را در ۱۸۶۰ بچاپ رسانید. وستفالد ابن خلکان را هم در سال ۱۸۳۷ چاپ کرد و در لندن بسال ۱۸۴۳ ترجمه انگلیسی آن منتشر گردید.

چاپ سنگی بمبئی روضة الصفا و حبیب السیر مرجع مؤلف این کتاب است.  
پروفسور هوتسما Houtsma کتاب تاریخ سلجوقیان تألیف محمد ابراهیم یامحمد بن ابراهیم را که در سال ۱۰۲۵ میزیسته و کتاب دیگری باز در تاریخ سلجوقیان تألیف ابن بی بی که در حدود سال ۶۸۰ هجری آنرا تألیف نموده بچاپ رسانیده است.

و کرمان که مکرر در صفحات کتاب ماتحت نام نویسندگان آنها این بی بی و ابن ابراهیم به آنها رجوع شده است. و چون میخوانیم این بحث ناقص نمائند در ختام کلام چند صفحه را بذکر اسامی اماکنی که در این کتاب و نقشه های آن آمده است اختصاص میدهیم.

عمده اسامی اماکن در عراق و جزیره یاعربی است یا آرامی. و آرامی زبان معمولی اهالی آن بلاد قبل از استیلای مذهب اسلام بود. نامهای عربی غالباً دارای معنی مشخصی هستند، یا بودند مثل کوفه و بصره و واسط.

نامهای آرامی را از شکل آن ها و ازالف کشیده ای که در آخر آنها میآید میتوان شناخت مانند جبلتا (که معلوم است بمعنی کوه میباشد) و عبرتا، بمعنی معبر، محلی را نشان میدهد که در آنجا پلی تعبیه شده از قایقها وجود داشته است و باجسرا که عربی آن بیت الجسر یعنی خانه پل باشد. نامهای فارسی باستانی مانند بغداد که بمعنی داده خداوند است بسیار کم است. نامهای یونانی اندکی هنوز باقی مانده مثل ابله که اصل یونانی آن اپولوگوس میباشد.

شهرهای رومی آسیای صغیر چنانکه در سابق گفتیم فقط هنگامی در حوزه بلاد اسلامی درآمدند که آن بلاد بتصرف سلجوقیان درآمد، یعنی در نیمه دوم قرن پنجم هجری. باین مناسبت نامهای رومی که بمان رسیده دارای دوشکل میباشد: نامهای کهنه (عربی) و نامهای تازه (ترکی)، مثلاً سلوکیا که عربی (یعنی شکل قدیمی) آن سلوقیه و ترکی (یعنی شکل تازه) آن سلفکه است و هراکلیا که نام کهنه آن هراقلیه و تازه آن اراکلیه است. پس از آنکه سلجوقیان آسیای صغیر را تسخیر کردند و در دنباله آن آل عثمان بر آنجا مسلط گردیدند نامهای ترکی طبعاً جای نامهای سابق را که رومی بود گرفت ولی این نکته را باید ذکر کنیم که در خصوص تلفظ نامها الفباء عربی از الفباء ترکی بهمان اندازه دور است که از الفباء یونانی، باین جهت برای کلمات ترکی (چنانکه در کتابهای لغت ترکی ملاحظه میشود) دو گونه تلفظ ایجاد گردید و اسامی اماکن نیز بهمان حال دچار شد، مثلاً قراحصار - قره حصار و قره سی - قراسی و قره بان - قرامان، و نظیر این دو گونه گیها بسیار است.

در نقشه های بلاد ایران نامهایی که از ریشه عربی گرفته شده باشد بندرت

دیده میشود و مثل مراغه در آذربایجان و دهکده بیضا (شهر سفید) در استان فارس بندرت وجود دارد زیرا مسلمان وقتی که بایران استیلا یافتند در واقع اسمها را تغییر ندادند و اگر تغییری دادند تغییری اندک بود در فارسی اسم دهکده ها و منزلگاهها را غالباً از چیزهای ساده و طبیعی و معروف و مشهور گرفته بودند مانند ده مورد - دهشتران - ده نمک. این نامها را جغرافی نویسان عرب ترجمه نموده و در کتابهای خود بنام قریة الآس - قریة الجمال - قریة الملح آورده اند ولی دلایلی در دست داریم که در زمان استیلا و تصرف اعراب هم باز در ایران همان نامهای فارسی معمول و متداول بوده نه ترجمه عربی آنها، مثل ما که در نقشه ها و کتابهای هر زبانی هر اسمی با تلفظ مخصوص آن زبان نوشته شود ما انگلیسی آنرا تلفظ میکنیم.

مطلب قابل توجهی که باید بان اشاره کنیم این است که در جدولهای اسامی عربی گاهی اسم منزلگاهی را می بینیم که فارسی آنرا بدست نیاورده ایم مانند « رأس الکلب » که بعدها در محل آن شهری احداث گردید بنام سمنان. نکته دیگر اینکه اعراب گاهی یکی از شهرهای ایران را بصفتی موصوف ساخته و آن صفت را نام آن شهر قرار میدادند مانند کنگوار که چون مسلمان در آغاز امر که بانجا وارد شدند چارپایان آنها را دزدیدند اسم کنگوار را « قصر اللصوص » گذاردند ولی باز این اسم دوام نیاورد و دوباره آنجا همان کنگوار سابق نامیده شد. حتی زمانی که فاتحین مسلمان پایتختی ایالتی را بنیان گذاردند، مانند شیراز که در اندک زمانی اصطخر باستانی را تحت الشعاع خود ساخت و برای خود شهری شد، باین شهر نو بنیاد نام فارسی دهکده ای را که آن شهر بجای آن دهکده ساخته شده بودند نهادند که تا کنون بهمان نام باقی است ولی معنی آن وریشه این اسم مانند نام بسیاری از شهرهای

۱ - لازم است باین نکته توجه شود در تمام اسپانیای اسلامی که شهرهای معمور بسیار داشت یک شهر اسم عربی داشت و بس و آن المریه بود که معنی برج دیده بانی است کلتا بود هم اسم شهر نیست اسم قلعه ایست معروف بقلعه ایوب که بعدها زیر آن قلعه شهری بنیاد گردید. در اسپانیای اسلامی یعنی اندلس غالباً اصل وریشه نامهای ایری و رومی و گت غربی معلوم نیست باین معنی که هنوز سندی برای آنها پیدا نشده از آن جهت است غرناطه و بهمین قیاس است نامهای فارس.

دیگر ایران بر ما مجهول است زیرا بانهایت تأسف باید اعتراف کنیم که از وضع جغرافیائی کشور قدیم ساسانیان تقریباً بکلی بی خبر هستیم.

در تلفظ نامهای اماکن طبعاً با تغییر زمان تغییر پیدا میشود مانند « طریث » که به « ترشیز » و « همدان » که به « همدان » تغییر یافته است. گاهی یک نام در یک زمان در عربی بیک شکل و در فارسی بشکل دیگر تلفظ میشود مثل قاشان بعربی و کاشان بفارسی، صاهک بعربی و چاهک بفارسی، صغانیان بعربی و چغانیان بفارسی. دیگر آنکه بر حسب قواعد زبان عربی که لازم است هر کلمه ای ریشه آن سه حرف بوده باشد بم و قم فارسی را در کتابهای عربی با میم مشدد نوشته اند ولی این امر فقط برای مراعات قواعد املاء عربی بود در حالی که مسلم است حروف مصوتة که مشدد باشد در آخر کلمات فارسی نمیآید. گاهی استعمال نامی متروک میشود و نام دیگری بجای آن معمول میگردد اما هر دو نام چه نام متروک و چه نام معمول باز فارسی است مانند قرماسین و قرمیسین که متروک شد و کرمانشاهان جای آنرا گرفت و بعد ها کرمانشاهان را مختصر کرده کرمانشاه گفتند و همانگونه که نمیدانیم وجه تسمیه این نامها چیست از علت تغییر و تبدیل و متروک و معمول شدن آن نامها نیز اطلاعی نداریم. استعمال پیشوند الف و لامی که جلو نامهای عربی بیآید و به اصطلاح عربها الف و لام تعریف است قاعده معین و ثابتی ندارد و اصولاً باید بکلمات عربی اختصاص داشته و بانها ملحق شود و بس ولی این قاعده هم همه جا رعایت نمیشود مثلاً در عراق که بیشتر از نامها در اصل سامی است دجله بدون الف و لام و فرات با الف و لام نوشته می شود و هر دو هم کلماتیست که از خارج بزبان عربی وارد گردیده است.<sup>۱</sup>

در نام فارسی برخی اماکن بمرور زمان الف و لام حذف شده مانند السیرجان که سیرجان گردیده، و بهر حال بودن یا نبودن الف و لام چنانکه گفتیم قاعده و نظمی ندارد

۱ - ابله که در اصل اسم یونانی است و با الف و لام نوشته میشود نظائر بسیار دارد. اسپهانی که عربی محض است بعضی با الف و لام و بعضی بدون الف و لام است مثلاً کوفه که گویند بمعنی کوخهائی است که از نی ساخته شده باشد همیشه با الف و لام ولی واسط بدون الف و لام نوشته میشود.

و معلوم نیست چرا در کتابهای عربی «جی» که نام باستانی قسمتی از اصفهان است بدون الف و لام است وری با الف و لام<sup>۱</sup>. اساساً اعراب در نامگذاری صرفه جوئی و یک نوع اسماکی داشتند و این کار در فهم مطالب اشکالاتی ایجاد کرده است زیرا کوی و مرکز ایالت را بنام همان ایالت می نامیدند هر چند که کوی و مرکز آن ایالت نامی مخصوص بخود داشت، مانند دمشق که هنوز هم آنرا شام میگویند یعنی پایتخت شام. زرنج کرسی سیستان را بیشتر اوقات سیستان می گفتند که مقصود کرسی سیستان بود. این اشکال و بی تکلیفی وقتی دوچندان میشود که آن استان دو کرسی داشته باشد مثل کرمان که در کتابهای قدیم سیرجان اطلاق میشود و بعدها به شهر کنونی کرمان گفته شده است که با سیرجان اختلاف کلی دارد و فقط وقتی کرسی آن ایالت شد که سیرجان خراب گردید. نقشه هائی هم که منبای آنها گفته های جغرافی نویسان قرون وسطی است اگر بانقشه های امروز مطابقت شود ملاحظه خواهد شد که اسم شهرهای قدیم و از بین رفته بر شهرستان جدید آن شهرها گذاشته شده از قبیل همین شهر سیرجان که امروز بشهرستان کنونی سیرجان گفته میشود. بردسیر و جیرفت نیز همین وضع را دارند، زیرا سابقاً هر یک نام یکی از شهرهای مهم بودند و اکنون بولایت یعنی شهرستان آنها نام اطلاق میشود. بطور خلاصه شهرستان و کرسی شهرستان هر دو یک نام داشتند و بمرور زمان اسم شهرستان یا اسم کرسی شهرستان متروک و منسوخ میشد مثل ولایت قدیم اردون که امروز بشهر کوچکی گفته میشود و آنجا را در زمانهای قدیمتر خوار (خوارری) می گفتند.

در جغرافیای طبیعی نیز در زبان عربی نامها فراوان نیست. قله های معروف و منفرد کوهها عموماً بنامهای مخصوص خود خوانده میشدند، مانند دماوند

۱ - جده بندر مکه را تمام نویسندگان قدیم هم با الف و لام نوشته اند هم بدون آن. ما در کتاب خودمان هر جا که نام محلی را نویسندگان عرب با الف و لام نوشته باشد اول دفعه با الف و لام نوشته ایم و در دفعات بعد برای اختصار بدون الف و لام. این روش را در نقشه ها نیز بکار برده ایم. خود عربها هم در استعمال الف و لام برای اسم اماکن اختلاف دارند و در تلفظ اسامی خارجی قاعده ثابتی ندارند.

و الوند، ولی معمولاً رشته های جبال اسم مخصوص نداشته است رشته عظیم طوروس که حد فاصل بلاد روم (بیزانتین) بود غالباً (واشتباهاً) جبل لکام نامیده میشد ولی در واقع جبل لکام کوهی بود از سلسله کوههای طوروس داخلی یعنی اتنی طوروس. قله های متعدد رشته جبال بسیار معروف البرز که فلات ایران را از دریای خزر جدا میسازد در کتب جغرافی نویسان عرب نام عمومی ندارد.

دریاچه های بزرگ عموماً هر کدام اسمی مخصوصی بخود دارد مثل ماهالو و زره و چیچست ولی معمولاً هر دریاچه ای بنام شهر مهمی که در ساحل آن واقع است خوانده میشود، مانند دریاچه اورمیه و دریاچه وان که بنام دریاچه ارجیش که نام شهر ارجیش بود نیز خوانده میشود. در اسم دریاها تردید و اشکال بیشتر پیش می آید، یک دریا گاهی چند اسم مختلف دارد که از شهرهای بزرگ و کشورهای پیشین که در ساحل آن قرار گرفته اند اقتباس گردیده مثل دریای خزر که چون سرزمین طایفه خزر در قرون وسطی در شمال آن بود باین نام خوانده میشد، دریای قزوین و دریای طبرستان و دریای گیلان و دریای جرجان و دریای باکو هم بآن می گفتند. دریای ارال به دریای خوارزم و خلیج فارس به دریای فارس معروف بود. در پایان این فصل میل دارم خوانندگان این کتاب بدانند که این کتاب جز منتخباتی از منابع و مأخذ موجود را شامل نیست. شماره شهرها و قریه ها و نامهای که در این ناحیه و آن ناحیه ذکر شده اند البته بسیار است و قطعاً دوچندان آنچه در فهرست این کتاب آمده است میباشد اما چون محل و موضع آنها راحتی بطور تقریب هم مشکل بود تعیین کرد از ذکر این نوع اسامی صرف نظر کردیم. نقشه های کتاب فقط اشکال ساده هندسی هستند که برای روشن ساختن مطالب کتاب تهیه شده و این کفایت را ندارند که وضع هر مملکتی را چنانکه در هر دوره داشته است نشان دهند. همچنین نام شهرهایی که یکی پس از دیگری بوجود آمده اند در نقشه ها بطوری ذکر گردیده که گوئی همه در یک دوره و یک زمان بوده اند ولی در متن کتاب بقدر کفایت توضیح داده شده که آن ها بکدام دوره تعلق دارند.

فرات را که در شمال انبار قرار داشت داخل در منطقه عراق نمودند. این خط از لحاظ جغرافیای طبیعی برای تفکیک عراق از جزیره طبیعی تر بنظر میرسد زیرا این خط فرات را زیرعانه در محلی که این شط بطرف جنوب خمیدگی بزرگی پیدایی کند قطع می نماید. اعراب این شط را که یفراتس<sup>۱</sup> نام داشت الفرات نام دادند و تایگرس<sup>۲</sup> را دجله نامیدند. دجله در نوراۃ بنام دیگلات که بقسمت دوم کلمه حدافل<sup>۳</sup> نزدیک است وارد گردیده. حدافل ( بدون حرف تعریف ) در کتاب تکوین توراۃ، همان دجله است. چون مسلمین در نیمه اول قرن اول هجری عراق را فتح کردند طیسفون را که در کنار دجله و مهمترین شهر های عراق و پایتخت زمستانی سلاطین ماسانی بود مداین نامیدند و چون اعراب برای مسکن خود شهرهائی لازم داشتند که پایگاه نظامی آنها هم بوده باشد در مدت کمی سه شهر کوفه و بصره و واسط را ساختند که در اندک زمانی این سه شهر چنان رونق یافتند و آباد شدند که مهمترین بلاد این اقلیم جدید اسلامی گردیدند. مخصوصاً کوفه و بصره هر کدام مدتی پایتخت دولت امویان شدند<sup>۴</sup> و چون خلافت از امویان بعباسیان رسید اوضاع چنین اقتضا کرد که پایتخت جدیدی برای دولت تازه درست شود، از این جهت خلیفه دوم عباسی بغداد را در کنار دجله چند فرسخ بالای طیسفون (مدائن) درست کرد و دیری نپائید که این پایتخت جدید رونق و شکوه و جلال دمشق را که موجب فخر و مباهات سلسله امویان بود تحت الشعاع خود ساخت و مرکز خلافت عباسیان و طبعاً پایتخت عراق که قلب ممالک اسلامی خاورزمین گردیده بود شد. در قرون وسطی اوضاع طبیعی عراق با اوضاع طبیعی امروز آن تفاوت بسیار داشت زیرا تغییری که در مجرای فرات و دجله حادث شد نتیجه آن خرابی نهرهائی بود که در زمان خلفا عراق را در حاصلخیزی بهشت عدن ساخته بود. امروز دجله در مجرای پیچ و خم داری بسمت جنوب خاوری سیر نموده دویست و پنجاه میل ( بخط مستقیم ) زیر بغداد با آبهای فرات در قرنه بهم ملحق میگردند و از الحاق این دو شط بیکدیگر شطی تشکیل میشود موسوم بشط العرب که در مجرای

۱ - Euphrates - ۲ Tigris - ۳ Hiddekel

۴ - کوفه و بصره معروف بودند به عراقین یعنی دو پایتخت عراق و بعد از اینکه این مقام

بقیه در صفحه ۲۸

## فصل دوم

## عراق

تقسیم بین النهرین بقسمت شمالی و جنوبی - عراق یا بابل قدیم - تغییر مجرای فرات و دجله - نهرهای بزرگ برای آبیاری - بغداد و مدائن و شهرهای ساحل دجله تا فم الصلح .

طبیعت جلگه پهناور بین النهرین را که فرات و دجله در آن جاری است دو قسمت نموده، قسمت شمالی که سرزمین قدیم آشور باشد بیشتر از مراتعی تشکیل یافته که جلگه ای سنگلاخی را پوشانده اند. قسمت جنوبی که بابل قدیم باشد سرزمینی است حاصل خیز که خاک رسوبی و نخیلاتی پر برکت دارد و نهرهائی که در آنجا کشیده شده آن سرزمین را سیراب میکند و بهمین لحاظ مردم خاورزمین آن خطه را یکی از جنات اربعه دنیا میدانستند. عربها قسمت شمالی بین النهرین را جزیره و قسمت جنوبی را عراق مینامیدند. عراق بمعنی صخره های کنار دریا و بمعنی ساحل نیز آمده ولی معلوم نیست اصل این کلمه چه بوده، شاید از اسم کهنه ای مأخوذ شده باشد که اکنون آن اسم از میان رفته یا از اسمی که معنی دیگری داشته است پیدا شده باشد. اساساً سرزمین رسوبی را اعراب سواد یعنی خاک سیاه مینامیدند و کلمه سواد رفته رفته بطوری استعمال شد که مفهوم آن با کلمه عراق یکی گردید، یعنی «سواد» و «عراق» یک معنی داشت و عبارت بود از تمام سرزمین بابل<sup>۱</sup>. سرحد بین عراق و جزیره در دوره های مختلف تغییر پیدا میکرد. جغرافی نویسان قدیم عرب حدی را که معین میکردند خطی بود که بطرف شمال از انبار واقع در ساحل فرات به تکریت واقع در ساحل دجله کشیده میشد و این دو شهر هر دو از توابع عراق بودند.

ولی جغرافی نویسان بعد حد عراق و جزیره را خطی قرار دادند که از تکریت تقریباً بسمت باختر کشیده میشد و بدین ترتیب بسیاری از شهرهای ساحلی

۱ - کشت زار های اطراف هر شهر را نیز سواد میگفتند. سواد بغداد و سواد کوفه و سواد

بصره بهمین معنی دومی است.

پهناوری سیر نموده به خلیج فارس در مصیبه که طول آن بیخط مستقیم تقریباً بصد میل میرسد فرو میریزد. این است آنچه در نقشه های تازه دیده میشود و چنین بنظر میرسد که دجله از آغاز صدر اسلام تا نیمه قرن دهم هجری همیکه صد میل بزیر بغداد میرسید بجنوب پیچیده در مجرائی که امروز بشط الحی ( رودخانه مار ) موسوم است و در باره آن بعد هاسخن خواهیم گفت بواسط میرفت. شهر واسط در دو جانب این رود واقع بود و ناشصت میل زیر واسط قسمت عمده آب دجله بمصرف آبیاری میرسید و بقیه در بطائح میریخت و از میان میرفت. در قرون وسطی بطائح که محلی را بمساحت پنجاه میل عرض و قریب دو بیست میل طول فرا گرفته بود دامنه اش تا بصره میرسید و در سمت شمال باختری آن آبهای شط فرات، چند میل در جنوب کوفه، بان میریخت زیرا فرات اصلی در آن زمان شط کوفه بود و شط حله ( که امروز فرات اصلی است ) نهر بزرگی بود برای آبیاری موسوم به نهرسورا. در حاشیه شمالی قسمت سنلای طبیحه بزرگ، خورها یعنی مردابهایی بود که در نهرهای میان آن ها کشتی آمد و رفت میکرد. دجله در محلی موسوم به قطر به بطائح میریخت و کشتی که از آنجا خارج میشد بمحلی میرسید ( نزدیک قرنه امروز ) که آبهای فرات و دجله در آنجا بهم رسیده به نهر ابواسد وارد میشد و بدخانه شط العرب میریخت. کشتی در این نهر بی آنکه بمشکلی دچار شود از بغداد به بصره میرفت. بصره، بندرگاه بغداد. واقع شده است در انتهای نهر کوتاهی که از دجله کور جدا گردیده بسمت باختری میرود. در آن زمان شط العرب غالباً بنام دجله کور خوانده میشد. دجله کنونی چنانکه در نقشه دیده میشود از خاور شط الحی عبور نموده از قریه ای که بان کوت العماره گویند میگردد. کوت العماره در محل شهر ماذرایای قرون وسطی قرار گرفته. و مجرای دجله کنونی تا قرنه همانست که در زمان ساسانیان بود یعنی در زمانیکه هنوز بطائح که جغرافی نویسان عرب بوصف آن پرداخته اند وجود نداشت. بلاذری مورخ معروف معتقد است که بطائح در زمان قباد پدرا نوشیروان حادث شد. در زمان قباد که در اواخر قرن پنجم میلادی بتخت

از کوفه و بصره گرفته شد یعنی دیگر پایتخت عراق نبودند کلمه عراقین را به عراق عجم اطلاق میکردند. عراق عجم عبارت بود از ایالت جبال که در فصل سیزدهم درباره آن گفتگو خواهیم کرد.

پادشاهی نشست در سربند شط دجله بی نظمی و سهل انگاری پدید آمد و این وضع چندین سال دوام داشت تا جائی که آب دجله چنان بالا آمد که از شکاف سدها بیرون ریخت و زمینهای شیب جنوبی و جنوب باختری را فرا گرفت و چون انوشیروان جانشین پدر شد بترسیم سدها پرداختند و زمینهای ویران دوباره معمور گردید تا بزیرکشت و کار درآمد. اما در زمان خسرو پرویز که با پیغمبر اسلام همزمانست فرات و دجله در سال هفتم یا هشتم هجری چنان طغیان کرد که سابقه نداشت و رخنه ها و شکافهایی در سدها پدید آمد و زمینهای اطراف این دو شط را آب فرا گرفت و چنانکه بلاذری گوید خسرو پرویز خود بجاده سازی و اصلاح خرابی و شکاف سدها شتافته مال بسیار در این کار صرف کرد و یک روز چهل کارگرا که در کار خود قصور ورزیده بودند همانجا بدار آویخت اما مفید واقع نگردید و جلو طغیان آب گرفته نشد و چون آبها بحال اول برنگشت سرداب یعنی بطائح وجود یافت و بر اثر انقلابی که در سالهای بعد ظهور نمود و لشکریان اسلام بشهرهای بین النهرین داخل گردیده و دولت ساسانیان را برانداختند طبعاً انتظام سدها و اوضاع آبیاری و فلاحات از نظرها دور ماند و بر خرابی بندها افزوده شد و دهقانان یعنی اشراف ایرانی که صاحبان املاک و اراضی بودند از ترسیم سد و بند رودخانه ها و نهرها عاجز و ناتوان گردیدند و در نتیجه بر طول و عرض بطائح افزوده شد.

این یادداشت ها درباره پیدایش بطائح و یادداشت ابن رسته در این موضوع راجع باواخر زمان ساسانیان نخستین تغییری را که در مجرای خاوری دجله در آن قسمت که بعد از ما ذرایا بمجرای باختری یعنی شط الحی حادث گردیده روشن میسازد و نشان میدهد که دجله چگونه بستری برای خود پیدا کرد و قبل از آنکه واسط ایجاد شود، جلو واسط رسید و چون دجله تغییر بستر داد بقول ابن رسته زمینهای سجاور بستر قدیم خاوری آن بصورت بیابان و کویر درآمد و تا قرن سوم که ابن رسته بنوشتن کتاب خود مشغول بوده این وضع دوام داشته است. ابن رسته سپس بشرح بقیه دجله که طولش شش فرسخ ( بالای قرنه ) بوده و بسمت شمال بالامیرفته

تابع‌دسی و مذار میرسیده و در آنجا سدی بسته شده بود پرداخته و معلوم است که این قسمت از شط بستر قدیم و جدید خاوری شط بوده است. ابن رسته میگوید این سد که در زمان او کشتی رانی را بالای این نقطه متوقف میساخت در زمان ساسانیان وجود نداشته است و کشتی‌ها تا شمال عبیدی و مذار تا جائیکه این نهر بدجله ملحق میشود، یعنی دجله زمان ابن رسته، میآمدند و دوباره بولایتی که در شمال واسط بود (در ماذرا یا) آمده بمذائن میرسیدند و مانعی در شط نبود که از سیر کشتی جلوگیری کند. سپس ابن رسته گوید کشتی پیش از اسلام از هندوستان از راه دریا میآمد و بدجله بصره یعنی شط العرب وارد گردیده بمذائن میرسید و از آنجا گذشته از بالای فم الصلح عبور نموده بدجله بغداد میرسید (یعنی محل دجله سفلی در دوره های اخیر). امروز دجله سفلی در آن بستری جاریست که در زمان ساسانیان بود ولی در تمام دوره عباسیان در بستر باختری که از واسط میگذشت جاری گردیده بطیحه میریخت. اگر کسی سؤال کند چه وقت شط دجله دوباره بمجرای خاوری کنونی افتاد، جواب این است که این تغییر بدون شک اندک اندک در نتیجه انباشته شدن مجرای باختری حاصل گردیده است. بهر حال تمام مراجع مایعنی نویسندگان مسلم تا زمان تیمور و آغاز قرن نهم وقتی که درباره دجله سخن میگویند میگویند از واسط عبور میکند. حافظ ابرو در سال ۸۲۰ هجری نیز باین مطلب تصریح کرده است. در طلیعه جهان گردانی که بشعبه خاوری دجله اشاره نموده و آنرا قابل کشتی رانی دانسته اند ژان نیوبری است که در سال ۱۵۸۱ میلادی بعد از دیدن بغداد شش روزه با قایق بصره رسید و روز پنجم از قرنه، قلعه ای که در ملتقای فرات و دجله واقع بوده، عبور نموده است. یک قرن بعد تاورنیه فرانسوی از همان راه آمده و بدجله رسیده است. تاورنیه در فوریه ۱۶۵۴ از بغداد بیرون آمده و گوید بفاصله ای دور از آن شهر دجله بدوشاخه منشعب میشود: شاخه باختری که از وسط عبور میکرد در زمان او قابل کشتی رانی نبود و بقول او در ناحیه بین النهرین جریان داشت. این جهانگرد فرانسوی با قایق شاخه خاوری کنونی را که در امتداد سر زمین کلدان باستانی جاری بوده بعد از خارج شدن

از کوت العماره پیموده و قبل از رسیدن بصره از قرنه که بقول او در آنجا دجله و فرات بهم می پیوندند عبور کرده است.<sup>۱</sup>

وجود بطایح و تغییری که در مجرای فرات و دجله حادث گردیده نکته مهم قابل ذکر است که در وضع طبیعی بین النهرین سفلی در دوره خلفا واقع شده است ولی طرز آبیاری اعراب که آنرا پس از استیلای بر کشور ایران از ایرانیان آموختند و در بین النهرین بکار بستند نیز بهمان اندازه اهمیت دارد. بطور خلاصه چنانکه گفتیم در تمام عراق، آنچه در شمال بطایح و بین این دو شط واقع است، نهرها پشت نهرها از فرات جدا گردیده بسمت خاور جریان پیدا میکرد و بدجله سرازیر میگردد، و در همان حال در خاور دجله نهری بود بطول دو بیست میل موسوم به نهر وان که از زیر تکریت آغاز میشد و در پنجاه میلی شمال واسط دوباره بدجله میریخت و آنسوی دجله، یعنی ناحیه هم مرز ایران را آبیاری میکرد و مادر باره این ترتیب و تنظیم مهم آبیاری در آینده نزدیک بتفصیل گفتگو خواهیم کرد. در این جا بذکر این نکته اکتفا مینمائیم که هرگاه نقشه ای که در مقدمه این فصل گذارده شده و بنوشته های جغرافی نویسان و مورخان آن زمان نظر افکنیم می یابیم که علت حاصلخیزی کم نظیر عراق در زمان عباسیان همین ترتیب و تنظیم آبیاری بوده است

۱ - بلاذری ۲۹۲، ابن رسته ۹۴، یاقوت: جلد اول ۶۶۹ در سال ۱۵۸۳ جان الدرد که از بنداد تابصره رفته است در سفرنامه خود ذکر میکند بفاصله یک روز راه تا بصره دجله و فرات بهم ملتی میشوند و در محل ملتقای آنها قلعه ای بود به نام قرنه (و بقول او کرنا). سزارفردریک نیز که در سال ۱۵۶۳ همین راه را آمده بود قلعه ای را بنام کرنا در همان محل اسم برده است. جهانگردان دیگر اطلاعات مفصلی در این موضوع بمانند نهدند. قدیمترین ذکری که در خصوص قابلیت شعبه باختری دجله (شعبه کنونی) برای کشتی رانی شده در سفرنامه یک نفر پرتغالی گمنام است که یک نسخه از سفرنامه خطی او در تصرف مازور هیوم Hume بوده است در این سفرنامه از قلعه ای که شش فرسخ بالای بصره بوده و در آنجا دجله و فرات بهم پیوسته بودند اسم برده شده است، از مطالب آن سفرنامه چنین بدست میآید که آن مسافر پرتغالی در حدود سال ۱۵۵۵ سفر خود را آغاز کرده است. و خلاصه کلام این است که از صدر اسلام تا آخر قرن نهم هجری دجله در بستر غربی جاری بود و در بطایح میریخت و از اوایل قرن شانزدهم میلادی دوباره در بستر شرقی که در زمان ساسانیان و قبل از اسلام بود و اکنون هم همان حال را دارد افتاده است.

زمینه‌هایی که بین این دو شط بودند از نهرهایی که از فرات جدا میشدند و بسمت خاور جاری میگردیدند آبیاری میشدند، زمین‌هایی هم که در سمت چپ دجله و دامنه ارتفاعات ایران بودند از نهرهایی مشروب میشدند که از نهروان جدا میگردید. تقسیم فاضل آب دجله باراضی خاوری با اصول فنی اقتصادی بعمل می‌آمد و از آبهای جبال کردستان که در مجرای چندین نهر سر از زیر میگردید استفاده کامل میشد. سن در یکی از تألیفات خودم وضع بغداد را ذکر نموده<sup>۱</sup> و آنچه در اینجا لازم است بیاورم خلاصه مهمترین اطلاعات مربوط باین شهر است تا کاملاً وضع پایتخت عباسیان در میان شهرهای دیگر عراق و چگونگی طرق و شوارعی که بغداد در مرکز آن‌ها واقع بود ( بطوریکه در فصل اول این کتاب ذکر شده است ) روشن گردد.

اولین نهر بزرگی که از فرات جدا گردیده بدجله میریخت نهر عیسی بود<sup>۲</sup> که در سال ۱۴۵ هجری منصور خلیفه عباسی بالای مصب آن در دجله شهر مدور را ساخت. شهر مذکور اساس و هسته شهر بغداد شد.

شهر مدور چهار دروازه داشت بافاصله‌های مساوی از یکدیگر، یعنی فاصله هر کدام از دیگری یک میل عربی، و از هر دروازه ای جاده ای بخارج کشیده شده بود. سر راه این جاده‌ها روضه<sup>۳</sup> هائی بزرگ بتدریج احداث گردید و طولی نکشید که روضه‌ها جزء شهر شد و از مجموع آنها یعنی شهر مدور و روضه‌های آن بغداد بزرگ بعرضه ظهور رسید. چهار دروازه شهر مدور از این قرار بود:

۱ - نگاه کنید بکتاب « بغداد در زمان فرمانروائی عباسیان » چاپ اکسفورد سال ۱۹۰۰، شهرستانها و شهرها و دهکده‌های عراق که نام آنها در کتابها ثبت گردیده بسیار است و یک کتاب لازم دارد تا همه خصوصیات این سر زمین را که بمنزله قلب دولت عباسیان بود در آن جمع آوری نمایند. نقشه ای که برای کتاب این سربایون تهیه گردیده ( مجله انجمن شاهی آسیائی، سال ۱۸۹۵، ص ۳۲ ) تمام آبادیهائی را که در کنار رودخانه‌ها و نهرها و ترعه‌ها بوده است نشان میدهد.

۲ - اعراب نهر را هم بهجوی میگفتند و هم بهرودخانه. عیسی اسم یکی از امرای عباسی است که بکندن نهر عیسی امر کرد.

۳ - رجوع کنید به تعلیقات.

۱ - دروازه بصره در جنوب خاوری که از آنجا به روضه‌های کنار دجله، جائی که شاخه‌های متعدد نهر عیسی به دجله می ریخت میرفتند.

۲ - دروازه کوفه در جنوب باختری که از آنجا بجنوب میرفتند و راه کاروان مکه بود.

۳ - دروازه شام در شمال باختری که از آنجا از سمت چپ راهی بود به انبار در ساحل فرات و راه دیگری بود از سمت راست که از آن راه بشهرهای جانب غربی دجله در شمال بغداد میرفتند.

۴ - دروازه خراسان که از آنجا وقتی میخواستند از دجله عبور کنند از روی جبری بزرگ میگذشتند و بغداد خاوری میرسیدند. این جانب بغداد ( خاوری ) در آغاز امر بهعسکر مهدی یعنی اردوگاه مهدی موسوم بود زیرا باسر مهدی خلیفه عباسی پسر منصور آنرا ساختند و در آنجا قصری برای وی ساخته شد و مسجد جامعی نیز در آن محل بنا گردید.

جانب خاوری سه محله داشت. محله متصل بسرپل که موسوم بود بهرصافه، محله شماسیه بالای محله رصافه و در کنار شط و محله مخرم زیر آن. دور این سه محله بغداد شرقی را دیواری کشیده بودند بشکل نیمدایره که از کنار شط بالای شماسیه شروع در زیر مخرم بشط میرسید و تمام میشد.

از قسمت سیانی و کم عرض بغداد شرقی قسمت اول شاهراه خراسان که از دروازه خراسان در شهر مدور شروع میشد میگذشت و از جسر بزرگ که جلودروازه خراسان ( دروازه دومی ) در بغداد خاوری بود عبور نموده از آنجا چنانکه در فصل سابق گفتیم بسیر خود بسمت خاور ادامه میداد و بمرز ممالک اسلامی منتهی میشد. از دروازه کوفه در شهر مدور جاده کوفه یعنی چنانکه گفتیم جاده کاروان حج بیرون می‌آمد و بسمت جنوب رفته از روضه بزرگی که از اینجا تا یک فرسخ از باروی شهر مدور امتداد داشت و بکرخ موسوم بود میگذشت.

روضه دروازه محول در باختر شهر مدور بود که هم از دروازه کوفه و هم از دروازه شام بان روضه میرسیدند و در آنجا تمام راهها بشاهراه غربی که از محول

سیگندشت و بانبار میرفت متصل میشد. در شمال دروازه شام محله حرابه بود (مقابل محله کرخ در جنوب شهر مدور) و بعد از محله حرابه گورستان بغداد باختری بود که شط دجله از دوطرف آنرا احاطه کرده بود و بعد ها این گورستان موسوم شد. بکاظمین بمناسبت اینکه دونفر از ائمه شیعه در آنجا بکاخ سپرده شدند.

شهر بغداد واقع بود در نقطه مرکزی چهار ولایت، هردو ولایتی در یک جانب شط. در جانب باختری ولایت قطر بل در شمال نهر عیسی و ولایت با دوریا در جنوب آن نهر. در جانب خاوری ولایت نهر بوق در شمال شاهراه خراسان و ولایت کلوادی در جنوب آن. شهر کلوادی در کنار دجله باندک مسافتی زیر جنوبی ترین دروازه های بغداد خاوری واقع بود. از بغداد نقطه مرکزی تمام راههای کشور دوراه منشعب میشد و چنانکه گفتیم یکی بسمت جنوب میرفت و دیگری بسمت باختر که جلو دروازه کوفه شهر مدور از یکدیگر جدا میشدند. دوراه دیگر نیز بشمال و بیخاور میرفتند که از میان بغداد خاوری میگذاشتند و از انتهای پل بزرگ شروع میشدند. راه جنوبی که بکوفه (مکه) میرفت پس از کرخ بشهر صرصر در کنار نهر صرصر میرسید. این نهر دو بین نهر بزرگی بود که از فرات جدا میشد و بدجله میریخت و در جنوب نهر عیسی بموازات آن جاری بود. راه باختری یعنی راه انبار از دروازه کوفه شروع گردیده از میان ربض براتا میگذاشت و پس از یک فرسخ دیگر بشهر محول در کنار نهر عیسی میرسید. راه خاوری یعنی راه خراسان چنانکه گفتیم از بغداد خاوری یعنی از دروازه خراسان شمال محله مخرم بیرون میآمد و باولین شهری که میرسید شهر پل نهر وان بود که نزدیک معبر نهر بزرگ نهر وان قرار داشت. آخرین راه، راه شمالی بود که از میان محله شماسیه و دروازه بردان بغداد خاوری گذشته بفاصله کمی بشهر بردان در جانب خاوری دجله میرسید و از سمت چپ دجله امتداد یافته بسامراء و بلاد شمالی بین النهرین یعنی جزیره میرسید.

در مدت پنج قرنی که خلقای عباسی فرمانروائی داشتند در بغداد و ربض های پهناور آن تغییرات زیاد پدید آمد، زیرا این شهر از یک طرف وسعت پیدا میکرد و از طرف دیگر بویرانی و خرابی میافتاد. آنچه ما در صفحات گذشته در خصوص این

شهر گفتیم وضع و حال آن در زمان خلافت هارون الرشید بود. جنگهای داخلی که پس از مردن این خلیفه بظهور پیوست بمدینه مدور خرابی بسیار وارد کرد. در سال ۲۲۱ دستگاه خلافت را از بغداد بسامره بردند و در مدت خلافت هفت نفر از خلفاء عباسی که در سامراء اقامت داشتند از اهمیت بغداد اندک اندک کاسته شد و مثل یکی از شهرهای دیگر عراق گردید، نه شهری که پایتخت بوده باشد. و چون در سال ۲۷۹ دستگاه خلافت از سامراء بغداد باز گردانیده شد بغداد خاوری رونق و آبادی خود را از سر گرفت و کاخهایی در آنجا بنیاد گردید و جانشین شکوه و جلال شهر مدور که پیوسته رو بخرابی میرفت واقع شد و خلفاء همین جانب خاوری را تاجدار قرن، یعنی تاحمله مغول، اقامتگاه همیشگی خویش قرار دادند.

در اواخر دوره عباسیان خلفا کاخهای خود را در جنوب مخرم میساختند. مخرم پایین ترین محله های سه گانه ای بود که در زمان خلافت هارون الرشید در داخل باروی بغداد قرار داشت. این سه محله در این زمان آباد نبودند ولی طولی نکشید که در حول و حوش کاخهای نو بنیاد ربض های جدید درست شد و در اندک زمانی با روئی بلند بشکل نیمدایره بدور آنها کشیدند چنانکه باروی تازه ساز بغداد خاوری یک قسمت از محله کهنه مخرم را در آغوش خود جای داد و آن از کنار شط بالای کاخها شروع میشد و زیر کاخها در کنار شط، یعنی متصل بولایت کلوادی، پایان می یافت. این بارو بامر مستظهر خلیفه عباسی در سال ۴۸۸ ساخته شده و چندبار هم تعمیر گردید ولی در سال ۶۵۶ در مقابل حمله لشکریان مغول از پای درآمد و خلافت عباسیان منقرض گردید. اما هنوز از آن دیوار شکسته کم و بیش نمودار است که شهر خلفاء را در آغوش گرفته، از بغداد نو بنیاد پایتخت کنونی عراق مانند زمان گذشته و مقام والی ترك آن حراست میکنند. در هفت فرسخی زیر بغداد، مدائن در دو جانب دجله واقع است. مدائن اسمی است که اعراب بر خرابه های دو مرکز متصل یکدیگر یعنی کتیسفون و سلوکیه گذارده اند و آن دوشهر را سه قرن پیش از میلاد

در زمان تألیف این کتاب عراق از مستملکات دولت عثمانی بود و والی عراق از جانب دولت عثمانی معین میشد (م).



سلوکی‌ها بنیاد نهادند. سلوکیه در جانب باختری دجله بنام سلوکوس نیکاتر نامگذاری شده است<sup>۱</sup>. نام کتیسفون را که اعراب برای اختصار طیسفون نامیدند معلوم نیست از کجا گرفته اند، گرچه بنظر یونانی میآید ولی احتمال دارد از یک اسم کهنه فارسی مأخوذ شده باشد. ما هم نمیدانیم ساسانیان این پایتخت خود را چه نامی داده بودند<sup>۲</sup>. در سال ۵۴۰ میلادی که انوشیروان انطاکیه شام و سلوکیه را که در کنار رود اترس (نهر الکلب) بود فتح کرد برسم پادشاهان ایران اهل سلوکیه را بطیسفون کوچانیده، در رض نوبینادی در جانب خاوری دجله یعنی مقابل محل سلوکیه عراق جای داد.

این رض تا یک قرن بعد که اعراب عراق را فتح کردند پابرجا بود و رومیه یعنی شهر رومی‌ها نام داشت. بعضی از تاریخ نویسان ذکر کرده اند که بشکل انطاکیه ساخته شده بود.

مدائن چنانکه تاریخ نویسان اسلام ذکر کرده اند از هفت شهر با اسمهای معینی که در تلفظ آنها اختلاف وجود دارد تشکیل میشد. گویا پنج شهر از آن هفت شهر در زمان یعقوبی یعنی قرن سوم وجود داشته از این قرار: شهر کهنه یعنی طیسفون و یک میل در جنوب آن اسبانبر و مجاور آن رومیه، هر سه در جانب خاوری دجله و در جانب دیگر بهر سیر که اصل آن به اردشیر است و یک فرسخ زیر آن ساباط که بقول یا قوت ایرانیان آنرا بلاس آباد مینامیدند.

کاخ باشکوه ساسانیان را که هنوز آثار آن در جانب خاوری دجله نمایانست اعراب ایوان کسری نام دادند. این ایوان چنانکه یعقوبی گوید در شهر اسبانبر واقع بود. عمارت مهم دیگری نیز وجود داشت موسوم بکاخ سفید که در یک میلی شمال شهر کهنه دیده میشد، اما این عمارت از آغاز قرن چهارم چنان رو بخرابی رفت که اثری از آن نماند و باین جهت است که تاریخ نویسان بعد کاخ سفید و ایوان کسری هر دو را نام طاق کسری دانسته اند و آن یگانه اثریست که تا امروز از اینیه و عمارات پادشاهان ساسانی در آن محل پایدار مانده است.

۱ - این عقیده مورد قبول واقع شده که کتیسفون همان کسفیاست که در تورا (کتاب عزرا) ذکر و بین بابل و بیت المقدس بوده و بنام «شهرسین» شهرت داشته است. مدائن جمع مدینه و کسفی لغت کلدانی است و معلوم نشده که در زمان ساسانیان چه نام داشته است.

در اواسط قرن دوم هجری که منصور خلیفه عباسی خواست بغداد را بسازد مصمم شد طاق کسری را خراب نموده سنگ و آجر آنرا در بنای شهر جدید بکار برد. خالد برمکی وزیر ایرانی او هر چه سعی کرد خلیفه را از این تصمیم وحشیانه بازدارد مؤثر واقع نشد، اما چون بخراب کردن طاق شروع کردند و معلوم شد که خرج و زحمت خراب کردن آن از ساختن و تهیه کردن آجر و سنگ بیشتر است از خراب کردن طاق منصرف شدند و ایوان کسری، چنانکه یاقوت آنرا نامیده است، از خطر نابهنگامی که بان روی آورده بود رهائی یافته بجای خویش استوار ماند. چندی بعد مقداری از سنگهای آنرا برای باروی قصر جدید تاج در بغداد خاوری که در سال ۲۹۰ باسر علی مکتفی خلیفه عباسی ساخته شد بکار بردند. در قرن چهارم مدائن که اکنون خرابه‌ای بیش نیست شهری بود کوچک و پر جمعیت دارای مسجد جامعی که در زمان فتوحات اول مسلمین، نزدیک قبر سلمان فارسی از صحابه معروف پیغمبر اسلام، ساخته شده بود. بازارهای مدائن از آجر ساخته شده و بارونق بود. منصور خلیفه چندی دستگاه خلافت را برومیه مجاور مدائن برد. مأمون هم مدتی در ساباط واقع در جانب مقابل رومیه اقامت گزید. جلال کاخ باستانی پادشاهان ساسانی چنان بود که موضوع گفتگوی جغرافی نویسان عرب واقع گردیده در این باره از بسط کلام دریغ نکرده اند. یعقوبی گوید ارتفاع آن طاق بلند بهشتاد ذراع میرسید. یاقوت از جسامت آجرهای آن طاق سخن رانده گوید هر آجری یک ذراع طول داشت و کمتر از یک وجب عرض. حمد الله مستوفی گوید «صحن آن سرای صد و پنجاه گز خیاطی در صد و پنجاه گز بوده و در آنجا صنفه‌های بزرگ دهانش چهل و دو گز در طول هشتاد و دو گز و در علو شصت و پنج گز دور اطراف این سرای و عمارات فراوانی که در جزو آن باشد و در نیکو کاری بایش و استحکام آن عمارت گفته اند: جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز خراب می نکند بارگاه کسری را . . . . . اکنون شهر مداین خراب است.» رومیه نیز خراب است اگر چه دهکده‌هایی که در جانب غربی شط است بحال آبادی است و آبادترین آنها بهر سیر (به اردشیر) بوده و در زمانیکه یاقوت آنرا دیده موسوم بوده است به «رومقان» و در جنوب آن آبادی دیگری بنام

زیر آن که منزلگاهی بود سر راه کاروان مکه و در باختر آن صرصر که در باره آن سخن گفتیم واقع در کنار نهر صرصر که بفاصله کمی بالای مدائن بدجله میریزد. روستائی که اطراف مدائن بود و از دجله تا نهر روان امتداد داشت موسوم بود به راذان ( راذان بالا و راذان پائین). یاقوت از چندین قریه که در آن روستا بوده است اسم برده و حمدالله مستوفی در این باره گوید « محصولات نیکو دارد ».

دیر عاقول ( یعنی پیچ و خمیدگی «رودخانه») که هنوز در نقشه ها اسمی از آن برده میشود در جانب خاوری شط ده فرسخ زیر مدائن واقع بود و اسم آن بر شکل مسیر دجله در آن نقطه دلالت دارد. در اینجا مسیحیان دیری داشتند و اطراف دیر شهر بزرگی بود از مهمترین شهرهای ولایت نهر روان میانه با مسجد جامعی نزدیک بازار<sup>۲</sup>. این رسته در پایان قرن سوم هجری گوید کنار شط دجله با جگانهائی وجود دارد و مأمورین از طرف سلطان بنگاهداری آنها گماشته شده اند. با جگانه عبارتست از دو قایق که پهلوی یکدیگر لب شط قرار داده اند و بساحل محکم بسته شده اند، در آن طرف شط مقابل این دو قایق دیگر قرار داده آنها را نیز بساحل محکم بسته اند و طنابهایی از دو قایق اینطرف بدو قایق آنطرف کشیده و از عرض شط گذرانیده اند و بدینگونه از عبور کشتی هنگام شب مانع میشوند تا روز شود و باجی که باید بپردازند از آنها بگیرند. مقدسی در قرن چهارم گوید در تمام سواحل دجله در حوالی وسط شهری از دیر عاقول مهم تر نباشد بزرگ است و آباد است و پر جمعیت. ولی بعدها چون

۱ - یعقوبی ۳۲۰ و ۳۲۱ ، ابن سیرابون ۹ ، ابن حوقل ۱۶۷ ، مقدسی ۱۲۲ ، یاقوت ، جلد اول ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۷۶۸ و ۸۰۹ ، جلد دوم ۷۲۹ و ۹۲۹ ، جلد سوم ۴ ، مستوفی ۱۳۹ و ۱۴۰  
 ۲ - مسلمین دونوع مسجد دارند: مسجد کوچک که هر کس هر وقت میخواهد در آن نماز بجا میآورد و آنرا بطور مطلق « مسجد » میگویند و آن نظیر «مشهد» و «مقام» است و «صلی» مسجدی است که در مواقع مخصوص مثل اعیاد در آنجا نماز میخوانند. نوع دوم مسجد بزرگ است که آنرا «مسجد جامع» میگویند و در آنجا نماز جمعه اقامه میشود و خطابه مخصوص نماز جمعه را میخوانند. مسجد جامع در انگلیسی به Cathedral ترجمه میشود. بزرگی و اهمیت هر شهر یادشکده ای بدانستن مسجد جامع و مسجد کوچک سنجیده میشود. این قاعده میان جغرافی نویسان عرب در وصف شهرها و دهکده ها معمول بود. مثلاً اصطخری صورت مفصلی از نقاطی را در فارس ذکر نموده که بعضی منبر یعنی مسجد جامع دارند و بعضی ندارند. در زمانهای اخیر بمسجد جامع مسجد جمعه هم گفته میشود ولی نه در صدر اسلام.

در مجرای دجله تغییر حادث شد، یاقوت در قرن هفتم گوید دیر عاقول در کنار دجله واقع بوده اما امروز میان آن و دجله یک میل فاصله شده و این شهر وسط بیابان افتاده است. حمدالله مستوفی گوید «دیر عاقول شهر کی است در میان وسط و بغداد و هوای متعفی دارد بسبب نخلستان».

باز در جانب خاوری دجله سه فرسخ بالای دیر عاقول شهرچه سیب بود معروف به « سیب بنی قوما » و باغهای زیتون بسیار داشت و چون در سال ۲۶۲ در آنجا لشکریان معتمد خلیفه عباسی یعقوب صفاری را شکست دادند این شهر شهرت تاریخی پیدا کرد. و باندک مسافتی زیر دیر عاقول دیر «رماری» است که ملقب بود به سلیح ( حواری)، این دیر را دیرقنی و قنه نیز میگفتند و تا دجله فاصله اش یک میل و تا بغداد ۱۶ فرسخ بود. شابشتی مورخ قرن چهارم که یاقوت از او نقل نموده است گوید دیر یست بزرگ مانند قلعه ای بلند و دارای باروئی محکم و تسخیر نشدنی. صدحجره برای راهبان در آنجاست و هر حجره ای بستانی مخصوص بخود دارد و جوی آبی در آن بستان روان است. حق سکنای هر حجره از دویست تا هزار دینار ( صدتا پانصد پوند ) خرید و فروش میشود و سیوه درختان هر بستانی سالی پنجاه تا دویست دینار ( ۲۵ تا ۱۰۰ پوند ) بفروش میرسد.

در حوالی دیرقنی ، در کنار دجله ، شهرچه ای بود بنام صافیه که یاقوت گوید در زمان او ویران بوده و مقابل صافیه در جانب باختری دجله همانیه (همینیا) که هنوز نام آن در نقشه دیده میشود در دوفرسخی جنوب خاوری دیر عاقول وجود داشته است. در آغاز قرن سوم همانیه نقطه مهمی بود زیرا پس از مردن اسین دو پسر او با مادرش زبیده یعنی زن هارون الرشید باسر مأمون بآنجا فرستاده شدند که زندانی باشند و یاقوت در قرن هفتم از همانیه که اسم میبرد گوید قریه ایست بزرگ در میان کشت زارهایی نیکو .

جرجرا یا ( جرجرای) که هنوز باقی مانده است در چهار فرسخی جنوب خاوری دیر عاقول است. مقدسی در قرن چهارم درباره آن گوید شهر یست بزرگ دارای جامعی متصل بدجله و دجله از دو طرف شهر را در بر گرفته است. یعقوبی یک قرن

قبل از مقدسی گوید اکثر اهالی آنجا اشراف ایرانی هستند و آن شهر کرسی ولایت نهروان پائین است. در قرن هفتم بقول یاقوت این شهر مانند غالب شهرهای نهروان کاملاً ویران بوده است. در جانب باختری دجله چهار فرسخ زیر جرجرایا در موضعی که اکنون خرابه‌های تل نعمان است شهری بود بنام نعمانیه که یاقوت آنرا منزلگاهی در نیمه راه بغداد و واسط دانسته است. نعمانیه کرسی ولایت زاب بالا بود با جامعی در بازار و یعقوبی گوید نزدیک آن صومعه‌ایست بنام دیر هزقل که در آنجا راهبان از دیوانگان پرستاری میکنند. نعمانیه بقول ابن رسته از جهت دستگاههای بافندگی شهرت دارد و فرشهایی که در آنجا می‌بافته‌مانند فرشهای حیره است. در قرن هشتم حمدالله مستوفی گوید «قصبه ایست میان بغداد و واسط بر طرف دجله افتاده است و نخلستان بسیار دارد».

شهر کوچک جبل که ابن رسته در قرن سوم گوید آشپزخانه سلطان در آنجاست در جانب خاوری دجله نه فرسخ زیر جرجرایا قرار داشت و در آن زمان دهکده بزرگی بود دارای جامعی در بازار. مقدسی گوید باندازه دیر عاقول است اما در زمان یاقوت از دهکده بزرگی مهمتر نبوده است<sup>۱</sup>.

شهر ما ذرایا در محلی واقع بود که امروز کوت العماره است یعنی در نقطه‌ای که شط‌الحی از بستر شرقی و جدید دجله جدا گردیده بطرف جنوب خاوری سیر میکند تا بقرنه برسد.

ما ذرایا واقع بود در جانب خاوری دجله و در قرن سوم اهالی آنجا بزرگان ایرانی بودند. نهر بزرگ نهروان در آنجا بدجله بازمی‌گشت و متصل بما ذرایا وزیر آن شهر مبارک واقع بود، و ربروی شهر «نهر سابس» در جانب باختری دجله. شهر نهر سابس در دهانه نهری واقع بود بهمین اسم که بعد ها در خصوص آن گفتگو خواهیم کرد و شهر عمده ولایت زاب پائین بود که فاصله آنرا تا جبل پنج فرسخ بحساب آورده‌اند و در جانب مقابل پنج فرسخ زیر شط نهر صلح واقع بود و شهری بنام

۱ - قدامه ۱۹۳، یعقوبی ۲۲۱، ابن رسته ۱۸۶-۱۸۷، مقدسی ۱۲۲ یاقوت، جلد دوم ۲۳-۵۴،

جلد چهارم ۷۹۶، ابوالفدا ۳۰۵. مستوفی ۱۴۱



فم‌الصلح در دهانه آن نهر یعنی جائیکه نهر از شط جدا می‌شد هفت فرسخ بالای واسط . بگفته ابن رسته شهر فم‌الصلح در ساحل دجله بود و بازارهای خوب داشت بامسجدی جامع و چون حسن بن سهل وزیر مأمون که برای عروسی دخترش پوران با مأمون مال هنگفت افسانه آمیزی صرف کرد ، و شرح آن در کتاب مسعودی داده شده است ، در آن شهر قصری ساخت شهر فم‌الصلح در تواریخ اسلامی با اهمیت نام برده می‌شود . این شهر بعدها خراب شد و باقوت که در قرن هفتم آنجا را دیده است گوید این شهر و دهکده‌های مجاور آن که در امتداد نهر واقع شده اند اغلب خالی از سکنه می‌باشند . از شهر فم‌الصلح ساختمان مسجد بزرگ واسط در سمت جنوب دیده می‌شد .

دارد و در دو طرف پل محلی است که کشتی‌ها با آنجا داخل می‌شوند و محمولات خود را تخلیه می‌کنند.

واسط در تمام دوران خلفاء از شهرهای معروف عراق بوده و به نظر می‌رسد که جانب خاوری آن زودتر از جانب باختری دستخوش ویرانی گردیده است، زیرا قزوینی که در نیمه دوم قرن هفتم در واسط بکار قضا اشتغال داشته آن را شهری می‌شمارد که به تنهایی در جانب باختری دجله واقع بوده است، و این بطوطه که در اوایل قرن بعد در آن شهر بوده از ابنیه باشکوه آنجا سخن گفته و گوید در آن شهر مدرسه بزرگی است با سیصد حجره برای طلاب. حمدالله مستوفی همزمان این بطوطه گوید: «نخلستان بسیار دارد بدین سبب هوایش بعفونت مایل باشد». در اواخر قرن هشتم نام واسط مکرراً بعنوان نقطه مهمی در لشکر کشیهای امیر تیمور، که ساخلو نیر و مندی در آنجا گذاشته بود، ذکر شده است و لی در حدود یک قرن بعد چنانکه در آغاز فصل سابق گفتیم جریان دجله از واسط دور افتاد و جریان خاوری آن که به جانب قرنه می‌رود احداث گردید و واسط خراب شد. حاجی خلیفه که کتاب خود را در آغاز قرن یازدهم نوشته است واسط را شهری در وسط بیابان قلمداد می‌کند و نهری که در آنجا بوده از این جهت شهرت داشته که نی قلم کتابت در حوالی آن نهر سیر و دیده است:

۱ - یعقوبی ۳۲۲ ، ابن رسته ۱۸۷ ، اصطخری ۸۲ ، ابن حوقل ۱۶۲ ، مقدسی ۱۱۸ ، قزوینی جلد دوم ۳۲۰ ، ابن بطوطه: جلد دوم ۲ ، مستوفی ۱۴۱ ، علی یزدی: جلد اول ۶۴۰ و ۶۵۷ ، جلد دوم ۵۱۷ ، جهان‌نما ۴۶۳.

به نظر می‌رسد که هیچیک از سیاحان اخیر خرابه‌های واسط را بررسی نکرده باشند و محل تقریبی آنها توسط سیاحان عرب در نزدیکی شط‌الحی تعیین شده است.

چسنی Chesney در صفحه ۳۷ جلد اول کتاب خود بنام - Report of the Euphrates and Tigris Expedition - گوید که اورمسی Ormsby و الیوت Elliott در سالهای ۳۲ - ۱۸۲۱ از خرابه‌های مزبور دیدن کرده‌اند ولی وی اشاره‌ای به محل آنها نمی‌نماید.

[خرابه‌های واسط اکنون معروف است به مناره، زیرا هنوز مناره کهنه‌ای از مسجد جانب خاوری باقی مانده است. خرابه‌های شهر واسط شامل منطقه وسیعی است که در امتداد دو جانب بستر قدیم دجله که امروز معروف است به دجله واقع شده و اداره باستان‌شناسی عراق از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۲ میلادی بقیه در حاشیه صفحه ۴۴

### فصل سوم

### عراق (بقیه)

واسط - بطنح - منار و قرنه - دجله کور - بصره و نهرهای آن - ابله و عبادان - دجله بالای بغداد - بردان - طسوج دجیل - عکبر او حربی و قادسیه واسط (شهر میانی) را از این رو واسط نامیدند که وسط کوفه و بصره و اهواز است و با هر کدام پنجاه فرسخ فاصله دارد و بزرگترین شهرهای طسوج کسکر، بلکه چنانکه گفتیم قبل از ساخته شدن بغداد یکی از سه شهر بزرگ عراق بوده است.

شهر واسط را حجاج والی معروف عراق در زمان خلیفه اموی عبدالملک بسال ۸۴ هجری ساخت. این شهر در دو طرف دجله قرار داشت و پلی که از قایقها تعبیه شده بود آن دو محله شهر را بهم میپیوست، و در هر محله مسجد جامعی بود. یعقوبی گوید جانب خاوری واسط قبل از حجاج هم شهری بود و هنوز تا قرن سوم هجری اکثریت اهالی آن ایرانی بودند. حجاج در جانب باختری کاخی ساخت که بان قبة الخضراء میگفتند و گنبدی داشت بزرگ و معروف و از بالای آن فم‌الصلح که در هفت فرسخی شمال آن واقع بود دیده میشد. واسط خاکی بسیار حاصلخیز داشت و بقول ابن حوقل که بسال ۳۵۸ در آنجا بوده بغداد با وجود غله واسط از قحط و غلاء بیمی نداشت. خراج آن سالی هزار درهم (چهل هزار دینار) میشد. مقدسی گوید مسجد جانب خاوری را نیز حجاج ساخته است. بازارهایی معمور و نیکو

بگفته یاقوت دجله از زیر واسط به پنج نهر بزرگ که قابل کشتیرانی بوده اند و یاقوت اسامی آنها را ذکر نموده منشعب میگردد و سپس در بطائح میر بیخت. این گفته با قول جغرافی نویسان قدیم تر هم تطبیق می کند. این سرابیون چندین شهر را در ساحل شاخه اصلی دجله زیر واسط و بالای قطر، که در قرن چهارم دهانه بطائح بوده، نام می برد. اولین آن شهرها رصافه ( یعنی سنگفرش ) در ساحل چپ ده فرسخی واسط است. نزدیک آن نهری است که از دجله جدا گردیده و بسمت مشرق می رود و در بطائح میریزد و آن را نهر بان گویند و در مصب آن شهر یست بهمین اسم و این نهر را نهر آبان هم می نامند، و در زیر آن الفاروت و بعد از آن دیر عمال ( یعنی خانقاه فرمانداران ) واقع شده و همه این ها در ساحل خاوری میباشند و در مقابل آنها سه نهر است که بسمت غربی جاری میشوند و در بطائح میریزند: اول نهر قریش که در کنار آن دهکده ای است بهمین نام، پس از آن نهر سب که دو قریه جوامد ( یعنی اراضی خشک شده ) و عقر در کنار آن میباشند، و بالاخره نهر بردودی که قریه شدیده در کنار آن واقع است و تمام این نقاط بلادی مهم بودند در بطائح در حول و حوش جامده ( یعنی زمین خشک ) که آنرا ( به صیغه جمع ) جوامد نیز می گفتند. بعلاوه مقدسی شهر بزرگی را در این ناحیه ذکر می کند موسوم به الصلیق واقع در ساحل دریاچه ای که دهات و مزارع نیکوئی در حول و حوش آن دریاچه بوده است. مقابل این اماکن در جانب خاوری شاخه اصلی دجله شهر حوانیت ( بمعنی سیخانه ها ) واقع بود و در آنجا باجگاهی قرار داشت مانند باجگاه دیر عاقول که در صفحه ۳۸ شرح دادیم. ( زنجیری که بر روی رودخانه کشیده شده و به دو جانب آن بسته شده بود ). این

بقیه از حاشیه صفحه ۴۳ :

در خرابه های نامبرده یکاوش مشغول بود و در جانب باختری آثار مسجد حجاج و قصر او را که گنبد سبز آن از فم الصلح دیده میشد پیدا کرد. همچنین در دو جانب نهر بقایای پلی که دو محله واسط را بهم متصل میکرد کشف نمود. در جانب خاوری واسط نیز آثار مسجدی را پیدا کرد که هنوز در مسجد و یک مناره و پاره ای از دیوار مسجد پای برجامانده است. قبرهایی که دارای آثاری از قرن هفتم هجری بود نیز پیدا شد. ع. [ .

باجگاه در قطر، دوازده فرسخ زیر رصافه، قرار داشت. همانجا که در قرن سوم بقول ابن رسته دجله سه شعبه میشد و در بطائح میر بیخت<sup>۱</sup>.

بطائح جمع بطیحة و بمعنی باتلاق است و در صفحه ۲۸ و صف آن گذشت. در سرتاسر قطعه زمینی که بطائح در آنست شهرها و دهکده هایی پراکنده است که هر کدام نهری دارد. با اینکه هوای بطائح تب آور است خاکش وقتی خشک میشود بسیار حاصلخیز است. این رسته که در پایان قرن سوم کتاب خود را تألیف کرده چنین گوید که در بطائح نی می روید و از آن نهرهایی جاریست که از آنها ماهی فراوان صید می کنند و نمک سود کرده بشهر های مجاور می فرستند. آب دجله گویا از قطر بسمت شرق میرفت و شاید تقریباً مجرای کنونی فرات را تعقیب میکرد و از مجراهایی که بنهر ابواسد متصل بود میگذشت و آبهای بطائح از این نهر بسمت بصره می ریخت. اعراب قسمتهایی از بطائح را که نی نداشت « هور » یا « هول » مینامیدند. این هورها به وسیله مجراهایی که در آنها زورق عبور و مرور میکرد به همدیگر متصل می شدند ولی کشتیهای بزرگ نمی توانستند از زیر قطر عبور کنند. ناچار محمولات آنها را در زورقها میریختند و زورقها از مجراهایی که نی هم در آنها روئیده بود میگذشتند. بین این مجراها مکانهایی بود صفا مانند و روی آن صفاها کلبه هایی از نی ساخته بودند و در آن کلبه ها سربازانی بودند مأمور حفاظت آن نقاط از آسیب و دستبرد راهزنانی که در کمین گاههای بطائح خود را مخفی میکردند. ابن سرابیون چهار خور را که از آنها آب تا بصره می گذشت اسم برده: اول خور « بحصی »، دوم خور « بکصی »، سوم خور « بصره یانا »، چهارم « خور محمدیه » که از همه بزرگتر بوده و مناره ای داشته موسوم به مناره حسان. این مناره را حسان نبطی ملازم حجاج، عامل معروف بنی امیه، ساخته بود تا قسمتی از اراضی بطائح را خشک و آباد سازد. بعد از

۱ - ابن سرابیون ۹ و ۲۰، قدامه ۱۹۴، ابن رسته ۱۸۴ و ۱۸۵، مقدسی ۱۱۹، یاقوت: جلد دوم

۱۰ و ۵۵۳، جلد سوم ۲۰۹ و ۴۱۵ و ۸۴۰، جلد چهارم ۲۱۷ و ۷۵۸

[خرابه های شهر رصافه در ۳۰ کیلومتری خاور قلعه سکر در ساحل رود کهنه دجله دیده میشود و معروف است به رصافه. خرابه های شهر حوانیت در ۲۵ کیلومتری جنوب خاوری شطره است و معروف است به حوانیت. ع. [ .

خور محمدیه نهری بود که تا نهر ابواسد امتداد داشت و این نهر از حاله و قریه کوانین عبور میکرد و آب بطیحه را به شط العرب میرسد. این ابواسد، که نهر او با مجرای کنونی فرات بالای قرنه واقع شده، از غلامان آزادشده منصور خلیفه عباسی است و زمانیکه امیر سپاه بصره بود بقول یاقوت با مروی این نهر حفر شد. بعضی میگویند از دوره ساسانیان این نهر وجود داشته ولی چون برای عبور قایق تنگ بود باسر ابواسد آنرا وسعت دادند و بنام وی موسوم گردید و قابل زورق رانی شد. از قرنه که امروز در ملتقای فرات و دجله است هیچکدام از جغرافی نویسان عرب اسمی نبرده‌اند، و اولین اشاره بقلعه قرنه در اوائل قرن یازدهم هجری در کتاب جهان‌نمای ترکی آمده است.

در قسمت پائین بستر شرقی دجله، که دجله زمان ساسانی وزمان ما باشد، در قرون وسطی چنانکه گفتیم آبهای پس زده میشد و سدی در انتهای شمالی آن وجود داشت. این آبهای پس زده شده را نهر مذار می‌نامیدند و شش فرسخ طول آن بود و تا شهر عبدسی (یا عبداسی) و مذار که محل صحیح آنها معلوم نیست کشیده میشد. زمین‌های طرفین این نهر، یعنی در امتداد بستر شرقی دجله آن زمان، جوخی نام داشت و از سمت شمال غربی تا کسکر که واسط کرسی آن بود امتداد پیدا میکرد. مذار در زمان فتوحات اسلامی شهری مهم و کرسی ولایت میسان بود که آنرا دشت میشان هم میگفتند. چنین گفته‌اند که مذار تا بصره چهار روز راه فاصله دارد و در آن مسجدی زیبا و مزار عبدالله بن علی بن ابی طالب واقع است<sup>۱</sup>. نام شهر عبدسی که در حوالی آن بقعه است بگفته یاقوت از اسم فارسی باستانی افداسهی مأخوذ گردیده و قبل از اسلام یکی از دهکده‌های ولایت کسکر بوده است. کسکر و میسان دو ولایت قسمت خاوری بطائح بشمار میآمدند و بگفته قزوینی در کسکر برنج بسیار خوب بعمل میآمد که بخارج صادر میشد و در چراهگاههای آن گاو میش و گاو و بز تربیت میشدند و در نیزارهای

۱ - مقبره عبدالله بن علی اکنون زیارتگاه است و در حوالی آن تپه‌هایی دیده میشود موسوم به «بجه» و خرابه‌هایی در آن تپه‌ها دیده میشود که تاریخ آن بدوره ساسانیان و دوره اسلامی میرسد. حدس میزنند این خرابه‌ها بشهر باستانی مذار متعلق باشد (ع).

آن سرغابی وارد کسید میگردید و در بازارهای بلاد مجاور فروخته می‌شد. از نهرهای آنجا ماهی چشم سیاه (شبوط) بسیار میگرفتند و نمک سود کرده بنواحی دیگر صادر میکردند. در «ميسان» قبر «عزیر» یا «عزرا» پیغمبر وجود داشت. قزوینی گوید این قبر در محلی واقع است که یهودیان در آنجا سکنی اختیار نموده و آنرا آباد کرده و بخدست آن مزار کمر بسته‌اند. موقوفاتی برای آن بقعه معین است و نذرهایی بآنجا فرستاده می‌شود و در آن نواحی مشهور است که دعادر آن بقعه مستجاب میگردد<sup>۱</sup>.

رود دهبناوری که از آبهای دجله و فرات تشکیل میگردد و طول آن به صد میل میرسد از دهانه نهر ابواسد شروع گردیده و در عبادان بخلیج فارس میریزد. این رود معروف بود به دجله کور و «فیض بصره» و ایرانیان آنرا بهمین شیر میگفتند و امروز بان شط العرب میگویند و جزرومد از خلیج فارس تا رأس شط العرب، یعنی تا مذار و عبدسی، میرسد و نهرهای متعددی را که در بصره و خاور و باختر شط العرب واقع است پر و خالی میسازد. بصره بندر تجارتنی بزرگ عراق متصل است بحاشیه بیابان بمسافت کمی در باختر شط العرب و کشتی‌ها از راه دو نهر میان بصره و شط العرب آمد و رفت میکنند. در شمال و جنوب بصره چندین نهر است که آب بطائح پائین را بشط العرب میریزند. از جانب خاوری شط العرب نیز نهرهای بزرگی بان شط وارد میشوند. بعلاوه یک نهر مصنوعی بزرگ بنام «نهر بیان» در حدود سی میل بالای آبادان شط العرب را به رود کارون، که آنرا دجیل یعنی دجله کوچک میگفتند، می‌پیوند و رود کارون که از اقلیم خوزستان جاری می‌شود در محلی موسوم به سلیمانان بخلیج فارس میریزد<sup>۲</sup>.

۱ - ابن رسته ۹۴ و ۱۸۵، ابن سراجیون ۲۸، قدامه ۲۴۰، بلاذری ۲۹۳ و ۳۴۲، قزوینی: جلد دوم ۲۹۷ و ۳۱۰، یاقوت: جلد اول ۶۶۹، جلد سوم ۶۰۳، جلد چهارم ۴۶۸ و ۸۳۰، جهان‌نما ۴۵۵  
۲ - ابن سراجیون ۲۸. کلمه «عوراء» (بمعنی کسی که از یک چشم نابینا است) بر رودهایی که از گل ولای انباشته شده‌اند و نیز برجاده‌هایی که به شاهرهای نمی‌رسند اطلاق می‌شود و چنین بنظرمی رسد که عنوان «دجله کور» ابتداء بر نهر عبدسی گذارده شد فقط مدتی پس از آن بر قسمتی که اکنون شط العرب نام دارد اطلاق شده است.

مسعودی: التنبیه ۵۲، یاقوت: جلد اول ۷۷۰، جهان‌نما ۴۵۴، و درین کتاب اخیر است که دهانه دجله به اسم شط العرب ذکر شده است.



بصره، که گویند بمعنی سنگ‌های سیاه است، در زمان عمر بن خطاب بسال ۱۷ هجری ساخته شد و زمینهای آن میان قبایل عربی که پس از انقراض سلطنت ساسانیان بانجا مهاجرت کردند تقسیم گردید و بزودی آباد شد و با کوفه از پایتخت‌های جدید عراق بشمار آمدند. در سال ۳۶ هجری جنگ معروف جمل در حوالی بصره بوقوع پیوست که با غلبه بی نتیجه حضرت علی بن ابی طالب بر کسانیکه مسئول کشتن عثمان بن عفان بودند خاتمه یافت، و در این جنگ طلحه و زبیر دو نفر از صحابه نامدار حضرت پیغمبر کشته شدند. بصره بخط مستقیم در دوازده میلی شط العرب واقع است و بوسیله دو نهر بزرگ بدان می‌پیوندد: یکی نهر معقل<sup>۱</sup>، از شمال خاوری، سنیر کشتی‌هایی که از بغداد ببصره می‌آیند و دیگر نهر ابله مسیر کشتی‌هایی که از بصره بجنوب خاوری می‌روند و در آبادان بخلیج فارس وارد می‌شوند. بین این دو نهر و آبهای شط العرب جزیره‌ای تشکیل گردیده که آنرا جزیره بزرگ مینامند و شهر ابله در زاویه جنوب خاوری آن جزیره، بالای مصب نهر ابله در شط العرب، واقع است. طول بصره در امتداد نهری واقع است که نهرهای معقل و ابله را بهم‌دیگر می‌پیوندد و خانه‌های آن شهر از سمت باختر به شکل نیم‌دایره به حاشیه بیابان متصل می‌شود و در آنجا دروازه‌ای موسوم به باب البادیه (دروازه بیابان) قرار دارد. عرض شهر از ساحل نهر تا این دروازه در قرن چهارم به سه میل می‌رسید ولی طول آن از این مقدار بسیار تجاوز می‌کرد. قسمت عمده خانه‌ها از آجر بود در پشت دیوار شهر کشت زارهایی سرسبز وجود داشت که از نهرهای کوچک بسیاری آبیاری میشد و بعد از کشت زارها نخلستانهای وسیع قرار داشت. مقدسی گوید بصره سه مسجد جامع دارد: یکی جلو دروازه باختری متصل به بادیه که مسجد کهنه شهر است. دوم مسجد زیبایی با ستونهای سفید رنگ در بازاری بسیار معمور و پر جمعیت که در تمام خاک عراق بی نظیر است. سوم مسجدیست بین خانه‌های شهر.

۱- اخیراً در این ناحیه ساختمانهای بزرگ از قبیل فرودگاه و گمرک و ایستگاه راه آهن و خانه‌های مستخدمین دولتی که باداره کردن آن مؤسسات می‌پردازند ایجاد گردیده است. در جنگ اول بین المللی که انگلیس‌ها بصره را متصرف شدند «معقل» را «مارگل» گفتند. مردم هم: متابعت آنها این محل را «مارگل» میگفتند ولی چند سال است که دوباره آنجا را «معقل» میگویند (ع).

این شهر سه بازار هم دارد که دکان‌ها و سراها در آن بازارها وجود دارد و در وسعت همپایه بازارهای بغداد است. سربد مشهورترین محلات شهر در دروازه غربی است و کاروانیانی که از سمت بادیه می‌آیند در آن محله فرود می‌آیند و آن پرجنب و جوش‌ترین محلات شهر است. در حوالی این محله قبر طلحه و زبیر واقع میباشد، اما در زمان مقدسی هم بیشتر از محلات بصره خراب بوده است<sup>۱</sup>. مقدسی از جمله ابنیه فرهنگی کتابخانه‌ای را اسم برده که در طی قرن چهارم وجود داشته و آنرا «ابن سوار» تأسیس و وقف کرده بوده است. این ابن سوار در رامهرمز خوزستان هم کتابخانه‌ای نظیر کتابخانه بصره ساخته و برای طلابی که در آن دو کتابخانه بخدمت اشتغال داشتند و کسانیکه باستساخ کتب می‌پرداختند مقرری و معاش تعیین کرده بود. شماره کتابهایی که در کتابخانه بصره وجود داشت قابل توجه بود.

بصره از جنگها و فتنه‌هایی که در زمان خلفاء عباسی بوقوع پیوست آسیب بسیاری دید. در سال ۲۵۷ که کار فتنه و آشوب زنج بالا گرفت رهبر و پیشوای آن غائله که خود را از اخلاف حضرت علی بن ابی طالب میدانست بصره را ویران کرد و قسمت عمده آن شهر را سوزانید و از جمله بناهایی که خراب شد مسجد جامع شهر بود، و لشکریان وی سه روز شهر را غارت کردند. در سال ۳۱۱ باز بصره بباد غارت رفت و رئیس قریظیان هفده روز غارت آن شهر مشغول بود. با اینحال بصره بحال خراب باقی نماند و قسمتی از آن دو باره آباد شد و ناصر خسرو که وی را در سال ۴۳۱ بان شهر مقام افتاد گوید: «شهر اغلب خراب بود و آبادانی‌ها عظیم پراکنده که از محله‌ای تا محله‌ای مقدار نیم فرسنگ خرابی بود اما در و دیوار محکم و معمور بود و خلق انبوه، و سلطان را دخل بسیار حاصل شدی... در بصره بنام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه سیزده مشهد است... همه را زیارت کردم»

۱- قبر زبیر اکنون در خرابه‌هایی است که بهمین نام معروف و در بصره کهنه است. بصره نودکنار شط العرب یعنی در محله ابله قدیم در ساحل نهر ابله واقع گردیده است. [ امروز زبیر شهرچه ایست آباد و مسجدی دارد که قبر زبیر در آن مسجد و در خرابه‌های بصره کهنه است. ع ].

ناصر خسرو بیست روستا را که در اطراف بصره بوده بدقت نام برده است. در سال ۵۱۷ قاضی عبدالسلام جبلی دیواری بدور شهر بصره کشید که نیم فرسخ در داخل حدود قدیم آن قرار داشت. بصره در قرن هشتم، زمانی که ابن بطوطه آنرا دیده است، یعنی پس از آمدن مغولها شهری بوده است آباد و این سیاح از مسجد علی (که مقصود حضرت علی بن ابی طالب است) سخن رانده گوید ساختمانی دارد مانند دژ دارای هفت شبستان و مخصوص اقامه نماز جمعه است. بین این مسجد و محلات آباد بصره اکنون دو میل فاصله است و اطراف مسجد خراب است. بین مسجد و دیوار قدیم شهر نیز دو میل است. نزدیک دیوار قدیم قبر طلحه و زبیر واقع گردیده و از خود شهر غیر از سه محله بیشتر باقی نمانده است. حمدالله مستوفی که در همین زمان میزیسته شرحی در باره بصره بطور تفصیل ذکر نموده و گوید: «مسجد جامع آن عبدالله عامر از خشت خام ساخته بود زیاد بن ابیه باجر کرد و امیر المؤمنین علی مرتضی آنرا بزرگ گردانید... گویند هر جامع که از آن بزرگتر ساخته اند تمام معمور نمیباشد و هر چند عمارتش کنند یک جانبش خراب می شود و شاهد این معنی مسجد جامع شیراز است که پیوسته یک طرفش خراب میباشد و در مسجد بصره منار بیست که گویند هر که آنجا رود و آنرا بحق علی سوگند دهد که جناب شو یا ساکن باش چنان گردد و این معنی اگرچه عقل پذیر نیست... طول باغستان آن شهر قریب سی فرسنگ در عرض دو فرسنگ و در اکثر مواضع از غلبه درختان کمابیش صد گز زیادت دیدار ندهد و نزهت آن مقام از مشاهیر جهانست و خرماهای خوب دارد و خرماهای آنجا را تا هند و چین و ماچین می برند اهل آنجا اکثر سیاه چهره اند و بر مذهب اثنی عشری و زبانشان عربی مغیر است و فارسی نیز گویند.»

بصره همیشه بداشتن نهرهای خود معروف بوده و بگفته ابن حوقل در قرن چهارم بیش از صد هزار نهر داشته که بیست هزار نای آنها قابل قایقرانی بوده است. نهر معقل را، که گفتیم نهر بزرگی است و از سمت بغداد جاری است، معقل بن یساریکی از صحابه در زمان عمر بن خطاب حفر کرد. این نهر و نهر ابله از بصره بطرف جنوب خاوری امتداد دارند و طول هر کدام چهار فرسخ است. باغستان نهر ابله در امتداد

ساحل جنوبی جزیره بزرگ یکی از جنات اربعه دنیای قدیم بوده است<sup>۱</sup>. ابله که معرب کلمه یونانی «آپولوگوس»<sup>۲</sup> میباشد سابقه آن از زمان ساسانیان بلکه قدیم تر است و در سر شط العرب واقع بود و هوایی گرم و تب آلود داشت. مسلمین که بصره شهر جدید خود را خواستند بسازند جای آنرا بالا تر از ابله نزدیک حاشیه بیابان قرار دادند. ابله چنانکه گفته شد در شمال مصب نهر ابله و در جزیره بزرگ واقع بود. در سمت مقابل آن یعنی در کناره جنوبی نهر ابله شهری بود موسوم به شق عثمان یعنی شکاف عثمان درسد (گویند این عثمان نواده عثمان بن عفان است). بالای مصب نهر ابله و روبروی آن یعنی در ساحل خاوری شط العرب منزلگاهی بود برای مسافرانی که از دجله میگذشتند و میخواستند بخوزستان بروند. باین منزلگاه «عسکر ابو جعفر»، که مقصود اردوگاه ابو جعفر منصور خلیفه عباسی است، میگفتند. ابله در قرن چهارم شهری بود بزرگ دارای مسجدی جامع، و همچنین بود وضع شهر شق عثمان که بگفته مقدسی هر دو شهر هائی آباد بودند.

ناصر خسرو علوی که نیم قرن بعد آنجا را دیده است گوید: «و شهر ابله که بر کنار نهر است و نهر بدان موسوم است شهری آبادان دیدم با قصرها و بازارها و مساجد و اربطه که آنرا حد و وصف نتوان کرد و اصل شهر بر جانب شمال نهر بود و از جانب جنوب نیز محلاتها و مساجد و اربطه و بازارها بود و بناهای عظیم بود چنانکه از آن نزهت در عالم نباشد و آنرا شق عثمان میگفتند و شط بزرگ که آن فرات و دجله است و آنرا شط العرب گویند بر مشرقی ابله است». دو قرن بعد حمله قوم مغول طومار این آبادیها را درهم پیچید و قزوینی در قرن هفتم این دو نقطه را از نقاط خراب ذکر نموده، گویانکه باز شق عثمان در زمان قزوینی بداشتن درختهای سدر بزرگ معروف بوده است. یک قرن پس از قزوینی ابن بطوطه ابله را فقط

۱ - جنات اربعه را مؤلفین مختلف نقاط مختلفی شمرده اند ولی آنچه معمول است بغیر از همین باغهای ابله یکی «غوطه دمشق» است، دیگر «شعب یوان» در فارس (که در فصل ۱۸ از آن ذکری خواهد رفت)، و دیگر «وادی السغد» (دره سغد) بین سمرقند و بخارا که در فصل ۳۳ از آن گفتگو خواهیم کرد. اصطخری ۸۰، ابن حوقل ۱۵۹ و ۱۶۰، مقدسی ۱۱۷ و ۱۳۰ و ۴۱۳، ناصر خسرو ۸۵ تا ۸۹، یاقوت:

جلداول ۶۳۶، جلد چهارم ۸۴۵، ابن بطوطه: جلد دوم ۸ و ۱۳ و ۱۴، مستوفی ۱۳۷ - ۲ Apologos.

یک قریه دانسته و همین جا است که در دوره جدید ابنیه‌ای برپا گردید و بصره نو ایجاد شد.

چنانکه نهر ابله بدجله میریزد در زمان قدیم گردابی خطرناک وجود داشت که غالب کشتی‌ها در آنجا غرق میشد. بگفته ابن حوقل یکی از زنان خاندان بنی عباس، که بعضی میگویند زبیده بوده است، آن خطر را از کشتی‌ها بدینگونه دور ساخت که چند کشتی را از سنگ پر کرد در آن گرداب فرورد و گرداب انباشته شد و خطر رفع گردید. ابن سراپیون بدقت نه نهر را از آنها که از جانب باختری شط العرب بدان میریزد اسم برده که سه‌تای آنها بالای نهر معقل و چهارتا در جنوب بصره بین نهر ابله و دهانه شط العرب واقع بوده‌اند و تنها نهری از این جمله که دارای اهمیتی است نهر موسوم به نهر ابوالخصیب بنام یکی از غلامان آزاد شده منصور خلیفه عباسی می‌باشد که در اواسط قرن سوم دژ عظیمی برای فتنه جویان زنج در کنار آن ساخت.

این شهر که آنها آنرا مختاره نامیده بودند چنان مستحکم بود که مدت زمانی در مقابل لشکریان خلیفه پایداری کرد و فقط بعد از پانزده سال جنگ پی‌درپی توانستند فتنه زنج را بخواهاند.

نهر های مهم جانب خاوری شط العرب بگفته ابن سراپیون از این قرار است: اول نهر ریان در حوالی شهر مفتوح و دسکره (زمین مسطح) که محل صحیح آنها امروز معلوم نیست، اگرچه شهر اولی چنان اهمیتی داشته که دجله کور را بنام آن دجله مفتوح می‌خواندند. زیر نهر ریان نهر بیان بود و شهر بیان در دهانه آن نهر در پنج فرسخی ابله و بر ساحل مقابل شط العرب واقع بود.

بندر محمره (خرمشهر) در کنار نهر حفار در جای سابق شهر بیان واقع است. نهر حفار نواحی بالای شط العرب را به قسمت بالای کارون اتصال می‌دهد. مقدسی سه ربع

۱ - اصطخری ۸۱، بلاذری ۳۶۲، ابن حوقل ۱۶۰ و ۱۶۱، مقدسی ۱۱۸ و ۱۳۵، ابن سراپیون ۲۹ و ۳۰، ناصر خسرو ۸۹، قزوینی: جلد دوم ۱۹۰، یاقوت: جلد دوم ۱۷۵، ابن بطوطه: جلد دوم ۱۷، طبری: جلد سوم ۱۹۸۲.

قرن بعد از ابن سراپیون گوید باسر عضدالدوله دیلمی حفار را که چهار فرسخ طول آنست حفر کردند. قدامه در یک قرن قبل همین نهر را نهر نو خوانده، و کشتی‌هایی که از اهواز به بصره میرفتند از این نهر عبور میکردند. پیش از حفر نهر عضدی (مقدسی آنرا نهر عضدی نامیده است) کشتی‌ها باید از راه رود کارون تا دریا پیش روند و از دریا به مصب دجله آمده از بیان بگذرند تا به ابله برسند.

یاقوت جزیره بزرگ را که بین دوشط یعنی شط العرب و کارون واقع است «میان رودان» که کلمه‌ای فارسی است نام داده است. مقدسی گوید این جزیره باتلاقی است که در یک زاویه آن کنار دریا شهر عبادان است و در زاویه دیگر در مصب شط کارون بندر سلیمانان واقع گردیده، و عبادان هنوز باقی و برجاست اما کنار شط کارون است و از ساحل خلیج فارس بیش از بیست میل دورتر است، زیرا دریا در اثر دلتای شط العرب بمسافت زیاد عقب زده شده. با این وصف باز مقدسی در قرن چهارم درباره عبادان گوید بعد از عبادان آبادی و دهکده‌ای نیست و تمام دریاست. در آن زمان ساکنان عبادان حصیر باقان بودند که علف حلفا را برای بافتن حصیر بکار می‌بردند و حصیرها را بخارج می‌فرستادند. در عبادان برای حفظ دهانه شط قراولخانه‌های بزرگی ساخته بودند. ناصر خسرو علوی در سال ۴۳۸ آنجا را دیده و گوید: «و به عبادان رسیدیم و مردم از کشتی بیرون شدند و عبادان بر کنار دریا نهاده است چون جزیره‌ای که شط آنجا دوشاخ شده است، چنانکه از هیچ جانب باتجا نتوان شد الا باب گذر کنند و جانب جنوبی عبادان خود دریای محیط است که چون مد باشد تا دیوار عبادان آب بگیرد و چون جزر شود کمتر از دو فرسنگ دور شود و گروهی از عبادان حصیر خریدند و گروهی چیز خوردنی خریدند، دیگر روز صبحگاه کشتی در دریا برانند و بر جانب شمال روانه شدیم و تاده فرسنگ بشدند، هنوز آب دریا می‌خورند و خوش بود و آن آب شط بود که چون زبانه‌ای در میان دریا میرفت و چون

۱ - ابن سراپیون ۳۰، ابن خردادبه ۱۲، قدامه ۱۹۴، اصطخری ۹۵، ابن حوقل ۱۷۱، مقدسی ۴۱۹، سعودی: التنبیه ۵۲، یاقوت: جلد چهارم ۵۸۶. ۲ - در زمان سلطنت رضا شاه فقید نام «عبادان» به «آبادان» تغییر داده شد و اکنون بمناسبت اینکه پالایشگاه نفت در این شهر واقع است بزرگترین مراکز صنعتی ایران بشمار می‌آید (م).

آفتاب بر آمد چیزی چون گنجشک در میان دریا پدید آمد، چندانکه نزدیکتر شدیم بزرگتر مینمود و چون به مقابل اورسیدیم چنانکه بردست چپ تایک فرسنگ بماندباد مخالف شد و لنگر کشتی فرو گذاشتند و بادبان فرو گرفتند . پرسیدم که آن چه چیز است گفتند خشاب ، صفت او چهار چوب است عظیم ازساج ، چون هیأت منجنیق نهاده اند مربع که قاعده آن فراخ باشد و سر آن تنگ و علو آن از روی آب چهل گز باشد و بر سر آن سفالها و سنگها نهاده ، بعد از آن که آنرا با چوب به هم بسته و بر مثال سقفی کرده و بر سر آن چهار طاقی ساخته که دیدبان بر آنجا شود و این خشاب بعضی میگویند که بازرگانی بزرگ ساخته است ، بعضی گفتند که پادشاهی ساخته است ، و غرض از آن دو چیز بوده است : یکی آنکه در آن حدود که آنست خاک گی گردنده است و دریا تنگ ، چنانکه اگر کشتی بزرگی به آنجا رسد بر زمین نشیند ، و شب آنجا چراغ سوزند در آبگینه ، چنانکه باد در آن نتواند زد و مردم از دور ببینند و احتیاط کنند که کس نتواند خلاص کردن ، دوم آنکه جهت عالم بدانند و اگر دزدی باشد ببینند و احتیاط کنند و کشتی از آنجا بگردانند . . . « عبادان مسجد ها و رابطهای بسیار داشته ولی زمانی که ابن بطوطه ، در قرن هشتم ، آنجا را دیده فقط قریه ای بوده است بزرگ و ناساحل سه میل مسافت داشته است . با وجود این حمدالله مستوفی همزمان ابن بطوطه گوید: « او را از ثغور شمارند که سرحد مسلمانان است با کفار هند » و مالیات دیوانی آن به ۴۹ هزار دینار میرسد که به بیت المال بصره میفرستند . بندر سلیمانان چند فرسخی خاور عبادان اکثر اوقات از توابع استان خوزستان بشمار آمده و آنچه درباره آن معروف است اینست که بدست شخصی موسوم به « سلیمان بن جابر » ملقب به « زاهد » احداث گردیده است<sup>۱</sup> .

بر گردیم بعرض جغرافیائی بغداد و شهرهائی که در امتداد دجله یعنی از شمال آن پایتخت تا مرز عراق قرار دارند و نیز شهرها و دهکده هائی که در حوالی

۱ - بلاذری ۳۶۴ ، اصطخری ۹۰ ، ابن حوقل ۱۷۳ ، مقدسی ۱۱۸ ، قزوینی : جلد دوم ۲۸۰ ، ناصر خسرو ۸۹ ، ۹۰ ، یاقوت : جلد چهارم ۷۰۸ ، ابن بطوطه : جلد دوم ۱۸ ، مستوفی ۱۳۷ ، مسعودی : جلد اول ۲۳۰ یاقوت ، جلد اول ص ۶۴۵ ، گوید اهالی بصره الف و نونی باسم شخصی که محلی را باو منسوب کنند اضافه مینمایند مانند طلحان ( رود طلحة ) و سلیمانان و عبادان ( منسوب به سلیمان و عباد ) .

نهر نهران واقع شده اند . سابقاً ( در صفحه ۳۴ ) از شاهراهی که از بغداد به موصل و شهرهای شمالی که در ساحل شرقی یعنی ساحل چپ دجله بودند سخن راندم . این شاهراه از دروازه بردان واقع در محله شماسیه در سمت خاور بغداد شروع میشد و پس از طی چهار فرسخ به شهر کوچک بردان میرسید که هنوز به نام بردان - موجود است . در بردان دو قریه مهم وجود داشت ، یکی را « بزوغی » و دیگری را « مزرفه » میگفتند . مزرفه سه فرسخ بالای بغداد بود و در راشدیه نزدیک بردان نهر « خالص » ورود دجله بهم میرسیدند که بزودی درباره آنها بتفصیل گفتگو خواهیم کرد . پیچ بزرگ دجله که به سمت خاور می رود در بالای این ملتا بآخر میرسد . این پیچ از قادسیه شصت میلی شمال بغداد شروع میشود . مجرای دجله در قرن وسطی غالباً بخط مستقیم از قادسیه به بردان بوده و خرابه هائی که هنوز در کناره خاوری آن نهر خشک و بی آب موجود است و در نقشه ها اسم برده میشود آثار شهرهائی است که این سربایون و مؤلفان دیگر از آنها اسم برده اند .

چنین بنظر میآید که مجرای دجله در اینجا تا کنون بیش از یکبار تغییر یافته باشد . مجرای فعلی ، یعنی مجرای شرقی دجله ، را مؤلف کتاب مرصع الاطلاع که در حدود سال ۷۰۰ آنرا تألیف نموده « شطیطه » یعنی شط صغیر نامیده است . تغییر بزرگی که در مجرای این شط حادث گردید در زمان خلافت مستنصر خلیفه عباسی ، یعنی بین سالهای ۶۲۳ و ۶۴۰ ، واقع شد . و در تواریخ چنین آمده است که باسوی چندین نهر حفر کردند تا بوسیله آنها زمین هائی که بر اثر تغییر مجرای اصلی شط خشک شده بود آبیاری گردد . مسعودی از اوائل قرن چهارم درباره اختلافات و محاکماتی که میان صاحبان جانب غربی و جانب شرقی شط واقع در بالای بغداد بر اثر این تغییر مجری پیدا شد سخن رانده است . شهرهائی که در جانب شرقی دجله واقع بود ( و اکنون خرابه های آنها در کنار مجرای سابق دیده میشود که از غرب مجرای فعلی بسیار دور افتاده است ) عبارت است از : « عکبرا » که از همه مشهورتر و مجاور « اوانا » بوده و بعد از آن در جهت جریان رود « بصرا » . این سه شهر تا بغداد ده فرسخ مسافت داشته و اطراف آنها همه جا باغ و سبزه

بوده که اهتل عیش و طرب از آنها استفاده میکردند. مقدسی مخصوصاً از انگور عکبرا تعریف بسیار کرده و درباره آن شهر به اهمیت و آبادی یاد کرده است. اندکی بالاتر از عکبرا شهر علت (العلث) که اکنون نیز در نقشه اسم آن دیده میشود جای داشت، و فعلاً جای آن در ساحل غربی است. مقدسی گوید شهر یست بزرگ و پر جمعیت در کنار نهری که از دجله جدا گردیده است. در شمال غربی علت، جایی که امروز پیچ بزرگ شط بسمت مشرق میباشد، قادسیه دجله است و نباید آنرا با قادسیه فرات که در سمت باختر این شط است اشتباه نمود. قادسیه دجله از حیث شیشه سازی معروفیت داشت و مقابل آن نهر دجیل که از دجله جدا میگردد و بطرف جنوب میرفت واقع بود<sup>۱</sup>.

نهر دجیل که نباید آنرا با رود دجیل یعنی کارون اشتباه کرد، چنانکه در فصل آینده خواهیم گفت، در اصل نهری بود که از فرات جدا میشد و به دجله میریخت. اما از اوایل قرن چهارم قسمت باختری آن از گل ولای انباشته شد و آب فقط در قسمت پائین آن یعنی قسمت خاوری جریان داشت و علت آن حفر نهر جدیدی بود که زیر قادسیه از دجله جدا میشد. این نهر دجیل، که بمعنی دجله کوچک است، سراسر دهکده های خرم و حاصلخیز «مسکن» را که در شمال بغداد غربی و آنطرف «قطربل» واقع بود آب میداد، و چنانکه گفتیم این نهر از دجله جدا گردیده در جلو عکبرا باز وارد دجله میشد و نهرهایی چند از آن منشعب میگردد که بعضی بجنوب میرفت و حریبه، ریض بزرگ شمالی بغداد غربی، را سیر آب میکرد. در روستای دجیل که آنهم مسکن نام داشت دهکده ها و شهرهای بسیار در سمت باختر عکبرا و دجله دیده میشد که مهمترین آنها «حربی» بود. در سال ۵۸۰ که ابن جبیر آنرا دیده هنوز آن شهر پای برجا بوده. اکنون در جای آن آثار پل بزرگی، که، بقول نویسنده کتاب الفخری، مستنصر بالله خلیفه عباسی در سال ۶۲۹ بر روی آن نهر ساخت، دیده میشود و این گفته را نوشته ای که در خرابه های

۱ - قدامه ۲۱۴، مقدسی ۱۲۲ و ۱۲۳، مسعودی: جلد اول ۲۲۳، یاقوت: جلد اول ۳۹۵ و ۵۵۲ و ۶۰۶ و ۶۵۴، جلد سوم ۷۰۵، جلد چهارم ۹ و ۵۲۰، مراد الاطلاع: جلد دوم ۲۷۰ و ۴۲۹.

آنجاست تأیید میکند. نزدیک حربی محلی بود موسوم به «حظیره» که کرباس خوب در آنجا می یافتند و بسایر بلاد میفرستادند. یاقوت دهکده های بسیار را که از صد تجاوز میکند در این روستا اسم برده و هنوز نام برخی از آنها در نقشه ذکر میشود، از آن جمله است «بلد» نزدیک حظیره. ولایت و دهکده های دجیل و شهر عمده آن حربی تا قرن هشتم در غایت حاصلخیزی بوده و حمدالله مستوفی گوید: «انار دراجی آنجا بهتر از دیگر ولایت بغداد است و دیه های معتبر دارد و قریب صدپاره دیه باشد و جای نیک مرتفع است». در این ولایت غیر از حربی شهرهای بسیاری بود. ده میل بالای قادسیه «سامره» است که در فصل آینده از آن سخن خواهیم گفت و در نیمه راه آنها «مطیره» بالای محلی که سه نهر کوچک از سمت چپ (مشرق) دجله جدا میشود واقع بود. در نیمه راه مطیره و قادسیه زیر این نهرها «برکوارا» که بان «بلکوار» و «بزکوار» هم میگویند واقع شده بود. قریه مطیره، بگفته یاقوت، منسوب است به «مطر» که نام شخصی است از عشیره شیبان و یکی از خوارج معروف است. ابتدا نام آن قریه مطریه بود و بعدها بان مطیره گفتند. در ده میلی شمال سامره «کرخ فیروز» واقع بود که به آن کرخ سامره هم گفته اند، تا با کرخ دیگر که محله ای در جنوب بغداد غربی است اشتباه نشود. باز در شمال سامره «دور» واقع بود و در اینجا نهر بزرگ نهروان از ساحل چپ دجله جدا میشد. در این محل، اما در ساحل راست دجله یعنی جانب باختری آن، نهر «اسحاقی» از آن شط جدا میگردد و در مقابل مطیره دوباره به دجله میریخت. محل همه این آبادیها بوسیله نهرها قابل تعیین است و اگرچه بعضی از آنها ویران شده است ولی بهمان صورت ویرانه باقی است و اطلاعات ما درباره آنها باین اندازه است که فقط اسم آنها را میدانیم و نه بیشتر.

۱ - یعقوبی ۲۶۵، ابن سراپون ۱۴، ابن جبیر ۲۲۳، یاقوت: جلد اول ۱۷۸ و ۶۰۵، جلد دوم ۲۳۵ و ۲۹۲ و ۵۵۵، جلد چهارم ۵۲۹ و ۵۶۸، مستوفی ۱۲۸، الفخری ۳۸۰.

جیمز فلکس جونز J. F. Jones در صفحه ۲۵۲ شماره ۴۳ دوره جدید (۱۸۵۷) مجموعه Records of the Bombay Government نقشه ای از پل حربی بدست میدهد. وی در صفحه ۴۷ همان کتاب اسم «برکوارا» را بصورت «بزگوارا» ثبت کرده است.

خود شهر در کنار خاوری دجله بود. کاخهای متصل شهر تا هفت فرسخ در امتداد شط جای داشتند. جانب باختری دجله هم از داشتن کاخ ها و بناها بی نصیب نبود و هر یک از آن خلفا پولهای هنگفتی، که افسانه آمیز است، در ایجاد گردشگاههای جدید صرف میکردند. زمینی که معتصم عباسی (کوچکترین پسرهای هارون الرشید) هنگام ورود به سامرا در سال ۲۲۱ برای ساختن اولین کاخ خود اختصاص داد متعلق به یک دیر نصاری بود، که آنرا به چهار هزار دینار (دو هزار پوند) خرید. این مکان موسوم بود به طبرهان. وی زمین هائی را در کرخ و بالای آن تا برسد به «دور» به لشگریان ترك خود بخشید. بعلاوه در جنوب سامرا در سمت مطیره نیز زمینهای را به آنان عطا نمود و همچنین اولین مسجد جامع را نزدیک ساحل خاوری دجله به امر او ساختند و در آن حوالی نیز طرح کاخ وی ریخته شد. بنایان و معماران از اکناف سمالک اسلامی به سامرا احضار گردیدند. مقادیر هنگفت از چوب ساج و نخل از طریق بصره و سنگ مرمر از انطاکیه و لاذقیه به سامرا حمل شد و خیابانی، که آنرا شارع اعظم نامیدند، در امتداد دجله احداث گردید و در طرف راست و چپ آن خیابان کاخهای نوساز و املاک خاصه بنیاد گردید. شارع اعظم از مطیره تا کرخ امتداد داشت و در طرفین آن بازارها و کوچه ها کشیده شده بود و خزانه داری (بیت المال) جدید و مؤسسات دولتی و عمارتی بنام دارالعامه، که روزهای دوشنبه و پنجشنبه خلیفه در آنجا عموم مردم را می پذیرفت، در آن ناحیه ساخته شد.

غیر از آن کاخها در جانب باختری دجله مقابل پایتخت جدید نزهتگاهی باسرمعتصم احداث گردید که پلی (تعبیه شده از قایقها) این جانب را به جانب دیگر دجله متصل میساخت. این نزهتگاه مشتمل بود بر باغاتی که نخل آنها را از بصره و نهالهای دیگر را از اقصی نقاط کشورهای اسلامی مثل شام و خراسان آورده و در آن نزهتگاه کاشته بودند. این اراضی و باغهای سرسبز که در جانب باختری واقع بودند از نهر هائی مشروب میشدند که از نهر اسحاقی، که قبلاً ذکر کردیم، منشعب میگرددند. نهر اسحاقی را اسحاق بن ابراهیم صاحب شرطه، یعنی رئیس پلیس، معتصم حفر کرد و سرزمین طبرهان همین جا بود که نهر اسحاقی حفر گردید و همین است که

## فصل چهارم

## عراق (بقیه)

سامرا - تکریت - نهران - باعقوبیا و شهرهای دیگر - شهر جسر نهران و شاهراه خراسان - جلولا و خانقین - بند نیجین و بیات - شهرهای فرات از حدیثه تا انبار - نهر عیسی - محول و صرصر و نهر ملوک - نهر کوئی

شهر سامرا که هفت نفر از خلفای عباسی بیش از نیم قرن، از سال ۲۲۱ تا سال ۲۷۹ هجری، آنرا پایتخت خویش قرار دادند قبل از فتح مسلمین نیز معروف بود و مدت زمانی پس از آنکه دوره کوتاه جلال و شکوه آن پایان یافت باز شهر مهمی بحساب میآمد. نام این شهر در زبان آرامی سامرا بود و معتصم خلیفه عباسی که آنرا پایتخت خود قرار داد آنرا «سرمین رای» (که در زبان عربی یعنی مسرور می شود هر آنکه آنرا ببیند) نام گذارد تا هم شگون داشته باشد و هم با اسم اصلی بی شباهت نباشد. روی سکه هائی که در زمان عباسیان در آن شهر ضرب گردیده و اکنون در دست است همین نام عربی وجود دارد، ولی این نام را نیز به چند شکل مختلف تلفظ کرده اند. ابن خلکان شش تایی آنها را ذکر نموده و معروفترین آنها «سامرا» است و یاقوت همین تلفظ اخیر را برای عنوان بحث خود از آن شهر اختیار کرده است. یعقوبی که در پایان قرن سوم کتاب خود را تألیف نموده شرح مفصلی از سامرا و کاخهای آنجا ذکر نموده است. هفت خلیفه ای که در این شهر اقامت داشتند، و غالباً در دست لشگریان ترك خود اسیر بودند، اوقات فراغت اجباری خویش را به طرح و ساختمان میدانهای بازی صرف می نمودند.

یعقوبی گوید سامرا در جلگه طبرهان واقع است. سامرا در سال ۲۲۷، که معتصم مرد، بقدری آباد بود که درشکوه و جلال کاخها و زیبایی ابنیه با بغداد آغاز رقابت کرده بود. دو پسر معتصم یکی واثق و دیگری متوکل که یکی پس از دیگری به خلافت رسیدند دنبال کار پدر را گرفتند. هارون واثق در ساحل دجله قصری ساخت موسوم به قصر هارونی که در هر طرف آن، خاور و باختر، صفه‌ای بزرگ احداث کرده بودند. بعلاوه بارانداز و لنگرگاهی برای کشتی‌هایی که از بغداد به سامرا می‌آمدند در کنار دجله درست کرد. برادرش که پس از واثق به خلافت رسید، موسوم به جعفر و ملقب به متوکل، در سال ۲۳۲ در آغاز امر در قصر هارونی اقامت گزید ولی بعدها یعنی در سال ۲۴۵ برای خود قصری در سه فرسخی شمال کرخ بنا کرد و شارع اعظم را تا آنجا امتداد داد و این قصر و شهری که در حوال و حوش آن ساخته شد به متوکلیه و قصر جعفری موسوم گردید. خرابه‌های قصر جعفری هنوز در زوایه‌ای که از انشعاب نهر نهران تشکیل یافته دیده می‌شود و این خرابه هاست که باشهر باستانی «ماحوزه» مخلوط گردیده است.

متوکل مسجد جامع با شکوهی نیز ساخت و این مسجد جانشین مسجدی شد که پدرش ساخته بود و برای جمعیت سامرا که بعد از پدر متوکل رو به فزونی میرفت کوچک شده بود، زیرا در زمان متوکل خانه‌ها و عمارتها و کاخها و باغها از بطیره تا دور اتصال پیدا کرد. در همین قصر متوکلیه، که جعفریه هم نامیده میشد، منتصر پسر متوکل در سال ۲۴۷ پدر خود را کشت و در روزگار آشفته‌ای که بعد از این واقعه گذشت باز چهار نفر از خلفای عباسی در قصر معروف به جوسق ( یعنی کوشک ) در جانب باختری دجله مقابل سامرا که از بناهای معتصم بود اقامت میکردند. معتمد پسر متوکل و آخرین خلیفه‌ای که مرکز خلافت او سامراست اول قصر جوسق را مقرر خویش قرار داد ولی بعدها در جانب خاوری دجله قصری ساخت که آنرا قصر معشوق نامیدند و از این قصر بود که اندکی پیش از مردن معتمد، یعنی در سال ۲۷۹، مرکز خلافت دوباره به بغداد انتقال یافت.

کتابهایی که مرجع ما هستند اسم بسیاری از کاخهای سامرا را برده‌اند.

مثلاً این سرابیون قصر « جص » را که بسیار شهرت داشته و معتصم آنرا در کنار نهر اسحاقی ساخته بود اسم برده است.

یا قوت از چندین قصر اسم برده و داستان درازی از اموال هنگفت افسانه آمیزی که در ساختن آنها صرف گردیده و جمعاً به دو بیست و چهار میلیون درهم، تقریباً مساوی با هشت میلیون پوند، میرسد نقل نموده است.

شکوه و جلال سامرا بهر حال تا زمانی پائید که خلفاء عباسی آنجا را مقر خلافت خود قرار داده بودند. پس از بازگشت آنان به بغداد شکوه و جلال و عظمت سامرا به پایان رسید و آن کاخها یکی پس از دیگری رو به ویرانی نهاد. در قرن چهارم هجری ابن حوقل باغهای سامرا مخصوصاً آنها را که در جانب باختری دجله واقع بودند ستوده است، ولی مقدسی گوید در زمان او کرخ در سمت شمال آباد تر از سامرا بوده. مسجد جامع بزرگ سامرا تا آن زمان باقی بوده است و همین مسجد است که مقدسی درباره آن گوید در جلال و عظمت به مسجد دمشق مانند است. دیوارهای این مسجد با کاشیهای مینا مزین و صحن مسجد با مرمر مفروش است. ستونهای مرمر سقفها را نگاه میدارد و مناره بلندی نیز دارد.

ارتفاع مناره آن را یا قوت نیز تأیید کرده و گوید آن مناره همان مسجد اولی است که معتصم ساخت و از این جهت آنرا بلند ساختند که صدای مؤذن آن تا مسافت زیاد برود. این مناره از هر طرف تا یک فرسخی دیده میشد. بنظر می‌رسد که این مناره قدیمی، که هنوز پابرجاست و معروف به «ملویه» است، پلکانی خارجی و مارپیچ داشته که تا نوك آن میتوانستند از آن پلکان بالا بروند. اکنون ملویه در نیم میلی شمال سامرا است. حمدالله مستوفی در نیمه اول قرن هشتم در این باره گوید: « و در آن مسجد مناری ساخت بلندی صد و هفتاد گز چنانکه قمرش در بیرون بود بدین صورت منار پیش از او کسی نساخته بود ».

نویسندگان بعد فقط اندکی بر اطلاعات ما از شهر سامرا افزوده‌اند. بعد از خلفای عباسی اکثریت جمعیت سامرا را شیعیان تشکیل می‌دادند، زیرا قبر امام دهم و یازدهم شیعیان، علی عسکری و پسرش حسن، ع، در آنجا واقع است. بعلاوه مسجدی که شیعیان

معتقدند امام دوازدهم ملقب به قائم آل محمد، ع، در سال ۲۶۴ در سرداب آن غایب گردید در این شهر است. مزار این ائمه در آن قسمت از سامرا واقع است که عسکر معتصم، یعنی اردوگاه معتصم، بوده و به همین مناسبت است که امام دهم به عسکری معروف شده است. در اوایل قرن هشتم حمدالله مستوفی که خود از شیعیانست چنین گوید: «و در پیش مسجد قبر امام معصوم علی النقی نواده امام علی الرضا و از آن پسرش امام حسن عسکری است و متوکل خلیفه عباسی در سامرا عمارات افزوده به تخصیص کوشکی عالی بنا کرد که در ایران زمین از آن عظیم تر بنائی نبود و بنام خود جعفریه خواندی اما به شومی آنکه قبر امیر المؤمنین حسین بن علی را خراب کرد و مردم را از مجاور شدن بر آنجا مانع شد بعد از او کوشک بشکافتند چنانکه اثرش بکلی ناچیز شد، اکنون از سامره مختصری معمور است». اینکه در زمان حمدالله مستوفی قسمت عمده سامرا خراب بوده مورد تصدیق ابن بطوطه، همزمان حمدالله مستوفی، نیز میباشد و وی در سال ۷۳۰ در آن شهر بوده است.<sup>۱</sup>

تکريت، سی بیلی شمال سامرا در جانب باختری دجله، آخرین شهر عراق بشمار میآید و برای قلعه عظیمی که داشت و مشرف بشط بود معروفیت داشت. ابن حوقل در قرن چهارم گوید اکثریت اهالی تکريت مسیحی میباشند و صومعه بزرگی در آن شهر دارند. مقدسی گوید در این شهر پارچه های پشمی خوب بعمل میآوردند و در حوالی آنجا کنجد فراوان میروید. حمدالله مستوفی گوید: «از تکريت خربزه نیکو باشد، گویند که در یک سال سه نوبت زرع کنند...». ابن جبیر که در سال ۵۸۰ هجری از آنجا گذشته است گوید دورباروی آن شش هزار گام است و برجهایی دارد که بخوبی معمور نگاهداشته شده. ابن بطوطه هم از بازارها و مساجد آنجا تمجید کرده است.<sup>۲</sup>

۱ - بلاذری ۲۹۷ و ۲۹۸، یعقوبی ۲۵۵ - ۲۶۸، ابن خردادبه ۹۴، ابن سیرین ۱۸، اصطخری ۸۵، ابن حوقل ۱۶۶، مقدسی ۱۲۲ و ۱۲۳، ابوالفداء ۲۸۹، یاقوت: جلد سوم ۱۴ - ۸۲ و ۸۳ و ۶۷۵، جلد چهارم ۱۱۰، ابن خلکان شماره ۸ صفحه ۱۵، مستوفی ۱۳۹، ابن بطوطه: جلد دوم ۱۳۲.  
۲ - اصطخری ۷۷، ابن حوقل ۱۵۶، مقدسی ۱۲۳، ابن جبیر ۲۳۴، مستوفی ۱۳۸، ابن بطوطه: جلد دوم ۱۳۳.

نهر بزرگ نهروان که به فاصله اندکی زیر «دور» از دجله جدا می شود چنانکه گفته شد قسمت علیای آن به «قطول کسروی» معروف است. از این جهت که ابتدا در زمان سلاطین ساسانی این نهر را از دجله جدا کرده بودند. این نهر تمام کشتزارهای جانب خاوری دجله را، از بالای سامرا تا تقریباً صد میل جنوب بغداد، مشروب. میساخت و ابن سیرین چون چندین شهر بزرگ را که در امتداد این نهر واقع بودند و سد بند برای آبیاری داشتند اسم برده که اکثر آنها امروز ناپدید هستند اگر چه آثار آن نهر هنوز در نقشه ها دیده می شود. این نهر از «دور» که میگذشت (یعنی از «دور عربایا» یا «دور حارث» زیرا چندین شهر بود که بنام «دور» خوانده می شد) از کنار قصر متوکلیه و محلاتی که در شمال سامرا و خارج آن شهر بودند عبور میکرد، و در آنجا پلی سنگی بر روی آن زده بودند. نهروان در آنجا به «ایتاخیه» که قریه و تیولی بود بنام ایتاخ ترک، رئیس قراولان خاصه معتصم، میرسید. این محل قبلاً موسوم بود به دیر ابو صفره که گروهی از خوارج بودند، و در این نقطه از زیر پلی که از زمان ساسانیان وجود داشت، موسوم به قنطره کسروی، عبور میکرد و سپس به محمدیه که شهرچه ای بود پلی (تعبیه شده از قایقها) داشت میرسید.<sup>۱</sup> این محمدیه چنانکه یاقوت گوید اسم جدید ایتاخیه بوده است که متوکل آنرا بنام پسر خود محمد منتصر که پس از کشتن پدر خود بیخلاف رسید موسوم کرد. اندکی پائین تر از این نقطه سه قاطول کوچک یعنی سه نهر کوچک بنام یهودی، ماسونی و ابوالجند بنهر بزرگ نهروان ملحق میگردد. این سه نهر از جانب

۱ - کلمه «دور» جمع «دائرة» بمعنی خانه و منزل و مسکن است.

۲ - لازم است یادآوری کنیم که کلمه «جسر» اساساً بمعنی پلی است که از زور قوا تعبیه شده باشد درحالیکه «قنطره» برپلهای طاقدار، ی که با سنگ ساخته شده اند اطلاق میشود. کلمه «شادروان» بر قسمتی از نهر یا بستر رود خانه ای اطلاق میشود که کف آن سنگفرش شده و دیواره های آن برای نگاهداری آب ساختمان شده باشد. کلمه جسرگاهی نیز برپلهای سنگی طاقدار اطلاق میشود، چنانکه در مورد جسر الولید (پلی بر روی رودخانه سروس Sarus میان اذنه Adana و موصیه Mopsuestia از ساختمانهای ژوستینین Justinian) شده است. لفظ قنطره برهر بنای طاقداری مانند پلها یا مجاری آب اطلاق میشود. این کلمه از ریشه رومی (بیژانسی) گرفته شده است و آنان کلمه kentrom (در لاتینی contrum) را بر طاق میانی پل اطلاق میکردند و بعداً این کلمه بمعنای تمامی ساختمان بکار رفت.



چپ دجله نزدیک مطیره زیر سامراجدا میشدند و سراسر ناحیه حاصلخیز جنوبی آن نهر را مشروب میساختند. بالای مصب این قاطول‌های سه گانه که بنهروان میریزند نخستین سد (از مجموعه سد های معروف شادروان) واقع شده بود. نهروان از آنجا به مأمونیه میرسید که قریه بزرگی در مصب نخستین قاطول بود. بر روی قاطول یهودی میان مطیره و مأمونیه پلی بود معروف به پل وصیف که بنام وصیف، سر کرده قراولان خاصه معتصم که ترك بودند، نامیده شده است. قاطول دوم، یعنی قاطول مأمونی، زیر قریه قنطر به نهروان میریخت. و قاطول سوم یعنی ابوالجند، چون اراضی بسیاری را مشروب میساخت که محصول آنها بمصرف جیره لشگریان میرسید باین نام موسوم گردیده بود. این قاطول بزرگترین قاطول‌ها و کناره آن آبادتر از قاطول‌های دیگر بود. این قاطول به امر هارون الرشید حفر شد و وی زمانی که در ساختن این قاطول نظارت میکرد قصری در کنار آن بساخت. در دو جانب این قاطول شهر طفر واقع بود و جسری (تعبیه شده از زورقها) در آنجا وجود داشت. یاقوت که در قرن هفتم طفر را دیده است گوید مکانی است بی آب و علف و واقع است بین باعقوبا و دقوقا. یاقوت که از بغداد به اربل رفته واحدی را در آن محل ندیده گوید مردیکه راهنمای او بود در عبور از آن مکان ستاره جدی را راهنمای خویش میساخت و از آنجا طی طریق میکرد.

چهار فرسخ زیر ملتقای آخرین قاطول به نهروان شهر صولی (یا صلی) بود که آنرا «باب صلی» و «باصولی» هم میگفتند و زیر آن شهر باعقوبا دره فرسخی شمال بغداد واقع بود که کرسی نهروان علیا بشمار می رفت. از باعقوبا قاطول بزرگ «تاسرا» نامیده می شود و باین نام موسوم است تا برسد به باجسرا و از آنجا به شهر جسر نهروان، و از آن پس به نهر نهروان مشهور میگردد. نزدیک باجسرا (که صورت آرامی کلمه «بیت الجسر» است) که در میان روستائی آباد و در آغوش نخلستانی جای دارد از سمت راست تاسرا نهری جدا می شود موسوم به نهر خالص که نزدیک بردان در شمال بغداد بدجله میریزد. از نهر خالص چندین نهر جدا میگردد که بغداد شرقی را مشروب میسازند. جسر نهروان سر شاهراه خراسان که از بغداد میآید واقع است و درباره آن گفتگو خواهیم کرد. در آنجا از سمت راست نهروان نهری جدا

میشود موسوم به نهر «بین» و این نهر در کلوآزی بدجله میریزد. از نهر بین هم چندین نهر جدا میگردد که محلات پائین بغداد شرقی را مشروب میسازند. از نهروان نهر دیگری جدا میشود موسوم به نهر دیالی که اول آن یک میل زیر جسر نهروان است و این نهر از دهکده ها و آبادیهای چند عبور نموده سه میل زیر بغداد بدجله میریزد. از جنوب شهر جسر نهروان نهر نهروان بنام اصلی خود یعنی نهروان نامیده شده پس از عبور از شادروان بالا از جسر پوران، که بنام پوران زوجة مأمون نامیده شده، می گذرد و پائین تر از جسر پوران از یرزاطیه (که شاید برزاطیه باشد) عبور می کند و سپس به شهر عبرتا میرسد. یاقوت در باره عبرتا گوید اسمی است فارسی و محلی است که بازاری معمور دارد. نهروان سپس به شادروان پائین رسیده از آنجا به شهر اسکاف بنی جنید که نهروان از میان آن شهر میگذرد میرسد. یاقوت در باره بنی جنید گوید بزرگان این شهر مردمانی با کرم و سخاوت اند. سپس گوید اکنون (یعنی در قرن هفتم) آن دوناحیه ویرانست زیرا از دو قرن قبل نهر نهروان بتدریج انباشته شده و سلاطین سلجوقی در ترمیم آن کوتاهی نمودند بلکه لشگریان آنها آنجا را راه عبور خویش قرار داده بودند تا آنکه شهر سرتاسر خراب شد.

نهروان پس از عبور از اسکاف بنی جنید در حدود شصت میل از میان دهکده ها و آبادیهای پیوسته بیکدیگر میگذرد و اندکی زیر ماذرایا به دجله میریزد. ماذرایا چنانکه گفتیم در جنوب جبل و بالای مبارک، که روبروی شهر نهرسابس است، واقع بود. ماذرایا در زمان یاقوت خراب بوده و اکنون در نقشه از آن نامی نیست، ولی مسلم است که محل آن زیر کوه العماره، جایی که دجله از شط الحی دور می شود، واقع بوده چنانکه قبلاً بان اشاره نمودیم. این سه قسمت نهروان، یعنی قاطول و تاسرا و نهروان اصلی، با شاخه های سه گانه آنها، یعنی خالص و بین و دیالی که آبهای آنها پس از سیر آب ساختن محلات شرقی بغداد بدجله باز میگردد، آنچه را که این سراسیون

۱- شاید «یرزاطیه» همان «رزطیه» یا «زطریه» کنونی باشد که بالای عبرتا واقع است.

یعقوبی ۳۲۱، ابن سراجیون ۱۹ و ۲۰، بلاذری ۲۹۷، ابن رسته ۹۰، ابن خردادبه ۱۷۵، سمودی: التنبیه ۵۳، یاقوت: جلد اول ۲۵۲ و ۴۵۴، جلد سوم ۵۲۹ و ۶۰۴، جلد چهارم ۱۶ و ۲۸۱ و ۴۳۰.

از شبکه آبی پیچ در پیچ آنجا ذکر نموده روشن میسازد. ولی اسم هائی که این رودخانه‌ها و نهرها در زمان ابن‌سرایون داشته اند بعدها تغییر یافته است و اکنون بایک نظر اجمالی به نقشه جدید ملاحظه می‌شود نهر وان، که طول آن دویست میل است، از آبهای مایه میگیرد که سرچشمه آنها در کوههای ایرانست و اگر نهر نهروان کنده نشده بود آبهای مزبور (در موقع طغیان) تمام جانب چپ دجله را فرامیگرفت. تا ما هم در اصل یکی از این نهرها بوده و یاقوت چگونگی اینکه هفت فرسخ مسیر این رودخانه را سنگفرش کرده بودند تا از فرو رفتن آب جلوگیری شود و بتوان چندین محله شرقی بغداد را از آن رودخانه مشروب ساخت ذکر کرده است. خالص و دیاله بگفته یاقوت شاخه‌های تا ما بودند (و بهر حال خالص جغرافی نویسان عرب رودخانه خالص امروز نیست، زیرا خالص امروز تقریباً از نزدیک شمال غربی باعقوبا عبور میکند) و خالص در زمان یاقوت اسم ولایتی بود در شمال شاهراه خراسان که یک سمت آن بدیوار شرقی بغداد محدود میگردد. در قرن سوم ابن‌رسته و ابن‌خردادبه نهروان را بنام رودی کوهستانی ذکر نموده میگویند در صلیبی به قاطول بزرگ میریزد. در قرن هشتم حمدالله مستوفی گوید: «آب نهروان دوشعبه است و از جبال کردستان برمیخیزد یک شعبه آن از طرف شیروان و آنجا آب شیروان خوانند و چون به تاسره رسد آب تاسره خوانند و چون بدان شعبه دیگر رسد آب نهروان خوانند و شعبه دوم از حدود گل و گیلان و گریوه طاق کرا برمیخیزد و در اول از یک چشمه بزرگ بیرون میآید که بیش ده آسیاگردان میباشد و بر حلوان و قصر شیرین و خانقین گذشته با شعبه دیگر ختم میشود و به بعقوبا و نهروان میرسد و در زیر بغداد بدجله میریزد و طول این رود پنجاه فرسنگ باشد که بیش ویر آنجا زراعت بسیار است».

شهر نهروان که جسر نهروان هم نام داشته اولین منزلگاهی بود سر شاهراه بغداد به خراسان و در از سنه سلف مکانی با اهمیت بوده است، اگرچه امروز دهکده کوچک سفوه بجای آن قرار گرفته است. ابن‌رسته در قرن سوم گوید شهر نهروان در دو جانب نهر نهروان واقع است. در جانب غربی بازار بزرگ و مسجد جامع و دولابهایی که برای آبیاری کشتزارها بکار می‌رود جای دارد و در جانب

شرقی مسجد جامع دیگر و بازار دیگری واقع شده با ضافه کاروانسراهای چند اطراف مسجد که مسافرین مکه و دیگر رهگذران در آن کاروانسراها وارد می‌شوند و منزل می‌نمایند. ابن حوقل یقیناً بعد از کشتزارهای اطراف آن شهر سخن رانده و مقدسی گوید جانب شرقی آباد تراست و مسجد جامعی که در این جانب است یگانه مسجدی است در آن شهر که در آن نماز می‌خوانند. در قرن هشتم حمدالله مستوفی گوید: «نهروان شهر بزرگ است و از مداین سبعة عراق عرب است از اقلیم سیم بر کنار آب تاسره افتاده است و آن آبرو آنجا نهروان خوانند و آن شهر اکنون بکلی خرابست و آن زمین از حساب برجلولا و توابع بعقوبا باشد». و چون راه خراسان از آنجا عبور نکرد و بسمت شمال افتاد و با عقوبا سر آن راه واقع گردید شهر نهروان خراب شد. ولایتی که در حول و حوش شهر نهروان بود در آن زمان موسوم بود به ولایت «طریق خراسان» که حمدالله مستوفی درباره آن گوید: «ولایتی معتبر است و شهرش قصبه بعقوبا... باغستان و نخلستان بسیار دارد و آنرا دختری از تخم کسری قوبا نام ساخت و بیعت قوبا خوانند بر مور زمان بعقوبا شد هوای آن مانند بغداد است»<sup>۱</sup>. شهر براز امروز (یعنی کشت زار برنج) که امروز معروف است به «بلاد الروز» در شمال شرقی شهر نهروانست و یاقوت مکرر از آن نام برده است. معتضد خلیفه عباسی در آنجا برای خود قصری ساخته بود. براز امروز از توابع ولایت تا ما بشمار میرفت و در مشرق شاهراه خراسان واقع بود و حمدالله مستوفی نیز از آن اسم برده است. از شهر نهروان که بیرون میآمدند سر شاهراه خراسان اولین منزلگاه «دسکرة الملک» بود که ابن‌رسته آنرا شهری با اهمیت بحساب آورده و دارای قلعه‌ای بوده با دیواری مستحکم از زمان ساسانیان، و تنها راه داخل شدن بقلعه دروازه‌ای بوده است در گوشه غربی بارو. از خصوصاتی که درباره محل آن ذکر شده دور نیست همان دستگرد معروف باشد که خسرو پرویز در آنجا قصری باشکوه داشته و در تواریخ ذکر شده که هراکلیوس بسال ۶۲۸ مسیحی پس از غارت آن قصر را بکلی سوزانید. ابن

۱ - ابن‌رسته ۹۰ و ۱۶۳، ابن‌خردادبه ۱۷۵، اصطخری ۸۶، ابن‌حوقل ۱۶۷، مقدسی ۱۲۱،

یاقوت: جلد اول ۸۱۲، جلد دوم ۳۹۰ و ۶۳۸، مستوفی ۱۳۹ و ۱۴۱ و ۲۱۶.

قصر را که خرابه‌های آن تا قرن چهارم هجری بنام « دستگرد کسرویه » شهرت داشته، بگفته یاقوت حموی، ابن مهلهل سیاح دیده و گوید مشتمل بود بر عمارتی شگفت انگیز دارای چندین تالار و گنبدچنان نیکو که گوئی آنرا از یک پارچه سنگ تراشیده و پیراسته‌اند. اما دسکره، شهر عربی که ابن حوقل در قرن چهارم در باره آن گوید قلعه‌ای مستحکم دارد، بی‌شک از ابنیه اسلامی است. مقدسی گوید شهر چه ایست دارای یک بازار طولانی، مسجد جامع در پائین شهر است و سققی طلاکار و زیبا دارد. اندکی دور از دسکره دهکده شهر ابان واقع بود که هم یاقوت و هم حمدالله - مستوفی از آن اسم برده‌اند. مستوفی گوید: دختری ابان نام از تخم کسری ساخته و اعمال طایق و مهروود از توابع آن عمل است و آن اعمال هشتاد پاره دیه است. « منزل بعدی شاهراه خراسان شهر جلولا است که در میان درختان جای دارد و فاقد دیوار است. نزدیک جلولا پلی است از ابنیه ساسانیان که سنگهای آن با ملاط سرب بهم پیوسته و آن در دهکده هارونیه واقع است. بقول یاقوت، این پل روی رودخانه‌ای بسته شده بود که در آن رودخانه کشتی‌ها از باعقوبیا بیاجسرا آمد و رفت میکردند. در همین جلولا است که جنگ تاریخی بین ایرانیان و اعراب در سال ۱۶ هجری اتفاق افتاد و ایرانیان شکست خوردند و یزدگرد فرار کرد. حمدالله مستوفی این محل را رباط جلولا نامیده زیرا در آنجا رباطی است که با سر ملک‌شاه سلجوقی ساخته شده است. امروز در محل جلولا قزل رباط ( یعنی رباط سرخ ) واقع گردیده. در خاور جلولا شهر خاققین است که مقدسی درباره آن گوید: شهر یست سر راه حلوان. ابن رسته گوید در این شهر رودی است پهناور و روی آن پلی بزرگ از گچ و آجر ساخته‌اند که چند دهانه دارد، نزدیک خاققین چشمه ایست بزرگ که از آن نفت بیرون آید و سود فراوان از آن حاصل شود. یاقوت گوید آنجا پل عظیمی است که ( در زمان او، یعنی قرن هشتم ) ۲۴ دهانه دارد و راه خراسان از آن عبور می‌کرده است. حمدالله مستوفی یک قرن بعد از یاقوت گوید: « خاققین قصبه بوده است و اکنون بقدر دیهی مانده است. »

شش فرسخ بعد از خاققین در نصف راه تا حلوان، که اولین شهر استان

جبال است، قصر شیرین واقع شده. شیرین معشوقه خسرو پرویز است و قصر شیرین قریه ایست بزرگ که بارو و خرابه قصر ساسانی در آنجا پدیدار است. ابن رسته در قرن سوم درباره آن گوید ایوانی بزرگ و باشکوه از آجر و گچ دارد. بگرد ایوان حجره‌هایی ساخته‌اند و حجره‌ها بیکدیگر راه دارد و در حجره‌ها بان ایوان باز میشود. جلو ایوان صفا ایست از سنگ مرمر. یاقوت و حمدالله مستوفی بتفصیل از قصر شیرین که خرابه‌های آن در زمان آنها هنوز باقی بوده است اسم برده‌اند، و در اینجا باید گفته شود که داستان فرهاد دلداده شیرین و پهلپاد نوازنده و شب‌دیز اسب معروف خسرو پرویز در بسیاری از نقاط آن حول و حوش بصورت افسانه‌های محلی درآمده است. بر قصر شیرین جبال بزرگی مشرف است که در سرحد فلات ایران واقع‌اند. حلوان، دومین منزلگاه شاهراه خراسان، اگرچه اکثر اوقات جزء عراق شمرده میشود ولی چون در معبر کوهستانی واقع است در فصل آینده بشرح آن خواهیم پرداخت.

در جنوب شاهراه خراسان و در مرز خوزستان دو شهر مهم را باید ذکر کنیم که یکی بند نیچین و دیگری بیات است. از بند نیچین اسمی در نقشه باقی نمانده در صورتیکه کرسی دو ولایت با درایا و با کسایا بوده است. قریه باکسایا هنوز باقی است و البته بند نیچین در حول و حوش آن بوده است. این دو ولایت که آنطرف شمال شرقی نهران بوده‌اند دهکده‌های سرسبز و خرم داشته‌اند و بند نیچین مرکز این دو ولایت بوده است، و چنانکه یاقوت میگوید آنرا بزبان فارسی بند نیکان می‌نامیدند. حمدالله مستوفی گوید: « در دقتر دیوانی آنرا لحن ( کوهپایه ) مینویسند و در تلفظ بندیان میخوانند، شهر کی کوچک است و آب و هوا و محصولات مقابل بیات. »

بند نیچین بگفته ابن خردادبه با برالروز در حوزه یک ولایت بودند. حمدالله مستوفی در باره بیات، که هنوز خرابه‌هایش دیده میشود، گوید: « با درایا

۱ - ابن رسته ۱۶۴، اصطخری ۸۷، ابن حوقل ۱۶۸، مقدسی ۱۲۱، قزوینی: جلد دوم ۲۹۵، یاقوت: جلد اول ۵۳۴، جلد دوم ۳۹۳ و ۱۰۷ و ۵۷۳ و ۵۷۵ و ۸۱۳، جلد چهارم ۱۱۲، مستوفی ۱۳۷، ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۹۳.

و با کسایا دوقصبه دیگر است و با چند موضع از توابع بیاتست و در محصول و آب و هوا مانند دیگر ولایات عراق عرب است و در بیات آب روان نیز تلخ است اما آب کاریزش که بر یک فرسنگی بیاتست خوش طعم بود . . . و از جبال کردستان بر میخیزد و بولایت بیات می‌رود. مجموع باغستان و زراعت و نخیلات آن ولایت را سقی کرده فضل آبش در صحرا افتد». گویا بیات در محل همان شهر بیست که ابن حوقل آنرا طیب نامیده و گوید در طیب کمر بندها می‌سازند شبیه کمر بندهای ارمنی. طیب در زمان عباسیان شهر مهمی بشمار نمی‌آمد و خرابه های آن متصل بخرابه های شهر بیات است که بعدها احداث گردید. یاقوت گوید در زمان وی اهالی طیب نبطی بودند و بزبان نبطی حرف می‌زدند و آنها از نسل شیبث بن آدم هستند<sup>۱</sup>. اکنون میردازیم بشهرهایی از عراق که در ساحل فرات و نهرهایی که از فرات جدا گردیده و بدجله میریزند واقع هستند. سابقاً گتیم خطی در تکریت از دجله شروع گردیده و بسمت غرب میرد تا به فرات می‌رسد و به مسافت اندکی زیر عانه، جایی که شط بطرف جنوب می‌پیچد، از آن عبور می‌کند. این خط بقول حمدالله مستوفی مرز طبیعی جزیره عراق است. از جنوب این خط ناحیه سواد، یعنی بلاد بابل، که خالك رسوبی دارد شروع میشود و در مقابل آن خط جلگه سنگلاخی بین النهرین علیاست. شهر حدیثه فرات که درسی و پنج میلی زیر عانه واقع است آخرین شهر شمالی این ناحیه محسوب میشود و بشهر حدیثه نوره معروف است، تا بین آن و شهر حدیثه دجله اشتباه نشود. یاقوت گوید در حدیثه نوره دژی مستحکم در میان آبهای شط فرات قرار داشت که کمی پس از فتوحات مسلمین، در زمان عمر بن خطاب، ساخته شده بود. حمدالله مستوفی گوید: «باب و هوا و محصول مقابل تکریت». بین حدیثه و هیت در سرازیری شط دوشهر آلوسه و ناووسه در کنار فرات واقع بودند و فاصله میان آنها هفت فرسخ بود. آلوسه که یاقوت آنرا شهر کوچکی شمرده است هنوز وجود دارد. نام این هر دوشهر در اخبار فتوحات اسلامی مکرر ذکر شده و ناووسه از جمله قریه های هیت بشمار

۱ - ابن خردادبه ۶، اصطخری ۹۴، ابن حوقل ۱۷۶، یاقوت: جلد اول ۲۳۰ و ۴۵۹ و ۴۷۷ و ۷۴۵، جلد سوم ۵۶۶، جلد چهارم ۳۵۳، مستوفی ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۲۲۰.  
«بادرایا» روستای بند نیجین با «بادوریا» که روستائی در جنوب بغداد غربی است اشتباه نشود.

می‌آمده است. هیت شهری بوده دارای بارو و دژی محکم و نخلستانی بزرگ واقع در کنار باختری فرات. ابن حوقل گوید هیت شهر بیست آباد. حمدالله مستوفی در قرن هشتم گوید: «درو قلعه‌ای محکم بر کنار غربی فرات و سی پاره‌دیه و توابع دارد از قریه جبه که بقیع است تا هیت پانزده فرسنگ باغستان متصل است و بر هر دو کنار آب فرات باغات است و نخلستان بسیار دارد و میوه‌ها می‌باشد و در قریه جبه که از توابع آن است هوا معتدل است چنانکه درخت جوز و بادام و خرما و نارنج در هر باغی باشد و از میوه‌های سردسیر و گرمسیری حاصل میشود اما در هیت از بوی گند چشمه قیر نمی‌توان بود».

در زمان فتوحات اولیه مسلمین خندق معروف شاپوردوم موسوم به خندق شاپور موجود بوده است. این خندق با مر شاپوردوم، که اعراب ویرا شاپور ذوالاکناف لقب داده اند، در قرن چهارم میلادی حفر شده بود. خندق بزبور از هیت شروع میشود و تا ابله (نزدیک بصره کنونی) امتداد می‌یابد و در آنجا بخلیج میرسد. در آغاز امر در این خندق آب جریان داشت تا قبایل بادیه نشین را که بقصد استفاده از اراضی حاصلخیز بین النهرین سفلی می‌آمدند مانع بوده باشد و هنوز پاره‌ای از این خندق که خشک است دیده میشود. مقدسی درباره عین التمر (یعنی چشمه خرما)، که در جنوب هیت در صحرا واقع بود، گوید قلعه کوچکی است و در آنجا نهریست که در زیر هیت بفرات میریزد. از روستای آن خرما و نیشکر بخارج فرستاده می‌شد و این محصول اخیر مخصوصاً از محلی موسوم به «شفاثا» که در نزدیکی آن بود صادر می‌گردید. موضع دقیق این دوشهر معلوم نیست. دوازده فرسخ زیر هیت قریه‌ای بود موسوم به «رب» که در آنجا تا پیش از قرن چهاردهم هجری نهر قدیم دجیل از کناره چپ فرات جدا میشد و بسمت خاور میرفت و ولایت مسکن و قطر بل را سیراب میکرد و سپس بریض های شمالی بغداد غربی میرسید. چنانکه سابقاً گفته شد این قسمت غربی دجیل انباشته شد و در زمان اصطخری، که در سال ۳۴۰ کتاب خود را

این سرابیون ۱۰ و ۱۳، ابن رسته ۱۰۷، قدامه ۲۱۷، بلاذری ۱۷۹، اصطخری ۷۷، ابن حوقل ۱۵۵، مقدسی ۱۱۷ و ۱۲۳ و ۱۳۵، یاقوت: جلد اول ۳۵۲، جلد دوم ۲۲۲، جلد سوم ۷۵۹، جلد چهارم ۷۳۴ و ۹۹۷، مستوفی ۱۳۵ و ۱۴۱.

نوشت، نهر دجیل در مقابل قادسیه از دجله آب‌سیگرفت و درباره آن، جائی که از ولایت مسکن سخن راندیم، توضیح لازم را دادیم.

شهر انبار، واقع در جانب‌چپ فرات، در زمان عباسیان از شهرهای بزرگ عراق بشمار می‌آمد و آن پیش از فتوحات مسلمین وجود داشته است. ایرانیان آنرا فیروز شاپور و یونانیان آنرا پریسپرا می‌نامیدند، زیرا از بناهای شاپور است. در زمان اعراب اسم فیروز شاپور برولاتی که در اطراف آن بود اطلاق می‌شد. گویند باین جهت آنرا انبار گفتند که پادشاهان قدیم ایران گندم و جو و کاه برای لشکریان در آن شهر انبار و ذخیره می‌کردند. سفاح نخستین خلیفه عباسی این شهر را چندی مقر خویش قرار داد و در قصری که آنجا ساخت مرد. برادرش منصور نیز مدتی در آن شهر زندگانی کرد و از آنجا بغداد که ساختمان پایتخت جدید عباسیان در آنجا شروع شده بود منتقل شد. حمدالله مستوفی گوید: «آنرا لهراسف کیانی ساخت جهت زندان اسیران که بخت‌النصر از بیت‌المقدس آورده بود بدین سبب انبار گویند شاپور ذوالاكتاف تجدید عمارت آن کرد و سفاح خلیفه اول بنی عباس در آنجا عمارت عالی کرد و دارالملک ساخت دور باروش پنج هزار گام است.»

اهمیت انبار از این جهت است که در سر اولین نهر بزرگی که قابل کشتی‌رانی بود و از فرات جدا می‌شد در محل فرضه، جنوب شهر مدور، بدجله میریخت واقع بود. این نهر موسوم است بنهر عیسی، منسوب به عیسی نام از امراء خلفاء عباسی که یا عیسی بن موسی پسر عم منصور است یا عیسی بن علی عم خلیفه. بهر حال چون بدستور یکی از این دونفر بروسعت و عمق این نهر افزوده شد و قابل آمد و رفت کشتی‌هایی که از فرات بغداد می‌آمدند گردید بنام او موسوم شد. در نقطه‌ای که این نهر از فرات جدا می‌شد و بمسافت کمی زیر آنها پلی با شکوه روی آن بسته بودند موسوم به پل «دسما». دسما اسم قریه‌ای بود در ساحل فرات متصل بدهکده قلوچه. نهر عیسی از چند دهکده و سزرعه روستای فیروز شاپور عبور می‌کرد تا بشهر

۱ - Perisabor - ۲. اعراب‌نام «شاپور» یا «شاهپور» را «سابور» تلفظ می‌کردند و یونانیان

آنرا Sapor مینوشتند.

محول یک فرسخی حومه بغداد غربی می‌رسید و در آنجا از جانب‌چپ آن نهر صرّاء از آن جدا می‌شد. نهر صرّاء حد فاصل ولایت قطریل در شمال بغداد غربی و ولایت بادوریا در جنوب آن بود. این نهر که غالباً بموازات نهر عیسی جریان داشت زیر دروازه بصره، یکی از دروازه‌های بغداد، به دجله میریخت. تمام نهرهای بغداد غربی، مگر چند نهر که از دجیل منشعب می‌گردید، جملگی از این دونهر، یعنی نهر عیسی و نهر صرّاء، جدا می‌شد. در محول محمولات کشتی‌هایی که از شهرهای مختلف سواحل فرات بغداد می‌آمد بکشتی‌های کوچکتری منتقل می‌شد که بتواند از زیر پلهای متعدد نهر عیسی، که از آنسوی محول تاربخ کرخ قرار داشت، عبور کند و بهمین جهت آن شهر را محول نامیدند، و آن شهری بود کوچک ولی پاکیزه و قشنگ. باغهای بسیار و میوه فراوان و بازارهای خوب و آب روان داشت و تا قرن هشتم از اینیه باشکوه آن اندکی باقی بود. حمدالله مستوفی گوید: «باغستانش بباغات بغداد پیوسته و دروخلفا عمارات خوب ساخته‌اند و بر سر او کوشکی که جهت معصم ساخته بودند جهت اینکه در میان باغستانست در او پشه بسیار می‌بود بافسون پشه را بسته‌اند چنانکه در آن عمارت یک پشه نمی‌باشد.»

اکنون موضع صحیح محول معلوم نیست و باید در شمال خاوری تل باستانی بابل معروف به «عقرقوف» باشد که جغرافی نویسان عرب مکرر از آن اسم برده‌اند و حمدالله مستوفی گوید: «تل عقرقوف کیکاوس ساخت بعضی او را نمرود شمارند آنرا بسبب آن ساخت که چون ابراهیم علیه‌السلام را در آتش انداخته بود آنجا بر رفت...»<sup>۱</sup>

سه فرسخ زیر قریه دسما نهر بزرگ دیگری موسوم بنهر صرّاء از فرات جدا می‌شود و چهار فرسخ بالای مداین بدجله می‌ریزد. قسمتهای پائین این نهر ولایت بادوریا، در جنوب بغداد غربی، را مشروب می‌سازد و ابن سیرین از چرخابها و دولاپهای بیشماری که در طول ساحل آن بکار آبیاری مشغول بود سخن می‌گوید.

۱ - ابن سیرین ۱۰ و ۱۴، ابن خردادبه ۷ و ۷۲ و ۷۴، قدامه ۲۱۷، اصطخری ۷۷، ابن -

حوقل ۱۵۵ و ۱۶۶، مقدسی ۱۲۳ و ۱۲۴، یاقوت: جلد اول ۳۶۷، جلد دوم ۶۰۰، جلد سوم ۶۹۷، جلد چهارم ۴۲۲، مستوفی ۱۳۶ و ۱۳۸ و ۱۴۰ و ۱۴۱.

اندکی بالای مصب این نهر در دجله، در محل زیران، که میتوان کاخ سفید ساسانیان را در مداین دید شهر آباد صرصر واقع بود و در آن شهر روی نهر صرصر جبری (از قایقها) بسته بودند که راه کوفه از روی این پل میگذشت. شهر صرصر با کرخ، حومه بزرگ بغداد غربی، دو فرسخ فاصله داشت و در نهر صرصر، چنانکه این حوقل میگوید، کشتیها آمد و رفت داشتند و شهر صرصر نخيلات و مزارع داشت. مقدسی از جهت اسلوب و شکل ابنیه آنها بعضی از قریه های فلسطین همانند دانسته است. صرصر تا پایان قرن هشتم که امیر تیمور بغداد را فتح کرد و روضه های مجاور بغداد را اردوگاه خویش قرارداد شهری مهم بحساب میآمد.

سومین نهری که از فرات جدا میشود و بدجله میریزد نهر ملک است و اول آن در قریه فلوجه پنج فرسخ زیر دهانه نهر صرصر واقع است و سه فرسخ زیر مداین بدجله میریزد. نهر ملک از زمان های بسیار قدیم معروف بوده و یونانیان آنرا نهر ملخا<sup>۱</sup> مینامیدند. بنا بر روایت یاقوت «گویند اولین کسی که این نهر را حفر کرد سلیمان بن داود بود و بعضی دیگر نقل کرده اند اسکندر کبیر آنرا حفر کرد. در کناره این نهر شهر یست که بان شهر هم نهر ملک گویند و جبری تعبیه شده از قایقها در آنجا وجود داشته است که طریق کوفه از آن میگذشت» و آن در هفت میلی جنوب صرصر بوده است. شهر نهر ملک چنانکه این حوقل گوید از صرصر بزرگتر و نخيلات و زراعت و میوه و درخت آن بیشتر بود. حمدالله مستوفی گوید: «وزیادت از سیصد دینه و مزرعه باشد».

چهارمین نهری که از فرات جدا میشود و بدجله میریزد نهر کوئی است، اول آن سه فرسخ زیر نهر ملک باشد و ده فرسخ زیر مداین بدجله میریزد. این

۱ - فلوجه همان فلوجیه Feluchia یا Feluge یا Felugia) است که سزار فردریک Caesar Frederick - و دیگر بازرگانان دوره الیزابت آنرا نام برده اند. اینان که بر روی رودخانه فرات مسافرت میکردند زورقهای خود را در آنجا گذاشته و از راه زمین به بغداد رفته اند چنانکه در مجموعه هکلوت آمده است: (Hakluyt, Principal Navigations ( Glasgow, 1904) جلد پنجم صفحه ۳۶۷ و ۴۵۵ و ۴۶۶ و جلد ششم صفحه ۴.

نهر روستای کوئی را که در ولایت اردشیر بابکان (همان سرسلسله ساسانیان) واقع است مشروب سی سازه و شاخه دیگر آن روستای نهر جوهر را آبیاری می کند. شهر «کوئی ربا» که جبری (تعبیه شده از قایقها) داشته بر ساحل شاخه اصلی این نهر واقع بوده است. و گویند این همان کوئی است که در توراوه (کتاب دوم پادشاهان ۱۷: ۲۴) نام آن ذکر شده و شهر مهمی در جوار بابل بوده است. کوئی، چنانکه در کتابهای مسلمین نقل شده، همانجاست که نمرود در آنجا ابراهیم را بتاش انداخت و کوئی نام جد ابراهیم است. این حوقل در قرن چهارم گوید کوئی دوشهر و دو ناحیه است. یکی بنام «کوئی طریق» و دیگری «کوئی ربا» و بعضی گفته اند کوئی ربا از بابل بزرگتر بوده. تپه هایی از خاکستر در آنجا دیده میشود که گویند باقیمانده خاکستر آتش نمرود باشد و مقدسی افزوده است که حوالی کوئی طریق برجی کهنه دیده میشود که در باب آن افسانه هایی چند نقل کرده اند. در سفرنامه ها ذکر شده است که شیر کوئی، که ظاهرآ محل آن در نقشه ها بنام تل ابراهیم مشخص شده، در چهار میلی جنوب شهر نهر ملک واقع بوده است.

در چند میلی شمال نهر ملک قریه بزرگ فراشه واقع و منزلگاهی بود. در نیمه راه بغداد و حله بر سر شاهراه مهمی که در پایان قرن ششم از طریق کوفه به مکه می رفت. ابن جبیر که در سال ۵۸۰ هجری آنجا بوده است آن را قریه ای آباد و پر آب دیده و گوید کاروانسرای بزرگی برای منزلگاه مسافران داشت با دیواری بلند و کنگره دار. حمدالله مستوفی فراشه را در هفت فرسخی جنوب صرصر دانسته است.<sup>۱</sup>

۱ - ابن سراجیون ۱۵، ابن رسته ۱۸۲، اصطخری ۸۵ و ۸۶، ابن حوقل ۱۶۶ و ۱۶۸، مقدسی ۱۲۱، ابن جبیر ۲۱۷، یاقوت: جلد اول ۷۶۸، جلد چهارم ۳۱۷ و ۸۴۶، مرصدا لاطلاع: جلد دوم ۳۶۳، علی یزدی: جلد اول ۶۳۳، مستوفی ۱۴۱ و ۱۹۳.

مجرای نهر عیسی با آنکه تفاوتی همان مجرای نهر صقلایه کنونی است. نهر صرصر نیز بنظر میرسد که مسیر نهر ابو غریب را تعقیب میکند است. نهر ملک همان نهر رضوانیه است و نهر کوئی نیز همان حبل ابراهیم (ریسمان ابراهیم) مذکور در نقشه جدید است. این تطبیقات تقریبی است زیرا بالطبع در خلال هزاروند سال سطح اراضی رسوبی سواد با آنچه در زمان عباسیان بوده اختلاف یافته است.

عراق از جانب سروان دوم آخرین خلیفه بنی امیه، آنرا ساخته بود ولی در زمان حیات وی این قصر تمام نشد و پس از سقوط دولت بنی امیه سقاح اولین خلیفه عباسیان در آنجا اقامت گزیده ساختمان قصر را تمام کرد و بنام جدش هاشم آنرا هاشمیه نامید ولی مردم شهری را که در حوال و حوش آن قصر احداث شد شهر قصر ابن هبیره مینامیدند. حتی وقتی که منصور خلیفه هم پیش از رفتن بغداد آنرا اقامت گاه خویش قرار داده بود باز مردم آنرا قصر ابن هبیره میگفتند. شهر قصر ابن هبیره در قرن چهارم بزرگترین شهر بین بغداد و کوفه بشمار میآمد. این شهر در کنار نهری واقع بود که از رودسورا جدا میشد و آن نهر را ابورحی، یعنی نهر آسیاب، میگفتند. این نهر از بالای قصر جدا میشد و زیر قصر دوباره بهسورا ملحق میگردد. شهر قصر، چنانکه مقدسی گوید، شهری بود بزرگ دارای بازارهای نیکو، و یهودیان بسیار در آنجا اقامت داشتند و مسجد جامع آن در بازار بود. ولی در آغاز قرن ششم هجری این شهر از اهمیت افتاد، زیرا حله در نزدیکی آن اهمیت پیدا کرد، چنانکه اسرو زجای آنهم بدرستی معلوم نیست، اگرچه محل آن بدون تردید بوسیله یکی از خرابه های پیشماری که در چند سیلی شمال ویرانه های پهناور بابل قدیم واقع است مشخص شده است.

شهر حله که در چند سیلی خرابه های بابل و در کنار رود فرات، یعنی رودیکه در قرن چهارم بنام سورا خوانده میشد، جای داشت در آن زمان موسوم بود بهجامعان، بمعنی دو مسجد. و قسمت اعظم آن در آغاز امر واقع بود در جانب خاوری آن رود و محلی بود آباد و حاصلخیز. سیف الدوله رئیس طایفه بنی مزید در سال ۴۹۵ هجری، یعنی منزلگاه، را در جانب مقابل جامعان ساخت و چون جبری تعبیه شده از قایقها در آنجا کشیدند طولی نکشید که این محل نو بنیاد آباد شد، زیرا راه کاروان مکه که از قصر ابن هبیره و پل سورا عبور میکرد از میان رفت و آبادیهای آن شهر خراب گردید و جسر حله راه عبور بغداد بکوفه برای کاروان مکه شد. از قرن ششم بعد رود سورا مثل اسروز شاخه اصلی فرات گردید و اسم سورا هم رفته رفته از میان رفت. ابن جبیر که در سال ۵۸۰ از جسر حله عبور نموده نموده گوید: «جبری

## فصل پنجم

## عراق (بقیه)

دوشاخه شدن فرات - رود سورا - قصر ابن هبیره - نیل و نهر آن - نهر نرس - نهر بدها و بمبادیتا - نهر کوفه - شهر کوفه - قادیسیه - نجف و کربلا - استانهای دوازده گانه عراق - تجارت و صنعت - راههای عراق

رود فرات در قرن چهارم، همینکه شش فرسخ از رودخانه کوثی دور میشد به دوشاخه منشعب میگردد. شاخه باختری که طرف راست و شعبه اصلی فرات در آن زمان بود از شهر کوفه عبور میکرد و در بطائح میریخت. شاخه خاوری را که طرف چپ و رود اصلی کنونی است ابن سراپیون و جغرافی نویسان دیگر عرب رود «سورا» و «سوران» نامیده اند که سرانجام بچندین شاخه منشعب شده در بطائح میریخت. ابن سراپیون گوید رود سورا (که فرات کنونی است) در زمان او رودی بزرگ و حتی بزرگتر و پهناورتر از نهر کوفه بوده است. رود سورا علیا در محلی که فرات دوشاخه میشود روستاهای سورا و بریسمما و باروسمارا مشروب میساخت، این دو روستا از توابع استان بهقباد وسطی بودند، سپس از باختر شهری که موسوم بود به قصر ابن هبیره میگذشت و بین این شهر و روستای بهقباد وسطی دوییل فاصله بود. در شهر قصر ابن هبیره روی رود سورا جبری وجود داشت که از روی آن راه کاروانی مکه از شهر نامبرده بکوفه عبور میکرد.

شهر قصر ابن هبیره را برای اختصار شهر قصر میگفتند، و ابن هبیره، عامل

است تعبیه شده از قایقهای بزرگ که بازنجیرهای آهنین پیوسته است». در آنزمان حله شهری بود بزرگ در امتداد ساحل غربی فرات. این بطوطه که در اوایل قرن هشتم جای پای سلف خود ابن جبیر قدم گذارده است شرحی دربارهٔ جسر معروف آن نوشته و گوید زنجیرهای آهنین در دو طرف آن پل کشیده شده و ازدو سوی به کنده‌های عظیمی که در ساحل فرو رفته بود بسته شده است. این جهانگرد بازارهای حله را ستوده و حمدالله مستوفی همزمان وی گفته‌های ویرا بدین شرح تکمیل نموده است: «آب فرات بر میان شهر میگردد و غلبهٔ شهر بر جانب غربی بود و بطرف شرقی عمارت اندک است و نخلستان بسیار دارد و بدین سبب هوایش متعفن است اکثر اوقات ارزانی باشد ارتفاعاتش مانند بغداد است. اهل آنجا شیعهٔ اثناعشری اند. سفید چهره ضخیم جثه همچون اهل بغداد و زبان عربی مغیر است و در کار مذهب بغایت متعصب باشند و در آنجا مقامی ساخته‌اند و اعتقادشان آنکه امام‌المنتظر المهدی محمد بن حسن العسکری رضی‌الله عنه که در ساسره در سنهٔ اربع و ستین و مائتین غایب شد باز از آنجا بیرون خواهد آمد.»<sup>۱</sup> (رجوع به صفحهٔ ۶۲).

بر گردیم به گفته‌های ابن سراپیون در قرن چهارم هجری دربارهٔ رود سورا که گوید این رود از باختر خرابه‌های بابل می‌گذرد. مقدسی گوید در محل این خرابه‌ها دهکده‌ایست نزدیک به جسر. حمدالله مستوفی پس از داستانی دراز دربارهٔ بابل گوید: «اکنون باز خرابست و از توابع شهر حله است و بر سر تلی که قلعهٔ آن شهر بوده است چاهی عمیق است و در عجایب المخلوقات گوید هاروت و ماروت در آنجا محبوس اند...».

بالای بابل آخرین نهری که از فرات بدجله میریزد از نهر سورا جدا میشود. این نهر امروز موسوم است به «شط نیل» و ابن سراپیون قسمت‌علیای آنرا که در باختر شهر نیل جریان دارد صراة بزرگ نامیده، و بهمین نام نهر بسیار معروف بزرگی

۱ - ابن سراپیون ۱۰ و ۱۶، یاقوتی ۳۰۹، اصطخری ۸۵ و ۸۶، ابن حوقل ۱۶۶ و ۱۶۸، مقدسی ۱۲۱، یاقوت: جلد دوم ۳۲۲، جلد سوم ۸۶۱، جلد چهارم ۱۲۳، ابن جبیر ۲۱۴، ابن بطوطه: جلد دوم ۹۷، مستوفی ۱۳۸.

در بغداد غربی نیز جاری است (صفحهٔ ۷۳). نهر صراة بزرگ از آنجا که از سورا جدا میشود مسافتی بسمت خاور جریان یافته و از دهکده‌های آباد بسیار می‌گذرد و چندین نهر کوچک از آن منشعب میگردد و اندکی پیش از آن که بشهر نیل برسد از جانب چپ آن نهر «صراة جاماسب» جدا می‌گردد و زیر آن شهر دوباره بان ملحق میشود. صراة جاماسب را حجاج حاکم معروف عراق در زمان بنی امیه دوباره حفر کرد ولی اسم آن بهمان شکل قدیم، منسوب به جاماسب موبد بزرگی که در زمان گشتاسب در ترویج دین زردشت آن پادشاه را کمک کرده است، باقی ماند. شهر نیل که بزرگترین شهرهای آن ولایت گردید نیز به دستور حجاج ساخته شد. خرابه‌های این شهر در نقشه هنوز بنام «نیلیه» نشان داده میشود. گویند نام نیل را از این جهت بر آن نهر گذارند که نیل مصر را بخاطر آورد. صراة بزرگ از شهر نیل میگذرد و روبروی این شهر پل بزرگی موسوم به قنطرة الماسی بر روی آن ساخته شده است. قسمتی از این نهر در باختر شهر نیل جاری است، یعنی همان قسمت که ابن سراپیون آنرا صراة بزرگ نامیده، در زمان ابوالفداء به نهر نیل هم موسوم بوده است. ولی ابن سراپیون این اسم اخیر را فقط بان قسمت از نهر داده که در مشرق شهر مزبور جریان دارد.

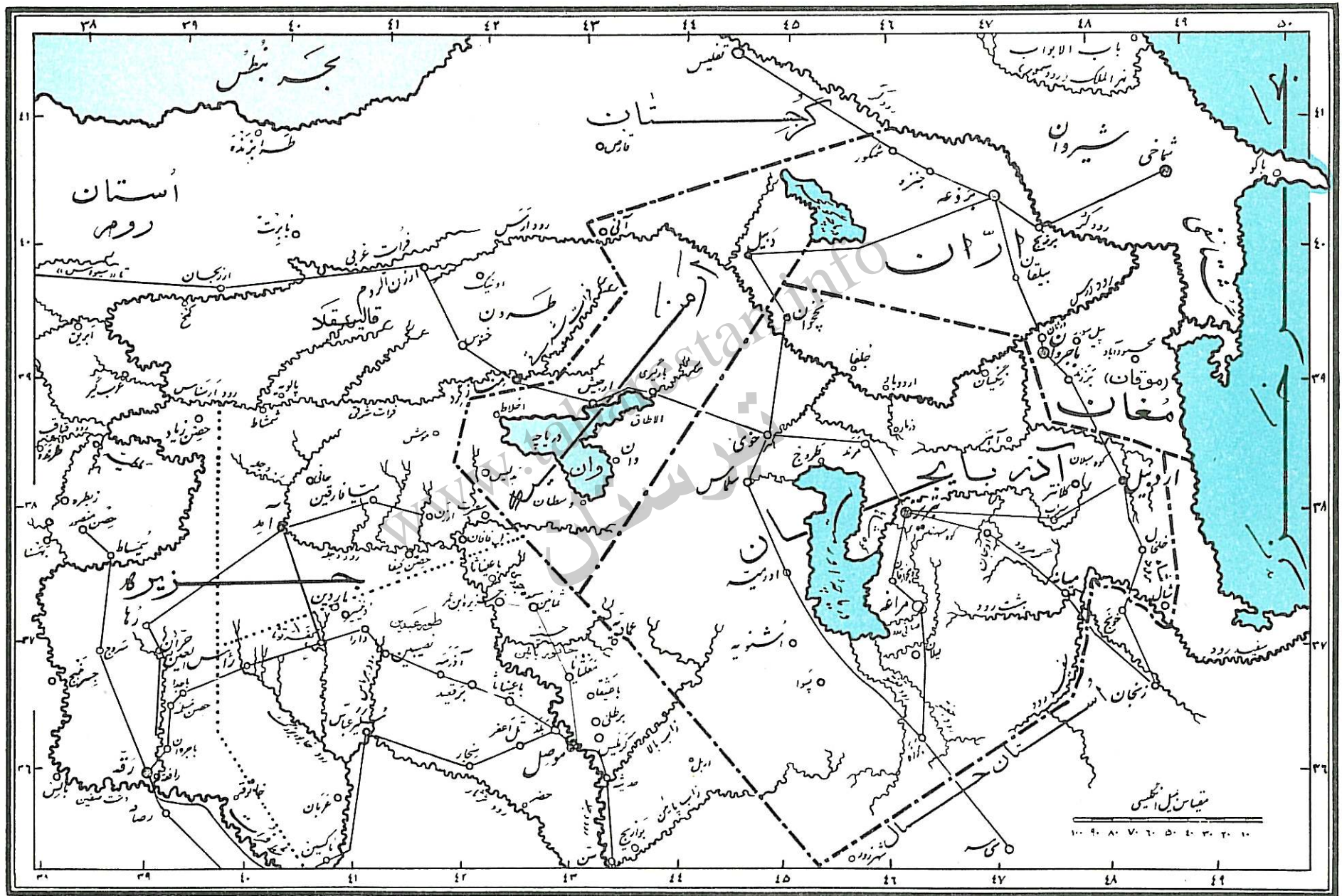
این نهر دهکده‌های دو جانب خود را آبیاری میکند و تقریباً مقابل نعمانیه به خوری میرسد موسوم به «هول». در اینجانهری از آن جدا میشود موسوم به زاب بالا که مستقیماً بدجله می‌پیوندد. خود نهر نیل از آنجا بسمت جنوب پیچیده اندکی بموازات دجله سیر میکند تا میرسد بزیر شهر نهر سابس که یک روز راه بالای واسط بوده و در آنجا بدجله میریزد. و بسا که قسمتی از آب آن از مجرای زاب پائین بدجله می‌ریزد. نکته‌ای که باید در اینجا ذکر شود این است که آن قسمت از نهر نیل که زیر خور واقع شده موسوم به نهر سابس بوده و شهری که در جانب راست دجله وجود داشته بهمین نام موسوم بوده است چنانکه قبلاً ذکر شد (رجوع شود به صفحهٔ ۴) اسم این نهرها در زمانهای مختلف تغییر پیدا کرده است. یاقوت در قرن هفتم گوید مجرای نهر از شهر نیل تا نعمانیه موسوم است به نهر زاب بالا، در حالی که



قسمتی از نهر که وی آنرا زاب پائین نامیده مطابق است با آنچه ابن سرائیون نهر سابس نام گذارده است. بهر حال در قرن هفتم قسمت اعظم این نهرها خراب و بایر و خشک بوده، اگرچه باز اراضی کناره آنها حاصلخیز و آباد بوده است.

بر گردیم بخرابه‌های بابل در کنار فرات. زیر این خرابه‌ها روی نهر سورا پلی بوده موسوم به پل قاسغان که بقول ابن سرائیون آب در آنجا بشدت فرو میریخت. شش فرسخ زیر این پل نزدیک جامعان، یعنی حله جدید، نهر سورا دو شاخه میشد: شاخه راست بجنوب میرفت و از حله میگذشت، شاخه چپ که آنرا نرس می‌نامیدند بجنوب خاوری میرفت و حمام عمر و دهکده‌های دیگر را آب داده بشهر «نقر» میرسید. این نهر بمناسبت اینکه نرس پادشاه ساسانی، که در سال ۲۹۲ میلادی بسلطنت رسید، بکندن آن فرمان داد بنهر نرس موسوم بود. نهر نرس پس از آن که اندکی بسمت جنوب میرود بانهر سورا هر دو بنهر بداءه که از حاشیه بطائح شمالی میگذرد میریزند. نهر بداءه (بفتح «ب») یا بداءه (بضم «ب») نهری بود که از جانب چپ فرات کوفه، در محلی که یک روز راه تا شمال شهر کوفه فاصله داشت، جدا می‌گردید. این محل دور نیست نزدیک شهر قنطرة الكوفه که قناطر، یعنی پل‌ها، نیز نامیده می‌شد بوده و بیشک معبر جاده عام از روی نهر بداءه بوده است. شهر قناطر در بیست و هفت میلی جنوب جسر بزرگ نهر سورا و بیست و هشت میلی شمال کوفه بود که مجاور، و یا مطابق، است با شهر عبری پمبذیتا (تلفظ عربی این شهر فهم البداءه یعنی دهانه نهر بداءه است). و بنیامین اسپانیائی در قرن ششم هجری آنرا یکی از سراسر علمی بزرگ یهودیان بابل دانسته است. نهر بداءه پس از آن که بیش از پنجاه میل بجریان خود ادامه میدهد و از جانب چپ آن آبهای نهر سورا پائین و نهر نرس بآن ملحق میگردد نزدیک شهر نقر بطائح میریزد<sup>۱</sup>.

۱ - ابن سرائیون ۱۶، بلاذری ۲۵۴ و ۲۹۰، ابن رسته ۱۸۸، ابن حوقل ۱۶۷، مقدسی ۱۲۱، ابوالفداء ۵۳، یاقوت: جلد اول ۷۷۰، جلد دوم ۳۱ و ۹۰۳، جلد سوم ۴ و ۳۷۹، جلد چهارم ۷۷۳ و ۷۹۸ و ۸۶۱ و ۸۴۰، مستوفی ۱۳۶، سفرنامه بنیامین اسپانیائی (چاپ اثر): جلد اول ۱۱۲. همچنین رجوع کنید به: Zeit. Deutsch. Morg. Gessel. از دگوبه «De Goeje» ۱۸۸۵، صفحه ۱۰.



استانهای شمال غربی و جزیره آذربایجان

دو ولایتی که بین دوشاخه فرات پائین واقع بودند ، ونهر سورا درخاور آنها وفرات اصلی در باختر آنها بود ، موسوم بودند به ولایت فلوجه بالا وپائین . زیر آنها فرات اصلی از شهرقنطره و دهانه نهر بداه عبور میکرد ودرجانب باختری فرات ، مقابل جسر ، بکوفه میرسید . درجنوب کوفه آبهای این نهر بوسیله چندین شاخه کوچک بطائح میرفت . نهر قدیم را قدامه و مسعودی نهر علقمی نامیده اند و ظاهراً مطابق با نهر هندیه کنونی است که در زیر مسیب از فرات جدا میشود واز خرابه های کوفه گذشته پس از جریان پر پیچ و خمی در میان خورهای بطائح زمان عباسیان بفرات اصلی کنونی ملحق میگردد .

همینکه مسلمین عراق را فتح کردند کوفه را مقارن ساختمان بصره ، یعنی تقریباً درسال ۱۷ هجری ، درزمان خلافت عمر بنیان گذاردند . مقصود ازساختن کوفه این بود که درجانب غربی شط فرات ، یعنی جانب بادیه آن شط ، اردوگاه ثابتی برای لشکریان بوده باشد . این شهرمشمول بود برجلگه پهناوری در کنار شط ودرجوار شهر حیره از شهرهای قدیمی ایرانی . جمعیت کوفه بسرعت زیاد شد ودرسال ۳۶ هجری که حضرت علی بن ابیطالب آن شهر را مقروض ساخت مدت چهارسال آن شهر پایتخت مسلمانانی واقع گردید که او را به خلافت شناختند . علی ، ع ، درمسجد کوفه درسال ۴۰ هجری بقتل رسید . اصطخری درقرن چهارم گوید کوفه تقریباً باندازه بصره است واینه آنها مانند یکدیگر اما هوای کوفه بهتر است . بازارهای کوفه آباد بود ولی اهمیت بازارهای بصره را نداشت . مسجد جامعی که در آنجا حضرت علی ، ع ، را ضربت مهلکی زدند درسمت خاوری کوفه واقع است و ستونهای بلند آنرا از شهر حیره ، مجاور کوفه ، که پس ازساختمان کوفه بحال خرابی افتاده بود آورده بودند . یکی از محله های عمده کوفه محله کناسه بود واقع درحاشیه بیابان ودرمیان نخلستانی که خرمائی بسیار نیکو داشت . این جیب که در سال ۵۸۰ کوفه را دیده گوید شهر یست بدون بارو وقسمت اعظم آن خراب است ولی مسجد جامع آن از خرابی مصون مانده است . این بطوطه در قرن هشتم گوید سقف مسجد برستون هائی ازسنگ تراشیده استوار است و قطعات سنگ باسرب بیکدیگر پیوسته است . در همین مسجد محرابی

است که در آنجا امیر المؤمنین علی، ع، کشته شد. حمدالله مستوفی گوید: «دورباروی آن هجده هزار گام است هوا آنجا گرمتر از بغداد است و شمالش نیز بیشتر وزرزد آتش از نهر ناحیه است که از فرات برگرفته اند. نخلستانی فراوان دارد و قصب آنجا نیکوتر و بزرگتر از دیگر ولایت میباشد و غله و پنبه و دیگر ارتفاعات حاصل نیکو دارد و تنوری که آب طوفان در عهد نوح علیه السلام اول از آنجا براند... بر زمینی بوده که اکنون داخل مسجد است در کنج مابین قبلی و غربی و چون امیر المؤمنین علی مرتضی را در آن مسجد زخم زدند او دست بر ستونی زد اثر دست مبارک آن حضرت در آن ستون پدید شد.»

کمتر از یک فرسخ در جنوب کوفه خرابه‌های حیره واقع است که در زمان ساسانیان شهری بزرگ بوده و در مجاورت آن دو کاخ معروف خورنق و سدیر قرار داشته است. گویند نعمان پادشاه حیره کاخ خورنق را برای بهرام گور، شکارچی بزرگ، ساخت. وقتی مسلمین پس از فتح بین النهرین به حیره دست یافتند ایوانهای باشکوه و پراگنده خورنق آنها را بتعجب در آورد و بعدها خلفاء آنها منزلگاهی برای موسم شکار خود قرار دادند. با اینکه امروز، ظاهراً، از آن قصر چیزی بجای نمانده ولی ابن بطوطه، که در آغاز قرن هشتم از آن سرزمین عبور نموده، اندکی از دیوارهای شکسته و قسمتی از گنبدهای نیمه خراب آن را دیده است. در حاشیه بادیه، پنج فرسخی باختر کوفه، شهر قادسیه اولین منزلگاه طریق کاروان مکه بود و در میان باغستان و نخيلات جای داشت. در حوالی این شهر بود که مسلمین در سال چهاردهم هجری به نخستین فتح بزرگ در جنگ با ایرانی‌ها نائل آمدند و این فتح کلید تسخیر تمام بین النهرین گردید. مقدسی درباره قادسیه، که قادسیه کوفه نامیده شده تا با قادسیه کنار دجله اشتباه نشود (صفحه ۵۶) گوید: شهر یست که در موسم حج آیند و روند آن بسیار است. این شهر یک قلعه کوچک و دو دروازه داشت. زمین هایش بوسیله نهریکه از فرات جدا میگردد و از دروازه بغداد بشهر داخل می شد آبیاری میشد. مسجد جامع شهر در «باب البادیه» قرار داشت و جلوی آن هنگامی که حاجیان باین شهر وارد میشدند بازاری بزرگ برپا میشد. در قرن هشتم که ابن بطوطه قادسیه را

دیده شهر مزبور فقط دهکده بزرگی بوده است و حمدالله مستوفی گوید: «از مدائن سبعة عراق عرب بوده اکنون خرابست»<sup>۱</sup>.

نجف که مدفن علی بن ابیطالب، ع، در آنجاست و مورد تکریم عموم شیعیان میباشد تقریباً در چهار میلی باختری خرابه‌های کوفه است و هنوز شهری آباد و پر جمعیت است. حمدالله مستوفی چنین نقل نموده که: «به دو فرسنگی کوفه مشهد حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه است و آنرا مشهد غروی خوانند جهت اینکه چون حضرت امیر المؤمنین را در مسجد کوفه زخم رسید وصیت کرد که بعد از وفات جسد مبارکش را بر شتری بار کنند و آنرا سردهند و شمر گردانند هر جا شتر فرود آید آنجا دفن نمایند و همچنین کردند آن شتر بر آنجا که اکنون مشهد است فرود آمد او را آنجا دفن کردند و در عهد بنی امیه قبر مبارکش را آشکار نمیتوانستند کرد تا در عهد بنی عباس هارون رشید خلیفه رضی الله عنه در سنه خمس و سبعین و مائة در آن حدود کشتار میکرد نخجری از بیم او پناه بآن زمین برد او چند آنکه جهد نمود اسبش در آن زمین نمیرفت و از آن زمین شکوهی در دل او آمد از اهل آن حدود پرسش نمود قبر حضرت امیر المؤمنین رضی الله عنه خبر دادند امر کرد زمین را کاویدند حضرت را خفته و زخم رسیده یافتند مقبره او را ظاهر کردند و مردم بر آنجا مجاور شدند بعد از صد و چند سال عضدالدوله فنا خسرو دیلمی در سنه ست و ستین و ثلثمائة آنرا عمارت عالی ساخت چنانکه اکنون هست و آن مقام شهر چه شد دورش دو هزار و پانصد گام است و غازان خان در آنجا دارالسیاده و خانقاه ساخت.»

ابتداء تاریخ این مشهد روشن نیست. آنچه گفته شد روایتی است که شیعه بر آن متفقند و باید گفت که هر چند هارون الرشید چند زمانی بعلویان مهر و محبت

۱ - ابن سیرابون ۱۰ و ۱۶، قدامه ۲۲۳، مسعودی: التنبیه ۵۲، اصطخری ۸۲، ابن حوقل

۱۶۲ و ۱۶۳، مقدسی ۱۱۶ و ۱۱۷، یاقوت: جلد دوم ۴۹۲، جلد سوم ۵۹، جلد چهارم ۳۲۲، ابن جبیر ۲۱۳،

ابن بطوطه: جلد اول ۴۱۴، جلد دوم صفحه یک و ۹۴، مستوفی ۱۲۳ و ۱۲۸ و ۱۴۰.

دریاچه وسیع و کم عمقی که اکنون در مغرب خرابه‌های کوفه قدیم و مشهد نجف واقع است و دریاچه نجف نام دارد در قرون وسطی وجود نداشته و راه کوفه به مکه از جایی که اکنون بستر دریاچه مزبور است عبور می کرده.

داشت ولی در تواریخ عرب از اینکه او قبر علی بن ابیطالب، ع، را پیدا کرده باشد ذکر نمی‌نماید.

قدیم‌ترین یادداشت مفصلی که در این خصوص موجود است از نیمه قرن چهارم هجریست، در جغرافیای ابن حوقل، که گوید ابوالهیجاء امیر طایفه آل حمدان، حاکم موصل در سال ۲۹۲ و متوفی بسال ۳۱۷، گنبدی عظیم و مرتفع بر قبر علی بن ابیطالب، ع، بنیاد گذارد که از هر جانب در داشت و با پرده‌های فاخر و فرش‌های گرانبهای سامانی آنرا بیاراست و حصارى بلند بگرد آن ساخت. ولی اصطخری و ابن حوقل گویند که قبر آن حضرت در زمان آنها در زاویه مسجد بزرگ کوفه بوده است و این مطلب را بسیاری از مردمان موثق و مصنفین دیگر تأیید کرده‌اند. و چنانکه گفتیم حمدالله مستوفی گوید در سال ۳۶۶ عضدالدوله دیلمی ضریحی روی آن قبر نهاد که تا زمان وی باقی بوده است. در تاریخ ابن اثیر چنین مذکور است که عضدالدوله وصیت کرد او را در آنجا مدفون ساختند و دو پسر او شرف‌الدوله و بهاء‌الدوله هم در آنجا دفن شدند و بسیاری از بزرگان دیگر نیز این رسم را پیروی کردند. در سال ۴۴۳ بغدادیان که بازار شیعیان دست برده بودند ضریح را بکلی سوزانیدند ولی طولی نکشید که آن مقام دوباره آباد شد و رونق خود را از سر گرفت چنانکه ملک‌شاه سلجوقی و خواجه نظام‌الملک وزیر او در سال ۴۷۹ آن مشهد را زیارت کرده‌اند.

یاقوت یک قرن پیش از حمدالله مستوفی از سدی که در نجف بوده است اسم برده و گوید این سد از آمدن شط فرات به شهر و غرق شدن آن مانع است ولی از مدفن حضرت علی بن ابیطالب، ع، در آنجا سخنی نگفته است.

ابن بطوطه که در سال ۷۲۶ نجف را دیده مشهد علی، ع، را شهری زیبا وصف کرده است. وی از باب‌الْحَضْرَة که مستقیماً به ضریح می‌رفته وارد حرم شده است. وی بازارها و مدارس با شکوه آن شهر و مسجدی که ضریح حضرت علی بن ابیطالب در آنجا واقع بوده و دیوارهای آن با آجر کاشی سزین بوده است را تحسین نموده و گوید بیماران زمین گیر در اثر مجاورت آن روضه شریف از بیماری شفا می‌یافتند.

وی شماره و نوع قندیل‌های طلا و نقره‌ای را که نذر آنجا کرده‌اند ذکر نموده و از فرش ابریشمین و غیر ابریشمین حرم سخن رانده و درباره خود ضریح گوید در زیر گنبد صفا ایست که از چوب پوشیده شده و روی آن ورقه‌های طلای نقش‌دار و خوش‌کار که با میخ‌های نقره مستحکم شده کشیده‌اند. چهار در به سوی ضریح باز می‌شود و بر هر دری پرده‌ای آویخته و آستانه‌ها سیم‌اندود و بر آن پرده‌های ابریشمین و قلابدوزی آویخته است. ابن بطوطه کلام خود را در ذکر کراماتی که از قبر آن حضرت درباره مؤمنین صادق بوقوع پیوسته پایان داده است.<sup>۱</sup>

شهر کربلا، مدفن حضرت امام حسین، ع، در هشت فرسخی شمال غربی کوفه واقع است و در محل همین شهر است که حسین بن علی نواده پیغمبر اسلام در سال ۶۱ هجری با تقریباً جمیع یاران و خویشان خود در آنجا کشته شد. ابن شهر درنزد شیعیان معاصر پیش از مشهد علی، ع، مورد توجه است. اولین بانی ساختمان این قبر را نمیشناسیم ولی آثاری موجود است که دلالت دارد در قرن سوم هجری ساختمانی در آنجا وجود داشته است، زیرا باسر متوکل خلیفه عباسی، که همواره مورد کینه شیعیان بوده و گذشت زمان از آن کینه نکاسته، در سال ۲۳۶ قبر آن امام را خراب کردند و بر آن آب بستند که آثار قبر محو شود و مردم را از زیارت آن منع نمودند و زائرین را بشکنججه و آزار تهدید کردند. حمدالله مستوفی جایی که از کاخ‌های سامره سخن میراند گوید: «متوکل خلیفه عباسی در سامره عمارات افزود بتخصیص کوشکی عالی بنا کرد که در ایران زمین از آن عظیم‌تر عمارتی نبود اما بشومی آنکه قبر امیر المؤمنین حسین بن علی رضی الله عنهما را خراب کرد و مردم را از مجاور شدن بر آنجا مانع شد بعد از او آن کوشک بشکافتند چنانکه اثرش بکلی ناچیز شد.» معلوم نیست تاجچه مدتی این محل خراب باقی ماند، فقط میدانیم عضدالدوله دیلمی در سال ۳۶۸ ضریح باشکوهی روی آن قبر ساخت و بی شک توسعه این ساختمان مورد توجه اصطخری و ابن حوقل، دو نفر جغرافی نویسی که اندکی پیش از آن تاریخ آثار خود را نوشته‌اند، واقع گردیده است.

۱ - اصطخری ۸۲، ابن حوقل ۱۶۳، مقدسی ۱۳۰، ابن اثیر: جلد نهم ۱۳، ۴۲ و ۱۶۹ و ۱۹۴، جلد دهم ۱۰۳، مستوفی ۱۳۴، یاقوت: جلد چهارم ۷۶۰، ابن بطوطه: جلد اول ۴۱۴ - ۴۱۶.

در سال ۴۰۷ قبه آرامگاه آن حضرت سوخت ولی بنظر میرسد که پس از اندک زمانی دوباره آن بقعه را ساخته باشند زیرا در سال ۴۷۹ که ملک‌شاه سلجوقی در آن ناحیه بشکاررفته بزیارت حرم حضرت امام حسین، ع، نایل شده است. متأسفانه یاقوت از ضریح های کربلا سخنی نگفته و فقط در ضمن کلام از «حائر» که دیوار گرداگرد قبر آن حضرت بوده اسم برده است. حمدالله مستوفی در قرن هشتم از شهرچه کربلا سخن رانده گوید: «دورش دوهزار و چهارصد گام است». این بطوطه معاصر وی از مدرسه بزرگی که در آنجا دیده اسم برده گوید جلو در حرم خدام و دربانهای گماشته اند و بدون اذن آنها کسی نتواند بحرم داخل شود، پس از اذن گرفتن آستانه در را که از تفره است میبوسند و داخل میشوند. بالای ضریح قندیلهای طلا و تفره و جلو درها پرده های حریر آویخته است. این بطوطه باین مطلب نیز اشاره نموده که اهل این شهر پیوسته باهم درحال نزاع می باشند و آن شهر از فتنه و آشوب آنها خراب است و اطراف شهر را نخبلاتی احاطه کرده که از آب فرات مشروب میگردد.<sup>۱</sup>

این خردادیه و قدامه که در قرن هشتم از اقلیم عراق سخن رانده اند گویند این اقلیم دوازده ولایت دارد و هر یک را استان گویند و شصت بخش دارد که هر یک را طسوج نامند. پاره ای از این تقسیم بندی که گویا در اصل به منظور تقسیم بندی مالیاتی بوده است در یک قرن بعد در کتاب مقدسی نیز وارد گردیده و سزاوار است که درباره این دوازده استان و طسوج های مهم و معروف آنها شرحی ذکر نمائیم. این دوازده استان از حیث نهر هائی که آنها را مشروب میکردند و منابع آن نهرها بسه گروه قسمت میشدند. گروه اول مرکب از چهار استان در ساحل خاوری دجله، که هم از آن شط و هم از رود تاسرا مشروب میگرددند، باین ترتیب: نخست استان شاد فیروز (یا شاذ فیروز) (حلوان) مشتمل بر طسوج تاسرا و طسوج خاتقین و سه طسوج دیگر، جمعاً دارای پنج طسوج. دوم استان شاد هرمز اطراف بغداد

۱ - اصطخری ۸۵، ابن حوقل ۱۶۶، مقدسی ۱۳۰، یاقوت: جلد دوم ۱۸۹، مستوفی ۱۳۴ و ۱۳۹، ابن بطوطه: جلد دوم ۹۹، ابن اثیر: جلد هفتم ۳۶، جلد هشتم ۵۱۸، جلد نهم ۲۰۹، جلد دهم ۱۰۳.

مشتمل بر طسوج نهر بوق و کلوآذی و نهر بین و طسوج کهنه شهر (یعنی مدائن) و طسوج راذان بالا و راذان پائین و دوطسوج دیگر، جمعاً دارای هفت طسوج. سوم استان شاد قباد مشتمل بر طسوج جلولا و طسوج بند نیجین و طسوج برالروز و طسوج دسکره و چهار طسوج دیگر، جمعاً دارای هشت طسوج. اسامی این دو استان اخیر بنقل از ابن خردادیه است ولی قدامه استان شاد قباد را استان بغداد نامیده و اسم خسرو شاد هرمز را بر طسوج جلولا و هفت طسوج مجاور آن نهاده است. آخرین استان در خاور دجله (استان چهارم) موسوم به باز یجان خسرو است که استان نهر و آن نیز نامیده میشود و قدامه آنرا استان «ارندن کرد» نامیده و آن مشتمل بر پنج طسوج است که عبارتند از طسوج نهر و آن بالا و طسوج نهر و آن میانه و طسوج نهر و آن پائین (باسکاف بنی جنید و جرجرایا) و طسوج بادرایا و طسوج پاکسایا. گروه دوم مرکب از دو استان است که از دجله و فرات آب میگرفتند. بدین ترتیب: استان کسکر (پنجمین استان) موسوم باستان شاد شاپور، مشتمل بر چهار طسوج در اطراف واسط، و استان پاد بهمن (ششمین استان) یعنی استان دجله سفلی مشتمل بر چهار طسوج که عبارتند از طسوج میشان و طسوج دشت میشان، در اطراف ابله، و دو طسوج دیگر. شش استان دیگر همه در سمت باختر دجله بودند و از رودخانه قدیم دجیل، که ذکر آن گذشت، و همچنین از نهرهای بزرگی که از فرات جدا میشد و بسمت خاور جریان یافته بدجله میریخت آب میگرفتند. بدین ترتیب: استان اعلی (هفتمین استان) یعنی استان بالا، مشتمل بر چهار طسوج در امتداد نهر عیسی که عبارت بودند از طسوج فیروز شاپور که طسوج انبار بود و طسوج مسکن و طسوج قطر بل و طسوج بادوریا. زیر این استان، استان اردشیر بابکان (هشتمین استان) در امتداد نهر کوئی و نیل واقع بود، مشتمل بر طسوج بهر سیر و رومقان مقابل مدائن و طسوج نهر در قیط و طسوج نهر جوهر. در خاور استان اردشیر بابکان استان زاب ها (نهمین استان) موسوم به استان «به دیو یاسغان» واقع بود مشتمل بر طسوج زاب بالا و طسوج زاب میانه و طسوج زاب پائین.

سه استان دیگر عبارت بودند از استان بهقباد بالا و استان بهقباد میانه

و استان بهقباد پائین. استان بهقباد بالا (دهمین استان) مشتمل بود بر شش طسوج باین شرح: طسوج بابل (اطراف خرابه های بابل) و طسوج فلوجه بالا و طسوج فلوجه پائین و دو طسوج دیگر و طسوج عین التمر، بفاصله اندکی در باختر فرات. استان بهقباد میانه (یازدهمین استان) مشتمل بود بر چهار طسوج که عبارت بودند از طسوج نهر بداءه و طسوج نهر سورا و طسوج بریسیما و طسوج نهر ملک. استان بهقباد پائین (دوازدهمین استان) مشتمل بر پنج طسوج بود که همه در حول و حوش مجرای فرات پائین جائیکه فرات بطائح میریزد قرار داشتند. اسم هائی که در این فهرست ها ملاحظه میشود نشان میدهد این تقسیم بندی راجع بکشوریست که اعراب آنرا از تصرف ساسانیان بیرون آورده اند. اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانیانست. شاد فیروز یا شاد فیروز در زبان فارسی بمعنی بخت خوش است. بهقباد بمعنی «نیکوئی» یا «سرزمین نیکوی شاه قباد» است. هرمز و قباد و شاپور و بهمن نیز اسامی چهار نفر از پادشاهان نام آور ایرانیست<sup>۱</sup>.

تجارت عراق بیشتر شامل واردات بود تا صادرات. استان پایتخت محصولات نواحی دیگر را مستهلک میکرد. مقدسی فهرستی از کالاها و محصولاتی که شهرهای معینی بدانها شهرت داشته اند ذکر نموده و این فهرست هر چند فهرستی کامل نیست ولی شایسته توجه است.

بازارهای بغداد بوجود کالا های کمیابی که از سایر بلاد در آنجا جمع-آوری میشد مشهور بود. پارچه های رنگارنگ ابریشمی معروف به عتابی در آنجا بافته میشد که به نام یکی از محلات بغداد منسوب بود. در بغداد پارچه هائی برای جامه و پرده و عمامه ها و دستمالها و حصیر خوب سامانی می یافتند. شهر بصره به تهیه خز و بازارهای آن به جواهر فروشانی که به معامله همه نوع اشیاء نادر و کمیاب اشتغال داشتند شهرت داشت. بعلاوه بصره بازار معامله جواهر، تهیه سرمه و رنگهای شنگرف و زنگاری بود. صادراتش حنا و خرما و ابریشم خام و گلاب و عطر بنفشه بود. در ابله پارچه های خوب کتانی می ساختند و کوفه از جهت

۱ - ابن خردادبه ۸۰۰ ، قدامه ۲۳۵ و ۲۳۶ ، مقدسی ۱۳۳ .

خرما و عطر بنفشه و عمامه های ساخته شده از پارچه های ابریشم خام شهرت داشت و واسط بداشتن ماهی خشک کرده ای که بان «شیم» میگفتند مشهور بود و بالاخره در نعمانیه عبا و انواع پارچه های پشمی عالی می یافتند<sup>۱</sup>.

در مقدمه این کتاب گفتیم که بغداد در زمان خلفای عباسی مرکز راهها بود و پنج شاهراه آن پایتخت را به شهرهای بصره و کوفه و انبار و تکریت و حلوان مربوط می ساخت و از آن شهرها تا مرزهای ممالک اسلامی امتداد می یافت. البته آسانترین راه بغداد به بصره بوسیله کشتی هائی بود که بر روی دجله سیر می کردند. این رسته و یعقوبی شهر هائی را که سر این راه و در دو طرف راست و چپ دجله واقع میشد اسم برده اند. کشتی در شاخه اصلی دجله تا قطر سیر می کرد و از آنجا داخل بطائح گردیده از راههای باریک ( هولها ) میگذشت و داخل نهر ابواسد می شد و از راه آن نهر به رأس شطالعرب می رسید و از طریق نهر معقل به بصره میرفت. اگر میخواست به عبادان و خلیج فارس برود از راه نهر ابله به شطالعرب باز میگشت. راه زمینی بغداد به واسط که در سمت خاوری دجله بود و از مداین عبور میکرد بوسیله این رسته مشروحاً ذکر شده بطوریکه از روی آن میتوان محل شهرها را در ساحل دجله روی نقشه رسم کرد، زیرا وی فاصله آبادیها را بمقیاس فرسخ معین نموده است. قدامه هم بتفصیل این جاده را ذکر کرده و تنها در یک یا دو موضع است که باید به کمک نوشته های ابوالفداء ترتیب این راه را تکمیل کرد. قدامه راه خشکی واسط به بصره، در امتداد کناره شمالی بطائح، را شرح داده و همین راه است که این بطوطه در قرن هشتم از آن عبور کرده است. این رسته و قدامه بشرح راه دیگری که از سمت خاور به اهواز، کرسی خوزستان، میرفت نیز پرداخته اند. از این راه در منزلگاه بادبین، یک منزلی خاور واسط، راه دیگری جدا میشد که از شمال خاوری به طیب و از آنجا به سوس ( شوش ) در خوزستان میرفت<sup>۲</sup>.

راه مکه از بغداد به کوفه، از دروازه کوفه بغداد بسمت جنوب آغاز شده

۱ - مقدسی ۱۲۸ . ۲ - ابن رسته ۱۸۴ ، ۱۸۶ - ۱۸۸ ، یعقوبی ۳۲۰ ، قدامه ۱۹۳ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ ، مستوفی ۱۹۵ ، ابوالفداء ۳۰۵ ، ابن بطوطه : جلد دوم ۸ .

از محله کرخ میگذشت و به صرصر میرسید و از آنجا به قصر ابن هبیره می‌رفت و از آن شهر که عبور میکرد از رود فرات خاوری ( که فرات اصلی کنونی است ) و در قرن چهارم آنرا رود سورا میگفتند ، از روی جسرسورا ( تعبیه شده از قایقها ) میگذشت و از آنجا بسمت کوفه متوجه می‌گردید و در مقابل آن شهر از رودخانه فرات باختری از روی جسری ( تعبیه شده از قایقها ) گذشته به روضه‌های خاوری کوفه میرسید . از کوفه راه کاروان مکه بجنوب باختری پیچیده به قادسیه میرفت و از آن شهر که میگذشت بادییه می‌افتاد . تمام جغرافی نویسان قدیم این راه را شرح داده‌اند و شرح ابن رسته از همه مفصل تر است . وی برای بعضی از قسمتهای این راه از بغداد تا کوفه راه‌های دیگری نیز با ذکر فواصل منزلگاه‌ها به میل و فرسخ ذکر نموده است .

بعد از قرن ششم شهر ابن هبیره که در نیمه راه بین بغداد و کوفه واقع بود خراب شد و شهر حله جانشین آن گردید و راه صرصر به فراشا از این شهر میگذشت . در حله این راه از روی جسربزرگی نظیر جسرسورا که روی فرات خاوری بسته شده بود عبور میکرد و این همان راه است که ابن جبیر و جهانگردان بعد از وی آنرا پیموده‌اند . طول راه کوفه تا بصره در امتداد کناره جنوبی بطایف هشتاد تا هشتاد و پنج فرسخ حساب شده بود . این همان راه است که در منزلگاه دوم بادییه در جنوب قادسیه بسمت چپ می‌پیچید و این رسته و ابن خردادبه وصف آنرا آورده‌اند .

سابقاً گفتیم که از عراق به حجاز از طریق بادیة العرب دوراه بود . راه اول از کوفه و دومی از بصره آغاز میگردد و هر دوی آنها در نزدیکی منزلگاهی که بان « ذات عرق » میگفتند ، و فاصله دو روز راه در شمال خاوری مکه واقع بود ، بهم میرسیدند . کتابهای مسالک قرن سوم و همچنین مقدسی بوصف این دوراه معروف پرداخته و مرحله بمرحله آنرا با ذکر فواصل میان منزلگاهها با واحد میل ضبط کرده‌اند . آنها همچنین منزلگاههای فرعی این راه را که برای صرف شام عابرین اختصاص داشت نام برده‌اند . راهی که از کوفه بیرون می‌آمد پس از اندکی به « فید » در جنوب « حائل » که امروز مهمترین شهرهای جبل « شمر » است میرسید . راهی

که از بصره بیرون می‌آمد به « ضریه » پایتخت قدیم بلادی که بعدها قلمرو وهابیه شد و هنوز خرابه‌های آن در چند میلی باختر ریاض ، بزرگترین شهرهای کنونی نجد ، دیده میشود میرسید . از دست راست دوراه مذکور ، که از بصره و کوفه بطرف مکه می‌رفت ، راههای فرعی نیز جدا میشد که مستقیماً به مدینه می‌پیوست .

از بغداد ، جلودروازه کوفه در شهر مدور ، راهی دیگر بود که بسمت باختر متوجه شده نخست به محول می‌رسید و در امتداد کناره نهر عیسی به انبار ، در کنار ۱ - وصف راه کوفه به مکه و مدینه در : ابن خردادبه ۱۲۵ ، قدامه ۱۸۵ ، ابن رسته ۱۷۵ ، یعقوبی ۳۱۱ ، مقدسی ۱۰۷ ، ۲۵۱ ، و وصف راه بصره در : ابن خردادبه ۱۶۶ ، قدامه ۱۹۰ ، ابن رسته ۱۸۰ ، ۱۸۲ ، مقدسی ۱۰۹ ، ۲۵۱ آمده است .

شایسته است بگوئیم که جغرافی دانان عرب نام بزرگترین شهر قدیم نجد را بصورت « ضریه » ثبت کرده‌اند و حاجی خلیفه اولین مؤلفی است که اسم آنرا مطابق تلفظ جدید بصورت « درعیه » ذکر نموده است ( جهان نما : ۵۲۷ ) اگرچه اونیز در یکی دومورد ( جهان نما : ۵۲۷ ، ۵۴۳ ) آنرا بصورت « ضریه » یا « حصن ضریه » نام برده است .

پروفیسور ووستفالد F. Wüstinfeld ضمن سلسله مقالاتی که در : Abhandlungen der Königlichen Gesellschaft des Wissens-chaft zu Göttingen چاپ شده با استناد به منابع عربی بشرح جغرافیای حجاز و تمامی بلاد عربی واقع در شمال دهناء ( یا صحرای کبیر ) پرداخته است .

این مقالات که کپپرت Kiepert نقشه‌ها و فهرستهای خوبی برای آنها تهیه کرده ، شامل مباحث زیر ، که عناوین کامل آنها را ذکر کرده‌ام ، می‌باشد و بنظر می‌رسد که جغرافی دانان انگلیسی آگاهی کامل از آنها نداشته باشند .

Die von Medina auslaufenden Hauptstrassen ( Vol. XI. 1862 ) .

Die Wohnsitze und wanderungen der Arabischen Stämme ( Vol. XIV, 1869 ) .

Die Strasse von Basra nach Mekka mit der Landschaft Dharija ( Vol. XVI, 1871 ) .

Das Gebiet von Medina ( Vol. XVIII, 1873 ) .

و این ، راه کاروان حج میان کوفه و مکه را ذکر می‌کند .

Bahrein und Jamama ( Vol. XIX. 1874 ) .

و سپس Geschichte der Stadt Medina ( Vol. IX, 1860 ) و این مقاله جداگانه نیز بطبع رسیده است ، و همچنین جلد چهارم ( Chroniken der Stadt Mekka ( Leipzig, 1861 )

و آنرا به آلمانی نوشته و شامل خلاصه‌ای از تاریخ مکه است .



شط فرات، میرفت و از آنجا در امتداد آن شط سیر نموده از حدیثه آخرین شهرهای عراق میگذشت و از آنجا به عانه در سرزمین جزیره میرسید. این راه قسمت اول یکی از راههایی بود (به موازات شط فرات) که از بغداد بشام میرفت و در کتاب ابن خردادبه و قدامه شرح آنها داده شده است. راه دیگری که بشام میرفت در امتداد دجله بطرف شمال سیر نموده به موصل میرسید و آن تاجائیکه به شهر تکریت منتهی میشد در سرزمین عراق واقع بود. این راه که راه چاباری بود از دروازه بردان بغداد خاوری بیرون آمده در امتداد جانب چپ شط سیر میکرد و از عکبرا و سامرا میگذشت و به تکریت میرسید. در این شهر باره کاروانی که از محله حریبه بغداد باختری آغاز شده و در امتداد رود دجلیل به شهر حرابی و از آنجا بقصری که مقابل شهر سامرا بود رسیده و در امتداد کنار نهر اسحاقی به تکریت میرفت تلاقی میکرد، و این راه اخیر است که ابن جبیر و ابن بطوطه از آن عبور کرده اند<sup>۱</sup>.

بالاخره از دروازه خراسان واقع در بغداد خاوری شاهراه خراسان شروع میگردد که از ایران عبور نموده و چنانکه گفتیم از طریق ماوراءالنهر تا مرزهای چین امتداد مییافت. ابن رسته این شاهراه را منزل بمنزل به تفصیل تمام شرح داده و تقریباً همه جغرافی نویسان دیگر هم بذکر فواصل قسمت‌های مختلف این شاهراه بزرگ پرداخته اند و بدینگونه اطلاعات ما از این جاده بزرگ بیشتر از هر شاهراه دیگری است<sup>۲</sup>.

## فصل ششم

### جزیره

سه دیار - دیار ربیع - موصل و نینوا و شهرهای مجاور آن - زاب بزرگ و حدیثه و اربیل - زاب کوچک و سن و داقوق - خابور کوچک و حسیه و عمادیه - جزیره ابن عمر و کوه جودی - نصیبین و رأس العین - ماردین و دنیسر - هرماس و خابور - عربان و ثرثار - سنجار و حضر - بلد و اذمه

اعراب بلاد بین النهرین علیا را، چنانکه گفتیم، جزیره مینامیدند زیرا آبهای دجله و فرات علیا جلگه‌های آنجا را دربر می‌گرفت. این سرزمین به سه قسمت تقسیم میگردد و هر قسمت را دیار می‌گفتند (دیار جمع «دار» است و دار بمعنی مسکن و محل). این سه دیار عبارت از دیار ربیع و دیار مضر و دیار بکر بود، بنام سه قبیله ربیع و مضر و بکر که در زمانهای قبل از اسلام در تحت فرمانروائی سلاطین ساسانی با آنجا کوچ نموده و مسکن هر قبیله ای بنام آن قبیله موسوم شده بود. موصل در ساحل دجله بزرگترین شهر دیار ربیع و ورقه در ساحل فرات مرکز دیار مضر و آمد در ساحل دجله علیا بزرگترین شهر دیار بکر، و دیار بکر شمالی‌ترین این سه دیار بود. مقدسی جزیره را «اقلیم اقور» که اصل آن معلوم نیست نامیده، ولی تصور میشود اقور مدت‌زمانی نام دشت پهناور شمال بین النهرین بوده است.

وقتی نقشه را مورد مطالعه قرار دهیم می‌بینیم همه نهرهایی که در بین النهرین علیا به دجله ملحق میشوند از سمت چپ آنها می‌آیند. این نهرها از سمت شمال شرقی

۱ - ابن خردادبه ۷ ، ۹۳ ، قدامه ۲۱۴ ، ۲۱۶ ، ۲۱۷ ، مقدسی ۱۳۴ ، ابن جبیر ۲۳۲ ،

ابن بطوطه : جلد دوم ۱۳۲ ، مستوفی ۱۹۵ .

۲ - ابن رسته ۱۶۳ ، یعقوبی ۲۶۹ ، ابن خردادبه ۱۸ ، قدامه ۱۹۷ ، مقدسی ۱۳۵ ، مستوفی ۱۹۳ .

یا شمال رودخانه‌های مزبور فرود می‌آمدند و فقط رودخانهٔ هرماسی شعبهٔ خابور بزرگ که از نصیبین برسی‌خاست در قرون وسطی از این قاعده خارج بوده زیر بالای نقطهٔ الحاق آن به خابور آبهای هرماسی در پشت سد موسوم به «سکیر العباس» انباشته میگردید و در حالی که جزئی از آب‌های آن به خابور می‌پیوست و به فرات می‌ریخت، شاخهٔ اصلی هرماس پس از عبور از وادی موسوم به «ثرثار» در تکریت از سمت راست دجله به آن رودخانه میریخت. بنا بر این حدود این دیارهای سه گانه را فاصله‌ها و مرزهای آبی تعیین می‌کرد. دیار بکر، سرزمینی که از آب دجله مشروب می‌شد، از سرچشمهٔ آن رود تا پیچ بزرگ جنوبی آن واقع در زیر تل فافان و نیز تمام اراضی شمالی آن، از نهرهای بیشماری که در مغرب تل فافان به کنارهٔ چپ دجله می‌ریخت آب می‌گرفت.

در سمت جنوب باختری، دیار مضر شامل تمام زمین‌هایی بود که از سمیسط، که در آنجا فرات از سیل‌های تنگ کوهستانی خارج می‌شد، تا عانه در کنار این رودخانه قرار داشت بعلاوهٔ جلگه‌هایی که بوسیلهٔ نهر بلیخ، شعبهٔ فرات که از حران می‌آمد، مشروب می‌گردید. دیار ربیع در سمت خاور دیار مضر واقع بود، یعنی تشکیل میشد از اراضی واقع در شرق خابور بزرگ که از رأس العین سرچشمه می‌گیرد و نیز از زمینهای واقع در مشرق رودخانهٔ هرماسی که به درهٔ ثرثار افتاده و بسمت خاور جاری میشود و به دجله میریزد. همچنین دیار ربیع شامل زمین‌هایی بود که از تل فافان تا تکریت در طرفین دجله قرار داشت، یعنی اراضی غربی دجله تا نصیبین و جلگه‌های واقع در مشرق دجله که بوسیلهٔ نهرهای زاب بالا و زاب پائین و خابور کوچک مشروب می‌شد. موصل کرسی دیار ربیع در ساحل باختری دجله، جایی که شاخه‌های این رود بهم پیوسته رود بزرگی را تشکیل میدهند، واقع است و میگویند بهمین مناسبت است که آنرا موصل، یعنی محل اتصال، نامیده‌اند. شهری را که در زمان ساسانیان در محل موصل کنونی واقع بود «بوذار دشیر» می‌نامیدند. در زمان امویان بر اهمیت موصل افزوده شد و در آن شهر جبری، تعبیه شده از زورقها، بر روی دجله بستند که شهر را، که در ساحل باختری بود، به خرابه‌های نینوا که در جانب خاوری آن قرار داشت متصل میکرد. موصل در زمان مروان دوم، آخرین خلیفهٔ اموی، کرسی ایالت جزیره گردید و باب

این خلیفه در آن شهر مسجدی ساختند که بعدها به جامع کهنه<sup>۱</sup> معروف شد. ابن حوقل که در سال ۳۵۸ در موصل بوده گوید شهر یست‌نیکو دارای بازارهای عالی در میان زمینهای حاصلخیز که مشهورترین آنها روستای نینوا است و در آن روستا قبر یونس پیغمبر واقع است. قسمت عمده اهالی موصل در قرن چهارم از نژاد کرد بودند. ابن حوقل تمام ولایتها و روستاهای بیشمار اطراف موصل را که از آنها دیار ربیع تشکیل میگردد اسم برده و برشمرده است. مقدسی کاروانسراهای متعدد آن شهر را ستوده و گوید شهری است دارای ابنیهٔ نیکو و با شکوه و خود شهر بشکل نیمدائره و وسعت آن باندازهٔ یک سوم بصره است. قلعهٔ آن موسوم به مربعه در کنار نهر زبیده واقع بود و درون قلعه بازاری بود معروف به چهارشنبه بازار و گاهی خود قلعه هم بهمین اسم خوانده میشد. مسجد جامع (یعنی مسجد مروان دوم) به فاصلهٔ یک تیررس از شط بر روی تلی بنا شده بود و بوسیلهٔ یک پلکان سنگی بدان وارد می‌شدند و مدخل‌هایی که از شبستان مسجد به صحن آن باز می‌شد فاقد در بود.

مقدسی هشت کوچهٔ مهم شهر را اسم برده است. خانه‌های شهر بمسافت زیاد در امتداد شط واقع بود. مقدسی گوید سابقاً اسم موصل خولان بوده و قصر خلیفه در جانب دیگر شط نیم فرسخی شهر واقع و مشرف بر خرابه‌های نینوا قرار داشته است. این قصر بوسیلهٔ چندین دژ نگاهبانی میشد که اکنون همهٔ آنها بر اثر وزش باد سرنگون گردیده‌اند و اکنون در خرابه‌های آنها نهری موسوم به نهر «خوسر» جریان دارد. این خرابه‌ها در زمان مقدسی کشت زار بوده است. در سال ۵۸۰ این جیبیر موصل را دیده و در سفرنامهٔ خود وصف آنرا آورده است، و اندکی قبل از آن نورالدین معروف، که صلاح‌الدین ایوبی در آغاز کار زیر لوای او بود، مسجدی در میان بازار بنا کرده بود ولی مسجد کهنه که با مر مروان دوم ساخته شد هنوز در ساحل شط با منبر زیبا و پنجره‌های قشنگ خود پایدار بود. در قسمت

۱ - مقدسی ۱۳۶ - ۱۳۸، ابن خردادبه ۱۷، یاقوت: جلد چهارم ۶۸۲ - ۶۸۴، مراد الاطلاع:

جلد اول ۸۴.

یاقوت نام فارسی قدیمی موصل را بصورت‌های «بوار دشیر» و «نوار دشیر» ثبت کرده است ولی این صورت اخیر (نوار دشیر) بدون شک از اغلاط نساخ است.

بالای شهر دژ بزرگ واقع بود که باروی شهر با برجهای آن بان پیوسته و در امتداد نهر قرار داشت و کوچه ای پهناور قسمت بالای شهر را بیابن شهر متصل میکرد. پشت بارو حومه ای بود بزرگ دارای تعداد زیادی مساجد کوچک و کاروانسراها و گرمابه ها. بیمارستان شهر و همچنین بازار بزرگ آن موسوم به قیصریه مشهور بود و مدارس متعددی در آنجا وجود داشت. قزوینی سیاهه ای از دیرهای نصارای حول و حوش موصل ترتیب داده و از خندق عمیق و باروی قلعه موصل سخن رانده است. پیرامون شهر باغستانهای بسیار واقع بود که بنا بگفته قزوینی بوسیله چرخایها مشروب میشد.

خرابه های نینوا در زمان مقدسی معروف بود به تل توبه، و میگویند یونس پیغمبر از فراز آن تل اهالی نینوا را بتوبه کردن دعوت میکرد. در آنجا مسجدی است و اطراف مسجد منازلی است برای زوار از بناهای ناصرالدوله حمدانی، و بفاصله نیم فرسخی آن چشمه ایست موسوم به چشمه یونس که آب آن تبرکاً برای شفای بیماران بکار میبرند.

در مجاورت چشمه مسجدیست و درخت کدوی قلیائی در آنجا دیده میشود که نقل میکنند یونس پیغمبر آنرا کاشته است. یا قوت گوید اکثر ساختمانهای موصل با سنگ مرمر و گچ ساخته شده و قبر جرجیس پیغمبر نیز در آن شهر است. ابن بطوطه که در قرن هشتم از موصل عبور کرده گوید این شهر دوبارو پشت یکدیگر دارد با برجهای متعدد و مرتفع مثل باروی شهر دهلی. دژ موصل در آن زمان معروف بود به «حدباء»، یعنی گوژپشت، و در مسجد جامع آن (که بانی آن نورالدین زنگی است) حوضی هشت ضلعی بود با فواره ای که یک قامت آب از آن جستن میکرد. سومین مسجد آن شهر که در زمانهای اخیر ساخته شده بود در کنار دجله و مشرف بر آن قرار داشت و شاید همین مسجد است که حمدالله مستوفی گوید «مسجد جامعی دارد و محرابی از سنگ تراشیده و مقطع کرده که هیچ ملکی مثل آن عظیم کس از چوب نکرده باشد». در زمان او دور باروی موصل هزار گام بود و وی

به قبر یونس که در جانب دیگر دجله بالای خرابه های نینوا قرار داشت نیز اشاره کرده است.<sup>۱</sup>

در چند میلی خاور موصل دو شهرک است بنام «برطلا» و «کرملیس» که یاقوت و حمدالله مستوفی هر دو را نام برده اند و اندکی در شمال آنها نیز شهر باعشیشا است و هر سه آنها از توابع موصل هستند. مقدسی در باره باعشیشا گوید در آن شهر گیاهی میروید که اگر کسی بواسیر یا خنازیر داشته باشد و بان گیاه مداوا کند شفا یابد. یاقوت گوید باعشیشا از قریه های موصل است، نهری در آن جاریست که چند آسیا را میگرداند و باغهای آنرا مشروب میسازد، بیشتر درختان آنجا زیتون و نخل و نارنج است، بازاری بزرگ و چند گرمابه و قیصریه دارد و مسجد جامع شهر دارای گلدسته ای زیباست، اگرچه در قرن هفتم اکثریت اهالی آن مسیحی بودند. برطلا در چند میلی جنوب باعشیشا قرار داشت و هر دو از توابع نینوا بودند. یاقوت گوید برطلا شهری تجارتمند است و در آنجا داد و ستد بسیار میشود و اکثر مردم آن مسیحی هستند ولی مسجدی نیکو نیز دارد و گروهی از مسلمانان نیز در آن اقامت دارند، کاهو و سبزیجات آنجا بخوبی ضرب المثل است. حمدالله مستوفی گوید «جای عظیم خوبست و نزه و میوه دارد و غله و پنبه نیکو». در چند میلی جنوب آن کرملیس واقع شده که بقول یاقوت بازاری معمور داشته است. کرملیس قریه ای بزرگ و همانند شهری بوده و بازار گانان بانجا بسیار آمد و شد میکردند. در حوالی این اماکن «سرجهینه» یا «سرج جهینه» واقع بود، اما در ساحل دجله، و اول منزلگاهی بود برای مسافری که میخواست از موصل به بغداد رود. مقدسی گوید برج کبوتر بسیار دارد و قلعه اش از گچ و سنگ است و مسجد در وسط شهر جای دارد.

میان موصل و تکریت از جانب خاوری دجله آبهای زاب بزرگ و کوچک بان ملحق میگردد و مصب یکی از آندو یکصد میل بالای مصب دیگری بود. ابن حوقل چراگاهها و کشت زارهای پهناوری را که بین این دو نهر بود ستوده

۱ - ابن حوقل ۱۴۳ - ۱۴۵، مقدسی ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۶، ابن جبیر ۲۳۶ - ۲۳۸، یاقوت: جلد چهارم

۶۸۴، ابن بطوطه: جلد دوم ۱۳۵، قزوینی: جلد دوم ۲۴۷، ۳۰۹، مستوفی ۱۶۵، ۱۶۷.

ضبط نموده و این شهر تا قرن هشتم وجود داشته است، چنانکه حمدالله مستوفی حقوق دیوانی بوازیح را چهارده هزار دینار ضبط کرده که بخزانة ایلخانیان پرداخته میشد. راه چاباری به سامره و بغداد از جنوب سن بود. این راه در امتداد ساحل چپ دجله نخست از بارما عبور میکرد. بارما دهکده ای بود واقع در وسط کوهستانی بهمین اسم که جبل حمزین نیز نامیده میشد. راه مزبور از آن پس به «سودقانیه» میرفت و بالاخره به جبلتا میرسید که ظاهراً در سال ۳۰۴ دارالضرب بوده و در ساحل خاوری دجله اندکی در شمال تکریت قرار داشته است. هیچکدام از این شهرچه‌ها اکنون در نقشه وجود ندارند، ولی محل آنها در سفرنامه‌ها بطور دقیق معین گردیده است.

در فاصله صد و اندمیل در خاور سن شهری بود بنام «دقوقا» یا «دقوق» ، که علی یزدی آنرا بصورت طاووق و طاوق ضبط کرده و امروز نیز بهمین نام خوانده میشود. یاقوت و جغرافی نویسان متأخر از او مکرراً از آن اسم برده اند. حمدالله - مستوفی از رودخانه ای باسم دقوق اسم میبرد که سرچشمه آن در کوهستان کردستان حوالی دربند خلیفه است و بسمت شهر دقوق جاری میشود «در آن صحرا کمابیش پنج فرسنگ در میان ریگ می‌رود و بس اندک مینماید اما در عبور از آن ریگ رونده را فرو میبرد و ریگ بسر در می‌آورد و هلاک میکند و در آن زمین نشان و تمثال ساخته اند تا مردم آنجا نگذرند و هلاک شوند و فضل آب بهاری اش دجله ریزد طولش پنج فرسنگ باشد». قسمت پائین نهر دقوق اکنون موسوم است به نهر العظیم ولی در زمان قدیم که مجرای (کانال) نهر روان تماماً موجود بود آب دقوق در موسم سیلاب بهار در آن میریخت. حمدالله مستوفی در باره شهر دقوق گوید «شهری وسط آب و هوایش خوشتر از ولایت عراق عرب بوده و در حوالی آن چاههای نطف است». این نکته نیز لازم است گفته شود که جغرافی نویسان متقدم عرب این محل را اسم نبرده اند.<sup>۱</sup>

۱ - اصطخری ۷۵ ، ابن حوقل ۱۵۳ ، مسعودی : التنبیه ۵۲ ، قدامه ۲۱۴ ، مقدسی ۱۲۳ ،

یاقوت : جلد اول ۴۶۴ ، ۷۵۰ ، جلد دوم ۵۸۱ ، جلد سوم ۱۶۹ ، مستوفی ۱۳۹ ، ۱۶۵ ، ۲۲۰ ، علی یزدی : جلد اول ۶۶۰ .

است. سرچشمه زاب بالایا یعنی زاب بزرگ در کوهستان میان ارمنستان و آذربایجان است و در حدیثه به دجله میریزد. اما زاب پائین ، یعنی زاب کوچک ، که بمناسبت سرعت جریان به «زاب دیوانه» موسوم است از بلاد شهرزور برمیخیزد و در محل «سن» به دجله میریزد. بلادی که زاب بزرگ از آنها میگردد بگفته یاقوت «مشتک هر» و «باب غیش» نام دارند و آب آن نخست سرخ رنگ است و هرچه پیش تر میرود صاف تر میشود. حدیثه در یک فرسخی بالای ملتقای زاب بزرگ و دجله واقع بود (و برای اینکه با حدیثه فرات اشتباه نشود آنرا حدیثه موصل گویند و ذکر آن در صفحه ۷۰ گذشت). سروان دوم آخرین خلیفه اموی در محلی مرتفع که مشرف بدشتی باطلاقی بود بنای آنرا تجدید کرد. اطراف شهر را شکارگاههای معروف فرا گرفته بود و باغهای بسیار داشت. این شهر بشکل نیمدائره ساخته شده و بوسیله پلکانی از دجله بان بالا میرفتند و مسجد جامع آن از سنگ ساخته شده و مشرف بر رودخانه دجله بود. حدیثه در زمان ساسانیان موسوم بود به «نوکرد» که بزبان فارسی همان معنی حدیثه ، یعنی شهر نو ، را دارد و قبل از رونق و اعتبار موصل کرسی ولایت بود.<sup>۱</sup>

شهر سن بقول مسعودی در یک میلی پائین ملتقای زاب سفلی و دجله واقع بود ، ولی مقدسی گوید بالای آن واقع است، و زاب کوچک در خاور سن قرار دارد. اکثریت اهالی سن در قرون وسطی مسیحی بودند و بقول یاقوت کلیسائی در آن شهر داشتند. برای اینکه این شهر با نقاط دیگری که بنام سن خوانده میشد اشتباه نشود آنرا «سن بارما» میگفتند. رودخانه دجله جبال بارما را در نزدیکی سن قطع میکرد. مسجد جامع سن در بازار شهر و از سنگ ساخته شده بود. شهر بارونی داشت و در چهار فرسخی خاور آن کنار زاب پائین «مدینه البوازیح» (چنانکه ابن حوقل آنرا نامیده است) واقع بود. ظاهراً از این شهر امروز در نقشه اسمی وجود ندارد، همچنین از حدیثه و سن ، زیرا قسمت های سفلی هر دو زاب از قرن چهارم بعد دچار تحولات بسیار گردیده است. یاقوت این شهر را بنام «بوازیح الملک»

۱ - اصطخری ۷۵ ، ابن حوقل ۱۴۷ ، ۱۵۵ ، مقدسی ۱۳۹ ، ۱۴۶ ، یاقوت : جلد اول ۴۴۶ ،

۴۷۲ ، ۵۶۷ ، جلد دوم ۱۶۸ ، ۲۲۲ ، ۵۵۲ ، ۹۰۲ ، جلد چهارم ۳۶۷ ، مستوفی ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۲۱۴

اربل که همان اربلای قدیم باشد در سرزمینی پهناور میان زاب بزرگ و زاب کوچک واقع است. یاقوت گوید: شهر یست که سوداگران آنجا رفت و آمد کنند، قلعه آن بر فراز تل خاکی بسیار بلند واقع است و خندقی عمیق دارد، باروی آن کامل نیست و فقط قسمتی از شهر را در بر گرفته است، بازاری بزرگ دارد و مسجدی در آن هست که مسجد الکف نامیده میشود و در آن مسجد سنگی است که نقش کف دست انسانی بر آن میباشد. در قرن هفتم در بیرون دیوار شهر، در محلات خارجی آن، شهری بزرگ ساخته شد که دارای بازارها و قیصریه‌ها بود. حمدالله مستوفی گوید «حاصلش غله و پنبه نیکو دارد». در شمال موصل شهر عمادیه است که در نزدیکی سرچشمه زاب بالا واقع شده و بقول حمدالله مستوفی بانی آن عمادالدوله دیلمی متوفی بسال ۳۳۸ هجری است، لیکن مؤلفین دیگر آنرا از عمادالدین زنگی دانسته‌اند که در سال ۵۳۷ هجری آنرا ساخته یا بتجدید عمارت آن همت گماشته است. این عمادالدین پدر امیر معروف جزیره نورالدین است که صلاح‌الدین (ایوبی) از سرکردگان مشهور وی بود. یاقوت گوید در زمان سابق در جای عمادیه دژی بود از آن کردها که «آشب» نامیده میشد. حمدالله مستوفی در قرن هشتم عمادیه را شهری بزرگ وصف کرده است.<sup>۱</sup>

در کوه‌های مجاور عمادیه سرچشمه رود خابور حسنیه است که در شمال شهر فیسابور تقریباً صد و پنجاه میل بالای موصل به دجله میریزد. این رود (که نباید با خابور رأس‌العین اشتباه شود) بقول یاقوت از ولایت زوزان بر میخیزد و در نزدیکی شهر حسنیه پل سنگی بزرگی روی این رودخانه قرار داشته که هنوز خرابه‌های آن در حوالی قریه حسن‌آغا برجا است، و دور نیست که این قریه نماینده آن شهر قدیم باشد. حسنیه مسجد جامعی داشت و مقدسی آنرا محل مهمی شمرده است. در یک منزل جنوب آن در راه موصل شهر کوچک معلثایا واقع بود که مسجد جامع آن بر فراز تپه‌ای جای داشت و از هر سو باغهای بسیار آنرا در بر گرفته بود.

۱ - مقدسی ۱۲۹، قزوینی: جلد دوم ۱۹۲، یاقوت: جلد اول ۱۸۶، جلد دوم ۲۸۴، جلد

سوم ۷۱۷، ۹۳۱، مستوفی ۱۶۵-۱۶۶.

در شمال فیسابور شهر مهم جزیره واقع بود که آنرا بنام بانی آن ابن عمر از طایفه بنی تغلب «جزیره ابن عمر» می خواندند و رود دجله بقول یاقوت از همه طرف، جز از یک ناحیه، بشکل نیمدائره آن شهر را احاطه کرده بود و بعد در آن یک ناحیه نیز خندقی عمیق و پر آب حفر کردند. ابن حوقل در قرن چهارم در وصف جزیره گوید: بارویی دارد و مرکز مبادلات تجارتنی ارسینیه است، پنیر و عسل آن شهرت دارد. و مقدسی گوید خانه‌های آن از سنگ است و در فصل زمستان کوه‌ها پر از گل میشود.

در قرن هشتم وقتی که ابن بطوطه آنجا را دیده قسمت عمده آن خراب بوده، لیکن مسجد کهنه آن همچنان در بازار موجود و باروی سنگی شهر پا بر جا بوده است. حمدالله مستوفی گوید «شهر بزرگ است و قرب صد پاره دیده از نواح اوست». مقابل جزیره ابن عمر در ساحل باختری دجله قریه «بازیدا» واقع بود که جزو ولایت «باقردا» بشمار می‌آمد. بازیدا بجای دژ معروف رومی «بازیدا» ساخته شده بود ولی تفصیلی درباره این مکان داده نشده است.

از جزیره ابن عمر کوه جودی در سمت خاوری آن دیده میشود که مسجد نوح بر قلّه آن کوه ساخته شده و قریه الثمانین (هشتادان) در پای آن کوه است. در قرآن کریم (سوره یازدهم، آیه ۴۳) مسطور است که کشتی نوح بر کوه جودی آرام گرفت. روایات مسلمین درباره جودی با همین کوه که در بین‌النهرین علیاست تطبیق می‌کند، و آورده‌اند که هشتاد نفر از همراهان حضرت نوح قریه‌ای را در پای این کوه بنیاد نهادند که بعد از آنان قریه هشتادان نامیده شد.

مقدسی در قرن چهارم محل ثمانین را در یک منزلی شمالی حسنیه شمرده است. حمدالله مستوفی آنرا بازار هشتادان (سوق ثمانین) نامیده و گوید «اکنون خراب است». نهرهای متعددی نزدیک جزیره ابن عمر از ساحل چپ دجله بآن میریزد که بنا بقول یاقوت عبارتند از: یارنا (یرنی)، باعینا (ویا بقول ابن سراجیون «باسانفا») و دهکده بزرگی بهمین نام بالای جزیره روی این شاخه از رودخانه وجود داشت. در قسمت

پائین این شهر در شمال خابور حسنیه نیز در رودخانه «بویار» و «دوشا» از ولایت زوزان سرازیر میگردد. ۱. در ساحل باختری دجله در سمت جزیره ابن عمر ولایت کوهستانی طور عبدین واقع است که اهالی آن مسیحیان یعقوبی بودند و در رود هرماس و خابور نصیبین از آنجا برمیخاست.

نصیبین که همان شهر «نسیبیس» رومی‌ها است و مطابق روایت یاقوت گل‌های سفید و چهل هزار باغ آن شهر مشهور بود در قسمت علیای رود هرماس قرار داشت و جغرافی‌نویسان یونانی آنرا «سوکورس» یا «مکدونیس» می‌گفتند.

هنوز هم نصیبین از بلاد بزرگ و مهم جزیره است. ابن حوقل که در سال ۳۵۸ در آن شهر بوده گوید مهمترین و نیکوترین نقاط جزیره است و غله و حبوبات از گندم و جو بسیار دارد. آب آن از دره کوه بالوسا می‌باشد و اگر وحشت عقرب‌های آنجا نبودی نیکوترین بلاد بودی. مقدسی گوید از موصل بزرگتر است و نیز از گرمابه‌های خوب و کاخ‌های زیبا و بازارهایی که از یک دروازه تا دروازه دیگر امتداد داشته تمجید نموده گوید: مسجد جامع آن در وسط شهر واقع است و قلعه‌ای دارد از سنگ و آهک. ابن جبیر که نصیبین را در سال ۵۸۰ هجری دیده باغ‌های آنرا ستوده گوید: مسجد آن دوحوض دارد و روی رود هرماس پلی است که از سنگ‌های خارا بنا گردیده، بیمارستان و مدارس و ساختمان‌های خوب دیگر نیز دارد. ابن بطوطه که در قرن هشتم نصیبین را دیده گوید: قسمت عمده شهر خراب است، اما مسجد آن هنوز پابرجاست و دوحوض بزرگ دارد و باغ‌ها از هر سوشهر را فرا گرفته است و گل‌لای در آنجا بعمل می‌آید که در صفا و خوشبوئی نظیر ندارد. حمدالله مستوفی گوید «دور باروش شستن هزار و پانصد گام است. آبش از نهر هرماس است و هوای او متعفن است. ارتفاعش میوه و انگور بسیار دارد و شرابش بد نیست و مانع مضرت عفونت هوا می‌شود گل آنجا بهترین گلهای ایران زمین است و در آنجا عقارب قتال و پیشه بسیار است»<sup>۲</sup>.

۱ - اصطخری ۷۸، ابن حوقل ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، مقدسی ۱۳۹، ابن سراجیون ۱۸، ابوالفداء ۲۷۵، ۵۵۵، یاقوت: جلد اول ۴۶۶، ۴۷۲، جلد دوم ۷۹، ۱۴۴، ۵۵۲، ۹۵۷، جلد چهارم ۱۰۱۷، ابن بطوطه: جلد دوم ۱۳۹، مستوفی ۱۶۵، ۱۶۶ - ۲ - ابن حوقل ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ابن سراجیون ۱۲، مقدسی ۱۴۰، ابن جبیر ۲۴۰، یاقوت: جلد سوم ۵۵۹، جلد چهارم ۷۸۷، ابن بطوطه: جلد دوم ۱۴۰، مستوفی ۱۶۷

رأس العین نزدیک سرچشمه خابور که همان «رساینا» ی رومی‌ها است در ساحل رودخانه «خابوراس» قرار داشت و از حیث کثرت چشمه سارها که عدد آنها به سیصد و شصت چشمه بالغ میشد معروف بود. این چشمه‌ها بهم پیوسته و باغ‌هایی را که بدنبال هم واقع بود آبیاری میکرد. گویند یکی از آن چشمه‌ها موسوم به چشمه زاهر به چنان عمیق بود که عرآن معلوم نبود و آبی که از آن بیرون آید به خابور ملحق می‌گردید. زورق‌های کوچک بآن چشمه داخل میشد و مردم بر آنها سوار گردیده باغ‌های خود سیرفتند و اگر می‌خواستند به قریب‌سیا که در ساحل فرات است رهسپار میگردند. ابن حوقل درباره رأس العین گوید شهر بست که باروئی دارد از سنگ و درون آن باغ‌ها و آسیاب‌ها جای گرفته است. اهالی شهر بیست فرسخ دهکده و کشت زار دارند که پشت سر خانه‌ها و عمارات شهر واقع است. مقدسی گوید: آنجا دریاچه کوچکی است در سر آب که دو قامت انسان عمق آنست و آب آن چنان زلال است که اگر در همی در آن اندازند دیده شود. ساختمان‌های این شهر از سنگ و گچ است. ابن جبیر که در سال ۵۸۰ از آنجا عبور کرده گوید: دو مسجد دارد با مدرسه و گرمابه‌ای که در کنار خابور واقع است. در زمان او آن شهر باروئی نداشته ولی در قرن هشتم باروئی آن تجدید بنا شده است زیرا حمدالله مستوفی گوید «دورش پنج هزار گام است هوایش بغایت خوش است و میوه و انگور و غله و پنبه نیکو باشد».

تقریباً نیمه راه رأس العین و نصیبین، و در شمال آنها، دژ جنگی عظیم ماردین مشرف بشهر دنیسر واقع بود، و دنیسر در دشتی بفاصله سه فرسخی جنوب آن قرار داشت. در قرن چهارم دژ ماردین «باز» نام داشت و پناهاگاه امراء خمدانی بود. این دژ در قلعه کوهی جای داشت و در سمت جنوبی آن آبادی بزرگی ایجاد شده بود که در قرن ششم بسیار آباد و پرجمعیت شد. این آبادی بازارهای زیاد و کاروانسراها و مدرسه و رباط‌ها داشت. خانه‌هایش چون پلکانی بالای یکدیگر ساخته شده و هر یک از خانه‌ها بر خانه پائین تر مشرف بود و مانعی در برابر بامها وجود نداشت. هر خانه‌ای آب انباری داشت که از آب باران پر میشد. ابن بطوطه که در قرن هشتم ماردین را دیده است گوید شهری بزرگ است و پارچه‌های پشمین در آنجا بسیار می‌بافند. در آن

زمان دژماردین به «قلعه الشهباء» و نیز به قلعه کوه معروف بود. حمدالله مستوفی گوید «در قلعه ای است بر سر شهر مشرف است و در آن دیار رودیست همچند زنجان رود باشد صور نام، باغستان ماردین را آب از اوست و اراضی که بر آن آب است قریب ده فرسنگ کمابیش طول دارد و یک فرسنگ عرض، غده و ابنه و میوه حاصل دارد و اکثر حاصل آن ولایت از آن رود است».

دنيسر در چند فرسخی ماردین ( از دوفرسخ تا چهار فرسخ نقل کرده اند ولی ظاهر محل حقیقی آن نامعلوم است ) در قرن هفتم شهری بود دارای بازارهای بزرگ ، و معروف بود به « قوچ حصار ». یاقوت گوید در زمان کودکی او ، یعنی در اواخر قرن ششم ، دنيسر دهکده ای بیش نبود ولی در سال ۶۲۳ بصورت شهری بزرگ دارای بازارهای مهم درآمد. ابن جبیر که در سال ۵۸۰ از آن شهر عبور کرده است گوید : شهر یست بدون دیوار و برای کاروانان محلی خطرناک است. بیرون شهر مدرسه ای جدید و چند گرمابه است. «دارا» واقع در چند میلی خاور دنيسر در زمان رومیان قلعه ای عظیم بود . ابن حوقل گوید شهر کی است . مقدسی گوید قناتی دارد که تمام شهر را آب میدهد و در مسجد قرار میگیرد و از آنجا بدو راهی سرازیر میشود. ابنیه آنجا از سنگ و آهک است . یاقوت گوید شهر یست در دامنه کوهی و در دهکده های آن «محل» که اعراب بجای عطر از آن استفاده میکنند بعمل آید و دارای باغستان است . زمانی که ابن بطوطه از دارا عبور نموده ، یعنی در قرن هشتم ، قلعه آن خراب بوده و عمارتی نداشته است. کفر توئا در جنوب باختری ماردین کنار نهر کوچکی واقع بود و بگفته این حوقل در قرن چهارم شهری کم اهمیت بود و بر سر راهی که از «آمد» میآمد قرار داشت. در آن زمان کفر توئا از دارا بزرگتر بود ولی یاقوت در قرن هفتم گوید فقط قریه ای بزرگ است.<sup>۱</sup>

خابور بزرگ از طرف چپ آبهای روخانه ماردین را که از رأس العین

۱ - بلاذری ۱۷۶ ، اصطخری ۷۳ ، ۷۴ ، ابن حوقل ۱۴۳ ، ۱۴۹ ، ۱۵۲ ، مقدسی ۱۴۰ ، ابن جبیر ۲۴۲ ، ۲۴۴ ، قزوینی : جلد دوم ۱۷۲ ، یاقوت : جلد دوم ۵۱۶ ، ۶۱۲ ، ۷۳۳ ، ۹۱۱ ، جلد سوم ۴۳۵ ، جلد چهارم ۲۸۷ ، ۳۹۰ ، مستوفی ۱۶۶ ، ۲۰۵ ، ۲۱۹ ، ابن بطوطه : جلد دوم ۱۴۲ ، علی زیدی : جلد اول ۲۷۷ .

می آمد در خود میگرفت و نیز در قسمت های پائین تر، رودخانه هرماس که از نصیبین می آمد در آن فرو میریخت ، ولی چنانکه سابقاً گفتیم عمده آب این رود از بند «عباس» که تا ملتقای رود هرماس و خابور فاصله زیاد ندارد در وادی ثرثار جاری میشد. بنا بر این در خابور آبهای سه رود بزرگ جمع میشد و علاوه بر این چنان که حمدالله مستوفی گوید «کمابیش سیصد چشمه دیگر همانجا با آن ختم میشود و بروایت هرماس میگردد و بحدود قرقیسیا گذرد و در فرات میریزد .» قرقیسیا چنانکه بعد خواهیم گفت بزرگترین شهرهای دیار مضر بود. رود خابور اول بشهر عربان و ماکسین که از توابع دیار ربیعیه بشمار آمده و در اراضی خابور واقع بودند ، میگذاشت و بعد به قرقیسیا میرفت. عربان یا عربان که هنوز خرابه های آن وجود دارد در قرن چهارم شهری بود دارای باروئی بلند و در آنجا پارچه های نخی میباقتند ، و بنه فراوانی در دو جانب خابور میکاشتند. مقدسی درباره عربان گوید تپه ای مرتفع است و اطراف آن باغ ها و بوستان است. در سمت جنوب آن شهر در نیمه راه بین آن و قرقیسیا شهر ماکسین واقع بود که آنرا « میکسین » نیز میگفتند و در آنجا پلی تعبیه شده از قابیها بر رود خابور بسته بودند. در آن شهر پنبه فراوان بعمل میآمد و در نزدیکی آن دریاچه کوچکی بود موسوم به منخرق ، محیط آن بقدر یک جریب یا اندکی بیشتر ، آبش نیلغام و گوارا برنگ شیشه شفاف و قعر آن و مقدار آبش نامعلوم .

گویند سرچشمه هرماس از چشمه ایست که تا نصیبین از سمت شمال شش فرسخ فاصله دارد و با سنگ و سرب بندی بر آن بسته شده بود. و گویند رومیان این بند را بر آن قرار داده بودند تا مبادا آب شهر را فرا گیرد و چون متوکل خلیفه عباسی بانجا وارد گردید امر کرد اندکی از بند را گشودند آب چنان بشدت روان گردید که ناچار آن رخنه را بستند و آب را بحال اول باز گردانیدند . در فاصله صد میل یا اندکی بیشتر در جنوب نصیبین بندی بود معروف به بند عباس که در آنجا در قرن چهارم شهری بود بزرگ دارای بازار و مسجد . این بند در اول رودخانه ثرثار که به دجله میریخت واقع بود و امروز از آب ثرثار بسیار کاسته شده و جریان آن قطع گردیده است. از قرن هفتم آب این رودخانه کم شده بود و زمانیکه یاقوت

کتاب معجم البلدان خود را می‌نوشت بدینگونه از آن یاد کرده است که : در موقع باران آب آن فزونی میگیرد اما در تابستان جز با تلاقها و آبهای را که در مسیر آن دیده نمیشود. یاقوت خود در امتداد آن رودخانه سفر کرده است و گوید نقل میکنند که کشتی‌ها روی آن رودخانه حرکت میکرد ( از خابور به دجله ) و در کنار آن رودخانه دهکده‌های بسیار و آبادیها وجود داشت ، ولی در زمان یاقوت از این آبادیها جز بیابانی لم یزرع دیده نمیشد. در دشت سنجان رود ثرثار از میان ارتفاعاتی میگذشت که آنرا جبل حمرین یا بارما میخواندند . از سمت شمال ثرثار رودخانه کوچکی بدان ملحق میگردد که از شهر سنجان فرود میآید. سنجان در قرن چهارم باروئی داشت از سنگ و حول و حوش آن بسیار آباد و پربرکت بود. مقدسی از نجارها و تزیین و نارنج آن شهر تمجید نموده گوید درخت خرما زیاد دارد و مسجد میان شهر واقع است. در روایات اسلامی ذکر شده که کشتی نوح در کوه سنجان بزمین برخورد کرد سپس بسیر خود ادامه داده سرانجام روی کوه جودی در جانب خاوری دجله قرار یافت. یاقوت گوید چنانکه میگویند در شهر سنجان بود که آخرین سلاطین سلجوقی سنجان یا سنجر پسر ملکشاه متولد گردید . سنجان در قرن هفتم بقول قزوینی گرمابه‌های معروفی داشت که کف آنها سوزائیک و سقف آنها شیشه‌های رنگین بود. ابن بطوطه که در قرن هشتم از آنجا عبور نموده از مسجد زیبای آن تمجید کرده است. حمدالله مستوفی گوید « دور باروش سه هزار و دو بیست گام از سنگ و گچ کرده اند و بر روی کوهی نهاده است بر جانب قبله و چنان افتاده است که باسهای هر رسته خانه‌ها زمین کوی یک رسته دیگر است، باغستان فراوان دارد و سماق و زیتون و انجیر و سیوه‌های فراوان و انگور خوب دارد». الحضر همان «حترای رومی‌ها است که ابن سراجیون گوید رود ثرثار در نیمه راه بین سنجان و محل التقای آن رودخانه دجله که نزدیکی تکریت میباشد از آن میگردد ، و هنوز خرابه‌های قصر بزرگ پارتها در آنجا دیده میشود که یاقوت در این باره گوید بانی آن ساطرون بود و آنرا از نخته سنگهای مربع شکل ساخت . در این قصر خانه‌های بسیار بود که همه سقفها و درهائی داشتند از سنگ تراشیده ، و نقل میکنند که آن شهر شصت برج عظیم

داشت و بین هر یک از آن برجاها بابرگ دیگر نه برج کوچک و مقابل هر برجی قصری واقع بود<sup>۱</sup>. راه موصل به نصیبین از جانب راست دجله می‌گذشت و در محل موسوم به « بلد » ( که امروز آنرا اسکی موصل یعنی موصل کهنه گویند ) در چهار فرسخی موصل کثونی دو راه میشد : راهی از سمت چپ به سنجان میرفت و از تل اعفر عبور میکرد . یاقوت گوید در بلد قبر یکی از علویانست و آن شهر در جای شهر ایرانی قدیم موسوم به «شهر آباد» قرار دارد و اسم بلدا کثراوقات بصورت بلط نوشته میشود. ابن حوقل در قرن چهارم بلد را شهری سهم شمرده و مقدسی گوید خانه‌های بلد خوش ساخت است و از گچ و سنگ میباشد . بازارهایش وسیع و مسجدها در وسط شهر قرار گرفته و در حول و حوش آن نیشکر میروید و سرزمینی آباد است . روی تپه سفرد آنجا که تل اعفر نام دارد در یک منزلی باختر آن شهر است قلعه‌ای دیده میشود مشرف بحومه پهنای که در آن رودخانه‌ای جاریست . این قلعه بسیار محکم بود و یاقوت گوید در آن حدود محلی است موسوم به «محلبيه» که در آنجا نخل میروید و چون در آنجا محلب که یک نوع عطر است بعمل میآید باین نام موسوم گردیده است. راهی که از سمت راست است از سر دوراهی که آنطرف بلد است شروع شده به شهر «باعیناتا» میرود که مقدسی درباره آن گوید شهر است نیکو و دارای بیست و پنج محله و بین محله‌ها باغ و آب چنان فراوانست که مثل آن در تمام عراق نیست. این باعیناتا را نباید با آن باعیناتا که قریه بزرگ شهرمانند است در ساحل رودخانه‌ای که در شمال جزیره ابن عمر به دجله میریزد اشتباه کرد، چنانکه در صفحه ۱۰۱ ذکر کردیم. در راه نصیبین بعد از باعیناتا شهر برقعید واقع بود که اهالی آن در دزدی و راهزنی شهره بودند و کاروانیان و مردمان غریب را لخت میکردند. در قرن سوم این محل شهری بود نسبتاً بزرگ دارای سه دروازه و بیش از دو بیست دکان و چندین چشمه همه دارای آب گوارا ، و تا قرن هفتم اگرچه کاروانهائی از آنجا میگذشتند ولی شهرت اهالی آنجا بدزدی

۱ - « سنجان » با الف و « سنجر » بدون الف نوشته میشود . ابن سراجیون ۱۲ ، ۱۸ ، اصطخری ۷۳ ، ۷۴ ، ابن حوقل ۱۳۹ ، ۱۴۸ ، ۱۵۰ ، مقدسی ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، یاقوت : جلد اول ۴۶۴ ، ۹۲۱ ، جلد دوم ۲۸۱ ، جلد سوم ۱۰۹ ، ۱۰۸ ، جلد چهارم ۹۶۲ ، مستوفی ۱۶۶ ، ۲۱۹ ، ابن بطوطه : جلد دوم ۱۴۱ ، قزوینی : جلد دوم ۲۶۳ .



سبب شد که کاروانیان از عبور آنجا اجتناب کنند و از اینجهت از اعتبار و اهمیت آن شهر کاسته شد و بصورت دهکده‌ای درآمد. اذرمه، تقریباً نیمه راه برقعید و نصیبین، وسعت آن مثل برقعید و جزء ولایتی بود که بین‌النهرین نامیده میشد. میگویند در قرن سوم قصری در آنجا وجود داشت و پلی دارای طاق سنگی بر رودخانه آنجا بسته شده بود و آن شهر کوچک دوبارو داشت و بیرون بارو خندقی بود. این بود آنچه درباره آن شهر احمد بن طیب فیلسوف سرخسی پزشک معتضد خلیفه عباسی نقل کرده است. این شخص در ملازمت خلیفه نامبرده از آن محل عبور کرده است. در قرن چهارم مقدسی درباره اذرمه گوید محلی است کوچک واقع در بیابان و آب مشروب اهالی آن از چاه‌ها و بناهایشان گنبدی شکل است.<sup>۱</sup>

## فصل هفتم

## جزیره (بقیه)

دیار مضر - رقه و رافقه - رودخانه بلیخ و حران - ادسا و حصن مسلمه - قرقسیا - نهر سعید و رجه و دالیه - رصافه شام - عانه - بالی و جسر منبج و سمیساط - سروج - دیار بکر - آمد و حانی و سرچشمه دجله - میافارقین و ارزن - حصن کیفا و تل فافان - ساعرت

دیار مضر چنانکه گفتیم در امتداد ساحل فرات واقع بود و رقه مهمترین شهرهای دیار مضر بالای مصب رودخانه بلیخ، که از طرف شمال فرود آمده و به فرات میریزد، قرار داشت و در محل شهر قدیم یونانی کالینیکوس<sup>۱</sup> یا نصفور یوم<sup>۲</sup> ساخته شده بود. کلمه عربی «رقه» صفت آن محل است زیرا در زبان عرب هر زمینی را که مجاور رودخانه‌ای باشد و هنگام طغیان رودخانه آب آنرا فرا گیرد رقه گویند، پس اسم رقه را میتوان بر هر محل دیگری که این صفت را داشته باشد گذارد و بهمین جهت رقه‌ای که در ساحل فرات واقع بود برای اینکه بارقه‌های دیگر اشتباه نشود رقه سیاه (الرقه السوداء) نام داشت. هنگامی که در قرن دوم خلافت به عباسیان رسید رقه از مهمترین شهرهای بین‌النهرین علیا شمرده میشد و چون بر مرزهای شام تسلط بود خلفاء عباسی مجبور بودند از آن مراقبت کنند، از این جهت منصور خلیفه در سال ۱۵۵ شهری را بنام رافقه در سیصد ذرعی آن بنیاد نهاد و لشگریانی از اهالی خراسان را که هواخواه دولت جدید یعنی عباسیان بودند در آنجا ساخلو گذارد. گویند رافقه بشکل بغداد ساخته

۱ - قدامه ۲۱۴ ، اصطخری ۷۳ ، ابن حوقل ۱۴۸ : ۱۴۹ ، مقلسی ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، یاقوت :

جلد اول ۱۷۷ ، ۴۷۲ ، ۵۷۱ ، ۷۱۵ ، ۸۲۳ ، جلد چهارم ۴۲۸ ، قزوینی : جلد دوم ۲۰۴ .

شده و شهری مدور بود. هارون الرشید کاخهایی در آنجا بنا کرد، از جمله کاخ صلح (قصر السلام) و همینکه گرمای بغداد شدت پیدا میکرد هارون الرشید به رقه یابیه راقته میآمد. طولی نکشید که رقه قدیم خراب شد و ساختمانهایی نو در زمین های بین رقه و راقته در پیرامون باتلاقی که اکنون بشکل مرداب و بین رقه و راقته است بوجود آمد و با اینکه چندی راقته حومه رقه محسوب میگردد نام رقه بمرور زمان به راقته داده شد و نام رقه از میان رفت. با اینوصف این حوقل در قرن چهارم گوید رقه و راقته دو شهر اند متصل بیکدیگر و هر کدام مسجد جامعی دارد. این مورخ بخصوصاً از درختانی که بگرد آن دوشهر بوده است سخن میراند. مقدسی فقط بذکر یکی از آن دو شهر که رقه باشد پرداخته گوید شهر یست دارای بارو، مستحکم و دارای دو دروازه، بازارهای بسیار خوب است و متاع آنها را از دهستانهای مجاور می آورند، مرکز چندین راه است و در آن شهر از روغن زیتون هایی که در حومه آن تهیه میشود صابون ساخته میگردد. مسجد آنجا بنائی است بسیار خوب واقع در بازار بزازان، و هر خانه بزرگی در رقه پشت بامی دارد حیاط مانند. حماسهای عالی نیز در آنجا موجود است. نزدیک آنجا خرابه های شهری بود که آنرا رقة المحترقة می گفتند. گفتار حمدالله مستوفی در باره راقته چنین می نمایاند که این شهر هنوز در زمان او حومه رقه بوده و مسجدی داشته واقع در بازار زرگران و بگرد این حومه درختان عناب و مسجدی مشرف بفرات.

در ساحل راست فرات مقابل رقه دشت معروف صفین واقع است که بقول حمدالله مستوفی «رزمگاه امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه و معاویه و بر لب آب فرات در حوالی شهدی است که شهدای طرفین آنجا مدفونند».

حمدالله مستوفی به متابعت از ابن حوقل گوید «از دور اشخاص شهداء در تابوتها پدید بود و چون نزدیک میرفتند هیچ نمی شایست دید و بعهد قادر خلیفه جعبر نامی که حاکم آن دیار بوده بر لب فرات محاذی شهر رقه قلعه ای از سنگ خارا ساخته است دورش یک هزار گام». این قلعه در اصل «دوسر» نام داشت و ذکر آن در تواریخ خلفا مکرر آمده است، از جمله در سال ۸۷۷ فرنگی های ادسا در جنگهای اول

صلیبی آنرا متصرف گردیدند. در ساحل چپ فرات زیر رقه رودخانه بلیخ، که یونانیان آنرا «بلیخا» مینامیدند، به فرات ملحق میگردد و این رودخانه از چشمه ای برمیخیزد موسوم به «عین الذهبانیه» واقع در شمال حران. اسم این چشمه را در کتب مراجع ما بصورت های مختلف نوشته اند از قبیل ذهمانه و ذهبانه. حمدالله مستوفی آنرا چشمه دهانه نوشته است<sup>۱</sup>.

نهر بلیخ بطرف جنوب سیر میگرد و زیر رقه به فرات ملحق میگردد و از چند شهر مهم که از آب آن رودخانه یا از شعب آن مشروب میشدند می گذشت. حران (Carrhae سابق) در حوالی سرچشمه بلیخ قرار داشت و معروف بود بسرزمین صابئین (که البته نباید آنها را با صابئین اسروز عراق یکی دانست) صابئین حران بدیانت حضرت ابراهیم باقی مانده بودند. نقل میکنند که حران نخستین شهر یست که پس از واقعه طوفان ساخته شده است. مقدسی گوید حران شهر یست نیکو و دارای قلعه ای از سنگ چنان نیکو بنیاد مانند بنای بیت المقدس و در آن مسجدی نیز هست.

بقول ابن جبیر که در سال ۵۸۰ از آنجا عبور نموده حران باروئی سنگی داشته است. وی درباره مسجد آنجا گوید صحن بزرگی دارد بانورده درو گنبد مسجد بر فراز ستونهای مرمر افراشته است. سقف بازارها بر ستونهای چوبی قرار دارد و شهر دارای بیمارستان و مدرسه است. حمدالله مستوفی گوید «قلعه ای است از سنگ تراشیده دورش یک هزار و سیصد و پنجاه گام و علودیوارش پنجاه گز». در سه فرسخی جنوب آن محلی است موسوم به مشهد ابراهیم که گویند تولد حضرت ابراهیم آنجاست و روستای آن از نهر های کوچک بی شمار سیراب میگردد.

ادسا که اعراب آنرا «الرها» میگویند (و از کلمه «کاللیرهو»<sup>۲</sup> یونانی مأخوذ است در سرچشمه یکی از شعب بلیخ واقع بود و جغرافی نویسان مسلمان اهمیت زیاد بان نداده اند زیرا اکثریت اهالی آنجا بدین نصرانیت باقی بودند و کلیساهای

۱ - بلاذری ۱۷۹، ۲۹۷، اصطخری ۷۵، ۷۶، ابن حوقل ۱۵۳، ۱۵۴، مقدسی ۱۴۱، ابن سیرابون ۱۲، ابن رسته ۹۰، ابن خردادبه ۱۷۳، یاقوت: جلد اول ۷۳۴، جلد دوم ۶۲۱، ۷۳۴، جلد چهارم ۱۱۲، ۱۶۴، مستوفی، ۲۱۹، ۱۶۶، ابن الاثیر: جلد دهم ۲۵۳، ۲ - Callirhoe

بسیار، که ابن حوقل شماره آنها را سیصد کلیسا نوشته است، در آن شهر وجود داشت. سندیل حضرت عیسی نیز در آن شهر بود و مسلمانان در سال ۳۳۲ هجری برای اینکه شهر را از حمله و غارت رومیان در امان نگاهدارند آنرا برومیان دادند. مقدسی در نیمه دوم قرن چهارم پس از آنکه فصلی درباره مسجد آن شهر سخن میگوید بشرح کلیسای باشکوه و جلال ادسا که گنبدی موزائیک داشته است پرداخته و آنرا یکی از عجائب چهار گانه دنیا بشمار آورده است و گوید مسجد اقصی را در بیت المقدس بسبک این کلیسا ساخته اند و اضافه میکند که شهر یست مستحکم، ولی و با وجود این استحکام در سال ۴۹۲ هجری اول صلیبیون ساخلو این شهر پایداری نشان نداد و بالدوین آنرا تسخیر کرد و مدت نیم قرن ولایتی صلیبی بشمار میآید تا آنکه در سال ۵۴۰ هجری عمادالدین زنگی آن شهر را از تصرف جوسلین دوم بیرون آورد، از آن پس ادسا، یعنی رها، در دست مسلمین باقی ماند. خرابه های عمارات زیبای آن هنوز در قرن هشتم هجری دیده میشود و حمدالله مستوفی گوید «دورش پنج هزار و هشت صد گام است از سنگ تراشیده کرده اند و درو کنیسه ای هم از سنگ ساخته بودند و گنبدی بزرگ در میان زیادت از صد گز صحن گنبد بوده است». شرف الدین علی یزدی در شرح جنگهای امیر تیمور رها را مکرر اسم برده است. این اسم تا آغاز قرن نهم روی این شهر باقی بود و از آن پس که ترکان عثمانی آنجا را متصرف گردیدند آنرا «ارفا» نامیدند که تحریف اسم عزیزی «رها» است و تا کنون همچنان بنام ارفا مشهور است.<sup>۱</sup>

در جنوب حران بفاصله اندکی در مشرق رودخانه بلیخ شهر چیه «باجدا» سر راه رأس العین واقع است. باغستان این شهر بسیار معروف و از توابع حصن مسلمه بود که نزدیک رودخانه بلیخ واقع است. این قلعه بزرگ به نام مسلمه پسر عبدالملک خلیفه اموی موسوم و در نه فرسخی جنوب حران بود که تقریباً با ساحل واقعی آن رودخانه یک میل و نیم فاصله دارد. آب خوردنی اهالی آنجا از آب انباری

۱ - اصطخری ۷۶ ، ابن حوقل ۱۵۴ ، مقدسی ۱۴۱ ، ۱۴۷ ، ابن جبیر ۲۴۶ ، یاقوت : جلد دوم ۲۳۱ ، ۵۹۱ ، علی یزدی : جلد اول ۶۶۲ ، مستوفی ۱۶۶ ، جهان نما ۴۴۳ .

بود که طول و عرض آن دویست ذراع و عمقش بیست ذراع بود و تماماً از سنگ ساخته شده و بدستور مسلمه تعمیر گردیده بود. نهری مخصوص آن آب انبار سالی یک بار از رودخانه بلیخ آب میگرفت و آب انبار را پر میکرد و همان در تمام مدت سال برای شرب اهالی کافی بود. بعلاوه این نهر باغستان حصن مسلمه را نیز سیراب میکرد. این قلعه روی یک جریب زمین ساخته شده و بلندی آن بیشتر از پنجاه ذراع بود. در جنوب حصن مسلمه سر راه رقه و بفاصله سه فرسخی آن قریه باجروان واقع بود که ابن حوقل درباره آن گوید منزلگاهی سرسبز و باصفا و بزرگ بوده است، ولی در قرن چهارم خرابی بان راه یافت. یاقوت، که قبلاً سخن او را درباره حصن مسلمه نقل کرده ایم، گوید باجروان دهستانی است در دیار مضر.<sup>۱</sup>

در حدود دویست میلی پائین رقه قرقیسیاء که همان کرکیسیوم<sup>۲</sup> قدیم است، در ساحل چپ دجله جایی که رودخانه خابور آبهای زیادی خود را در آن میریزد (و در صفحه ۱۰۵ بان اشاره کردیم) واقع است. ابن حوقل درباره قرقیسیاء گوید شهری قشنگ است که در آغوش باغستانی قرار دارد. یاقوت و حمدالله مستوفی هر دو آنرا محلی دانسته اند کوچکتر از رجه که شش فرسخی قرقیسیا و در جانب غربی فرات است. رجه (بمعنی میدان) بنام رجه شام یا رجه مالک بن طوق که بانی آن است خوانده شده تا با رجه های دیگر اشتباه نشود. مالک بن طوق در زمان خلافت مأمون می زیسته است. نزدیک رجه شهرچه دالیه (یعنی چرخاب) جای دارد و هر دو نزدیک نهر سعید واقع اند. این نهر از ساحل راست فرات اندکی بالای قرقیسیاء جدا میگردد و بالای دالیه دوباره بفرات وارد میشود. این دالیه هم مثل رجه به دالیه مالک بن طوق معروف است. نهر سعید با سر امیر سعید پسر عبدالملک خلیفه اموی کنده شد و چون این امیر مردی نیکوکار بود او را سعید الخیر می نامیدند و مدتی حکومت شهر موصل را داشت. مقدسی رجه را یکی از بزرگترین شهرهای فرات در بین النهرین علیا شمرده است. ابنیه آن شهر بشکل نیمدائره بزرگی تا حاشیه بادیه امتداد داشت و دارای قلعه ای مرتفع و حومه ای بسیار وسیع بود. دالیه بسیار از آن

۱ - ابن حوقل ۱۵۶ ، قدامه ۲۱۵ ، یاقوت : جلد اول ۴۵۳ ، ۴۵۴ ، ۷۳۴ : جلد دوم ۲۷۸

۲ - Circesium

کوچکتر بود ولی مکان سهمی بشمار میرفت و جای آن چنان مرتفع بود که بر ساحل فرات تسلط داشت .

در صحرای بین رجه و رقه شهر رصافه ( بمعنی شاهراه ) واقع بود که خرابه های آن هنوز در چهار فرسخی جنوب رقه دیده میشود . این شهر بنام رصافه شام یا رصافه هشام که بانی آن است معروف بود . هشام یکی از پسران عبدالملک هنگام بروز طاعون در شام این کاخ را در آن صحرا ساخت تا از بالای آن در امان باشد . این محل سابقاً بتصرف امراء غسانیان قبل از اسلام بوده و چاههایی کهنه در آنجا وجود داشته که بقول یاقوت عمق آنها به صد و بیست ذراع میرسیده است . ابن بطلان طبیب در رساله ای که بسال ۴۴۳ هجری نوشته است گوید : رصافه کلیسایی دارد که میگویند از بناهای قسطنطین امپراطور روم است و دیوار خارجی آن از موزائیک مذهب است و زیر کلیسا سردابی است باندازه خود کلیسا استوار بر ستونهای مرمر . در قرن پنجم اکثریت سکنه آن قلعه بدین مسیح باقی بوده و معاش آنها از راهداری و کمک بکاروانانی بود که آنها را از بادیه گذرانده به حلب میرسانیدند . در شرق فرات بین رقه و قرقیسیاء دوروز راه بالای قرقیسیاء شهر خانوقه قرار داشت که بقول ابن حوقل شهری غیر مهم بود و یاقوت گوید حوالی آن سرزمین «مضیق» واقع است . زیر قرقیسیاء تنها شهر مهمی که در ایالت جزیره وجود داشته شهر باستانی عانه بوده است . عانه «آناتو» ای یونانی است که هنوز اسم آن در نقشه دیده میشود . ابن سراپیون گوید فرات پیرامون عانه را گرفته و آنرا بصورت جزیره ای ساخته است اما ابن حوقل گوید عانه در وسط فراتست و خلیجی از فرات گرداگرد آنرا فرا گرفته . یاقوت گوید قلعه ای مستحکم دارد مشرف بفرات . در سال ۶۰۴ که بسامیری دیلمی بغداد را متصرف گردید قائم بامر الله خلیفه عباسی به عانه گریخت و بسامیری در غیاب وی امر کرد خطبه بنام خلیفه فاطمی مصر بخوانند . حمدالله مستوفی گوید در قرن هشتم شهری بوده است نیکو دارای نخلستان و بندر آن معروف به بندر نم که در ساحل فرات در مغرب عانه بین عانه و قرقیسیاء و شاید سر انحاء شرقی فرات واقع

بوده اما در نقشه های امروز دیده نمیشود . این شهر منزلگاه مهمی بوده است سر دوراهی که راه دست چپ آن بادیه را در نور دیده از رصافه و سپس رقه مستقیماً عبور میکرد و راه دست راست در امتداد ساحل فرات پیش می رفت .<sup>۱</sup>

بالای رقه در ساحل فرات سه شهر وجود داشت . بالس و جسر منبج و سمیساط که غالباً چون در ساحل راست یعنی ساحل غربی فرات واقع بودند جزء شام محسوب میگردیدند ولی بیشتر جغرافی نویسان آنها را جزء جزیره دانسته اند . بالس در غرب رقه و مرز جلگه صفین ، جایی که فرات پس از آنکه بسمت جنوب سیر میکند بطرف مشرق می پیچد ، واقع بود . شهر بالس همان باربالیسوس<sup>۲</sup> رومی ها است که بندر بزرگ شام در ساحل فرات و بهمین لحاظ مرکز جاده های کاروانی بسیار بوده است . ابن حوقل درباره بالس گوید بالس حصاری مستحکم و باغستانی بزرگ دارد که بین شهر و فرات واقع است . قسمت عمده محصول آن گندم و جو است . با این که خرابی بر آن مستولی گردیده بود مقدسی در قرن چهارم آنرا مکانی معمور دیده ولی یاقوت گوید چون در سحرای رود تغییری در قرن هفتم پدید آمده و بتدریج از آن شهر دور میشود فعلاً فاصله شهر تا فرات بیش از چهار میل است . ابوالفداء شهر بالس را شهری دانسته که سابقاً مسکون بوده است .

جسر منبج پلی بود که از قایقها تعبیه گردیده و بر روی فرات بسته شده بود و از آن راهی بسمت باختر رفته به منبج ( هیراپلیس )<sup>۳</sup> از توابع ایالت حلب منتهی میگردید که در قرون وسطی مکانی بسیار مهم بوده است . قلعه ای بزرگ پل را حراست می کرد و وزیر قلعه شهر چه ای وجود داشت مشرف بر فرات . این قلعه را چون بالای تلی واقع بود قلعه النجم یعنی دژ ستاره میگفتند و حصن منبج هم بآن گفته میشد . ابن جبیر که از حران میآمده و در سال ۵۸۰ از آن قلعه عبور کرده گوید بازاری دارد واقع در زیر دیوار قلعه . ابوالفداء گوید نور الدین محمود دین زنگی آن

۱ - اصطخری ۷۷ ، ۷۸ ، ابن حوقل ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، مقدسی ۱۴۲ ، بلاذری ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۳۳۲ ، ابن سراپیون ۱۰ ، ۱۴ ، یاقوت : جلد دوم ۳۹۴ ، ۵۳۸ ، ۷۶۴ ، ۷۸۴ ، ۹۵۵ ، جلد سوم ۵۹۵ ، ۸۷۶ ، جلد چهارم ۶۵ ، ۵۶۰ ، ۸۴۰ ، مستوفی ۱۳۹ ، ۱۶۶ ، Hierapolis - ۳ Barbalissus - ۲

قلعه را بنیاد نهاد و ساخلو آنجا شهرهای مجاور را که در تصرف صلیبی ها بود سخت تهدید میکرد. قزوینی در نیمه دوم قرن هفتم داستانی از کار قمار بازاری که در آنجا اقامت داشته‌اند نقل میکند باین قرار که آنها با مسافری بیگانه که از آن قلعه عبور کند آشنا گردیده او را بیازی و قمار دعوت و تشویق میکنند و بوسیله شرکا و همدستان خود تمام تقدینه و هرچه با خود دارد را بقمار ببینند و گاهی مسافرچنان سرگرم بازی میشود که از همه جامه‌های وی حتی تنبانی برای او نماند و گاهی این دغلبازان خود مسافر را بگرو نگاه میدارند تارفتای وی بیابند و با دادن مالی او را خلاص کنند.

سمیساط، همان ساموساتای رومی، بالاترین این شهرها در ساحل راست یعنی در ساحل شمالی فرات بود. جلوائین شهر رودخانه فرات بسمت غرب سی پیچید. سمیساط قلعه ای مستحکم بود که بقول مسعودی آنرا قلعه‌الطین نیز میگفتند. یاقوت در قرن هشتم گوید در یک قسمت از آن قلعه ارمنه جای دارند.

برای تکمیل سیاهه شهرهای ناحیه مضر سروج را نیز باید ذکر کنیم. این شهر در نیمه راه شمال رقه که از بادیه عبور میکند و به سمیساط می‌رود واقع بود. این راه بمنزله و ترنیم دایره بزرگی است که مجرای فرات را تشکیل میدهد. سروج سر راه کاروانهایی که از حران و ادسا به جسر منبج میرفتند واقع بود. این حوقل درباره آن گوید شهری آباد و خرم است محاط به نواحی حاصلخیز، و یاقوت این قول را تأیید نموده بدون اینکه چیزی بر آن بیفزاید. ولایات دیار بکر، کوچکترین دیارهای سه گانه ای که ایالت جزیره را تشکیل داده‌اند، همه در ساحل دجله علیا یا در شمال آن واقع و سرکز آن دیار شهر آمد بود که آنرا بصورت حامد نیز نوشته‌اند که همان آمیدای رومی باشد که بعدها بنام دیار بکر معروف گردید و تا کنون بهمین نام خوانده میشود و قره آمد یعنی آمد سیاه هم بآن میگویند، زیرا از سنگ سیاه ساخته شده است.

۱ - Samosata ۲ - اصطخری ۶۲، ۷۶، ۷۸، ابن حوقل ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۵۴، ۱۵۷،

مقدسی ۱۵۵، مسعودی: جلد اول ۲۱۵، ابن جبیر ۲۵۰، یاقوت: جلد اول ۴۷۷، جلد سوم ۸۵، ۱۵۱،

جلد چهارم ۱۶۵، ابوالفداء ۲۳۳، ۲۶۹، قزوینی: جلد دوم ۱۶۰، ۳ - Amida

شهر آمد در غرب دجله یعنی جانب راست آن واقع است و کوهی به ارتفاع صد قامت بر آن شهر مشرف میباشد. ابن حوقل در وصف آن گوید باروئی دارد سیاه رنگ ساخته شده از سنگ‌های آسیاب. مقدسی گوید شهر یست دارای استحکامات مهم و ساختمان عجیب مانند انطاکیه دارای بارو و برجها و دروازه‌ها که محوطه ای باز میان آن و خود شهر فاصله میباشد و حومه ای شهر را احاطه کرده است.

در داخل شهر چشمه‌هایی وجود داشت و مقدسی گوید شهر را روی سنگهای سیاه بنیاد گذارده‌اند. آمد مسجیدی داشت و دارای پنج دروازه بود بنام باب‌الماء (دروازه آب) باب‌العجل (دروازه کوه) باب‌الروم (دروازه روم) باب‌التل (دروازه تپه) و باب‌السرکه مخصوص زمان جنگ بود. قسمتی از استحکامات باروئی آن روی کوه جای داشت و مقدسی گوید که امروز شهری برای مسلمانان مستحکم‌تر از آن و قلعه‌ای در مقابل رومیان مهم‌تر از آن سراغ ندارم.

در سال ۴۳۸ ناصر خسرو در سفر حج از آمد عبور کرده و شرحی دقیق درباره آن بدست میدهد:

« بنیاد شهر بر سنگی یک لخت نهاده و طول شهر بمساحت دوهزار گام باشد و عرض هم چندین و گرد او سوری کشیده است از سنگ سیاه که خشت‌ها بریده است از صدف منی تا یک هزار منی و بیشتر این سنگها چنان بیک دیگر پیوسته است که هیچ گل و گچ در میان آن نیست. بالای دیوار بیست ارش ارتفاع دارد و پهنای دیوار ده ارش. بهر صد گز برجی ساخته که نیمه دایره آن هشتاد گز باشد و کنگره او هم این سنگ و از اندرون شهر در بسیار جای نردبانهای سنگین بسته است که بر سر بارو توانند شد و بر سر هر برجی جنگ‌گاهی ساخته و چهار دروازه بر این شهر است همه آهن بی چوب هر یکی روی بجهتی از جهات عالم. . . و بیرون این سورسوری دیگر است هم از این سنگ بالای آن ده گز و همه سرهای دیوار کنگره و از اندرون کنگره معمری ساخته چنانکه با سلاح تمام مرد بگذرد و بایستد و جنگ کند بآسانی و این سور بیرون را نیز دروازه‌های آهنین بر نشانده‌اند مخالف دروازه‌های اندرونی چنانکه چون از دروازه‌های سور اول در روند سبلغی در فصول بیاید رفت

تا بدروازه سور دوم رسند و فراخی فصیل پانزده گز باشد و اندر میان شهر چشمه است که از سنگ خاره بیرون میآید مقدار پنج آسیا... و من فراوان شهرها و قلعه‌ها دیدم در اطراف عالم در بلاد عرب و عجم و هند و ترک مثل شهر آمد هیچ جا ندیدم که بر روی زمین چنان باشد و نه نیز از کسی شنیدم که گفت چنان جای دیگر دیده‌ام و مسجد جامع هم از این سنگ سیاه است چنانکه از آن راستتر و محکم‌تر نتواند بود و در میان جامع دویست و اندستون سنگین برداشته است هرستونی یک پاره سنگ و برستونها طاقها زده است همه از سنگ و برسر طاقها باز ستونها زده است کوتاه‌تر از آن و صفی دیگر طاق زده برسر آن طاقهای بزرگ و همه باسهای این مسجد بخرپشته پوشیده همه نجارت و نقارت و منقوش و مدهون کرده و اندر ساحت مسجد سنگی بزرگ نهاده است و حوضی سنگین مدور عظیم بزرگ برسر آن سنگ نهاده ارتفاعش قامت سردی و دور دایره آن دو گز و نایزه‌ای برنجین از میان حوض برآمده که آبی صافی بفواره از آن بیرون میآید چنانکه مدخل و مخرج آن آب پیدا نیست... و نزدیک مسجد کلیسایی است عظیم بتکلف هم از سنگ ساخته و زمین کلیسیا مرخم کرده بنقش‌ها و درین کلیسا بر طارم آن که جای عبادت ترسایان است دری آهنین مشبک دیدم که هیچ جای مثل آن دری ندیده بودم».

شخصی که نام خود را ذکر نموده و بر نسخه خطی کتاب ابن حوقل حاشیه نوشته (این نسخه در پاریس است) و در سال ۵۳۴ هجری در آمد بوده است نیز از شکوه و جلال آن شهر سخن رانده و گوید بازاری هائمی خوب و معمور دارد. در قرن هفتم یاقوت و قزوینی نیز بسیاری از اوصاف مذکور را برای آمد ذکر نموده اند. قزوینی گوید رود دجله از همه طرف آمد را در آغوش گرفته جز از یک طرف، بشکل هلال، و آن شهر دارای درختان بسیار و باغهای فراوانست. حمدالله مستوفی در یک قرن بعد گوید «شهری وسط است و حقوق دیوانیش سه هزار دینار». شهر آمد در پایان این قرن بدست تیمور افتاد<sup>۱</sup>.

۱ - اصطخری ۷۵، ابن حوقل ۱۵۰، ۱۵۱، مقدسی ۱۴۰، ناصر خسرو ۸، یاقوت: جلد اول ۶۶، قزوینی: جلد دوم ۳۳۱، مستوفی ۱۶۵، علی یزدی: جلد اول ۶۸۲.

در شمال آمد نزدیک یکی از شعب شرقی دجله علیا شهر «حانی» واقع است که یاقوت گوید معادن آهن دارد و از آنجا بسایر بلاد فرستاده میشود. حمدالله مستوفی نیز حانی را اسم برده است، و بگفته مقدسی حوالی آن شهر سرچشمه دجله واقع است که از غاری تاریک آبی سبز رنگ بیرون می‌آید و در آغاز امر چنانست که بیش از یک آسیاب را نمیتواند حرکت دهد و پیش از همه نهر الذئب بآن ملحق میشود. گویا این رودخانه همان رودخانه سگان (نهر الکلاب) باشد که یاقوت ذکر نموده و از کوه‌های نزدیک شمشاط در شمال حانی بر میخیزد. سرچشمه دجله بقول یاقوت دوروزنیم از آمد فاصله دارد و در مکانی موسوم به هلوراس، جائی که علی ارمنی در آنجا کشته شده، واقع است. یاقوت از غار تاریکی که آب از آن بیرون می‌آید نیز اسم برده است. مقدسی و یاقوت از رودخانه‌های کوچکی که بدجله ملحق میشوند بنام‌های مختلف یاد کرده‌اند چنانکه نمی‌توان آنها را باهم تطبیق نمود. دورنیست بین قرن چهارم و قرن هفتم در نام این رودخانه‌ها تغییرات بزرگ ایجاد شده باشد.

باندک فاصله‌ای زیر آمد دجله بشکل یک زاویه قائمه بسمت شرق می‌پیچد و از سمت شمال نهر الرسی یا نهر الصلب بآن ملحق میشود، اما بزرگترین رودخانه‌ای که به آن میریزد آنست که از شمال میافارقین فرود می‌آید و از آن رودخانه‌ای منشعب میشود که آن شهر را سیراب می‌کند و موسوم است به رودخانه «ساتیدما» یا «ساتیدماد» و یکی از شعب آن را وادی الزور گویند که از ناحیه کلک فرود می‌آید ولی خود رودخانه ساتیدما از درب الکلاب سرچشمه میگیرد. درب الکلاب بمعنی معبر سگانست و باین جهت این نام بآن معبر داده شده که، بقول یاقوت، انوشیروان رومیانرا مثل سگ در این معبر کشت و این واقعه اندکی پیش از تولد پیغمبر اسلام بوقوع پیوست. رودخانه‌ای که این سرابیون بنام ساتیدما ذکر نموده همانست که مقدسی بنام سسولیات نام برده و امروز معروف است به رودخانه «باتمان سو» که یکی از شعب آن، چنانکه گفتیم، از میافارقین فرود می‌آید<sup>۱</sup>. گویا میافارقین عربی تحریف میفرکت<sup>۲</sup> آراسی یا موفرگن<sup>۳</sup> ارمنی

۱ - ابن سیرابون ۱۸۰، ۱۷، مقدسی ۱۴۴. یاقوت: جلد دوم ۱۸۸، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۹، جلد سوم ۱۳۷، ۱۳۸. جلد چهارم ۹۷۹، ۳۰۰، مستوفی ۱۶۵. ۲ - Maypharkath - ۳. Moufargin

باشد که یونانیان آنرا «مارتیر و پولیس»<sup>۱</sup> می‌گفتند. مقدسی در قرن چهارم از آن نام برده و گوید شهری خوب است باروئی سنگی و کنگره دار با خندقی عمیق دارد و پیرامون خندق حومه‌ای بزرگ با مسجد جامع واقع است. اما مقدسی اضافه می‌کند باغستان آن شهر اندک است. ناصر خسرو علوی میافارقین را در سال ۴۳۸ دیده و گوید «باروئی عظیم بود از سنگ سفید بر شده هر سنگی مقدار پانصد من و بهر پنجاه گزی برجی عظیم ساخته هم از این سنگ سفید که گفته شد و سر باره همه کنگره‌ها بر نهاده چنانکه گویی امروز استاد دست از ش باز داشته است و این شهر را یک دراست از سوی مغرب و در گاهی عظیم و کشیده است بطاقی سنگین و دری آهنین بی چوب بر آنجا ترکیب کرده و مسجد آدینه‌ای دارد که اگر صفت آن کرده شود بتطویل انجامد... و گفته‌اند که متوضای (مستراح) که در آن مسجد ساخته‌اند چهل حجره در پیش است و دوجوی آب بزرگ میگردد در همه خانه‌ها یکی ظاهر استعمال و دیگر تحت الارض پنهان که ثقل میبرد و چاهها پاك میگرداند و بیرون از این شهرستان در رض کاروان سراها و بازارهاست و گرمابه‌ها و مسجد جامع دیگر است که روز آدینه هم آنجا نماز کنند و از سوی شمال سوری دیگر است که آنرا محدثه گویند (یعنی شهر نو) هم شهر است با بازار و مسجد جامع و حمامات همه ترتیبی (یعنی همه نوع)... و سلطان ولایت ابونصر احمد ملقب به شبل الدوله مردی صد ساله است و گفتند که رطل آنجا چهارصد و هشتاد درم سنگ باشد و این امیر شهری ساخته است بر چهار فرسنگی میافارقین و آنرا نصریه نام کرده‌اند». یاقوت و قزوینی هر دو از کلیسا های متعدد و از سه برج و هشت دروازه شهر که از زمان قدیم در آنجا وجود داشته شرح مفصل نوشته‌اند. یاقوت گوید اسم آن شهر یونانی «مدورصالا» بمعنی شهر شهیدان است و تاریخ آن شهر بزمان ثئودسیوس میرسد. از بقایای آن کلیساها تا قرن هفتم کلیسائی از زمان حضرت عیسی باقی بود و در بالای برج جنوب غربی آن صلیب بزرگی دیده میشد که روی آن بسمت بیت المقدس بود و بطوریکه نقل میکردند این صلیب کار همان سازنده‌ای بود که صلیب بزرگ برج کلیسای قیامت بیت المقدس را ساخته

و این دو صلیب بشکل یکدیگر بود و باعث اعجاب و تحسین ناظرین. همچنین در محله یهودی‌های میافارقین نزدیک معبد یهودیها حوضچه‌ای از سنگ سرسياه وجود داشت که در آن محفظه‌ای شیشه‌ای بود و در آن محفظه مقداری خون حضرت یوشع بن نون را حفظ کرده بودند. هر بیماری آن محفظه را لمس میکرد شفا می‌یافت. در قرن هشتم که میافارقین بدست مغولها افتاد هنوز اهمیت داشت و حمدالله مستوفی گوید «شهری بزرگ است و هوای خوش دارد و میوه فراوان»<sup>۱</sup>.

ارزن باندک مسافتی در مشرق میافارقین در جانب غربی رودخانه «سربط» واقع است. این شهر قلعه‌ای بزرگ و باروئی مستحکم داشت. ناصر خسرو علوی در سال ۴۳۸ آنرا دیده و گوید «شهری آبادان و نیکو بود با آب روان و بساتین و اشجار و بازارهای نیک و در آنجا در آذرماه پاریسان دو بیست من انگور بیک دینار میفروختند». از شرحی که یاقوت درباره ارزن (که نباید آنرا با ارزن الروم یا ارض روم که در فصل آینده راجع بان گفتگو میکنیم یکی دانست) نوشته چنین برمیآید که این شهر در زمان او رو بخرابی بوده است، ولی حمدالله مستوفی در قرن هشتم آنرا بنام ارزنه نامیده و گوید «شهری بزرگ است و قلعه‌ای دارد عظیم محکم حاصلش غله و پنبه نیکو باشد».

در ساحل جنوبی فرات بین مصب دو رودخانه‌ای که از شمال میافارقین و ارزن می‌آیند قلعه ایست معروف به حصن کیفا که رومیان آنرا کیفاس<sup>۲</sup> یا کیفی<sup>۳</sup> می‌گفتند. مقدسی آنرا قلعه‌ای بسیار مستحکم دانسته دارای بازارهایی در حومه پر از خواسته و کلیسا های بسیار. حاشیه نویس مجهول الاسم نسخه خطی ابن حوقل پاریس، که قبلاً هم ذکر کرده بودیم و در قرن ششم هجری حاشیه‌ای بر آن کتاب نوشته است، از بل سنگی آنجا که بر رود فرات بسته شده و امیر فخرالدین قره ارسلان در سال ۵۱۰ آنرا تعمیر کرده سخن رانده است. زیر حصن کیفا در آن زمان حومه‌ای پر جمعیت دارای بازارها و کاروانسراها و خانه‌هایی ساخته شده از گچ و سنگ وجود داشته است. ولایتی که حصن کیفا را در برداشته ولایتی حاصلخیز ولی

۱ - ابن حوقل ۱۵۱، مقدسی ۱۴۰، ناصر خسرو ۷، یاقوت: جلد چهارم ۷۰۳-۷۰۷، قزوینی:

جلد دوم ۳۷۹، مستوفی ۱۶۷ - ۲ Kiphas - ۳ Cephe

بد هوا بوده و هنگام شدت گرما طاعون غالباً بر آنجا استیلا پیدا میکرد. یاقوت که حصن کیفا را دیده است گوید شهر یست دارای قلعه‌ای بزرگ مشرف بدجله و واقع بر دو جانب دجله و در آنجا روی دجله پلی بسته شده که در تمامی بلاد پلی از آن بزرگتر ندیده‌ام و مشتمل است بر طاقی بزرگ که روی آن دو طاق کوچک زده شده که ظاهراً بوسیله یک ستون واقع در وسط دجله که آن رودخانه را بدو قسمت میکند استوار است. حمدالله مستوفی که حصن کیفا را یک قرن بعد از یاقوت دیده است گوید «شهری بزرگ بوده و اکنون بعضی خرابست و بعضی آبادان».

زیر تل معروف به تل فافان شهری بهمین نام بر ساحل شمالی، یعنی جانب چپ دجله، در پنجاه میلی شرق حصن کیفا، یعنی سرپیچ بزرگ دجله بسمت جنوب واقع بود. اطراف شهر چنانکه مقدسی گوید در قرن چهارم باغستان بود و بازار هائی معمور داشت و ابنیه شهر هر چند گلین بود ولی بازارهای مسقف داشت و رودخانه‌ای که در جلوتل فافان به دجله میریخت از بدلیس (بتلیس) میآمد و از کوههای ارمنستان در جنوب غربی دریاچه وان بر میخاست. باین رودخانه یک شعبه بزرگ که از جنوب دریاچه میآمد ملحق میگردد که یاقوت و مقدسی آنرا وادی الرزم نامیده‌اند وزیر ملتقای این رودخانه بدجله قابل کشتی رانی میشود. در ساحل رود رزم شمال تل فافان و بالای مصب رود بدلیس به رود رزم شهر سرعت یا سعرد یا سعرت واقع بود که غالباً از توابع ارمنیه شمرده میشود. یاقوت مکرر از آن اسم برده ولی شرحی درباره آن ذکر نکرده است، اما حمدالله مستوفی گوید سرعت شهری بزرگ است و ظرفهای مسین فاخر آن که مسگران ماهر میسازند معروف و پشاید و قدحهای مسین که برای آبخوردن بکار میرود از آنجا صادر میشود. نزدیک سرعت بقول قزوینی شهرچه‌ای بود موسوم به حیزان که در تمام بلاد جزیره و عراق شاه بلوط منحصر آنجا می‌روئید.<sup>۱</sup>

۱ - اصطخری ۷۶، ابن حوقل ۱۵۲، مقدسی ۱۴۱، ۱۴۵، ناصر خسرو ۷، یاقوت: جلد اول ۲۰۵، جلد دوم ۲۷۷، ۷۷۶، ۵۵۲، جلد سوم ۶۸، ۸۵۴، قزوینی. جلد دوم ۲۴۱، مستوفی ۱۶۵، ۱۶۶. اسم رودخانه «رزم» در نسخه‌های خطی بصورت‌های مختلف «رزم» و «رُزب» یا «زرب» ذکر شده و وجه صحیح آن معلوم نیست.

## فصل هشتم

### فرات علیا

فرات شرقی یا ارسناس - ملاسگرد و موش - شمشاط و حصن زیاد یا خربوط - فرات غربی - آرزن الروم یا قالیقلا - ارزنجان و کمخ - قلعه ابریقی یا تفریک - Tephrike - ملطیه و طرنده - زبطره و حدث - حصن منصور و بهنسا و پهل سنجه - صادرات جزیره و محصول آن - راهها

شهرها و شهرستانهایی که در امتداد سواحل فرات علیا، خاوری و باختری (زیرافرات دوسر چشمه داشت) واقع بود بطور کلی جزء بین النهرین شمالی محسوب میگردد و غالباً در ایالت جزیره واقع میشد. فرات خاوری جنوبی ترین دوشاخه آن رودخانه بود که بعضی جغرافی نویسان آنرا سر چشمه عمده و بزرگ فرات دانسته و تاسیت<sup>۱</sup> و پلینی<sup>۲</sup> آنرا بنام « ارسنیاس فلومن »<sup>۳</sup> خوانده‌اند و در قرن چهارم هجری ابن سراجیون هنوز آنرا رودخانه ارسناس نامیده و در قرن هفتم یاقوت هم که بسردی شدید آب آن اشاره نموده باز همین اسم را بان داده است. امروز ترکها عموماً آنرا بنام سلطان مراد چهارم پادشاه عثمانی که در سال ۱۰۴۸ بغداد را فتح کرد «مراد سو» مینامند<sup>۴</sup>.

۱ - Tacitus - ۲ Pliny - ۳ Arsanias Flumen - ۴ - ابن سراجیون ۱۱، قدامه ۶، ۲۵۱، ۲۵۲

مقدسی ۲۷۶، یاقوت: جلد اول ۲۰۷، جلد چهارم ۶۴۸، ۶۸۲، مستوفی ۱۶۵، ۱۶۷. بنظر می‌رسد حاج خلیفه مؤلف جهان نما، که کتاب خود را در سال ۱۰۱۰ نوشته است، قدیم‌ترین مراجعی است که فرات شرقی را مراد سونامیده است (ص ۴۲۶) و از آنجا که این مؤلف کتاب خود را قبل از دوره سلطان مراد چهارم نوشته معلوم میگردد که برخلاف آنچه شایع است این رود بنام سلطان مراد نامیده نشده است.



ارسناس از سرزمین طرون برمیخیزد که بزبان ارمنی بصورت درون<sup>۱</sup> نوشته میشود و رومیان آنرا تارونیتس<sup>۲</sup> میگویند و شامل کوههای شمال دریاچه وان است. مهمترین شهرهای ساحل ارسناس شهر ملاز گرد بود که بزبان های مختلف آن سرزمین منازجر دو منازگرت و ملاسگرد نیز گفته میشود. در قرن چهارم مقدسی درباره ملاز گرد گوید شهر یست دارای قلعه ای مستحکم با مسجدی در کنار بازار و اطراف شهر باغهای بسیار است. در سال ۴۶۳ منازگرت میدان نبرد قطعی رومیان و سلجوقیان واقع گردید و در آن جنگ رمانوس چهارم بدست سلجوقیان اسیر شد و این واقعه شاهد فیروزی را باغوش سلجوقیان کشانید و سبب شد که آنان در آسیای صغیر مستقر شوند. یاقوت چند جا اسم منازجر یا منازگرد را برده و حمدالله مستوفی که آنرا ملازجر نامیده گوید «قلعه ای دارد محکم عظیم، جای خوب است و هوای خوش». شهر موش در جنوب ارسناس در جلگه بزرگی در ساحل غربی دریاچه وان غالباً از شهرهای ارمنیه بشمار آمده و یاقوت از آن نام برده و حمدالله مستوفی آنرا دارای چراگاههای عالی شمرده است که از نهرهایی که در سمت شمال فرات خاوری و جنوب دجله جاری بوده سیراب میگردد و شهر در زمان حمدالله مستوفی خراب بوده است.

از ساحل راست رود خانه ارسناس دو نهر بان میریزند که از طرف شمال، یعنی از بلاد قالیقلا، سر ازیر میگردد. این دو رودخانه از این حیث اهمیت دارند که بوسیله آنها میتوانیم موضع تقریبی شمشاط را که شهر مهمی بوده و اکنون از نقشه ها نا پدید گردیده است بدست آوریم. شمشاط غالب اوقات با سمیساط که در ساحل فرات است و در صفحه ۱۱۶ ذکر آن شد اشتباه میشود. ابن سراپیون گوید: رودخانه اول معروف است به نهر الذئب که از قالیقلا برمیخیزد و اندکی بالای شهر شمشاط به ارسناس میریزد، و رودخانه دوم معروف است به سلقط که از کوه مرور (یا مزور) برخاسته یک میل زیر شمشاط به ارسناس ملحق میگردد. از ملاحظه نقشه معلوم میشود اکنون این دو رود خانه اولی بنام «گونک سو»<sup>۳</sup> و دومی بنام «پری چای» موسوم است. بلاد قالیقلا منطقه ایست کوهستانی بین ارسناس و فرات غربی و در باختر آن بلاد طرون واقع است.

شمشاط (بفتح و کسر «ش») مهمترین شهرهای ساحل ارسناس بود. ابن سراپیون ارسناس را رود شمشاط هم نامیده و بنظر می رسد که این شهر در ساحل جنوبی یعنی جانب چپ آن رود بوده است. شمشاط همانست که رومی ها آنرا ارسموساط<sup>۱</sup> می نامیدند. یاقوت، که مخصوصاً ذکر نموده که این شهر غیر از سمیساط است، گوید شمشاط بین بالویه (پالوی جدید) و حصن زیاد (خربوط جدید) واقع است. شمشاط در قرن هفتم یعنی در زمان یاقوت خراب شده بود ولی گفته های ابن سراپیون و یاقوت ما را در پیدا کردن محل آن شهر با اندک تقریبی راهنمایی میکند. قلعه حصن زیاد که ابن خردادبه از آن گفتگو نموده و مسافت زیادی از شمشاط ندارد بعقیده یاقوت اسم عربی شهر ارمنی نشین «خرت پرت» بوده که امروز آنرا «خربوط» گویند. حمدالله مستوفی آنرا خربرت نامیده ولی شرحی در باره آن نداده و فقط گوید شهری بزرگ است و هوای خوب دارد. در این شهرستان بلاذری و جغرافی نویسان قدیم دیگر از پل یغرا اسم برده اند که روی رودی، که احتمال دارد یکی از شاخه های ارسناس باشد، بسته بوده و با شمشاط در حدود ده میل فاصله داشته اما محل صحیح آن معلوم نیست. رود ارسناس یا فرات خاوری تقریباً در یکصد میلی غرب شمشاط بفرات باختری ملحق میگردد.<sup>۲</sup>

فرات باختری بهر حال مهمترین و بزرگترین شاخه های فرات شمرده میشود و همانست که امروز تر کها آنرا قره سو مینامند و همان فرات ابن سراپیون است که بقول وی سر چشمه آن در کوهی است معروف به کوه اقردخیس (که سعودی آنرا بصورت اقردخیس نوشته و باشکال دیگر نیز ذکر شده) در ایالت قالیقلا در شمال ارزروم. ابن شهر مهم را اعراب ارزن الروم و ارمنی ها کرن<sup>۳</sup> و یونانی ها تئودوسیو پلیس<sup>۴</sup> مینامیدند که شهر اسلامی منطقه قالیقلا و مرکز آن منطقه است. اصل کلمه قالیقلا که جغرافی نویسان قدیم عرب مکرراً آنرا اسم برده اند درست معلوم نیست اما همه متفق اند که فرات باختری ورود ارس و شاخه های ارسناس از آنجا برمیخیزد. از ارزروم جغرافی نویسان قدیم

۱ - Arsamosata ۲ - ابن سراپیون ۱۳۰۱، ۳۰، ابن خردادبه ۱۲۳، بلاذری ۱۳۹، یاقوت :

عرب بطور تفصیل ذکر کرده و فقط گفته اند شهری عظیم است. حمدالله مستوفی گوید «در آنجا کلیسائی است در عظمت چنانکه عالی تر از آن عمارت در آن ملک نیست و درو گنبد عالی بوده پنجاه گز و بعضی از طاق آن گنبد در شب ولادت حضرت رسول فرود آمد و چنانکه میخواستند که باز جای کنند عمارت نمی پذیرد و فرود میآید و در برابر آن کلیسا مسجد بر شکل طول و عرض آن مانند کعبه مسلمانان ساخته اند و آنرا نمودار کعبه میخوانند». این بطوطه که در سال ۷۳۳ هجری در ارزالروم بوده (خود او آن شهر را باین شکل ضبط کرده است) گوید شهر یست بزرگ متعلق بسطان عراق و قسمت عمده آن خراب است و بیشتر خانه های آن باغ دارد و سه رودخانه آن را مشروب میسازد. در هشت فرسخی مشرق ارزن الروم بر قلعه کوهی در حوالی یکی از سرچشمه های ارس قلعه بزرگ اونیک بود که حمدالله مستوفی گوید شهر آبشخور در پای آن کوه است. این شهر از توابع ارزن الروم محسوب میگردد. یاقوت گوید که آن ولایت را باسن میگفتند. در پایان قرن هشتم امیر تیمور پس از یک محاصره طولانی اونیک را فتح کرد و در شرح جنگهای او نام این قلعه مکرر آمده است.

در حدود دو یست میلی باختر ارزن الروم و در ساحل راست فرات، یعنی شمال آن، شهر ارزنجان واقع بود که یاقوت گوید بیشتر از ننگان نامیده میشود. یاقوت آنرا شهری نیکو و پرمایه معرفی نموده و در زمان وی بیشتر ساکنین آن شهر ارامنه بوده و مسلمانان در اقلیت بوده اند و نوشیدن شراب در آنجا رایج و آشکار بوده است. حمدالله - مستوفی میگوید «سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی تجدید عمارتش کرد و بارویش نیز بستگ تراشیده برآورد و هوایش بغایت خوب است و آب فرات بر ظاهر آنجا میگذرد حاصلش غله و میوه و پنبه و انگور فراوان باشد». این بطوطه که در سال ۷۳۳ از آنجا گذشته است گوید قسمت اعظم اهل آن شهر را ارمنی ها تشکیل میدهند و مسلمانان آنجا ترك زبانند، در حوالی آن شهر معدن مس موجود است و از آن انواع ظروف می سازند، بازارها از کالا پراست و پارچه های خوب در آن شهر میبافند. بایرت، در شمال ارزنجان، رایا قوت شهری بالنسبه مهم معرفی کرده که قسمت اعظم ساکنین آن ارامنه بوده اند، ولی حمدالله مستوفی گوید در زمان او این شهر از اهمیت

افتاده است. قلعه کمخ (بفتح «ک» و «م» یا بفتح «ک» و سکون «م») در ساحل فرات باختری بفاصله یک روز راه زیر ارزنجان در ساحل جنوبی فرات واقع گردیده است و این سرایون و جغرافی نویسان قدیم عرب مکرر اسم آنرا برده اند. این شهر همان کمخای رومی است. حمدالله مستوفی گوید «کماخ قلعه است و شهر کوچک در پای آن قلعه هوایش بسردی مایل است و چند پاره دیه بر توابع آن».

بفاصله شصت میلی یا بیشتر از آن، در باختر کمخ رود فرات که از ارزروم بطرف باختر جاری میشود خمیدگی بزرگی پیدا کرده و بسمت جنوب میپیچد و در آنجا از سمت راست رودخانه ای بان ملحق میگردد که این سرایون آنرا رود ابریق نامیده، بنام قلعه ابریق که در قسمت علیای آن رود واقع است. این رودخانه همانست که به رودخانه «چلته ایرماق» معروف است و از «دوریک» یا «دیوریکی» سرآزیر میگردد. این اسم در کتاب حمدالله مستوفی و ابن بی بئشکل «دفریکی» و در کتابهای رومی بشکل تفریک ضبط گردیده (در نسخه های خطی یونانی بنام افریک نوشته شده) و جغرافی نویسان قدیم عرب آنرا بنام ابریق در آورده اند. این محل در پایان قرن سوم هجری از جهت اینکه سنگریزگی برای بیالقه بود معروفیت داشت. بیالقه فرقه مخصوصی بودند از مسیحیان مشرق و مذهب آنان مخلوطی بود از مسیحیت و زردشتی و باین جهت مورد آزار و شکنجه سلاطین ارتودوکس قسطنطنیه واقع میشدند. اینان پیرو مذهبی بودند که پولس شمشاطی سر حلقه آن مذهب بود و اعراب آنها رایالقه مینامیدند. بیالقه تفریک را متصرف گردیده آنرا مستحکم ساخته بودند و چون خلفاء اسلامی از آنها پشتیبانی مینمودند چند سالی در برابر لشکریان قسطنطنیه پایداری بخرج دادند. قدامه و مسعودی که تقریباً هر دو در یک زمان میزیسته اند گویند بیلقانی صاحب شهر ابریق است. علی هروی (که یاقوت از او نقل قول کرده است) از نویسندگان قرن هفتم داستانی شگفت آمیز از غار بزرگ و کلیسائی که نزدیک ابروق بوده (یاقوت

۱ - Kamacha ۲ - ابن سراجیون ۱۰، ابن رسته ۸۹، ابن خردادبه ۱۷۴، مسعودی: جلد اول ۲۱۴، التنبیه ۵۲، یاقوت: جلد اول ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۴۴۴، جلد سوم ۸۶۰، جلد چهارم ۱۹، ۳۰۴، قزوینی: جلد دوم ۳۷۰، مستوفی ۱۶۲، ۱۶۳، علی یزدی: جلد اول ۶۹۱، جلد دوم ۲۵۲، ۴۰۳، ابن بطوطه: جلد دوم ۲۱۳، ۲۹۴. ۳ - Tephrike ۴ - Aphrike ۵ - Paulicians

ابریق را بصورت ابروق نوشته است) ذکر نموده از جمله اینکه در آن جا جسد جماعتی از شهیدان موجود است که بگمان او هفت نفر اصحاب کهف «افسوس» میباشند. بمسافت کمی در جنوب چلته ایرماق و دیوریک رودخانه «صاری چیچک» به فرات ملحق میشود و در محل ملتقای آنها قلعه عرب گیر واقع است. گویا هیچکدام از جغرافی نویسان قدیم عرب باین محل اشاره ای نکرده باشند و تنها این بی بی چندبار در تاریخ سلجوقیان در قرن هشتم اسم آنرا برده است. این نام در تواریخ رومی بصورت «ارابراس» نوشته شده است. بهر حال عرب گیر را نمیتوان با ابریق و تقریک یکی دانست. گویا قدیم ترین جایی که اسم عرب گیر یا عرب بکیر در نوشتجات جغرافی نویسان مسلمین آمده است در جهان نمای ترکی حاج خلیفه در آغاز قرن یازدهم هجری باشد. این مورخ دیوریک را که تاکنون بهمان اسم باقی است نیز نام برده ولی متأسفانه از قلعه قدیم بیالقه شرح کاملی بدست ما نرسیده است.<sup>۲</sup>

ملطیه که رومیان آنرا ملیتین<sup>۳</sup> گویند در زمان قدیم از مهمترین قلعه های مرزی مسلمین در مقابل رومیان بوده است. بلاذری گوید ساخلو آن قلعه از پللی که در سه میلی آن واقع بود حفاظت میکرد. این پل روی رودخانه قباقب نزدیک ملتقای آن بفرات بسته شده و متصل بود بشاهراه. قباقب رودخانه معروفی است که رومیان آنرا «ملس» بنامیدند و امروز ترکها آنرا توخمه سو گویند و از کوه های مغرب ملطیه که سرچشمه رود جیحان است سرچشمه میگیرد. رودخانه قدیم پیراموس بطرف جنوب باختری سرازیر گردیده در خلیج اسکندرونه به دریای مدیترانه میریزد و در فصل آینده درباره آن گفتگو خواهیم کرد.

رودخانه قباقب بعد از ارسناس مهمترین شاخه های فرات بشمار میآید. خود قباقب هم شاخه های بسیار دارد که این سراسیون نام آنها را ذکر نموده است. بدستور منصور عباسی بسال ۱۳۹ ملطیه تعمیر گردید و مسجدی با شکوه و مکانی که

۱ - Arabaces ۲ - ابن سراجیون ۳۱۰۱۱ ، قدانه ۲۵۴ ، سعودی : جلد هشتم ۷۴ ، التنبیه ۱۵۱ ، ۱۸۳ ، یاقوت : جلد اول ۸۷ ، ابن بی بی ۲۱۰ ، ۳۱۸ ، مستوفی ۱۶۲ ، جهان نما ۶۲۴ . نیز رجوع کنید به J. R. A. S. سال ۱۸۹۵ صفحه ۷۴ و تصحیحات R. A. S. سال ۱۸۹۶ ، صفحه ۷۳۳ .  
Melitene ۳

چهار هزار نفر ساخلو در آن میزیستند در آنجا ساخته شد. اصطخری در قرن چهارم گوید شهری عظیم است در میان کوهستانی پر از درختان انگور و بادام و گردو دارای میوه های زمستانی و تابستانی. این شهر مکرر بدست سپاهیان رومی و مسلمان دست بدست گردیده و یاقوت در قرن هفتم آنرا از بلاد روم شمرده است. حمدالله مستوفی یک قرن بعد از یاقوت درباره ملطیه گوید «و در آن حدود حصن حصین است، شهری عظیم بزرگ بوده و هوایش در غایت خوش و آبهای روان و علفزارهای فراوان حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه فراوان باشد». در قلعه کوهی نزدیک ملطیه کلیسائی بوده است موسوم به دیر «برساما» که قزوینی درباره آن گوید راهبان بسیار در آنجا اقامت دارند و این دیر بسیار مورد احترام مسیحیانست.

قلعه طرنده ، درنده جدید ، که صاحب کتاب جهان نما نیز آنرا باین اسم ضبط نموده ، در قسمت علیای رود قباقب بالای ملطیه و سه منزلی آن شهر واقع بوده است. از سال ۸۳ هجری ساخلو آن قلعه معبر آنجا را حفاظت میکرد ، ولی در سال ۱۰۰ هجری مسلمین بحکم عمر بن عبدالعزیز خلیفه اسوی آنجا را تخلیه کردند . تواریخ رومی این محل را مکرر باسم ترنته<sup>۱</sup> ذکر نموده اند و در قرن سوم یکی از مستحکم ترین قلاع بیالقه بوده است.<sup>۲</sup>

رودخانه قباقب شاخه بزرگی دارد موسوم به رودخانه قراقیس که از سمت جنوب بآن ملحق میگردد. در قسمت علیای قراقیس قلعه بزرگ زبطره واقع بود که رومیان آنرا سوزبطره<sup>۳</sup> یا زبطره<sup>۴</sup> میگفتند و دور نیست «ویران شهر» در چند فرسخی جنوب ملطیه در ساحل رودخانه سلطان سوکه اسم جدیدنهر قراقیس است خرابه های زبطره باشد. بلاذری و اصطخری اسم زبطره را برده گویند قلعه ای عظیم است از جمله قلاع بسیار نزدیک بمملکت روم که چند بار بدست رومیان خراب شد

۱ - Taranta ۲ - ابن سراجیون ۱۲۰۱۰ ، ۱۳ ، بلاذری ۱۸۵ ، ۱۸۷ ، اصطخری ۶۲ ، ابن حوقل

۱۲۰ ، یاقوت : جلد چهارم ۲۶ ، ۶۳۳ ، مستوفی ۱۶۳ ، قزوینی : جلد دوم ۳۵۶ ، جهان نما ۶۲۴ . اما ملطیه جدید در دو فرسخی قلعه ای است که در قرون وسطی وجود داشت و خرابه های شهر قدیمی در آنکی - شهر ، یکفرسخی پل قدیمی موسوم به قرق گز واقعت. این پل روی رودخانه توخمه کمی بالای ملتقای آن بفرات قرار دارد . Zapetra ۳ - Sozopetra ۴ - Zapetra

و منصور خلیفه عباسی و پس از او مأمون بتجدید بنای آن همت گماشتند. یاقوت و مؤلفان دیگر زبطره و قلعه الحدث را که قریباً درباره آن گفتگو خواهیم کرد یکی دانسته‌اند. وقایع نگاران عرب و رومی زبطره یا سوز پطره را از جهت اینکه ثئوفیلوس<sup>۱</sup> آنرا تسخیر نمود و سپس معتصم خلیفه عباسی در موقعیکه به عموریه حمله کرد آنرا از تصرف رومیان بیرون آورد مورد توجه خاص قرار داده‌اند، چنانکه در فصل دیگر از آن سخن خواهیم گفت. اهمیت زبطره مدت زمانی پایدار ماند ولی ابوالفداء که در سال ۷۱۵ هجری آنجا را دیده است گوید قلعه‌ای است ویران و خالی از کشت و کار و مردم و از باروی آن تنها نشانی باقی مانده، بطوریکه مورخ مزبور خود در میان درختان بلوطی که در محل آن شهر روئیده و زمانی مزارعی حاصلخیز بوده بشکار پرداخته گوید خر گوش هائی بزرگی خر گوشهای آنجا در جای دیگر ندیده است و همچنین گوید این مکان در دو منزلی جنوب ملطیه و در مغرب حصن منصور واقع است، که راجع بآن گفتگو خواهیم کرد.<sup>۲</sup>

قلعه «الحدث» یا اداتای<sup>۲</sup> رومی را مسلمین در زمان خلافت عمر بن خطاب فتح کردند و مکرر در کتب تواریخ ذکر آن رفته است. کلمه حدث در زبان عربی بمعنی خبر مخصوصاً خبر غم انگیز است. بلاذری گوید معبر حدث پس از استیلای مسلمین بر آن معبر سلامت نامیده شد. بهر حال اسم معبر سلامت (درب السلامة)، چنانکه در فصل آینده از آن سخن خواهیم گفت، غالباً بر جاده قسطنطنیه که از معبر کیلیکیه عبور میکرد اطلاق میشد. حدث مسجدی نیز داشت. مهدی خلیفه عباسی در سال ۱۶۲ بتجدید ابنیه حدث فرمان داد و پس از او هارون الرشید کار پدر را تکمیل کرد و ساخلوبی مشتمل بر دو هزار نفر در آنجا گذارد. اصطخری گوید زمین آنجا حاصلخیز است و قلعه مزبور چند بار میان رومیان و مسلمین دست بدست شده است. بگفته یاقوت و مورخان دیگر حدث را بمناسبت اینکه خاک سیخ رنگ داشته است

۱ - Theophilus ۲ - ابن سیرابون ۱۳ ، بلاذری ۱۹۱ ، اصطخری ۶۳ ، یاقوت : جلد دوم ۹۱۴ ، ابوالفداء ۲۳۴ ، در باره محل زبطره و حدث ، آندرسن J. G. C. Anderson در مجله Classical Review شماره آوریل سال ۱۸۹۶ ضمن گفتگو درباره هجوم باسیل اول بریالقه در سال ۸۷۲ میلادی تحقیق کرده است . ۳ - Adata

الحمراء میگفتند و قلعه آن بر فراز کوهی بود که آنرا «احیدب» مینامیدند که بمعنی گوز کوچک است. در سال ۳۴۳ پس از آنکه این محل چند بار بین مسلمانان و رومیان دست بدست گردید سیف الدوله حمدانی آخرین بار آنرا متصرف شد و بتجدید ابنیه آن همت گماشت و پس از وی بدست مسعود بن قلیج ارسلان سلجوقی افتاد (سال ۵۴۵ هجری).

رودخانه‌ای که در جوار حدث بود نهر جوریت یا حوریت نام داشت که ابن سیرابون اشتبهاً آنرا یکی از شاخه‌های رود قباقب (رودخانه ملطیه) دانسته، اما یاقوت که آنرا حوریت نامیده صحیح گفته است که به رود جیحان یعنی پیراسس میریزد. ابن سیرابون گوید سرچشمه رود حدث چشمه ایست موسوم به عین زینثا که از دریاچه‌های کوچکی عبور نموده از نزدیک شهر حدث می‌گذرد. همچنین گوید رودخانه عرجان، که از جبل الرمش برمیخیزد به رود حوریت میریزد. خود شهر حدث از نهری آب برمی‌دارد که از رودخانه عرجان جدا شده و دوباره بآن ملحق میگردد. این بحث را بگفته ابوالفداء پایان میدهیم که گوید حدث در دوازده میلی سخاط العلوی در ساحل رودخانه اصلی جیحان واقع است.

محل واقعی حدث بخوبی مشخص نیست لیکن میتوان گفت قلعه مزبور در محلی واقع بوده که معبر سرعش (جرمانیقیه)<sup>۱</sup> تا البستان (عربسوس)<sup>۲</sup> را محافظت میکرد که در ساحل آقسوی امروز نزدیک انیکلی<sup>۳</sup> اقسو، یکی از منابع رود جیحان است.<sup>۴</sup> حصن منصور و قلعه بهسنا (که هنوز در زمان ما باقی است) هر کدام در ساحل رودخانه‌ای واقع بود و رودخانه‌های مزبور از شعب ساحل راست فرات هستند که یکی پس از دیگری در زیر سمیسط بفرات ملحق میگرددند. حصن منصور در این اواخر به «ادیمان» معروف شده و رومیان آنرا پرها میگفتند. حصن منصور یعنی دژ منصور بنام بانی آن منصور از قبیله قیس که در زمان سروان دوم آخرین خلیفه اموی در سال ۱۴۱ کشته شد و فرمانده قوای سرزی بود موسوم گردیده است. هارون الرشید در زمان خلافت پدرش مهدی باستحکام آن دژ همت گماشت و ابن حوقل در باره آن

۱ - Jermanicia - ۲ Arabissus - ۳ Inikli - ۴ - بلاذری ۱۹۱ - ۱۸۹ ابن سیرابون ۱۴ ،

اصطخری ۶۲ ، ابن حوقل ۱۲۰ ، یاقوت : جلد دوم ۲۱۸ ، جلد چهارم ۸۲۸ ، ابوالفداء ۲۶۳.

گوید شهری کوچک است، یک مسجد جامع دارد و کشت زار های آن از باران سیراب میشود، اما ابن حوقل میگوید این دژ نیز مانند دیگر دژهایی که در مرزهای بلاد اسلامی است بنوبت از طرف مسلمین و رومیان مورد نهب و غارت و ویرانی واقع می گردد. یاقوت گوید حصن منصور شهر است دارای بارو و خندق و سه دروازه و در میان شهر دژ است دارای دو بارو پشت یکدیگر. زمانیکه ابوالفداء در قرن هشتم بتألیف کتاب خود میپرداخت حصن منصور خراب بود ولی اطراف آن اراضی مزروع نیز وجود داشت.

رود ازرق از شمال باختری حصن منصور میگذشت و این دژ در زمین مسطحی بالای رود واقع بود و فرات در کناره جنوبی آن جریان داشت. دژ بهسنا که در تواریخ صلیبی بهسدن نوشته شده در مغرب حصن منصور بود و پیرامون آن ناحیه «کیسوم» نامیده میشد. بهسنا بر فراز تپه ای قرار داشت و در پای آن تپه شهری بود دارای مسجد و بازارهای پرمایه و حول و حوش شهر زمینی بسیار حاصلخیز. یاقوت بهسنا را دژی بسیار مستحکم معرفی کرده است. در ساحل رودخانه سنجه که نزدیک بهسنا بود و رومی ها آنرا «سنگز» میگفتند شهرچه ای بود موسوم به سنجه و نزدیک این شهرچه پلی بود معروف که فقط یک طاق از سنگ تراشیده داشت و بقول ابن حوقل از آن بزرگتر و شگفت آمیزتر پلی نبود و یکی از عجایب دنیا شمرده میشد. یاقوت از رودخانه های سنجه و کیسوم سخن رانده و گوید از شاخه های فرات هستند و در باره آن پل عظیم گوید طاقی است که یک پایه آن را بر این ساحل و پایه دیگر را بر ساحل مقابل نهاده اند و دهانه طاق بیش از دویست گام است و از تخته سنگهای تراشیده بزرگ ساخته شده که طول هر یک از آن تخته سنگها ده ذرع و ارتفاع آن پنج ذرع است. گویند این پل را با کمک طلسمی ساخته و پرداخته اند<sup>۱</sup> وی ضخامت سنگها را ذکر نکرده است.

۱ - بلاذری ۱۹۲، اصطخری ۶۲، ابن حوقل ۱۲۰، یاقوت: جلد اول ۷۷۰، جلد دوم ۲۷۸، جلد سوم ۱۹۲، ۸۶۰، ابوالفداء ۲۶۵، ۲۶۹. پل سنجه همیشه به عنوان یکی از عجایب چهارگانه جهان ذکر شده و سه تای دیگر عبارتند از کلیسای رها، که ذکر آن گذشت، و مناره اسکندریه و مسجد دمشق (بقیه حاشیه در صفحه ۱۳۳)

ایالت جزیره یعنی بین النهرین علیا صادرات زیاد نداشت. مقدسی سیاهه ای را ذکر نموده که قسمت عمده اقلام آن محصولات است که از زمین بدست می آید. از موصل مرکز ایالت جزیره غله و عسل و زغال و پنیر و کره و سماق و نارदानه و ترنجبین و گوشت نمک سود و ماهی طریخ، همچنین آهن و از مصنوعات چاقو و تیر و زنجیر و پیاله صادر میشد. از ولایت سنجا ببادام و نارदानه و سماق و نیشکر، از نصیبین شاه بلوط و از رقه روغن زیتون و صابون و قلم تحریر صادر میگردید. رجه به تهیه و صدور گلابی بسیار عالی و حران به تهیه و صدور عسل و یکنوع شیرینی موسوم به قبیط معروف بود. جزیره ابن عمر به صدور بادام و گردو و روغن و اسب های راهواری که در مرزهای آنجا پرورش می یافتند شهرت داشت. از حسنیه در ساحل رودخانه خابور کوچک (در کناره خاوری دجله) پنیر و کبک و مرغابی و خشکبار صادر میشد. از معلثای مجاور حسنیه زغال و انگور و میوه تازه و گوشت نمک سود و کتف و الیاف کتف، و از آمد در دیار بکر پارچه های پشمی و نخی معروف بخارج میبردند.<sup>۱</sup>

شاهراه های بین النهرین علیا دنباله راههای عراق بود. راه چاپاری از بغداد به موصل در امتداد ساحل خاوری دجله بسوی ولایت جزیره پیش میآمد و در نزدیکی

(یاقوت: جلد دوم ۵۹۱). مقدسی در دو موضع این پل را که بر روی نهر سنجه که از شاخه های ساحل راست فرات است و نزدیک سیمساط به آن می ریزد با پل حسنیه که کم اهمیت تر از آن است و بر روی خابور کوچک، یکی از شاخه های دجله قرار دارد، اشتباه کرده است. (مقدسی ۱۳۹، ۱۴۷ و نیز به صفحه ۱۰۰ همین کتاب رجوع کنید). نهر سنجه اکنون بلم (بضم اول و فتح دوم) سو نامیده میشود و پس از پیوستن به کاخته چای از سمت شمال، بمسافت کمی بالای سیمساط، به فرات می ریزد و ظاهراً همان نهر سنجه معروف نزد جغرافی نویسان عرب است. پل بزرگ این رودخانه که از عجایب دنیا بشمار می رود هنوز باقی است. این پل را و اسپیان Vespacian بنا کرد و عبارت از یک طاق است بطول ۱۱۲ قدم که در ملتقای بلم سو به کاخته چای بر روی آن قرار دارد و آنرا از عجیب ترین آثار باقیمانده از ساختمانهای دوره رومی شمرده اند.

تصویر آن در مجله جغرافیائی Geographical Journal سال ۱۸۹۶ صفحه ۲۲۳ و نیز ضمن شرح مبسوطی که هیومان Humann و پخشین Puchstein در کتاب Reisen in Kleinasien نوشته اند دیده میشود. به الواح ۴۱-۴۲ و ۴۳ آن کتاب نگاه کنید.

تکریت بایالت مزبور وارد میشد و در امتداد ساحل چپ دجله مستقیماً به « جبلتا » میرفت و از راه « سن » و « حدیثه » بموصل میرسید . تفصیل این راه در کتب جغرافی نویسان قدیم عرب و در کتاب حمدالله مستوفی آمده است .<sup>۱</sup>

از موصل راه چاپاری از ساحل راست دجله یعنی از جانب باختری گذشته پیش میرفت تا به « بلد » میرسید و آنجا دوشاخه میشد : راه سمت چپ از سنجار به قرقیسیا در ساحل فرات میرفت و جاده سمت راست از نصیبین گذشته و بسوی کفر توثا میرفت و از آنجا باز دوشاخه میشد که شاخه راست آن به آمد میرفت و شاخه چپ به رأس العین و از آنجا به رقه در ساحل فرات منتهی میگردید .

ابن خردادبه و قدامه این راه یعنی راه موصل به آمد را ذکر کرده اند . مقدسی هم شرح آن را با ذکر منزلگاهها در کتاب خود آورده و همچنین در مؤلفات اینان تفصیل راههایی که از این جاده جدا میشد و فرات منتهی میگردید داده شده است . مقدسی منزلگاههای راه موصل به جزیره ابن عمر را که از حسنیه میگذشت ذکر نموده ، همچنین راهی را که از آمد به بدلیس نزدیک دریاچه وان میرفت و از ارزن عبور میکرد بیان کرده است .<sup>۲</sup>

راه چاپاری که در امتداد ساحل راست فرات یعنی جانب باختری آن قرار داشت از آلوسه شروع شده به عانه میرسید و از آنجا به الفرضه (لنگر گاه) در کنار رودخانه فرات منتهی میگردید و در آنجا دوراه میشد : یکی در امتداد فرات بسمت فاش مقابل قرقیسیا میرفت و آنجا در جانب باختری فرات سیر میکرد تا به رقه میرسید و راه دیگر که راه سمت چپ بود از الفرضه شروع گردیده بسمت رقه میرفت و از وسط بادیه گذشته از رصافه عبور میکرد و بدون اینکه پیچ و خم فرات را پیروی کند به رقه میرسید . رصافه منزلگاه مهمی بود زیرا دوراه از آنجا بسمت باختر میرفت و از بادیه شام گذشته یکی از آنها به دمشق و حمص<sup>۳</sup> میرسید . بطوریکه بیان کردیم راههای دیگری نیز به قرقیسیا

۱ - ابن خردادبه ۹۳ ، قدامه ۲۱۴ ، مقدسی ۱۴۹ ، ۱۴۸ ، ۱۳۵ ، مستوفی ۱۹۵ .

۲ - ابن خردادبه ۹۶ ، ۹۵ ، قدامه ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، مقدسی ۱۴۹ ، ۱۵۰ .

۳ - Emma

ورقه منتهی میگردید ، از جمله راهی بود از موصل از راه سنجار ، و دیگری از نصیبین از راه رأس العین و باجروان ، و راه سوم از رقه و باجروان و حران و رها (ادسا) میگذشت و به آمد منتهی میشد .

راهی نیز بود که از رقه جدا گردیده به سروج و از آنجا به سمیسط میرفت بدون اینکه از پیچ و خمهای فرات پیروی کند . در کتابهای مسالک فاصله های بین سمیسط تا حصن منصور و ملطیه و کمخ و سایر قلاع مرزی ذکر گردیده اما متأسفانه این مسافت هاچنان دقیق ذکر نشده که ما بتوانیم بکمک آنها محل صحیح حدت و زبطه را که هنوز مورد نظر و تأمل است پیدا کنیم ، گویا اینکه در کتاب مقدسی برخی یادداشتهای راجع باین مرزهای دور دست یافت میشود .

### فصل نهم

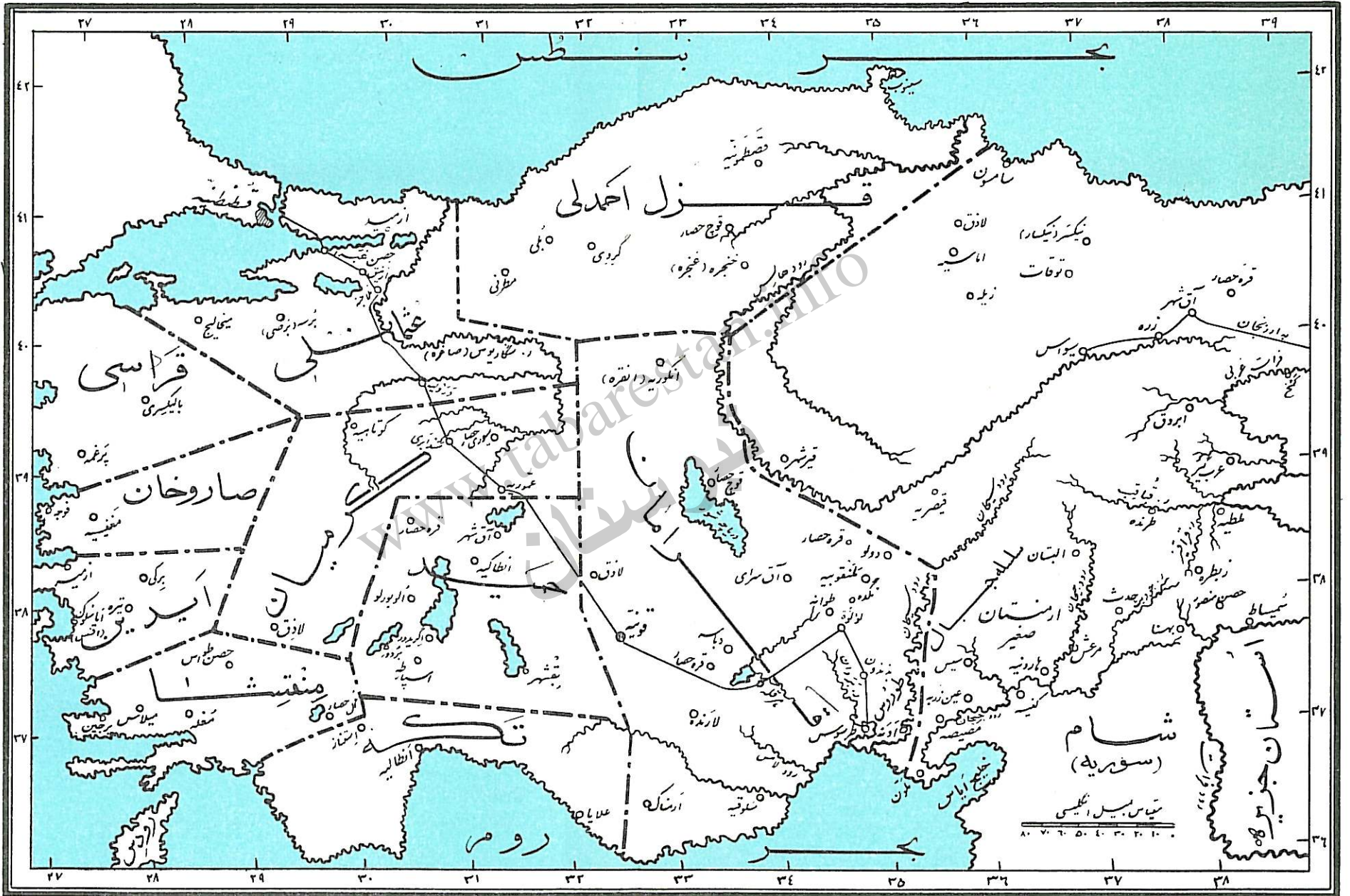
## روم یا آسیای صغیر

بلاد روم - ثغور اسلامی از ملطیه تا طرسوس - دومعیر بزرگ در جبال طوروس -  
جاده قسطنطنیه که از معابر کیلیکیه میگذشت - طرابوزان - سه محاصره قسطنطنیه -  
جنگهای مسلمانان در آسیای صغیر - غارت عموریه بوسیله معتصم - فتح آسیای  
صغیر بوسیله سلجوقیان - ارمنیه صغری - صلیبیون - مهمترین شهرهای سلجوقیان  
در بلاد روم

مسلمانان ممالک روم شرقی را بطور کلی بلاد روم میگفتند. کلمه رومی  
در قرون اول اسلامی همان معنی کلمه نصرانی را داشت خواه یونانی بود  
خواه از ملت های لاتن. دریای مدیترانه را نیز بحر الروم میگفتند و رفته رفته اسم  
«بلاد روم» به «روم» تنها اختصار یافت و کلمه «روم» بر آن کشور های مسیحی  
که بکشورهای اسلامی مجاور و نزدیک بودند اطلاق گردید و از این جهت اعراب  
سرزمین پهناور آسیای صغیر را که در اواخر قرن پنجم هجری با استیلای سلاجقه  
بر آنجا بدست مسلمانان افتاد روم نامیدند.

متأسفانه بسبب فقدان کتابهایی که در آنزمان نوشته شده باشد، اطلاعات  
قابل اطمینانی از تاریخ و جغرافیای آسیای صغیر در قرون وسطی، چه در دوره مسیحیان  
و چه در دوره مسلمانان، بقدر کفایت در دست ما نیست. طبیعتاً جغرافی نویسان قدیم

۱ - کتاب Historical Geography of Asia Minor تألیف پرفسور رسمی W. M. Ramsay  
(که از این پس بحروف H. G. A. M. بآن اشاره میکنیم) خلاصه ای از تمام آنچه را که راجع  
(بقیه حاشیه در صفحه ۱۳۷)



بلاد روم



عرب هم اطلاعات زیادی از این بلاد که در دوره اعراب یکی از ممالک امپراطوری روم محسوب میشد نداشتند ، و پس از تسلط سلجوقیان ترك زبان بر آنجا نیز متأسفانه نویسندگان مسلمان باین سرزمین اسلامی دور افتاده توجهی نکردند و اولین شرح کاملی که در باره آسیای صغیر اسلامی بدست ما رسیده نوشته حاجی خلیفه است ، که آنهم در آغاز قرن یازدهم هجری یعنی دو بیست سال بعد از الحاق آن سرزمین بامپراطوری عثمانی نوشته شده است.<sup>۱</sup>

حدود بلاد اسلامی و روم در زمان امویان و عباسیان ، بلکه تا یک قرن و نیم پیش از آنکه هجوم خانمانسوز مغول حکومت عباسیان را براندازد ، از دو سلسله جبال طوروس و آنتی طوروس تشکیل میگردد . این حدود را خطی طولانی که از سنگرها و دژها تشکیل شده بود تعیین و حمایت میکرد . این دژها را در عربی ثغور که جمع «ثغر» است میگفتند و از ملطیه در ساحل فرات علیاتاً طوروس نزدیک ساحل مدیترانه امتداد داشت . این سنگرها و دژها را گاهی رومی ها و زمانی مسلمانان متصرف میشدند و بین این دو گروه دست بدست میگشت . این ثغور نیز عموماً بدو دسته تقسیم میشد . دسته ای در شمال شرقی که از جزیره حراست میکرد و ثغور جزیره نامیده میشد و دسته ای در جنوب باختری که بلاد شام را حراست میکرد و ثغور شام خوانده میشد . از جمله ثغور جزیره ملطیه ، زبطره ، حصن منصور ، بهسنا وحدت بود که در فصل سابق از آنها گفتگو شد ، بعلاوه سرعش ، هارونیه ، کنیسه

باین موضوع بخواهیم شامل است و هر کس خواسته باشد بدقت این موضوع بپیچیده و مشکل را بفهمد ناچار است بآن کتاب رجوع کند . ما در این فصل از آن کتاب بیش از مراجع دیگری که در ذیل صفحات ذکر شده است استفاده کرده ایم . رسالات سودمندهی که این دانشمند در مجله جغرافیائی Geographical Journal شماره سپتامبر ۱۹۰۲ صفحه ۲۵۷ و شماره اکتبر ۱۹۰۳ صفحه ۳۵۷ نگاشت نیز قابل استفاده است .

۱ - اما در مدیترانه شرقی مسلمین بخوبی دو جزیره قبرس و رودس را می شناختند زیرا مسلمانان در سال ۲۸ هجری بفرماندهی معاویه که بعداً بخلافت رسید به جزیره قبرس حمله بردند ، با این وصف یک شرح جغرافیائی مفصلی از این دو جزیره بدست ما نرسیده است . بلاذری ۱۰۳ ، ۲۳۶ ، یاقوت : جلد دوم ۸۳۲ ، جلد چهارم ۲۹ .

و عین زربی . ثغوری که از شام حراست میکرد و در مجاورت ساحل شمالی خلیج اسکندرونه قرار داشت مصیبه ، اذنه و طرطوس بود .

مرعش را رومیها مراسیون<sup>۱</sup> میخواندند و گویند آن در جایگاه جرمانیقیه ساخته شده است . معاویه بن ابی سفیان در قرن اول بنای آنرا تجدید کرد و در اواخر دوره امویان مسلمین آنجا را پایگاه خویش ساختند و جمع کثیری از مسلمانان در آنجا اقامت گزیدند و مسجد جامعی نیز برای خود بنا کردند . هارون الرشید هم بر استحکامات آنجا افزود . این شهر یک خندق و دیوار داشت و در وسط آن قلعه ای بود معروف به قلعه مروانی که بقوت یاقول بنام مروان دوم آخرین خلیفه سلسله امویان نامیده میشد . در سال ۴۹۰ مرعش را صلیبیون بسر کرد گی گود فری دوبویون<sup>۲</sup> تصرف کردند و از آن پس مرعش یکی از شهرهای مهم ارمنیه صغری شد ( که بزودی درباره آن گفتگو خواهیم کرد ) و مدت زمانی در دست مسیحیان باقی ماند تا زمانی که دولت ارمنیه منقرض گردید . قلعه عین زربی که نزد صلیبیون بنام انازریس<sup>۳</sup> معروف بود هنوز پایدار است .

هارون الرشید در سال ۱۸۰ هجری بر استحکامات آن افزود و آنرا تعمیر کرد . اصطخری درباره عین زربی گوید این شهر در جلگه ای که نخل های بسیار دارد واقع است و اطرافش را مزارع حاصلخیز فرا گرفته . این شهر در قرن چهارم شهری آباد بود و باروئی داشت . گویند در نیمه آن قرن اسیر سیفالدوله حمدانی سه میلیون درهم ( تقریباً ۱۲۰۰۰۰ پوند ) برای استحکام آن خرج کرده است . معذلک رومیان چند بار آنرا تصرف نمودند و در آخر قرن بعد که بتصرف صلیبیون درآمد آنرا خراب کردند و سپس یکی از مستملکات ارمنیه صغری شد . ابوالفداء درباره آن گوید شهر یست در دامنه کوهی و بر فراز آن قلعه مستحکم ، و آن بمقدار یک روز راه در جنوب سیس واقع است و نیز ابوالفدا میگوید که از جنوب عین زربی رود جیحان میگذرد و در قرن هشتم مردم اسم عین زربی را تغییر داده آنرا ناورزا گفتند .

موضع هارونیه و کنیسه درست معلوم نیست ولی معلوم است که در کوههای

بین مرعش و عین زربی واقع بوده اند . هارونیه در غرب مرعش و تا آن یک روز راه فاصله داشت . گویند قلعه آن منسوب به هارون الرشید است که آن را در سال ۱۸۳ ساخته است . این قلعه در یکی از دره های غربی جبل لکام واقع بود . جبل لکام اسمی است که جغرافی نویسان مسلمان به سلسله جبال آنتی طوروس داده اند . دور نیست این حوقل هارونیه را دیده باشد زیرا میگوید در نهایت آبادی است . قلعه مستحکمی داشته که رومیان آنرا خراب کرده بودند و چنانکه یاقوت گوید در سال ۳۴۸ هزار و پانصد نفر ساکنین آنرا از زن و مرد و کودک اسیر نمودند . سیفالدوله حمدانی دوباره آنرا ساخت ولی مسیحیان آنرا پس گرفتند و سرانجام بدست پادشاه ارمنیه صغری افتاد . کنیسه که اسم کامل آن کنیسه السوداء یعنی کنیسه سیاه است از ثغور مهم باستانی است که بگفته بلاذری رومیان آنرا از سنگ سیاه ساخته بودند و هارون الرشید بر استحکامات آن افزود و ساخلو مهمی در آن جای داد . کنیسه مسجد جامعی داشت و ظاهراً در جنوب جیحان واقع بود ، زیرا اصطخری محل آنرا در ساقی از ساحل دریا ذکر میکند . ابوالفداء گوید تا هارونیه فقط دوازده میل مسافت دارد و مثل هارونیه از جمله بلاد ارمنیه صغری بشمار میرود .

ثغر دیگر در آن حوالی ثغری بود که اعراب آنرا «مثنقب» یعنی سوراخ شده می گفتند و بگفته یاقوت چون در کوههایی واقع شده بود که گوئی در آن کوهها سوراخ های بزرگی حفر شده بود آن ثغر باین نام موسوم شد . موضع دقیق آن معلوم نیست ولی قطعاً از کنیسه مسافت زیاد نداشته و پای جبل لکام نزدیک ساحل دریا و مجاور مصیبه واقع بوده است . بانی آن هشام خلیفه اموی است و یاقوت گوید از بنا های عمر بن عبدالعزیز پرهیز کارترین خلفای امویانست و بگفته ابن حوقل قرآنی بیخط آن خلیفه در آنجا وجود داشته . بلاذری گوید وقتی مهندسین خواستند خندق حصن مثنقب را حفر کنند ساق پای انسانی از زیر خاک بیرون آمد چنان درشت و ستر که برای تماشای خلیفه هشام آنرا نزد وی فرستادند<sup>۱</sup> .

۱- اصطخری ۵۵ ، ۶۳ ، ابن حوقل ۱۰۸ ، ۱۲۱ ، بلاذری ۱۶۶ ، ۱۷۱ ، ۱۸۸ ، سمودی : جلد

اول ۳۶ ، جلد هشتم ۲۹۵ ، یاقوت : جلد اول ۹۲۷ ، جلد سوم ۷۶۱ ، جلد چهارم ۳۱۴ ، ۴۹۸ ،

۹۴۵ ، ابوالفداء ۲۳۵ ، ۲۵۱ .

سه شهر مصیبه<sup>۱</sup> و اذنه و طرسوس که همه از بناهای رومیانست هنوز پایدار مانده. مصیبه واقع در کنار جیحان (رود پیراسس) را عبدالله پسر عبدالملک خلیفه اموی در قرن اول فتح کرد و قلعه آنرا بر همان شالوده قدیم استوار نمود و ساخلو نیرومندی در آنجا گذارد و مسجدی بر فراز تل قلعه بنیان نهاد و کلیسای قلعه را انبار غله ساخت، و پس از اندک زمانی در سمت دیگر رود جیحان ریح یا شهر دیگری ساختند که آنرا «کفرییا» نامیدند و عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی مسجد دیگری در آنجا ساخت که دارای آب انباری بزرگ بود. سروان دوم آخرین خلیفه اموی ریح سومی را ساخت که آنرا «خصوص» نامیدند و دارای حصار و دروازه‌هایی از چوب بود و پشت حصار خندقی داشت. در دوره خلفای عباسی، منصور یک معبد قدیمی را به مسجد تبدیل کرد و وسعت آنرا سه برابر مسجدی که عمر بن عبدالعزیز ساخته بود قرارداد. هارون الرشید کفرییا را دوباره ساخت و مأمون مسجد آنرا وسعت داد. بین کفرییا و مصیبه روی جیحان پلی سنگی وجود داشت و در سال ۱۳۹ چون قسمتی از مصیبه در نتیجه زلزله خراب گردیده بود خلیفه منصور بساختن آن امر کرد و آنرا معموریه نام داد و بالاخره مصیبه نیز مثل نواحی مجاور آن بتصرف پادشاهان «ارمنیه الصغری» درآمد.

شهر اذنه نزدیک مصیبه در کنار نهر سیحان (رود سرس)<sup>۲</sup> واقع است و در راه آن بمسافت کمی از مصیبه پلی سنگی از زمان ژوستینیان<sup>۳</sup> وجود داشت که در زمان ولید خلیفه اموی بسال ۱۲۵ هجری ترمیم گردید و به «جسر الولید» معروف شد. این پل دوباره در سال ۲۲۵ با سر معتمد خلیفه عباسی مرمت گردید. قسمتی از اذنه نیز در سال ۱۴۱ بدستور منصور تجدید بنایافت و اصطخری در وصف آن گوید شهری معمور و خرم است در باختر رود سیحان و دارای جمعیت زیاد و باروری مستحکم. قلعه شهر در ساحل شرقی رودخانه واقع بود و بگفته یاقوت این قلعه بوسیله پلی که یک چشمه، یعنی یک طاق، داشت بشهر مربوط می‌شد. گرداگرد اذنه حصارهای باهشت دروازه و پشت آن حصار خندقی عمیق قرار داشت.

رودخانه‌های سروس و پیراموس را مسلمانان بترنیب سیحان و جیحان نام

داده‌اند. در اوایل اسراین دورودخانه سرزآبی ممالک اسلام و روم بود و جغرافیون عرب چنانکه بعدها خواهیم آورد بقیاس یا بتقلید از نام آمودریا<sup>۱</sup> و سیر دریا<sup>۲</sup> واقع در آسیای مرکزی، آنها را باین دو نام نامیدند. سرچشمه این دورودخانه در ارتفاعات شمالی ارمنستان صغیر است و جیحان، که ابوالفداء آنرا به اندازه فرات میداند و میگوید در زمان او مردم آنرا «جهان» می‌گفتند، بعد از عبور از مصیبه در خلیج ایاس<sup>۳</sup> در شمال بندر ملون<sup>۴</sup> (ملوس که بعدها «ملو» نامیده شد) بدریای مدیترانه میریزد. سیحان از جیحان کوچکتر است و غیر از اذنه شهر مهم دیگری در ساحل سیحان نیست، و پل سنگی مشهوری چنانکه مکرر ذکر آن شده است روی این رودخانه وجود داشت. بگفته سعودی سیحان و جیحان از رودهای بهشت‌اند.<sup>۵</sup> مهمترین ثغور اسلامی شهر طرسوس بود که ساخلو نیرومندی متشکل از سوار و پیاده در زمان قدیم آنرا حفظ میکرد زیرا این مکان برسدخل جنوبی معبر معروف کیلیکیه در جبال طوروس مسلط بود. این حوقل گوید طرسوس دو باروی سنگی و صد هزار سوار ساخلو داشت. سپس گوید بین آن شهر و سرز روم کوههای بلندی از انشعابات جبال لکام قرار دارد که مانند سدی سدید بین دنیای اسلام و مسیحیت کشیده شده است. این جغرافی دان از ساخلو نیرومندی که خود او بسال ۳۶۷ هجری در آنجا دیده چنین میگوید: ساخلو آنجا از جنگجویانی تشکیل میشود که از اکناف ممالک برای پیکار با رومیان داوطلبانه بآنجا می‌آیند زیرا در همه بلاد ایران و جزیره عراق و حجاز و یمن و شام و مصر و سراسر شهری نیست که خانه و رباطی در طرسوس برای لشکریان (غازیان) آن شهر که بقصد جنگ با رومیان می‌آیند وجود نداشته باشد. همینکه این غازیان به طرسوس میرسند به آن خانه‌ها و رباطها وارد میشوند و از خیرات و میراث و جوایز و انعامهای سرشاری که از جانب سلاطین و فرمانروایان ممالک اسلامی بی در پی میرسد برخوردار میگردند، و کمتر پادشاهی است که بآنجا لشکریانی گسیل نکرده باشد.

۱ - Oxus - ۲ Jaxartes - ۳ Ayas - ۴ Mallus - ۵ - بلاذری ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸ ،

اصطخری ۶۳ ، ۶۴ ، این حوقل ۱۲۲ ، سعودی : جلد دوم ۳۵۶ ، جلد هشتم ۲۹۵ ، یاقوت : جلد اول ۱۷۹ ، جلد دوم ۸۲ ، جلد چهارم ۵۵۸ ، ۵۷۹ ابوالفداء ۵۰ .

خلفای اول عباسیان مخصوصاً مهدی و هارون الرشید با استحکام قلعه طرسوس و تقویت ساخلو آن توجه کامل داشتند و در آغاز امر ساخلو آنجا را هشت هزار نفر قراردادند و حملات سالیانه آنها بر ضد مسیحیان از معبر معروف به باب الجهاد آغاز می‌شد. مأمون خلیفه که در حوالی بزدون<sup>۱</sup> مرد در جانب چپ مسجد جامع طرسوس دفن شد و رودخانه بردان «رود کدنس»<sup>۲</sup> از میان آن شهر میگذشت. این شهر دوبار و شش دروازه داشت با خندقی عمیق پشت بازو. یاقوت میگوید تا سال ۳۵۴ طرسوس شهر سرحدی اسلام بود و در آن سال قفقور<sup>۳</sup> امپراطور روم که بر ثغور اسلامی استیلا یافته بود طرسوس را محاصره کرد و شهر مزبور بدون جنگ و خونریزی تسلیم شد. هر کس که خواست از آنجا بیرون رود بسایر بلاد مسلمین مهاجرت کرد و آنان که در شهر باقی ماندند بدادن جزیه مجبور شدند. تمام مساجد خراب گردید و باس قفقور تمام مصاحف سوزانیده شد. بعلاوه هر چه اسلحه در زرادخانه طرسوس موجود بود بتصرف وی درآمد و آن شهر باتمام حول و حوش آنجا تا سال ۶۲۳ در دست مسیحیان باقی ماند.

رود قدیم کدنس چنانکه گفته شد به رود بردان یا بردا معروف بود و بقول ابن فقیه آن را نهر الغضبان نیز می‌گفتند. این رود از کوه معروف اقرع (کچل) واقع در کوهستان شمال طرسوس سرچشمه میگرفت و نزدیک مصب جدید رود سیحان بدریای مدیترانه میریخت. در سمت باختر یک منزلی طرسوس در زمان قدیم رود لاموس<sup>۴</sup> که اعراب آنرا نهر اللاس می‌گفتند سرز طبیعی بلاد اسلامی را مشخص میساخت و در اینجا مدت زمانی مبادله اسرای مسلمان و مسیحی بعمل می‌آمد. آنطرف رود شهر رومی سلوقیه یا سلوکیه کیلیکیه<sup>۵</sup> واقع بود که اخیر در زمان ترکها سلفکه<sup>۶</sup> نامیده شد.<sup>۷</sup>

جبال طوروس چندین معبر یا گذرگاه داشت که غالباً دو معبر آن مورد

۱ - Podandos - ۲ Cydnus - ۳ Nicephorus Phocas - ۴ Lamos - Seleucia of Cilicia - ۵ Selefkah - ۷ ابن حوقل ۱۲۳ ، ابن فقیه ۱۱۶ ، بلاذری ۱۶۹ ، سعودی : جلد اول ۲۶۴ ، جلد هفتم ، جلد هشتم ۷۳ ، یاقوت : جلد اول ۵۵۳ ، ۵۵۸ ، جلد سوم ۵۲۶ ، طبری : جلد سوم ۱۲۳۷ . در این الاثیر ( جلد ششم ۳۴۰ ) نام رودخانه لامس اشتهاً بصورت « نهرالن » چاپ شده است .

استفاده مسلمین برای حملات سالیانه آنها ببلاد روم واقع میشد. معبر اول در شمال شرقی درب الحدث نام داشت که از مرعش بسمت شمال میرفت و به ابلستن که بعدها البستان خوانده شد میرسید<sup>۱</sup>. این معبر را قلعه مستحکم حدث نگهبانی میکرد که در فصل گذشته از آن گفتگوشد. معبر دوم که بیش از معبر اول از آن عبور و مرور میشد معبر معروف به معبر کیلیکیه واقع در شمال طرسوس بود و از آنجا شاهراهی بود که به قسطنطنیه میرفت و از این راه بود که قاصد های سریع السیر و ایلچیان که بین خلیفه اسلام و قیصر روم آمد و رفت میکردند میآمدند و میرفتند و یورش های مسلمانان بمسیحیان و مسیحیان بمسلمانان نیز از همین معبر بوقوع می پیوست. ابن خردادبه در سال ۲۵۰ بطور دقیق بشرح منازل این راه پرداخته و بسیاری از نویسندگان دیگر از وی نقل قول کرده اند. این معبر در قسمت جنوبی به درب السلامة موسوم بود و به معابر معروف کیلیکیه<sup>۲</sup> اتصال داشت و اینک شرح آن، گرچه تعیین محل بسیاری از این نقاط در زمان ما امکان پذیر نمیشد ولی هر جا که ممکن بوده است بین الهالین محل آنرا تعیین کرده ایم. ابن خردادبه گوید « از طرسوس تا علیق دوازده میل و از آنجا تا رهوه ( یعنی زمین گود که دور نیست همان موپسکرن<sup>۳</sup> قدیم باشد ) و از آنجا تا جوزات دوازده میل و از آنجا تا جرد قوب هفت میل و از آنجا تا بزدون<sup>۴</sup> ( که بزنتلی جدید است ) هفت میل و در اینجا چشمه ایست معروف به چشمه رقه که در آنجا مأمون خلیفه جان سپرد و از آنجا تا معسکر الملک در نزدیکی چشمه های آب گرم لؤلؤ<sup>۵</sup> ( لولون ) و صفصاف ( نزدیک فوستینوپولیس )<sup>۶</sup> ده میل و همچنین ناحصن الصقالبه ده میل است. از معسکر الملک ( در انتهای معبر کیلیکیه ) تا وادی - الطرفاء دوازده میل و از آنجا تا « منی » بیست میل و از آنجا تا نهر هرقله ( ارا کلیه<sup>۷</sup> جدید و هر کلیه<sup>۸</sup> رومی ) شهریکه هارون الرشید آنرا بایورش تصرف کرد دوازده میل ، و از آنجا تا شهر لبن هشت میل و از آنجا تا رأس الغایة پانزده میل و از آنجا تا « مسکنین » شانزده میل و تا عین بر غوث دوازده و از آنجا تا نهر الاحساء ( یعنی رود

۱ - رومی Ablastha و یونانی Arabissus . ۲ - Pylae Ciliciae - ۳ Mopsukrene

۴ - Podandos - ۵ Loulon - ۶ Faustinopolis - ۷ Arakeliah - ۸ Heraclia

زیر زمینی) هجده میل و از آنجا تا حومه قونیه (ایکونیوم) ۱ هجده میل راه است. از قونیه تا العلمین پانزده و از آنجا تا ابروسمانه بیست و یک میل و از آنجا تا وادی الجوز دوازده و از آنجا تا عموریه ۲ دوازده میل است. جاده دیگری نیز هست که از العلمین به عموریه می‌رود باین ترتیب که از العلمین تا روستای نصر کرتی پانزده میل و از آنجا تا دریاچه باسیون (دریاچه چهل شهید) ده میل و از آنجا تا سند ده میل از آنجا تا قلعه سنده (سندس) ۳ هجده و از آنجا تا مغل بیست و پنج میل و از آنجا تا جنگل عموریه سی میل است. از عموریه تا روستاهای حراب پانزده میل فاصله است و از آنجا تا رودخانه صاغری ۴ عموریه دوسیل و از آنجا تا العلیج دوازده میل و از آنجا تا فلاسی الغابه پانزده میل و آنجا تا حصن الیهود دوازده میل و از آنجا تا سندابری ۵ هجده میل و از آنجا تا مرج (جمن) حمر الملک در درولیه (در ویلیوم) ۶ سی و پنج میل و از آنجا تا قلعه غروبولی پانزده میل و از آنجا تا کنائس الملک (کلیسا های شاه) ۷ سه میل و از آنجا تا تلول بیست و پنج میل و از آنجا تا اکوار پانزده میل و از آنجا تا ملامچنه پانزده میل و از آنجا تا اصطبل الملک پنج میل و از آنجا تا قلعه غبرا (کیبوتس) سی میل و از آنجا تا خلیج (یعنی تنگه بسفور قسطنطنیه) ۸ بیست و چهار میل، و نیقیه در مقابل (یعنی در جنوب) غبرا واقع است و در این جا کلام ابن خردادبه راجع به جاده قسطنطنیه پایان می‌رسد. ۱۰

Dorylaeum - ۶ Santabaris - ۵ Sangarius - ۴ Synades - ۳ Amorion - ۲ Iconium - ۱  
 ۷ - Basilica of Anna Comnena - ۸ Malagina - ۹ Bosphorus - ۱۰ - این خرداد به ۱۰۰ - ۱۰۲ :  
 ۱۱۰ ، ۱۱۳ . در این خرداد به صفحه ( ۱۰۲ ، ۱۰۳ ) وصف راههایی متفاوت با این راه آمده است  
 و ادریسی (چاپ جویرت Jaubert : جلد دوم ۳۰۹، ۳۰۷) مسافت آنرا نیز آورده است به نوشته های  
 رمسی Ramsay در H. G. A. M. صفحات ۲۳۶ و ۲۴۵ نیز رجوع کنید .

پروفور رمسی (به مجله جغرافیائی G. J. شماره اکتبر ۱۹۰۳ صفحه ۳۸۳ نگاه کنید)  
 محل حصن صقاله را خرابه های قلعه بزنطی میدانند. این قلعه از مرسیاه ساخته شده و امروز «انشا-  
 قلعه سی» خوانده میشود و بر قلعه کوچی که از طرف جنوب مشرف بر شهر بزنطی (بذنون، بودندس)  
 است قرار دارد. محل قلعه لولون بزنطی، که عربها آنرا لؤلؤ نامیدند، نیز توسط پروفور رمسی  
 (همان مأخذ، صفت ۴۰۱، ۴۰۲) که تصویری از قلعه مزبور نیز دارد) معین شده. این قلعه در طرف شمال، بالای  
 صفتصاف واقع است و صفتصاف جانشین اقامتگاهی در دره پائین آن است که شهر یونانی فوستینوپولیس  
 Faustinopolis قرار داشت .

آنچه جغرافی نویسان عرب از جغرافیای آسیای صغیر میدانستند بیشتر ملاحظاتش بر از اشتباه بود و جز در موضوع جاده عمومی قسطنطنیه مطلب دیگری را بیان نکرده اند. از جمله اشتباهی است که ابن حوقل در خصوص رودخانه های آلس و صاغره و هلس و سیکاریوس کرده است. همچنین در تواریخ قدیم اسامی زیادی از شهر های روم را می بینیم که اسم عربی آنها ذکر گردیده ولی قسمت عمده آن اسامی بعد از تسلط ترکها بر قسطنطنیه غیر از آن است که جغرافی نویسان عرب ذکر کرده اند و متأسفانه نویسندگان عرب وصفی از آن شهرها نکرده و فقط بذکر نام آنها اکتفا نموده اند. مثلاً تردیدی نیست که طوانه : Tyana، دبسه : Thebasa، ملقوییه : Malacopia، هرقله : Heraclia، لاذق : Laodicea، قیصریه : Caesarea، Mazaka of Cappadocia، انطاکیه : Antioch of Pisidia، قطیه : Cotyaeum، آقره : Angora، افسوس : Ephesus، ابدوس : Abydos و قمودیه : Nicomedia است .

شهر طرابزون که آنرا بصورت های طرابزنده و اطرابزنده نیز نوشته اند، چنانکه ابن حوقل گوید، بزرگترین بندری بود که در آغاز دولت عباسیان از قسطنطنیه مال التجاره بآن وارد میگردد و از آنجا به سایر بلاد اسلامی فرستاده میشد. تجار عرب یا نمایندگان آنها مال التجاره را از این جا گرفته از طریق کوهستان به ملطیه و شهر های دیگر کنار فرات علیا حمل میکردند و چنانکه ابن حوقل گوید تجارت آنجا بدست ارامنه بود ولی بسیاری از تجار مسلمین نیز در آنجا اقامت دائم داشتند. مخصوصاً پارچه های کتان یونانی و پارچه های پشمی و دیبای رومی از خلیج یعنی از بوسفور از راه دریاحمل میشد و به طرابزون میرسید. شهرت و اهمیت طرابزون را در آن زمان از این مطلب میتوان دریافت که بحر اسود را بنام آن بحر طرابزنده مینامیدند در حالیکه اسم رسمی آن بحر «بنطس» یا پنطس بود. این کلمه پنطس Pontos را که اعراب از رومیان گرفتند بسبب اشتباه در نقطه گذاری حروف از همان ابتدا بصورت «نیطس» و «نیطش» نوشتند و غالب مؤلفین ایرانی و ترک بهمین شکل کتابت

غلط این اسم را در تألیفات خود وارد کردند. و اینک با شیوع چاپ در زمان ما راهی برای تصحیح اشتباه مزبور باقی نمانده است.<sup>۱</sup>

هر چند در آثار مؤلفین عرب از نقشه شهرهای آسیای صغیر تا پیش از دوره سلاجقه یعنی نیمه دوم قرن پنجم هجری چیزی وجود ندارد، اما مسلمین از اکثر این بلاد اطلاع و وقوف کامل داشتند و در زمان امویان و اوایل عباسیان تقریباً هر سال وغالباً سالی دوبار یعنی در بهار و پائیز بعمليات جنگی دست میزدند و از گردنه های جبال طوروس گذشته وارد بلاد روم میشدند و منظور اصلی آنها رسیدن به قسطنطنیه بود و بالاخره هم توانستند سه دفعه قسطنطنیه را در زمان بنی امیه محاصره کنند ولی در هر سه محاصره بسختی شکست خوردند، و این امر بایه تعجب نیست زیرا از بوسفور تا طرسوس، پایگاه عملیات جنگی مسلمین، از راه فلات آسیای صغیر بخط مستقیم چهارصد و پنجاه میل و اندی فاصله است.

اولین سه محاصره مشهور در سال ۳۲ هجری زمان خلافت عثمان بوقوع پیوست و معاویه که بعدها بخلافت رسید آسیای صغیر را مورد تاخت و تاز قرار داده متوجه قسطنطنیه شد و خواست آنجا را اول با هجوم و یورش و سپس بوسیله محاصره تصرف کند ولی چون خیر قتل عثمان در اثناء محاصره رسید از محاصره دست برداشت و حوادثی پیش آمد که بتأسیس خلافت اموی منتهی گردید. محاصره دوم در سال ۴۹ زمان خلافت همین معاویه روی داد و او پسر و جانشین خود یزید را بجنگ کنستانتین چهارم فرستاد ولی در نتیجه بی لیاقتی سرداران لشکر اسلام شکست بزرگی نصیب محاصره کنندگان گردید و در این اثناء معاویه هم سرد و یزید بخلافت رسید و بی پایتخت برگشت. سومین محاصره قسطنطنیه که سه مرتبه آنها میباشد محاصره مهمی است که در زمان خلافت سلیمان اموی واقع شد و چند سال بطول انجامید. سلیمان برادر خود مسلمه را در سال ۹۶ بجنگ لئوی ایزوری<sup>۲</sup> گسیل داشت. از این پیکار که باز هم

۱ - ابن حوقل ۱۲۹ ، ۱۳۲ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ابن خردادبه ۱۰۳ ، بلاذری ۱۶۱ ، طبری : جلد سوم ۷۰۹ ، ۷۱۰ ، ابوالفداء ۳۴ ، یاقوت : جلد اول ۴۰۱ ، ۴۹۹ ، مسعودی : جلد اول ۲۶۰ . بحدردا گاهی بحر خزرمینامند و این همان اسمی است که بر دریای قزوین اطلاق میشود ( ابن خردادبه : ۱۰۳ ) .

Leo the Isaurian - ۱

شکست مسلمین تمام شد اخبار مفصلی از نویسندگان عرب و روم در دست داریم و در این نبردها بود که عبدالله معروف به بطلال یعنی قهرمان شهرت عظم یافت و بعدها ترکها او را قهرمان ملی خود و جنگجوی شکست ناپذیر اسلام شمرند .

با وجود شکستهای مکرر و سختی که در نتیجه این محاصره ها بر لشکریان اسلام وارد میشد مسلمانان بتاخت و تاز سالیانه خود ادامه میدادند و فقط چند سالی که عباسیان تمام اهتمام خویش را باستقرار حکومت خود مصروف داشتند فترتی در این تاخت و تازها روی داد و پس از اینکه این حکومت بجای خلافت بنی امیه استقرار کامل یافت هر چند نتوانستند بمحاصره قسطنطنیه دست یازند ولی سراسر آسیای صغیر مکرر از طرف آنان مورد تاخت و تاز و نهب و حرق واقع گردید و مشهورترین این لشکرکشی ها حمله معتصم عباسی پسر هارون الرشید در سال ۲۲۳ به عموره آبادترین بلاد شرق بود و گویند این شهر مستحکم ترین قلاع بلاد روم و چشم و چراغ سرزمین سسیحیان بشمار میآمد و بامر خلیفه بیاد غارت رفت و خراب گردید و سوزانیده شد و خلیفه با رضایت و غنائم سرشار از آنجا مراجعت کرد.<sup>۱</sup>

این خردادیه شهرها و نواحی آسیای صغیر را در دوره امپراطوران روم شرقی بدقت وصف کرده و نوشته او برای تصحیح گفته های مشوش کنستانتین پروفیر و ژنیتوس<sup>۲</sup> مفید است. بهر حال در اینجا ما از بحث در این موضوع بی نیازیم زیرا این موضوع بجغرافیای امپراطور روم شرقی ارتباط دارد، ولی گذشته از شهرهایی که اساسی آنها را ذکر کردیم مؤلفین عرب در شرح حملات مسلمانان بماوراء حدود کشورهای اسلامی مواضعی را ذکر کرده اند که امروز پیدا کردن آن مواضع مشکل است یا از جهت مبهم بودن حدود آن مواضع یا از جهت اشتباهی که در ذکر آن اساسی برای آنها پیدا شده است. مثلاً مرج اسقف که مکرر در کتب نویسندگان عرب ذکر گردیده

۱ - مستر بروکس E. W. Brooks با استفاده از منابع عربی تاریخ شروع حملات مسلمین به آسیای صغیر را تحت عنوان The Arabs in Asia Minor, b31 to 150 مندرج در Journal of Hellenic Study جلد هجدهم سال ۱۸۹۸ و نیز در Byzantines and Arabs in the time of early Abbasid, 750 to 813 مندرج در مجله English Historical Review بخش اول اکتبر ۱۹۰۰ و بخش دوم ژانویه ۱۹۰۱ آورده است . ۲ - Constantine Porphyrogenitus

این خرداد به آنرا در حدود باختر بزدنودن ذکر نموده . همچنین مظلومه یا مطابیر چند جا نام برده شده و ما قاعده<sup>۱</sup> باید آنرا در مجاورت ملقوییه جستجو کنیم . ذوالکلاع که ذوالکلاع نیز نوشته شده قلعه<sup>۲</sup> معروفی بوده و بلاذری گوید نزداهالی روم بمعنی قلعه ستارگان است و بنظر میرسد که با سیدروپلیس<sup>۱</sup> واقع در کاپادوکیه<sup>۲</sup> منطبق است . شهر لولو که لولون رومی است و اعراب برای اینکه این نام دارای معنی باشد آنرا لؤلؤة یعنی سروارید نامیدند ، چنانکه قبلاً گفته شد ، در آخرین ناحیه شمالی معبر کیلیکیه است که در شمال آن تیانا ( طوانه یا طوانه ) واقع بود و هارون الرشید در آنجا ساخلو نیرومندی قرارداد و مسجدی ساخت . شهر یا قلعه صفصاف در راه قسطنطنیه نزدیک لؤلؤة شاید در جایگاه فوستینو پلیس ( که در صفحه ۴۴ نام آن برده شد ) واقع بود . در جنوب بزدنودن قلعه صقالبه واقع بود که در آنجا بطوریکه بلاذری گوید سروان دوم آخرین خلیفه اموی گروهی از صقالبه را که از امپراطوری روم شرقی فرار کرده بودند ساخلو گذارده بود<sup>۳</sup> .

بعد از سال ۲۲۳ که سال حمله مشهور معتصم خلیفه به عموریه است حملات مسلمانان ببلاد روم کمتر شد و فتنه های چندی که در بغداد ظهور کرد خلفای عباسی را از توجه بجنک رومیان منصرف ساخت اگرچه در عین حال از نیمه قرن سوم تا قرن پنجم بسیاری از سپاهیان مسلمین از ممالک تابعه خلفاء از معابر گذشتند و مرزهای یک حال باقی نمانده بجلو و عقب میرفت و میتوان گفت که مسلمانان هیچ نقطه ای از ماوراء جبال طوروس را بطور ثابت و دائم نتوانستند برای خود نگاهدارند .

ظهور ترکان سلجوقی در قرن پنجم که متعاقب جنگهای صلیبی اتفاق افتاد اوضاع آسیای صغیر را دگرگون ساخت . در بهار سال ۶۳۳ هـ آلب ارسلان سلجوقی در جنگ ملازگرد فاتح شد و سپاهیان روم شرقی را تارومار کرد و رومانوس دیوژن امپراطور روم را باسارت گرفت . بعلاوه در سال ۵۶ هـ شهر « انی » پایتخت ارمنستان

۱ - Sideropolis - ۲ - Cappadocia ۳ - ابن خرداد به ۱۰۲ ، ۱۰۵ ، ۱۰۷ ، ۱۷۰ ، طبری : جلد سوم ۷۱۰ ، ۱۳۲۷ ، ابن الاثیر : جلد ششم ۳۴۱ ، رمسی Ramsey در H . G . A . M صفحه ۳۴۰ ، ۳۵۴ ، ۳۵۶ .

مسیحی را تصرف نمود و این واقعه دولت بغروند<sup>۱</sup> ارمنستان قدیم را منقرض ساخت و باعث شد که روپن<sup>۲</sup> دولت ارمنستان صغیر را در طوروس تأسیس کند .

بعد از فتح ملازگرد آلب ارسلان پسر عم خود سلیمان بن قلمش را به آسیای صغیر فرستاد و از آن پس سلجوقیان زندگانی چادرنشینی را ترك نمودند و در فلات بلندی که بمنزله قلب آن سر زمین بود اقامت گزیدند و بلاد روم در حوزه ممالک اسلامی درآمد .

سلجوقیان از آنجا بسمت غرب متوجه گردیده و با فتح و فیروزی تا نیقیه<sup>۳</sup> پیش رفتند و چندی هم آن شهر را پایتخت خویش ساختند ولی از آنجا جلوتر نرفتند و در اولین حمله صلیبیون از این پایتخت موقت بفلات مرکزی آسیای صغیر عقب نشسته قونیه را که در سال ۷۷ هـ فتح کرده بودند پایتخت خود قرار دادند و این شهر مدت زمانی مرکز دولت آل سلجوق باقی ماند .

خاندان سلاطین سلجوقی قونیه بیش از دو قرن ، یعنی از سال ۷۰ هـ تا ۷۰۰ هـ جری ، دوام داشت اما باید گفت که چراغ دولت آنان در سال ۶۵۵ هـ که مغولها قونیه را فتح کردند خاموش گردید و این واقعه یکسال پیش از فتح بغداد اتفاق افتاد . ظهور سلجوقیان در فلات آسیای صغیر مقارن شد با تشکیل دولت ارمنستان صغیر مسیحی در بلاد طوروس و اندکی پس از سال ۷۳ هـ روپن مؤسس آن دولت شهر « سیس » یا « سیسیه » را پایتخت کشور خود قرار داد و یک قرن بعد یعنی در سال ۵۹۴ هـ لئو<sup>۴</sup> به عنوان پادشاهی ملقب شد و دولت ارمنستان صغیر که در برابر هجوم مغول نیز پایدار کرد تا سال ۷۴۳ هـ پایدار باقی ماند .

ارمنستان صغیر از سیسیه تا نواحی کوهستانی که از رود سیحان و جیحان مشروب میشد را شامل بود و از سمت جنوب تا بحر الروم میرسید و شهرهای مصیبه و اذنه و طرسوس و قسمت عمده بلاد ساحلی تا غرب طرسوس در قلمرو آن مملکت محسوب میگردد . سیسیه که « فلاویوپلیس » قدیم باشد در اوایل دولت خلفای عباسی

۱ - Bagratids - ۲ - Rupen - ۳ - Nicaea ۴ - ابن الاثیر : جلد دهم ۴۴۰ ، جلد دوازدهم ۱۲۵ ، جهان نما ۶۲۱ ، Leo - ۵

همان قلعه دور دست عین زربی بود که متوکل عباسی نواده هارون الرشید باروی آنرا تعمیر کرد ولی رومی‌ها آنرا بتصرف خود درآوردند و زمانیکه ابوالفداء در سال ۷۲۱ بنوشتن تاریخ خود مشغول بود گوید این قلعه را لئوی دوم (پسر لاون) ملقب به بزرگ، پادشاه ارمنستان صغیر ساخت و آن قلعه‌ای داشت بر فراز کوهی مستطیل که سه بارویگرد آن بود، باغاتی در آن شهر بود و نهر کوچکی از شاخه‌های جیحان در آن جریان داشت. یاقوت گوید در زمان او این شهر را «سیس» می‌نامیدند.

قلمرو سلاطین سلجوقی در باختر و شمال مملکت ارمنستان صغیر قرار داشت. (و هنوز صد سال از استیلای آنها بر آسیای صغیر نگذشته بود که سپاهیان صلیبی سه دفعه از آنجا عبور کردند). اولین جنگ صلیبی در سال ۴۹۰ هجری بفرار قلیج ارسلان اول (پسر و جانشین سلیمان، اولین سلطان بلاد روم) از نقیه پایان یافت و گروهی از صلیبیون از قونیه گذشته در سواحل طرسوس بزم فلسطین بکشتی نشستند. در جنگ دوم صلیبی لوئی هفتم پادشاه فرانسه سلطان مسعود پسر قلیج ارسلان را در سال ۵۴۲ هجری در سواحل میاندر شکست داد ولی فرنگیان هنگامی که بسمت ساحل انطاویه میرفتند در کوهستانها دچار تلفات سنگین شدند. در جنگ صلیبی سوم گویند فردریک باریروس (ریش قرمز) در سال ۵۸۶ قونیه پایتخت قلیج ارسلان دوم پسر مسعود را بتصرف گردید ولی خود باریروس هنگام عبور از رودخانه ای در حوالی سلوقیه که شاید رودخانه لاموس باشد و بطوریکه در صفحه ۱۴۲ گفته شد زمان عباسیان در کنار آن رود اسیران سلمان و نصاری مبادله میشدند غرق گردید.

وسعت سرزمینی که سلاجقه روم بر آن حکومت میکردند در زمان‌های مختلف تغییر پیدا میکرد و باز یاد و کم شدن قدرت امپراطوری روم شرقی و پیشرفت دولت ارمنستان صغیر مسیحی و اوضاع کشورهای کوچک مسلمان نشین مجاور که بعضی بدست صلیبیون مغلوب شدند و فرمانروائی رعایای مسلمان آن نواحی بدست فرنگیان افتاد ارتباط داشت. اسامی بلاد مهمی که در سال ۵۸۷ در زیر فرمانروائی سلاجقه روم بود از ترکیبی که قلیج ارسلان دوم کشور خود را بین یازده نفر پسران خود در آن سال تقسیم نمود بدست می‌آید. قونیه چنانکه سابقاً گفتیم پایتخت کل مملکت

بود و قیصریه<sup>۱</sup> شهر دوم آن مملکت محسوب می‌گردید. ملطیه<sup>۲</sup> مهمترین ولایت شرقی در ساحل فرات بود. در قسمت شمال سیواس<sup>۳</sup> و نکیسار یا نیکسار که نیوسزار<sup>۴</sup> قدیم باشد و توقات و اماسیه<sup>۵</sup> قرار داشت. هر یک از آن بلاد بطور تیول به یکی از امراء سلجوقی واگذار گردید. همچنین انگوریه<sup>۶</sup> در شمال غربی و برغلو در سرحد غربی که شاید با الوبرلوی جدید واقع در ساحل دریاچه اگریدور یکی بوده باشد.

در مرز جنوبی سمت شرقی قونیه شهرهای مهم عبارت بود از اراکلیه<sup>۷</sup> و نکیده یا نکهه و ابلسین که بعدها بنام البستان معروف گردید.

سلطان علاءالدین نوه قلیج ارسلان دوم که در سال ۶۱۶ بتخت سلطنت نشست مملکت خود را از شمال و جنوب تا سواحل بحر اسود و بحر الروم (مدیترانه) وسعت داد. وی سینوپ را در ساحل بحر اسود بتصرف گردید و در ساحل جنوبی بندر بزرگی در علایا بنا کرد که بنام او موسوم شد و هنوز تخته‌هایی که برای ساختن کشتی‌ها و لوازم دیگر بحریه عظیمه سلاجقه بکار میرفته است در آنجا دیده میشود. دانه تسلط این پادشاه از سمت شمال شرقی تا شهر صاری پولی امتداد بی یافت. دوره سلطنت این پادشاه را اشعار صوفی معروف جلال‌الدین رومی صاحب کتاب مثنوی که در قونیه میزیست و همانجا هم وفات یافت بلند آوازه ساخت. سی سال بعد از مرگ سلطان علاءالدین یعنی در سال ۶۳۴ لشکر بان مغول سلطنت سلاجقه را در هم شکستند و چهار نفر از آخرین سلاطین سلاجقه روم در واقع عمال و دست نشانده‌گان ایلخانان ایران بودند و بالاخره در سال ۷۰۰ هجری بلاد روم بین امراء دهگانه ترکمان که در اصل از اتباع سلاطین سلجوقی بودند تقسیم گردید.<sup>۸</sup>

۱ - Caesarea Mazaka - ۲ Melitene - ۳ Sebastia - ۴ Neo-Caesarea - ۵ Amasia - ۶ Angora - ۷ Heraclia - ۸ - بلاذری ۱۷۰ ، یاقوت : جلد سوم ۲۱۷ ، ابوالفداء ۲۳۷ ، ابن بی بی ۵ ، جهان نما ۶۲۱ ، ۶۲۲ .



مرتفع پیشه<sup>۱</sup> قرار داشت که سرانجام عثمانیان آنرا از دست رومیها (بیزانسی‌ها) بیرون آوردند.

از وقایع آسیای صغیر در زمان امراء ترکان اطلاعات بسیار شگفت‌آمیزی در دست داریم که این بطوطه در سفرنامه خود آنها را نقل کرده است. این جهانگرد بربری پس از عبور از سوریه به علایا وارد گردید و در سال ۷۳۳ بسیاری از امرای کوچک را در راه سفر خود به صنوب<sup>۲</sup> ملاقات کرد و از آنجا بکشتی سوار شد و از راه بحر اسود به کریمه رفت. بدیختانه چنین معلوم میشود که قسمتی از سرگذشت سفر او از میان رفته و بدست ما نرسیده است. این جهانگرد از علایا در طول خط ساحلی به انطالیه رفت و از آنجا راه خود را بسمت شمال گردانیده و از راه جبال اگریدور به امیرنشین حمید در ساحل دریایچه<sup>۳</sup> اگریدور رفته و از آنجا بسمت لاذقیه رهسپار گردیده و به سیلاس در امیرنشین منتشا رسیده و از راه غیر مستقیم قونیه و قیساریه و سیواس و ارزن‌الروم از آسیای صغیر عبور کرده است. در اینجا مثل این است که رشته کلام او گسیخته شده زیرا شهری که پس از آن نام میبرد «برکی» در آیدین است و از آنجا به «ایسلوق»<sup>۴</sup> وارد میگردد. بالاخره بسمت شمال و سپس بطرف شرق رهسپار گردیده از بروصه و شهرهای دیگر گذشته در ساحل بحر اسود به صنوب میرسد. حمدالله مستوفی معاصر این بطوطه در فصل مربوط به جغرافیای بلاد روم مطالب دیگری بر مطالبی که این بطوطه در باره شهرهایی که سر راه وی بوده افزوده است. اگرچه مستوفی کتاب خود را در سال ۷۴۰ هجری (۱۳۴۰ میلادی) نوشته ولی مأخذ نوشتجات وی منابع قدیم‌تری است و اطلاعاتی که از کتاب او بدست می‌آید وضع روم را در اواخر سلجوقیان بیشتر از آنچه در زمان استقرار حکومت ده امیرنشین، که قبلاً ذکر کردیم از آنها نمودیم، شرح داده است.

در آغاز قرن نهم حمله امیر تیمور به آسیای صغیر جریان عادی اوضاع را تغییر داد و دولت نوظهور عثمانی را یک ربع قرن به عقب بر گرداند. شرح شرف‌الدین علی یزدی از جنگهای تیمور کم و بیش بر اطلاعاتی که از این کشور داریم می‌افزاید.

۱ - Bythia - ۲ Sinope - ۳ Ephesus

### فصل دهم

### روم (بقیه)

امیرنشین‌های ده‌گانه ترکان - ابن بطوطه و مستوفی - قیساریه و سیواس - سلطان عراق - امیر قرمان - قونیه - امیرتکه و علایا و انطالیه - امیر حمید و اگریدور - امیر جرمیان و کوتاهی و سوری حصار - امیر منتشا و میلاس - امیر آیدین و افسوس و از میر - امیر صاروخان و مغنیسه - امیر قرصی و پیرغامس - ولایت عثمانی و بروصه - امیر قزل احمدلی : صنوب (سینوپ)

حدود امیرنشین‌های ده‌گانه ترکان در قرن هشتم با حدود ایالات قدیم یونان در آسیای صغیر تقریباً یکی بود. امیرنشین‌های ده‌گانه ترکان عبارت بودند از قرمان یا قره‌مان که از همه بزرگتر و مطابق همان لیبونی<sup>۱</sup> قدیم بود. در ساحل بحر الروم ایالت تکه که مشتمل بود بر لیبی<sup>۲</sup> و پمفیلیه<sup>۳</sup> و در داخل (قسمت غیر مجاور دریا) امیرنشین حمید که مطابق بود با پسیدی<sup>۴</sup> و ایزوریه<sup>۵</sup> و امیرنشین گرمیان یا جرمیان که مطابق بود با فریجیه<sup>۶</sup> و در ساحل بحر اسود امیرنشین قزل احمدلی که آنرا اسفندیار هم میگفتند مطابق با پفلغونی<sup>۷</sup> و در سواحل بحر اژه منتشا یعنی کاریه<sup>۸</sup> قدیم و امیرنشین آیدین و صاروخان که توأمآ مطابق بود با مملکت لیدی<sup>۹</sup> و قرصی یعنی مسیه<sup>۱۰</sup> و بالاخره ولایت عثمانی که در آغاز امر عبارت بود از ایالت کوچک فریجیه<sup>۱۱</sup> ایپکتوس (و این امیرنشین متعلق به عثمانی‌ها بود که بعدها برنه امیرنشین دیگر غلبه و استیلا یافتند). پشت ولایت عثمانی سرزمین

۱ - Lycaonia - ۲ Lycia - ۳ Pamphylia - ۴ Pisidia - ۵ Isauria - ۶ Phrygia - ۷ Phrygia Epictetus - ۸ Caria - ۹ Lydia - ۱۰ Mysia - ۱۱ Phrygia

تفصیل بیشتری درصفحات تاریخ ترکی موسوم به جهان نما نیز دیده میشود و این تاریخ اگرچه در ابتدای قرن یازدهم ( هفدهم میلادی ) ، یعنی هنگامی که دولت عثمانی در آسیای صغیر مدت زمانی استقرار یافته بود ، تألیف شده است از آثار برجسته ای که سلاطین آل سلجوق در آنجا باقی گذارده بودند ذکر می نماید .

پیش از آنکه ده ایالت امراء ترکمان را ، که قبلاً بدکرنام آنها پرداختیم ، شرح دهیم از شهرهایی که در خاور قرمان واقع گردیده اند باید ذکر نمایم . حد فاصل ایالت قرمان و شهرهای مزبور مجرای سفلائی رود هالس ( قزل ایرماق ترکها ) و در دنباله آن خطی است که از سمت جنوب امتداد یافته به جیجان میرسد .

در قرن هشتم آسیای صغیر در مشرق این خط متعلق به ایلخانان یعنی امراء مغولی بود که بر ایران و بین النهرین فرمانروائی میکردند و از آنجا حکام خود را برای حفظ نظم و آرامش بسرزمین هایی که ایلات و عشایر کوچک ترکمان بعد از هجوم مغول قرار گاه خود ساخته بودند میفرستادند . شهر عمده مرز خاوری ایالت قرمان قیساریه نام داشت که قیصریه نیز گفته میشود ( همان Caesarea Mazaka در کاپادوکیه است ) و در زمان سلجوقیان دومین شهر مهم روم محسوب میشد و قزوینی آنرا پایتخت مملکت سلجوقیان می شمارد . در این شهر از اماکن مقدسه مسجدی را میتوان ذکر نمود که بنام قهرمان دوره امویان ( ابو محمد ) بطال ساخته شده بود . حمدالله مستوفی گوید « قیصریه شهری بزرگ است قلعه آنرا سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی بارو از سنگ تراشید و درپای کوه ارجاست افتاده است » . درخصوص کوه ارجاست مستوفی گوید « کوه بس عظیم است و بلند . . . و قلعه آن هرگز از برف کم نشود و آبهای فراوان از آن کوه فرود میآید و به بلاد روم میریزد و بر آن کلیسای بزرگ ساخته اند و دور آن کوه کس نداند که چند فرسنگ است و قیصریه و دولو در پایان اوست » . در قیصریه مزار معروف محمد بن حنفیه پسر حضرت علی بن ابیطالب واقع شده و درموقع مسافرت ابن بطوطه ( که آنرا بنام « قیساریه » ذکر کرده است ) ساخلو عراقی از طرف امیر مغولی بین النهرین آنجا را متصرف

بوده است . در آغاز قرن نهم قیصریه اولین شهر بزرگ آسیای صغیر بود که سپاهیان امیر تیمور آنرا تسخیر کردند .

ابلستان ( آرایسوس )<sup>۱</sup> در خاور قیصریه از قلاع سرحدی زمان رومی ها بود که در فتوحات امیر تیمور هم نام آن ذکر شده است . مستوفی گوید « ابلستان شهری وسط است » . جهان نما این شهر را مطابق تلفظ جدید « البستان » ( بمعنی باغ ) نوشته . قیرشهر ( همان « ژوستی نیانوپولیس مکیسوس » )<sup>۲</sup> . تقریباً در هشتاد میلی مغرب قیصریه شهر بسیار مهمی بود که در جنگهای امیر تیمور مکرر از آن نام برده شده است . مستوفی گوید « قیر شهر شهری بزرگ است و در و عمارات عالی و هوای خوب دارد » . جهان نما آنرا از شهرهای ایالت قرمان بحساب آورده است . اماسیه یا اماصیه در زمان سلجوقیان از مراکز حکومت آنها شمرده میشد . مستوفی نقل میکند که سلطان علاءالدین آنرا دوباره بنا کرده است . ابن بطوطه که از آنجا عبور کرده گوید شهری بزرگ است دارای کوچه های گشاد و بازارهای نیکو و اطرافش باغات خرم وجود دارد که از چرخاب های کنار رودخانه سیراب میشود . در زمان ابن بطوطه این شهر به سلطان بین النهرین تعلق داشته و باشهر سونسی ( که در جهان نما بصورت « صونیس » نوشته شده ) نزدیک بوده و ساکنین آن شیعه متعصب بوده اند . در شمال اماسیه شهر لاذق<sup>۳</sup> بود که در زمان سلجوقیان نقطه مهمی بشمار میآمد و در تاریخ ابن بی بی مکر ذکر آن آمده است . بندر سمسون ( یا صامسون ، امی سوس<sup>۴</sup> رومی ها ) را حمدالله مستوفی لنگر گاه بزرگی برای کشتیها شمرده و در اواخر قرن هشتم از جهت اینکه تجارت بندر قدیم صنوب بآنجا منتقل گردیده بود ثروت آن بندر رو به افزایش بوده است<sup>۵</sup> .

نیکسار ( یانکیسار Neo-Caesarea رومیها ) در مملکت سلجوقیان نقطه مهمی بوده و ابن بی بی نام آنرا مکرر ذکر نموده و حمدالله مستوفی گوید شهر یست وسط

۱ - Arabissus - ۲ Justinianopolis Mokissus - ۳ Laodicea Pontica - ۴ Amysos

۵ - قزوینی : جلد دوم ۳۷۱ ، ابن بطوطه : جلد دوم ۲۸۷ ، ۲۸۹ ، ۲۹۲ ، ابن بی بی ۲۶ ، ۳۰۸ ، مستوفی ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۲۰۲ ، شرف الدین علی یزدی : جلد دوم ۲۷۰ ، ۴۱۶ ،

۴۱۷ : جهان نما ۵۹۹ ، ۶۱۵ ، ۶۲۰ ، ۶۲۲ ، ۶۲۳ .

دارای باغات پرمیوه. توقات ( که «دوقاط» هم نامیده میشود ) در مغرب نیکسار سر راه آماسیه واقع و یکی از حکومت‌های تابع سلجوقیان بود، و پس از آن در سمت مغرب زیله قرار داشت که نام آن در کتاب ابن بی بی و مؤلفان دیگر بعد از وی یاد شده است. سلطان علاءالدین شهر سیواس را در ساحل قزل ایرماق ( هالس ) تجدید بنا کرد و ساختمانهای جدید آنرا از سنگ تراشیده ساخت. حمدالله مستوفی گوید « صوف سیواسی مشهور است از آنجا می‌آورند ، هوایش سرد است حاصلش غله و میوه و پنبه باشد ». این بطوطه آنرا بزرگترین شهر سلطان عراق میدانند و گوید منزل امراء و عمال سلطان در آنجاست ، شهریست با عمارات نیکو و کوچه‌های گشاد و بازارهای پر جمعیت و خانه‌ای در آنجاست مانند مدرسه موسوم به دارالسیاده . حمدالله مستوفی شاهراهی را که از سیواس بسمت خاور می‌رود تا به ایران میرسد چنین شرح میدهد : از سیواس تا زاره که شهری کم اهمیت است دو منزل و از آنجا تا آق شهر (شهر سفید) نیز دو منزل. ذکر آق شهر در تواریخ سلجوقیان مکرر آمده است. در شمال غربی آق شهر ، قره حصار ( قلعه سیاه ) واقع بود . این بی‌بی آنرا قره حصار دولت نامیده تا این قلعه ، که مستوفی نیز از آن نام برده است ، با قلاع دیگر بهمین نام اشتباه نشود. این قلعه در جهان نما بنام « قره حصار شایین » منسوب به « شاب » یعنی زاج سفید ذکر شده ، زیرا معدن زاج سفیدی در حوالی آن قلعه وجود داشته است . از آق شهر این شاهراه بطرف مملکت ایران می‌رود و پس از عبور از سه منزل به ارزنجان می‌رسد و از آنجا هم طی سه منزل به ارزن‌الروم می‌رود . از اینجا بطرف جنوب پس از پیمودن سه منزل به خنوس ( که ابن بی بی آنرا « خوناس » نوشته و اسم فعلی آن « خنس » میباشد ) می‌رسد . و از این شهر ده منزل است تا ملاسجرد ( منزکرت ) و از آنجا هشت منزل تا ارجیش که در ساحل دریای چاه وان واقع است<sup>۱</sup>.

نام ایالت قرمان ( یا قرامان ) ، بزرگترین امیرنشین‌های دهگانه ، از نام

۱ - ابن بی بی ۳۰۸، ۲۹۲، ۲۶، ابن بطوطه : جلد دوم ۲۸۹، مستوفی ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۹۹،

قبیله ترکمنی که در آن ناحیه اقامت داشتند مأخوذ است. کرسی نشین این ایالت شهر لارنده بود که بمناسبت نام ایالت ، « قرمان » نیز نامیده می‌شد و تاریخ آن بزمان رومیها می‌رسید. ابن بطوطه که لارنده را در قرن هشتم دیده و آنرا «الارنده» نامیده گوید شهری زیبا است و در وسط باغستانی واقع است و آب فراوان دارد . در اواخر قرن هشتم سپاهیان تیمور آنرا بتصرف خود در آورده بیاد غارت دادند ولی بعدها این شهر دوباره آباد گردید و رونق سابق را بدست آورد . در جنوب لارنده شهر «ارمناک» واقع بود که حمدالله مستوفی گوید در سابق ایام شهر بزرگی بوده ، و در قرن هشتم از اوج عظمت خود بیایه یک شهر ایالتی تنزل پیدا کرده است. نام این شهر در جهان نما باشهرسلفه<sup>۱</sup> که سلوکیه قدیم اعراب باشد باهم ذکر شده است. در زمان عثمانی‌ها این اماکن جزء ایالتی محسوب میشد که موسوم بود به ایالت ایچ ایلی ( که بترکی معنی سرزمین داخلی را دارد ) و چون این وصف با وضع آن ایالت تطبیق نمیکند ، زیرا در داخل مملکت واقع نگردیده و در امتداد ساحل واقع شده است، حدس می‌زنند که این اسم از اسم یونانی قدیم آن کیلیکیه مأخوذ شده باشد.

قونیه<sup>۲</sup> چنانکه قبلاً ذکر نمودیم پایتخت سلجوقیان بود ولی در دوره اسرای قرمان به یک شهر درجه دوم تنزل پیدا کرد. حمدالله مستوفی گوید « سلطان قلیج ارسلان در آنجا قلعه‌ای ساخت از سنگ تراشیده و در آن قلعه جهت نشست خود ایوانی عظیم بر آورد و چون خرابی بحال قلعه و باروی قونیه راه یافت سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی و اسرای او تجدید عمارت باروی شهر کردند باروئی بس بلند از سنگ تراشیده و از قعر خندق بر آورده است ، بیست گز عمق خندق و سی گز بلندی باروست دور بارو زیادت از ده هزار گام است و در آن شهر عمارات عالی ساخته و دوازده دروازه دارد بر فراز هر یک کوشکی قلعه شکل است و هوایش معتدل است و آبش از آن جبال و بر آن آب در دروازه جهت مطهر آب گنبدی عظیم ساخته اند چنانکه بر بیرون گنبد سیصد و چند لوله آب جاریست ، ارتفاعش غله و پنبه و دیگر حبوبات بسیار و نیکو باشد باغستان فراوان دارد بدو طرف یکی بجانب صحرا و آن

اکنون خرابست و دیگری بجای پای قلعه‌وآن معمور است، انگور و میوه به انواع از او حاصل شود از میوه‌هاش زردآلو بغایت شیرین و آبدار میباشد و چون بر سرحد قرمانست همیشه از ایشان بزحمت باشند و پیوسته دارند و از مزارا کابر تربت مولانا جلال‌الدین بها قدس سره آنجاست».

این بطوطه نیز مزارملاي روم را نام برده و عمارت عالی و فراوانی آب قونیه را بدیده تحسین نگریسته است. وی از باغهای آنجا و زردآلوهای موسوم به قمرالدین که بشام ضادر می‌شد سخن می‌گوید و کوچه‌های وسیع و بازارهای پر متاع آنرا، که هر کدام برای صنف مخصوصی معین شده بود، وصف مینماید. ابن بی‌بی در تاریخ سلجوقیان سه دروازه قونیه را باین شرح نام برده: دروازه اسب بازار، دروازه چاشنی گیر و دروازه پل احمد. قلعه قره حصار قونیه به فاصله کمی در شرق قونیه بود و حمدالله مستوفی گوید بهرامشاه آنرا ساخته است. از طرف قونیه هر اقله<sup>۱</sup> است، که بعدها اراکلیه خوانده شد و در جهان نما مکرر نام آن ذکر گردیده است.

در شمال قونیه لا ذق سوخته<sup>۲</sup> قرار دارد که ابن بی‌بی آنرا بنام قریه لا ذق نام میبرد تا با دیگر شهرهایی که لا ذقیه نام دارند اشتباه نشود. جهان نما لا ذق سوخته را یورگان لا ذق ذکر کرده و لا ذقیه قرمان نیز نامیده می‌شود.

در قسمت شمالی ایالت قرمان، انقره (Ancyra یونانی) واقع است. این اسم را مؤلفین قدیم عرب انقره و مؤلفین اخیر ایرانی و ترک انگوریه گفته‌اند. حمدالله - مستوفی گوید « هوایش سردی مایل است و حاصلش غله و میوه و پنبه باشد ». شهرت تاریخی آنقره بسبب آن است که در آنجا در سال ۴۰۸ هجری امیر تیمور در جنگ خونینی بر سلطان عثمانی بایزید ایلدرم غالب شد و او را اسیر کرد. قوش حصار یا کوچ حصار در کناره شرقی دریاچه بزرگ نمک واقع است و حمدالله مستوفی گوید «شهریست وسط». نام این شهر در جهان نما نیز آمده است. بفاصله کمی در مشرق ساحل جنوبی دریاچه نمک آق سرا (قصر سفید) که بدستور سلطان قلیج ارسلان دوم در سال ۵۶۶ هجری ساخته شده واقع گردیده است و حمدالله مستوفی گوید « جای عظیم

۱ - Heraclea - ۲ Laodicea Combusta (Katakekaumena رومی‌ها) .

خوب بوده و مرتفع و حاصلش غله و میوه و انگور فراوان خوب باشد». از آق سرا (که ابن بطوطه باین شکل نوشته است)<sup>۱</sup> سه نهر میگذشت و باغستانی بسیار عالی داشت و در محوطه آن مویزهای بسیار بود و اهالی آن شهر در قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) از پیشم گوسفندان خود قالیهای گرانبها که عمده آن بشام و مصر و عراق حمل میشد میبافتند. ابن بطوطه گوید که در زبان او آق سرا تابع سلطان عراق بوده است.

در حدود پنجاه میلی شرق آق سرا ملنقوییه (ملکوبیه)<sup>۲</sup> واقع است که حمدالله - مستوفی در قرن هشتم (چهاردهم) آنرا جای مهمی شمرده است. در شمال ملنقوییه قریه حصار دیگری است که مستوفی آنرا جزء ولایت نگده شمرده است، و در مشرق آن ایضاً دولو (که در جهان نما «دوه لو» ذکر گردیده است) واقع شده و آن، چنانکه سابقاً گفتیم، در پای کوه ارجائیش است و ذکر این شهر چندین بار در کتاب ابن بی‌بی جائیکه از قیصریه نام برده آمده است. حمدالله مستوفی گوید شهر یست وسط و سلطان علاء الدین سلجوقی باروی آنرا تجدید بنا کرد. در جنوب ملنقوییه نیگده (ابن بی‌بی «نکیده» ضبط کرده است) که از طرف سلطان علاء الدین بجای طوانه قدیم (تیانه<sup>۳</sup>) ساخته شده واقع است. مستوفی نیگده را شهری وسط نوشته و ابن بطوطه که از آنجا عبور کرده است گوید قسمت اعظم آن بحال ویرانی است و جزء مملکت پادشاه عراق است. رود خانه آنجا را نهر الاسود (رود سیاه) گویند و سه پل سنگی بر روی آن ساخته شده. باغستان نیگده میوه بسیار داشته و چرخابها برای آبیاری آنها بکار میرفته است. در جنوب نیگده لؤلؤه<sup>۴</sup> واقع بود که ابن بی‌بی مکرر از آن نام برده و آن چنانکه قبلاً گفته شد در انتهای شمالی معبر (ابواب) کیلیکیه بوده است. در قرن هشتم مستوفی گوید «شهری کوچک و هوایش سردی مایل و علفزار بسیار دارد و شکار گاه بیحد و شمار»<sup>۵</sup>.

۱ - ابن بطوطه: جلد دوم ۲۸۱، ۲۸۴، مستوفی ۱۶۲، ۱۶۳، شرف الدین علی یزدی: جلد دوم ۵۴۸، جهان نما ۶۱۱، ۶۱۵، ۶۱۶، ابن بی‌بی ۸، ۹، ۲۸۷، ۳۲۴، ۲ - Malacopia - ۳ Tyana - ۴ Loulan - ۵ ابن بی‌بی ۵، ۴۴، ۴۳، ۳۱۴، ۲۷۹، ابن بطوطه: جلد دوم ۲۸۶، ۲۸۵، مستوفی ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۰۲، ۱۶۴، یاقوت: جلد چهارم ۶۳۵، شرف الدین علی یزدی: جلد دوم ۴۲۹، جهان نما ۶۱۷، ۶۲۰

ظاهراً در قلمرو امیر تکه مهمترین شهرها دو بندر مشهور علایا و انطالیه بود. علایا را چنانکه سابقاً گفتیم، سلطان علاءالدین سلجوقی در محل خرابه‌های کراکسیوم<sup>۱</sup> بنا کرد. این بطوطه در سال ۷۳۳ که از شام می‌آمده در آنجا از کشتی پیاده شده و آنرا بزرگترین بندر آن زمان برای داد و ستد با اسکندریه شمرده است. در قسمت بالای شهر قلعه مستحکمی از بناهای سلطان علاءالدین وجود داشته که این بطوطه بدقت آنرا بررسی کرده است، ولی چنین بنظر میرسد که در زمان او علایا بسططان قره‌مان تعلق داشته است.

انطالیه، دومین بندر، در یکصد میلی باختر علایا و در رأس خلیج واقع بود و شهرت آن مخصوصاً از این جهت است که صلیبیون بزم حمله به فلسطین از آنجا بکشتی می‌نشسته‌اند. انطالیه شهر زیبایی بود و یاقوت آنرا بندر عمده روم وصف کرده و گوید باروئی مستحکم دارد و اطرافش حاصلخیز است با مویستان بسیار. در این شهر سلطان قلیج ارسلان سلجوقی بر فراز تپه‌ای که بدریا مشرف است برای خود قصری ساخته بود، همچنین در این شهر ابن بطوطه عده کثیری از بازارگانان مسیحی را دیده که در آنجا مخصوصاً در محل معروف به سیناء (لنگرگاه) اقامت داشته‌اند و محله آنها محصور بدیوار بوده و هر صنفی از پیشه‌وران بازاری مخصوص بخود داشته‌اند. محله کلیمیان نیز جدا بوده و مسلمانان نیز در محله مخصوص خود، که دارای مسجد و مدرسه بوده اقامت داشته‌اند. انطالیه که نام آن در تواریخ صلیبیون بصورت «ستالیا» یا «اتالیه» آمده در تاریخ جنگهای تیمور مکرراً بنام عدالیه ذکر شده است. در باختر این شهر شرف‌الدین علی یزدی از شهری بنام استانوس نام برده که نام آن در جهان‌نما بصورت «استناز»<sup>۲</sup> نوشته شده است.<sup>۳</sup>

در شمال تکه امارت حمید بر سر زمین‌هایی که در حوالی چهار دریاچه اگریدور و بردور و بقره و آقشهر واقع بود استیلا داشت. در زمان سلجوقیان، بنا بگفته

۱ - Coracesium - ۲ Satalia - ۳ Attaleia - ۴ - در عهد جدید نام «اتالیه» آمده: کتاب

اعمال ۱۴: ۲۵، یاقوت: جلد اول ۳۸۸، ابن بطوطه: جلد دوم ۲۵۷، ۲۸۵، جهان‌نما ۶۱۱، ۶۳۸، شرف‌الدین علی یزدی: جلد دوم ۴۴۷، ۴۴۹.

ابن بی‌بی، مقر دولت شهر بروغلو بود که با اولوبرلو (در مغرب دریاچه اگریدور) یعنی همان سوزوپلیس<sup>۱</sup> یا اپولونیای<sup>۲</sup> یونانی مطابق میشود. انطالیه<sup>۳</sup> که در تواریخ قدیم مسلمین مکرر ذکر آن رفته است در زمان ترکها اسم «یلاواج» را بخود گرفت و در جلگه بین دریاچه اگریدور و آقشهر واقع بود. ظاهراً شهر مهم آن ایالت، در قرن هشتم بگفته حمدالله مستوفی، شهر اگریدور (پروستانای<sup>۴</sup> قدیم) در کناره جنوبی دریاچه اگریدور بوده است. ابن بطوطه گوید مکانی عظیم نیکو بنیاد است بازارهای خوب دارد و در میان باغستان شادابی جای گرفته است آنجا دریاچه‌ای است که کشتیهای بازرگانان در آن آمدورفت میکنند و کالاهای آنها را بنقاط مجاور حمل و نقل مینماید و با شهرهای سواحل دریاچه‌های آقشهر و بقره داد و ستد میکنند. شهر بقره (یا «بی‌شهر»، کارالیای<sup>۵</sup> بیزانسی) در ساحل دریاچه بقره، بقول جهان‌نما، از بناهای سلطان علاءالدین سلجوقی است. باروئی داشت از سنگ با دو دروازه و مسجدی جامع و حمامهای خوب و بازار آن در مکانی موسوم به «الرغه» واقع بود. در مغرب اگریدور شهر بردور در ساحل دریاچه ای بهمین نام واقع بود و بگفته ابن بطوطه شهری بود کوچک با چندین نهر و باغستان و بوسیله قلعه‌ای که بر روی تپه‌ای در حوالی شهر قرار داشت نگهداری میشد.

اسپارطه در جنوب اگریدور واقع و بگفته جهان‌نما در این اواخر کرسی نشین امارت حمید بود. ابن بطوطه نام این شهر را بصورت سبرتا ذکر میکند و گوید شهریست نیکو بنیاد، باغستانی وسیع دارد و شهر در پناه قلعه‌ای است. این مکان نماینده شهر بریس رومی است که اکنون بنام اسپارطه معروف است.<sup>۶</sup>

دریاچه آقشهر همانست که ابن خردادبه (به صفحه ۱۴۴ نگاه کنید) آنرا باسیلیون نامیده و رومی‌ها آنرا دریاچه «چهل شهید» میگفتند. در باختر آن دریاچه قلعه عظیم قره حصار است که نام آن ضمن گفتگوی از آقشهر در جنگهای تیمور مکرر ذکر شده است. بگفته شرف‌الدین علی یزدی در آقشهر با یزید ایلدرم سلطان بخت

۱ - Sozopolis - ۲ Apollonia - ۳ Antioch of Pisidia - ۴ Prostanna - ۵ Karallia

۶ - اسپارتا یا اسپارته و اسپارطه از اسم یونانی eia Bapio گرفته شده. رجوع بحاشیه صفحه (۱۶۷)

در باب کلمه از میدوازنیق (Nicomedia، Nicaea) شود.

برگشته عثمانی که در جنگ اقره از تیمور شکست خورده بود در سال ۸۰۵ (۱۴۰۳ میلادی) از غصه مرد. این آقشهر و قره حصار هر دو را مستوفی در زمره اماکنی که باین نام معروف بوده اند نام برده است. اکنون قره حصار را بمناسبت اینکه در آنجا زراعت تریاک میشود «افیون قره حصار» گویند و در موضع شهر یونانی پریم نسوس<sup>۱</sup> یا اکرونیس<sup>۲</sup> واقع است. و بنا بر روایات و شایعات محلی بطلال قهرمان جنگهایی که امویان دوره اول با رومیها میکردند در حوالی آن شهر کشته شده است، اگرچه طبری که در این موضوع قدیم ترین مورخ محسوب میشود روایت کرده است که در سال ۱۲۲ (۷۴۰ میلادی) عبدالله بطلال در بلاد روم بقتل رسید، بدون اینکه به محل قتل او اشاره ای کرده باشد.<sup>۳</sup>

در سمت شمال و باختر ایالت حمید سرزمینهایی بود که امیر گرمیان یا جرمیان بر آنها حکومت میکرد و پایتخت او کوتاهیه (کوتیوم)<sup>۴</sup> بود. تاریخ نویسان عرب، چنانکه ذکر شد، این اسم را بصورت «قطیه» ضبط کرده اند و البته شهر قدیمی رومیها که در آنجا بوده مدت زمانی پیشی خراب گردیده و بگفته جهان نما شهر کوتاهیه قرون وسطی بفرمان سلطان جرمیان بنا شده است و ابن بطوطه در وصف آن شهر گوید مسکن راهزنان است. در آخر قرن هشتم نام این شهر بطور مکرر در جنگهای تیمور ذکر شده و مدتی مرکز عملیات جنگی وی بوده است. در صد میلی

۱ - Prynnessos - ۲ Akroenos - ۳ - ابن بی بی ۵ ، ۲۱۲ ، ۲۵۱ ، ۲۸۳ ، ابن بطوطه : جلد دوم ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، مستوفی ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، جهان نما ۶۱۸ ، ۶۳۹ ، ۶۴۰ ، ۶۴۱ ، شرف الدین علی یزدی : جلد دوم ۴۵۷ ، ۴۵۸ ، ۴۸۹ ، ۴۹۲ ، رسمی H. G. A. M. ۸۷ ، ۱۳۹ ، ۳۹۶ ، ۴۰۱ ، ۴۰۶ ، طبری : جلد دوم ۱۷۱۶ .

در جهان نما (صفحه ۶۴۲) آمده است که قبر بطلال در قرن یازدهم در سیدی غازی پنجاه و چند میلی شمال قره حصار و خاور کوتاهیه وجود داشت. اما امروز در قبر شهر دیده میشود.

انطاکیه بسیدیه (Antioch of Pisidia) ظاهراً در تواریخ قدیم عرب پیوسته با انطاکیه های دیگر خصوصاً با انطاکیه شام اشتباه شده است. یعقوبی در تاریخ خود (جلد اول ، صفحه ۱۷۷) از «انطاکیه محترقه» نام برده است که ظاهراً مقصود او انطاکیه بسیدیه است. همین مورخ (جلد دوم ، صفحه ۲۸۵) واقعه غزوه سال ۴۹ هجری را ذکر نموده و از انطاکیه سودا (یعنی انطاکیه سیاه) اسم برده که دور نیست مقصود او انطاکیه ایزوریه Antioch of Isueria باشد. ۴ - Cotyaeum

مشرق کوتاهیه نزدیک نهرهای علیای (تشکیل دهنده) رودخانه سانگار یوس<sup>۱</sup> قلعه عظیم سیوری حصار<sup>۲</sup> که آن هم چندی مرکز عملیات جنگی تیمور بوده است قرار دارد. این اسم در ترکی بمعنی قلعه نوک دار است (قزوینی آنرا بصورت «سبری حصار» ضبط کرده). این قلعه در محل پسی نوس<sup>۳</sup> رومی که بعدها ژوستینیان نوپلیس پالیا<sup>۴</sup> نامیده شد واقع است. قزوینی گوید در قرن هفتم (سیزدهم میلادی) دیر معروفی در آنجا وجود داشت بنام بیعه کمانوس که هر گاه حیوان چهارپائی بدرد شاش بند گرفتار میشد و هفت بار او را بگرد آن دیر میگردانیدند از آن دردهائی می یافت.

در جنوب سیوری حصار شهر عموریه<sup>۵</sup> (حوالی «اسار قلعه» جدید) که سابقاً (در صفحه ۱۴۷) ذکر کردیم از آن نمودیم واقع است. مستوفی تا قرن هشتم هنوز آنرا مکان مهمی بشمار آورده گوید «در تلفظ آنرا انگوریه خوانند» و این تلفظ نادرست و غریب در جهان نما هم وارد شده و گوید انگوریه همانست که آنرا عموریه نامند. در جنوب شرقی جرمیان شهر لاذق<sup>۶</sup> واقع است. ترکها آنرا دنیزلو (یعنی آبهای بسیار) نام داده اند زیرا نهرهای فراوان در آنجا وجود دارد و اکنون موسوم است به اسکی حصار (قلعه کهنه). ابن بطوطه گوید شهری بزرگ است، و هفت مسجد برای اقامه نماز جمعه دارد. بازارهایش نیکوست و در آن پارچه های نخی زردوزی شده بافته میشود و بیشتر بافندگان آن زنان رومی هستند. در جهان نما اسم قدیم آن شهر که لاذقیه باشد ذکر شده است.<sup>۷</sup>

در ایالتی که تحت فرمان امیر سنتشا بود ابن بطوطه از سه شهر مجاور یکدیگر: مغله، سیلاس و برجین دیدن کرده است. امیر در مغله (مبله<sup>۸</sup> قدیم) که بنا بر نوشته جهان نما کرسی سنتشا بوده اقامت داشته و آن بگفته ابن بطوطه شهری نیکو بوده است. سیلاس<sup>۹</sup> نیز شهری عظیم بوده و باغستانهای میوه و نهرهای متعدد

۱ - Sangarius - ۲ Sivri Hisar - ۳ Pessinus - ۴ Justinianopolis Palia - ۵ Amoria - ۶ Laodicea ad Lycum - ۷ - قزوینی : جلد دوم ۳۵۹ ، ابن بطوطه : جلد دوم ۳۷۰ ، ۳۷۱ ، ۴۵۷ ، مستوفی ۱۶۲ ، علی یزدی : جلد دوم ۴۴۸ ، ۴۴۹ ، جهان نما ۶۳۱ ، ۶۳۲ ، ۶۳۴ ، ۶۴۳ .  
۸ - Mobolla - ۹ - Mylasa یا Melisos

داشته است. برجین<sup>۱</sup> (که اکنون معروف به «ساراسریک» میباشد) در چند میلی میلاس، شهری نوینباد و بر فراز تپه‌ای جای داشته است با مسجدی زیبا و خانه‌هایی خوب. در خاور منشأ این بطوطه شهر «قل حصار» را دیده که مستوفی آنرا بنام «گل» در کتاب خود ذکر کرده و گوید شهر یست وسط، در شرح جنگهای تیمور نیز نام این قلعه آمده است. این بطوطه گوید اطراف شهر را از هر سوی آب فرا گرفته و در آن آب نی‌های بسیار روئیده و راه رفتن بشهر منحصر است به جاده‌ای پل مانند که روی این نیزار است و شهر بر فراز تپه‌ای بلند و غیر قابل دسترس قرار گرفته است. در قسمتهای شمالی منشأ حصن طواس که اکنون آنرا دوناس<sup>۲</sup> میگویند و تا لاذق یک روز و نیم راه دارد واقع است. این بطوطه گوید طواس قلعه ایست عظیم و شهری کوچک که دیواری بدور آن کشیده شده در پائین آن است. گویند صهیب یکی از صحابه معروف در آنجا متولد گردیده.<sup>۳</sup>

در شمال منشأ امیرنشین ایدین که کرسی آن شهر تیره<sup>۴</sup> بود قرار دارد. این بطوطه در این شهر بملاقات امیر ایدین رسیده و گوید شهری نیکوست دارای نهرها و باغستان‌ها، وی همچنین از شهر برکی (برگیون)<sup>۵</sup> در یک منزلی شمال تیره عبور کرده و درختان عظیم آنرا ستوده است. شهر ایدین یا گوزن حصار در محل شهر رومی ترلیس<sup>۶</sup> واقع بوده و از حیث اهمیت درجه دوم را داشته است. بندر افسیس در نزد جغرافی نویسان قدیم بنام افسوس یا ابسوس معروف بود و چون غار اصحاب کهف که ذکر آنان در قرآن (سوره ۱۸، آیه ۸) آمده در آنجا بوده شهرتی داشته است. این شهر بعدها بنام ایاسلوق معروف گردید (که «آیا تلوخ» و «ایاسلیغ»

نیز نوشته میشود) و این نام تغییرشکلی از نام یونانی Agiou Theologou میباشد و وجه تسمیه اش این است که کلیسای بزرگ سنجان تیالوگوس (یوحنا لاهوتی) از بناهای امپراطور ژوستی نیان در آنجا است. این بطوطه در سال ۷۳۳ این کلیسیا را دیده و گوید از تخته سنگهای بزرگ که طول هر یک ده گام است و با دقت تراشیده شده ساخته

۱ - Bergylia - ۲ Donas - ۳ این بطوطه: جلد دوم ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰،

مستوفی ۱۶۳، جهان نما ۶۳۸، شرف الدین علی یزدی: جلد دوم ۴۴۸ - ۴ Teira - ۵ Pyrgion

۶ - Tralleis

شده است. کلیسای دیگری هم در آنجا بوده که پس از فتح مسلمانان بمسجد جامع تبدیل گردیده و این کلیسیا زیباترین ابنیه آنجا بشمار میآمده، دیوارهای آن با سنگهای رنگارنگ مرمر و کف آن با مرمر سفید و سقف آن که یازده گنبد داشته با سرب پوشیده بوده است. این بطوطه گوید ایاسلوق در زمان او پانزده دروازه داشته و رودخانه‌ای (رود کایستر)<sup>۱</sup> از آن شهر میگذشته و بدریا میریخته و خود شهر در میان باغهای گل یاسمین و درختان مو واقع بوده است. بندر بزرگ دیگر ایدین اسمرنه<sup>۲</sup> است که ترکها آنرا از میر یا یزمیر گویند و در اوایل قرن نهم تیمور آنرا از تصرف پهلوانان اسپتالیه<sup>۳</sup> بیرون آورد. این بطوطه که در سال ۷۳۳ در آنجا بوده گوید قسمت مهم آن بندر ویرانست و قلعه بزرگی دارد که بر فراز تپه‌ای بالای شهر واقع است. این بطوطه اضافه می‌کند که امیر ایدین بسیار به جهاد می‌رود و با کشتی‌های جنگی خویش بر بندر مسیحی همجوار میتازد و اسیر و مال بغارت میبرد. از جمله این بنادر شهر فوجه (یا فوجه، فوجیه)<sup>۴</sup> در ساحل ایالت صاروخان است که بعدها در زمان تیمور یک قلعه اسلامی شمرده شده، ولی این بطوطه مینویسد در زمان مسافرت او بدست کفار بوده است، و مقصود وی از کفار اهالی جنواست.

پایتخت صاروخان مغنیسیه (یا مغنیسیا)<sup>۵</sup> بود. این بطوطه در وصف آن گوید شهر زیبایی است، در دامنه کوهی و در میان باغستان و نهرهای آب فراوان و میوه بسیار دارد و مقر امیر صاروخان است. در جنگهای امیر تیمور ولایت حول وحوش مغنی سیاه (که در آن زمان باین صورت نوشته می‌شد) را «سروهان ایلی» نام داده‌اند.<sup>۶</sup>

در شمال صاروخان سرزمین امیرقراصی یا قره‌سی قرار داشت و پایتخت‌های

۱ - Cayster - ۲ Smyrna - ۳ Knights Hospitallers - ۴ Phocia, Fuchah - ۵ Magnesia

۶ - این بطوطه: جلد دوم ۲۹۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲، شرف الدین علی یزدی:

جلد دوم ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۸۰، جهان نما ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۳۷، رمسی. H. G. A. M. ۱۱۰، ۲۲۸ یا قوت: جلد اول ۹۱، جلد دوم ۸۰۶.

داستان هفت نفر اصحاب کهف را در کتاب «فلسطین در زمان حکمرانی مسلمین» صفحه ۲۷۴

آورده ام.

او دوشهر بالیکسری و برغمه<sup>۱</sup> بود. ابن بطوطه که برغمه را در سال ۷۳۳ دیده گوید قسمت عمده شهر بحال ویرانی افتاده و دارای قلعه عظیمی است که در حوالی شهر برفراز تپه‌ای بنا شده است. ابن بطوطه بالیکسری را نیز دیده و گوید شهری نیکوست با عمارت بسیار، جمعیت زیاد و بازارهای عالی. در آن تاریخ مسجد جامعی در آن شهر نبوده اگرچه سلطان قراصی دمور (یاتیمور) خان معمولاً در آن شهر اقامت داشته و پدرش آن شهر را ساخته بود. بعدها نام بالیک سری مکرر در جنگهای تیمور ذکر شده است.

از بالیک سری ابن بطوطه بشهر بروسی رفته که در آن زمان پایتخت دولت عثمانی بوده است و این دولت در آن زمان بتسخیر و تصرف دیگر امیرنشینان ترکمان شروع کرده بود.

بروسی یا بروسه<sup>۲</sup> در آن تاریخ شهری بود بزرگ و دارای بازارهای قشنگ و کوچه‌های وسیع، در آغوش باغستان عظیمی جای داشت و در میان شهر استخر بزرگی بود که آب در آنجا انباشته میشد و بخانه‌های شهر توزیع میگردد. بیمارستانی نیز داشت که در آن جای بیماران زن و مرد از هم جدا و ضروریات آنها آماده بود و حمام آب گرمی نیز داشت. ابن بطوطه سلطان عثمانی، اورخان (جد بایزید ایلدرم که چنانکه گفته شد، در آغاز قرن بعد بدست امیر تیمور مغلوب شد) را ملاقات کرده است. بزرگترین ابنیه پایتخت این سلطان مقبره پدرش سلطان عثمان بود که قبلاً کلیسیا بوده است.

میخالپج (میلتوپلیس<sup>۳</sup> که رومی‌ها آن را Michaelitze مینامیدند) که تقریباً در پنجاه میلی باختر بروسه واقع شده در شرح جنگهای تیمور و جهان نما مکرر نام برده شده است، ولی مهمترین شهر ولایت عثمانی در سال ۷۳۳ نیکائیا بود که جغرافی نویسان قدیم عرب آن نقیه می‌نامند، و اکنون ترکها آنرا یزنیق یا ازنیق میگویند و سلطان اورخان آنرا از دست رومی‌ها گرفته بود. ابن بطوطه گوید در یاچه یزنیق را نی فرا گرفته است. در ساحل شرقی دریاچه شهر یزنیق واقع بود و فقط از راه بسیار

تنگی مانند پل و چنان باریک که فقط یک سوار به تنهایی میتوانست از آن عبور کند بشهر وارد میشدند. ابن بطوطه گوید خود شهر ویران است و ساکنین آن معدودند و در داخل آن بستانها وجود دارد. این شهر چهار بارودارد و بین هر دو بارو خندقی پراز آب است و باید بوسیله پل چوبی از خندقها گذشت. در شمال نقیه شهر (نیکومدیا) که مؤلفان قدیم عرب «نیکمودیه» گفته‌اند واقع شده، ترکها آنرا «ازنکمد» میگفتند و بهمین صورت هم در جهان نما ذکر شده است بعدها این اسم را بطور اختصار از میدگفتند و تاکنون بهمین اسم خوانده میشود. ابن بطوطه و نویسندهگان دیگر چیزی درباره آن نوشته‌اند. ایالت قزل احمدلی در طول ساحل بحر اسود از نزدیکی بسفور تا سینوپ امتداد داشت. اولین شهر بزرگی که ابن بطوطه پس از خروج از یزنیق و عبور از رود سنگاریوس، که ترکها آنرا سقری مینامند، دیده مطرنی یا مودرنی بوده (مودورلوی جدید و مدرنه قدیم) و آنرا بالنسبه مهم شمرده است. نام این شهر در جهان نما نیز ضبط گردیده. ابن بطوطه شهر بولی (کلودیوپلیس)<sup>۴</sup> در شمال شرقی مطورنی را وصف کرده گوید در ساحل رودخانه نسبتاً بزرگی است، کره ده بولی (گره دی بولی) در یک منزلی خاور آن شهر است، شهری بزرگ و نیکو است در میان جلگه ای، بازارهای عالی و کوچه‌های وسیع دارد و هر طائفه ای در محله مخصوص بخود مسکن دارند. گردی بولی در سال ۷۳۳ اقامتگاه امیر بوده و بنظر میرسد که در آن زمان مهمترین شهرهای ایالت قزل احمدلی بوده است.

در خاور ایالت قزل احمدلی شهر قسطونیه (یا قسطمونی که از قسطمون

۱ - از نیکمید از اسم رومی eis Nikomeoeian و از نیق از اسم رومی eis Nikaian مأخوذ گردیده است. ابن بطوطه: جلد دوم ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۲، شرف‌الدین علی یزدی: جلد دوم ۴۶۶، جهان نما ۶۳۱، ۶۵۹، ۶۶۱، ۶۶۲ رسی: H. G. A. M. ۱۷۹. وصفی که ابن بطوطه از سلطان اورخان مؤسس فرقه ینی چری نموده بسیار شگفت آمیز است. ابن بطوطه گوید: این سلطان بیش از تمام سلاطین ترکمان مال و سپاه و مملکت دارد. صد قلعه دارد و مدام مشغول سرکشی بآن قلعه هاست، گویند هرگز یک ماه تمام در یک شهر توقف نکرده است پیوسته با کفار در جنگ و ستیز میباید و بمحاصره آنها میپردازد. ۲ - Claudopolis



مأخوذ گردیده) واقع است و مستوفی گوید شهر است وسط. ابن بطوطه آنرا یکی از بزرگترین شهرهایی که در آسیای صغیر دیده و خواروبار و ضروریات زندگانی در آن هم ارزان و هم فراوان یافت همیشه شمرده است. در شمال شرقی قسطنطنیه بندر بزرگ صنوب (یا سینوب، سینوپ<sup>۱</sup>) واقع بوده که ابن بطوطه از آنجا بعزم کریمه سوار کشتی شده است. از تفصیلی که وی درباره سینوپ داده میبینیم که این شهر از سه طرف محصور بدریا بوده و فقط از دروازه ای، در سمت خاور، بشهر وارد میشده اند. این شهر بندری زیبا و پرجمعیت و مستحکم بوده با مسجدی خوب و زیبا که گنبد آن برفراز ستونهای مرمر قرار داشته، و محلی که نزد عامه اهالی محترم بوده قبر بلال حبشی از صحابه حضرت پیغمبر، و اولین مؤذنی که در اسلام با گفتن اذان مسلمین را بنماز دعوت کرد، بوده است.

شهر روسی گنگره جرمانیکوپلیس<sup>۲</sup> در پنجاه میلی جنوب قسطنطنیه واقع بود و ترکها آنرا کاتقروی میگفتند. وقایع نگاران قدیم عرب آنرا خنجره ضبط کرده اند و در زمان هشام خلیفه اموی پیشرفت مسلمین در بلاد روم و حمله آنها تا بشهر خنجره رسید. قزوینی که آنرا غنجره ضبط کرده گوید این شهر در ساحل رودی بنام نهر المقلوب (رود واژگون) قرار دارد، زیرا این رود برخلاف رودهای دیگر از جنوب بشمال جاریست. وی میگوید بسال ۴۴۲ (۱۰۵ میلادی) تقریباً تمام این شهر از آسیب زلزله ویران گردید.

درخاتمۀ این فصل برای تکمیل اسامی شهرهای ایالت قزل احمدلی باید از کوچ حصار هم که در جهان نما نام آن برده شده ذکر شود. این شهر تقریباً بین قسطنطونی و کاتقروی واقع بود و دور نیست همان قوش حصار باشد که مستوفی از آن نام برده (صفحه ۱۵۸) و با شهری بهمین نام در ساحل دریاچه بزرگ نمک تطبیق کند.<sup>۳</sup>

۱ - Sinope - ۲ - Gangra Germanicopolis - ۳ - مستوفی ۱۶۴۰-۱۶۲۳، ابن بطوطه: جلد

دوم ۳۲۵-۳۳۲-۳۳۶-۳۳۸-۳۴۱-۳۴۸، جهان نما ۶۴۵، ۶۴۶-۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۱، ۶۵۲ یا قوت:

جلد دوم ۴۷۵، قزوینی: جلد دوم ۳۶۸، طبری: جلد دوم ۱۲۳۶.

درباره شاهراهائی که از آسیای صغیر عبور میکرد جز راه طرسوس به قسطنطنیه (که وصف آن در صفحه ۱۴۳ آمد) و راهی که بسوی مشرق از سیواس به تبریز میرفت (و شرح آن در صفحه ۱۵۶ گذشت) اطلاعات سودمندی از نوشتجات جغرافی نویسان بدست نمیآید. البته جهان نما<sup>۱</sup> چندین جاده که از سیواس منشعب میشد و نیز دهکده ها و منزلگاههایی که در مسیر آن راهها واقع بود را نام برده است که بسیاری از آنها هنوز در نقشه دیده میشود، ولی متأسفانه در اغلب مواقع از مسافتات میان آنها ذکر نشده و باینجهت آن مقدار اطلاعی که از چگونگی این جاده ها بدست نیاید بقدر کافی مفید فایده ای نیست.

۱ - جهان نما ۶۲۷، ۶۲۸.

مغول چندی مراغه این مقام را بدست آورد و هر چند تبریز بزرودی عظمت سابق خود را در دوره ایلخانان بازیافت، ولی در اوایل عهد صفویه بار دیگر تنزل یافت و تحت الشعاع اردبیل واقع گردید. بعدها یعنی در قرن یازدهم که شاه عباس اول اصفهان را پایتخت تمام ایران قرار داد و اردبیل بحال خراب افتاد باز تبریز در میان شهرهای آذربایجان شاخص شد و تا کنون این مقام خود را حفظ نموده و بزرگترین شهرهای شمال باختری ایران بحساب میآید.

مهمترین آثار طبیعی این ناحیه دریاچه ارمیه است که بزرگترین دریاچه دائمی ایران است. درازای آن بیش از هشتاد میل از شمال بجنوب و پهنای آن در پهن ترین نقطه معادل یک سوم درازای آن میباشد. این دریاچه در سمت باختر تبریز واقع گردیده و نام خود را از شهر ارمیه، که در کناره باختری آن قرار دارد، گرفته است.

کتابهایی که مرجع ما میباشند این دریاچه را با ساسی مختلف ذکر کرده اند. در زند اوستا «چیچستا» ذکر شده است و لفظ چیچست که در شاهنامه آمده و تا زمان حمدالله مستوفی نیز معمول بوده از همین نام فارسی قدیم گرفته شده است. مسعودی و ابن حوقل در قرن چهارم آنرا بحیره کبودان که از لغت ارمنی بمعنی «دریاچه آبی» مأخوذ است نامیده اند (گیوئید<sup>۱</sup> در زبان ارمنی بمعنی «آبی» است).

اصطخری آنرا دریاچه ارمیه نوشته (که مقدسی نیز درین نامگذاری از او پیروی کرده است) و در جای دیگر آنرا دریاچه «شراه» یعنی دریاچه مخالفان نامیده زیرا در سواحل آن فرقه‌ای از خوارج باین نام اقامت داشته اند. اولی سیگوید آب این دریاچه بسیار شور است و نیز اضافه می‌کند که قایقهای بسیار در آن دریاچه بین ارمیه و مراغه آمد و رفت دارند و نواحی بسیار حاصلخیزی در سواحل آن موجود است.

در وسط دریاچه جزیره‌ای بوده که این سرابیون آنرا جزیره کبودان نامیده و ساکنین آن جزیره قایق رانان بوده اند. این دریاچه بقول اصطخری ماهی فراوان

## فصل یازدهم

## آذربایجان

دریاچه ارمیه - تبریز - سراو - مراغه و رودهای آن - پسوا و اشته - شهر ارمیه و سلماس و خوی و مرند - نخجوان - پلهای رود ارس - کوه سلان - اردبیل و اهر - سفید رود و شعب آن - میانج - خلخال و فیروز آباد - رود شال و منطقه شاهرود

ایالت کوهستانی آذربایجان در دوره خلافت خیلی کمتر از اواخر قرون وسطی و بعد از هجوم مغول اهمیت داشت.

در زمان قدیم این ایالت از شاهراه بزرگ خراسان که از ایالت جبال (ماد) میگذشت برکنار افتاده بود، و این برکناری ازین جهت نیز تشدید شده بود که، بنا بقول مقدسی، در کوهها و جلگه‌های مرتفع آن بیش از هفتاد زبان و لهجه مختلف تکلم میشد، در حالی که هیچکدام از شهرهای آن ناحیه وسعت قابل توجهی نداشت. اما بمرور زمان شهرهای مختلف یکی پس از دیگری رو به ترقی رفت و مرکز آن ایالت گردید. در آغاز ارس، یعنی در اوایل خلافت عباسیان شهر اردبیل و در اواخر دوره خلفاء تبریز در میان شهرهای آذربایجان مقام اول را پیدا کرد اما بعد از هجوم

۱ - رجوع به نقشه شماره ۳. در فارسی قدیم آذربادگان گفته میشد و آتروپاتن یونانی از آذربادگان گرفته شده است. مقدسی (صفحه ۳۷۳) گوید آذربایجان و اران و ارمیه یک ایالت بزرگ را تشکیل میدهند. مقدسی این ایالت را «اقلیم رحاب» یعنی منطقه جلگه‌های مرتفع نامیده در مقابل «اقلیم جبال» در ماد و «اقلیم اقور» یعنی منطقه جلگه‌های پست در بین‌النهرین.

داشته ( بعکس، ابن حوقل گفته است در آن هیچ ماهی نیست ) و یک نوع ماهی عجیبی در آن دریاچه بوده که اهالی آنجا آنرا سگ ماهی می‌گفتند. در فصل زمستان طوفانهای شدید در سطح دریاچه حادث میشده و قایقرانی را با خطرهای بسیار دچار می‌ساخته است.

ابوالفدا آنرا دریاچه « تلا » که معنای آن معلوم نیست نامیده و قزوینی گوید آب آن دارای املاحی درخشنده است شبیه توتیا (اکسیدروی) که بمقدار زیاد بجاهای دیگر صادر میشود. مستوفی اغلب آنرا چیچست نامیده و « دریا شور » هم بآن گفته و بمناسبت شهر سهمی که در ساحل شمالی آن بوده دریاچه طروج یا طسوج هم نامیده است. مستوفی و حافظ ابرو هر دو میگویند وقتی که سطح آب پائین میرود جزیره آن دریاچه که « شاها » نام دارد بصورت شبه جزیره درمی آید و در آن جزیره قلعه بزرگی است بر فراز کوهی و قبر هولاکو و دیگر سرداران مغول در آنجاست. از قلعه شاها در قرن سوم هجری نیز نام برده شده است و ابن مسکویه در جائی که حوادث زمان متوکل خلیفه عباسی، نوه هارون الرشید را نقل میکند گوید « شاها » و « یکدور » دو قلعه بود در تصرف سرکردگان یاغی آن نواحی ( شراة ). در قرن هفتم هولاکو بتجدید بنای قلعه شاها، که حافظ ابرو آنرا قلعه تلای دریاچه ارمیه نامیده، فرمان داد و خزاین و غنائمی که از غارت بغداد و دیگر ممالک خلافت بچنگ آورده بود را در آن قلعه جای داد. بعدها این قلعه مدفن وی گردید و بهمین جهت در زبان فارسی بنام « گور قلعه » معروف شد. زمانی که حافظ ابرو، معاصر امیر تیمور، تاریخ خود را مینوشت آن محل بکلی خالی از سکنه بود.<sup>۱</sup>

شهر تبریز در حدود سی میلی خاور دریاچه ارمیه در کنار رودی که نزدیک جزیره یا شبه جزیره شاها بآن دریاچه میریزد واقع است و چنین بنظر میرسد که تبریز در آغاز امر قریه ای بوده که در قرن سوم هجری شخصی بنام ابن الرواد

۱ - ارمیه امروز عادة ارمیه تلفظ میشود و ابن سراجیون هم ارمیه ضبط کرده است ( نسخه خطی، ورقة ۲۵، A ). اصطخری ۱۸۱، ۱۸۹، ابن حوقل ۲۳۹، ۲۴۷، مقدسی ۳۷۵، ۳۸۰، مسعودی: جلد اول ۹۷، ابوالفدا ۴۲، یاقوت: جلد اول ۵۱۳، قزوینی: جلد دوم ۱۹۴، مستوفی ۲۲۶، حافظ ابرو ۲۷، A، ابن مسکویه ۵۳۹.

( از ری ) در دوره خلافت متوکل عباسی در آنجا مسکن گرفت و خود او و برادر و پسرش سرایهائی در آنجا ساختند، آنگاه دیواری بدور آنها کشیدند و مردم در آنجا مسکن گزیدند. یک روایت جدیدتر بنای تبریز را به زبیده زن هارون الرشید نسبت میدهد ولی در تواریخ قدیم سطلبی که دلیل صحت این مدعا باشد دیده نشده است و اساساً هیچ جا ذکری از اینکه زبیده زن هارون الرشید به آذربایجان آمده باشد بمیان نیامده است. مقدسی در قرن چهارم گوید تبریز شهری نیکوست و مسجد جمعی دارد، از نهرهای متعدد سیراب میشود و در میان باغستان شادابی قرار گرفته است. یاقوت که در سال ۶۱۰ هجری آنجا بوده تبریز را شهر عمده آذربایجان بشمار آورده و قزوینی علاوه بر این گوید که این شهر به تهیه پارچه های عتایی ابریشمی و سقلاطون و اطلس و پارچه های دیگر شهرت دارد. هنگامی که مغولها در سال ۶۱۸ تبریز را تصرف کردند اهالی شهر با فدیة ای که دادند شهر را از غارت و کشتار رهانیدند و چنانکه گفته شد این شهر پس از زمان سلطنت ایلخانان بزرگترین شهر آن منطقه گردید. حمدالله مستوفی گوید « در سنه اربع و اربعین و مأتین بعهد متوکل خلیفه عباسی بزلزله خراب شد، چنانکه کما بیش چهل هزار مرد در آن واقعه هلاک شدند، دور باروی تبریز شش هزار گام بوده و ده دروازه دارد... و چون در عهد مغول آن شهر دارالملک گشت کثرت خلایق در آنجا جمع شدند و بر بیرون شهر عمارات و باغات و دهات و ویان و سنجانان داخل آن بارو بود جهت وفات غازان خان تمام نشد ». با روئی که غازان خان بگفته مستوفی بگرد محلات شهر کشید شش دروازه داشت و بیست و پنج هزار گام محیط آن بود. این مورخ اساسی دروازه های داخلی و خارجی تبریز را ذکر نموده ( و نسخه های خطی درین مورد اختلاف بسیار دارند ) و گوید در سال ۷۰۳ غازان خان در محله بزرگ شام که خودش بنا کرده بود بخاک سپرده شد. جانشینان غازان خان بر عمارت های او مساجد خوب و ابنیه خیریه دیگر چه در داخل شهر و چه در خارج شهر حوالی محله رشیدی که در پای ویان کوه واقع است افزودند.

باغستان تبریز از مهران رود که از کوه سهند واقع در جنوب شهر سرچشمه

میگردید و هفت رستاق داشت که بنام نهرهایی که آنها را مشروب میساخت موسوم بودند. اسامی آن رستاقها و همچنین دهات مجاور آنها را حمدالله - مستوفی ذکر نموده ولی خواندن نام صحیح بسیاری از آنها بتحقیق معلوم نیست. این بطوطه که در سال ۷۳۰ از تبریز عبور کرده گوید در محله شام که بیرون شهر است فرود آمدیم و در آنجا غازان خان مدرسه و خانقاهی ساخته است. این بطوطه از دروازه بغداد وارد شهر تبریز گردیده و از بازار غازان و بازار جواهریان که در آن جواهرات بسیار معروض فروش گذارده شده بود و نیز از بازار مشک و عنبر فروشان که نزدیک بازار جواهریان بوده است سخن میراند و مسجدی را که بانی آن علیشاه گیلانی وزیر غازان بوده وصف نموده گوید صحن مسجد از سنگ سرسبز بود و نهر آبی از میان مسجد میگذشت و دیوارها با کاشی آراسته شده و مدرسه ای در سمت راست و خانقاهی در سمت چپ مسجد قرار داشت.<sup>۱</sup>

در تبریز دو رودخانه است: بهر آن رود که حومه تبریز را سیراب میسازد، و سردرود که بسمت جنوب باختری جاریست، و سرچشمه هر دو در کوه سهند در طرف جنوب شهر واقع است. این دو رودخانه بفاصله کمی در شمال شهر به رود سراو ملحق میگردند. «سراو رود» که به رود سرخاب نیز موسوم است از سبلان کوه که دو پست میلی خاور تبریز و بالای اردبیل است سرچشمه میگیرد و پس از سیر طولانی و پیچ در پیچی که از میان باتلاقیهای آب شور متوالی میگردد و چند رودخانه دیگر بآن ملحق میشود در چهل میلی باختر تبریز به دریاچه ارمیه میریزد.

حمدالله مستوفی کوه سهند و کوه سبلان و رودهایی را که از آن دو کوه جاریست بتفصیل ذکر کرده است. شهر سراو یا سراب، که رود سراو منسوب به آنست، در راه اردبیل به تبریز قرار دارد. مستوفی گوید «سراو شهریست وسط از اقلیم چهارم از شرقی کوه سبلان مایل بقبله افتاده، هوایش سرد است و آب آن از رودی که بدان شهر منسوبست از کوه سبلان برخیزد و در بحیره چپچست رود،

۱ - مقدسی ۳۷۸، یاقوت: جلد اول ۸۲۲؛ قزوینی: جلد دوم ۲۲۷ - مستوفی ۱۵۳ - ۱۵۵. جهان نما ۳۸۰، ابن بطوطه: جلد دوم ۱۲۹.

حاصلش غله و دیگر حبوبات بیشتر است و انگور و میوه کمتر بود. مردمش سفید چهره اند و سنی مذهب و اکول باشند ولایتش قریب صد پاره دیه باشد و چهار ناحیت است و رزند، درند، براغوش، سقهریر. جغرافی نویسان قدیم عرب بجای «سراب» «سراة» ضبط کرده اند و ابن حوقل در وصف آن گفته است شهری نیکو است دارای چند آسیاب و گرداگرد آنرا مزارع غله خیز و باغستان های پر میوه فرا گرفته و مهمانخانه های پاکیزه و بازارهای خوب دارد. یاقوت که اسم این شهر را «سراو» یا «سرو» ضبط کرده است گوید در سال ۶۱۷ که مغولها بآن شهر حمله کردند آن شهر خراب شد و بیشتر اهالی آن کشته شدند، هر چند در زمان حمدالله - مستوفی که یک قرن بعد تاریخ خود را نوشته سراو آباد بوده و بگفته وی تا تبریز سه روز و تا اردبیل دوازده روز راه فاصله داشته است.

در ساحل یکی از شاخه های سمت چپ (جنوب) رودخانه سراو شهر اوجان یا اوچان واقع است که از راه میانه ده فرسنگ تا تبریز مسافت دارد. یاقوت که در قرن هفتم آنجا را دیده است گوید شهر دارای بارو و بازاری عالی است اگرچه بدست مغولها خراب شده است. در زمان حمدالله مستوفی غازانخان بتجدید عمارات آن همت گماشت و به گفته مستوفی «از سنگ و گچ بارو کشید و شهر اسلام خواند و دارالملک ساخت و دور با روی غازانی سه هزار قدم بود، حاصلش غله و بقول بود و میوه و پنبه و مردمش سفید چهر و شافعی مذهب اند و درو از عیسویان جمعی باشند». رودخانه آن «آب اوجان» گفته میشود و از قلعه شرقی کوه سهند سرچشمه میگرفت. در جنوب باختری این کوه و تقریباً شصت میلی تبریز و چهار فرسخی دریاچه ارمیه قریه بزرگ «دخارقان»، از قرار نوشته ابن حوقل و جغرافی نویسان عرب، یا «دهخوارقان» از قرار نوشته فارسی زبانان، واقع است. یاقوت آنرا «ده نخیرجان» ضبط کرده به معنی قریه نخیرجان که نام خزانه دار کسری پادشاه ایران است. حمدالله مستوفی گوید «شهری کوچک است هوای معتدل دارد و آبش از کوه سهند است و باغستان فراوان دارد و انگورش بی قیاس بود، غله و پنبه و میوه

درو نیکومی آید و مردمش سفید چهره‌اند ، ولایتش هشت پاره دیه است .<sup>۱</sup> شهر مراغه در هفتاد میلی جنوب تبریز در ساحل رودخانه « صافی » واقع است . این رود از کوه سهند در جهت جنوب جاری شده تا مراغه می رسد و آنگاه به سمت باختر پیچیده و بدریاچه میریزد . کلمه مراغه مختصر شده « قرية المراغة » بمعنی قریه چراگاه‌ها می باشد و گویند سابقاً ایرانیان آنرا « افزاره روذ » می گفتند . در قرن چهارم این حوقل آنرا شهری باندازه شهر اردبیل شمرده که در آن زمان مهمترین شهر آذربایجان بوده است ، وهم او گوید در سوابق ایام مراغه مدت زمانی کرسی آن ایالت و مرکز بیت المال و ادارات دولتی بوده که سپس از آنجا به اردبیل منتقل شده است . مراغه شهری خرم بود ، دارای باروئی که پشت آن باغستانی سرسبز قرار داشت ، و خربزه‌ای مخصوص و معطر که درونش سرخ رنگ و بیرونش سبز رنگ و بغایت شیرین بود در آنجا بعمل می آمد . مقدسی از قلعه و استحکامات و حومه آباد و بزرگ آن شهر سخن گفته است . یاقوت گوید استحکامات آنجا در زمان هارون الرشید ساخته و در زمان مأمون ترمیم شده است .

در دوره مغول ، چنانکه قبلاً گفتیم ، مراغه کرسی آذربایجان شد . مستوفی گوید « شهری بزرگ است و ما قبل دارالملک آذربایجان بود ، هوایش معتدل است و بعفونت مایل ، جهت آنکه کوه سهند شمالش را مانع است و باغستان بسیار دارد و آیش از رود صافی است که از سهند برمیخیزد و در بحیره چیچست میریزد ، برظاهر مراغه حکیم خواجه نصیر الدین طوسی بفرمان هلا گوخان رصد بسته است و اکنون خرابست . » و همین رصدخانه بود که خواجه نصیر الدین طوسی کتاب معروف خود « زیج ایلخانی » را در آن تألیف کرد . رصدخانه مذکور ، چنانکه گفته شد ، در قرن هشتم ( چهاردهم میلادی ) یعنی زمان حمدالله مستوفی خراب بوده است . قزوینی قلعه ای را اسم برده بنام روئین دز در سه فرسخی مراغه که از هر طرف آن رودخانه ای جریان داشته و در داخل قلعه باغی معروف به عمیدآباد با استخر

۱ - اصطخری ۱۹۰ ، ابن حوقل ۲۴۸ ، ۲۵۳ ، یاقوت : جلد اول ۱۳۱ ، ۱۹۸ ، جلد دوم :

۴۲۵ ، ۶۳۶ ، جلد سوم ۶۴ ، مستوفی ۱۵۵ ، ۱۵۸ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸ .

آبی برای آبیاری آن وجود داشته است . در یک فرسخی آن قلعه قریه جنبذق واقع بود و در آن چشمه آب گرمی بود که مطالب عجیبی در باره آن نقل شده است .

مستوفی درباره رودخانه صافی که در مغرب مراغه به دریاچه میریزد گوید « از کوه سهند برمی خیزد و بر مراغه گذشته و با آب تغتو جمع شده بدریای شورطروج ( یعنی دریاچه ارمیه ) میریزد » و در باره رودغتو گوید « از کوه های کردستان برمیخیزد و بر ولایت مراغه گذشته با آب صافی و با آب تغتو در دریای شورطروج میریزد . در موسم طغیان آب رودها در تمام ساحل جنوبی دریاچه ارمیه باتلاق بزرگی تشکیل می شد و در این جا شهر کوچکی بود بنام لیلان ( یا نیلان ) که در میان باغهای پر میوه جای داشت و در زمان حمدالله مستوفی مغولها در آن شهر سکنی داشتند . بمسافت کمی در جنوب لیلان ، بحسب مسافتی که در کتب جغرافی نویسان ذکر شده ، شهری بنام برزه وجود داشت و در آنجا شاهراهی که از سیسار ( واقع در ایالت جبال ) می آمد دو شاخه میشد : راه راست در جهت شمال خاوری به مراغه می رفت و راه چپ در امتداد غربی دریاچه به شهر ارمیه منتهی میگردد .

در پنجاه میلی ساحل جنوبی دریاچه شهر « بسوا » و بقول ایرانیان « پسوا » قرار داشت . یاقوت آن شهر را دیده و گوید اکثر اهالی آن راهزنانند . حمدالله - مستوفی از باغستان پر میوه آن تمجید کرده است . در شمال غربی پسوا شهر « اشنه » واقع بود که در زمان ابن حوقل کردها در آنجا مسکن داشتند و در قرن چهارم از آن شهر واز آبادی های اطراف آن چارپایان و مویشی به موصل و بلاد بین النهرین صادر میگردد . خاک آن بحاصلخیزی و مراتع آن بخرمی شهرت داشت . یاقوت که آن شهر را دیده از باغ های زیبای آن سخن می گوید و حمدالله مستوفی که نام آنرا بصورت اشنویه نوشته گوید « شهری وسط است در میان کوهستان ده گیاه ، آبش نیز از آن جبال برمیخیزد حاصلش غله و دیگر حبوبات و انگور بود و بیست پاره دیه از توابع اوست »<sup>۱</sup> .

۱ - اصطخری ۱۸۱ ، ابن حوقل ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، مقدسی ۳۷۷ ، یاقوت : جلد اول ۲۸۴ ، ۵۶۴ ،

۶۳۶ ، جلد چهارم ۴۷۶ ، قزوینی : جلد دوم ۳۵۰ ، ۳۵۸ ، مستوفی ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۲۱۸ .

شهر ارمیه، که نام آن بر دریاچه نیز اطلاق شده، بمسافت کمی ازسواحل باختری دریاچه قرار دارد و گویند زادگاه زردشت است. این شهر بگفته ابن حوقل در قرن چهارم شهری خرم و باندازه مراغه بوده و موستان بسیار و تجارت پر رونق داشته و مسجد جامع آن در بازار بزازان بوده است. این شهر دارای قلعه و باروی محکم بوده و رودخانه ای داشته که در یک فرسخی شهر، به دریاچه میریخته است. در قرن هشتم بر آبادی آن شهر بقدری افزوده شد که بصورت شهری بزرگ درآمد و دور با روی آن به ده هزار گام رسید و توابعش بالغ بر بیست دهکده بود. در کنار شاهراه و در شمال ارمیه بمسافت کمی از زاویه شمال باختری دریاچه شهر سلماس واقع است که مقدسی در باره آن گوید شهری نیکوست دارای بازارهای خوب و مسجدی که از سنگ ساخته شده است، و در قرن چهارم ساکنین آن شهر از نژاد کرد بوده اند. یاقوت گوید در قرن هفتم قسمت عمده آن شهر خراب گردید، ولی بگفته حمدالله - مستوفی یک قرن بعد علیشاه وزیر غازانخان مغولی «آن را عمارت کرد دورش هشت هزار گام است و هوایش بسردی مایل و رودخانه آن از جبال کردستان برمیخیزد و به بحیره چیچست ریزد باغستان بسیار دارد میوه انگورش نیکو باشد غله و دیگر حبوبات نیکو آید، مردمش سنی پاک اند و پیوسته با اکراد در محاربه».

در کناره خاوری دریاچه شهری وجود داشت موسوم به طروج یا طسوج که به نظر میآید مطابق باترسه امروز باشد. حمدالله مستوفی مکرر از دریاچه شورطسوج یا طروج سخن گفته و بنابراین شهر طروج یا طسوج هم مانند شهر اولیه نام خود را بدریاچه مجاور خود بخشیده است. در قرن هشتم طسوج نقطه مهمی بشمار میآید و از تبریز گرمتر و مرطوبتر بود زیرا بدریاچه نزدیکتر بود و در میان باغستان جای داشت. در شمال خاوری سلماس شهر «خوی» در کنار رودخانه ای که بسمت شمال جاری شده به رود ارس ملحق میگردد واقع است. شهر خوی بگفته یاقوت و قزوینی با روئی سخت مستحکم داشت و در میان مزارع حاصلخیز و آباد واقع و بداشتن دیبای خوب معروف بود. چشمه بسیار پر آبی نیز داشت که آبش در زمستان گرم و در تابستان سرد بود.

مستوفی گوید «شهری وسط است دورش شش هزار و پانصد گام است و هوایش بگرمی مایل است و آبش از جبال سلماس آید و به ارس رود، رود و باغستان بسیار دارد و انگور و سرود پیغمبری شیرین و بزرگ و آبدار که در جای دیگر نیست، مردمش سفید چهره ختائی نژاد خوب صورت اند و بدین سبب خوی را ترکستان ایران خوانند قریب هشتاد پاره دیه از توابع آن است».

مقدسی شهر مرند در مشرق خوی، در سواحل رودی که از شعب سمت راست رودخانه خوی میباید، را وصف کرده گوید شهری مستحکم است دارای حومه ای آباد و مسجدی در بازار و باغستانی گرداگرد شهر. یاقوت درباره آن مینویسد از زمانیکه کردها آنرا غارت کردند و اهالی آنرا با خود بردند و بویروانی است. چنانکه حمدالله - مستوفی ذکر نموده رود آنجا موسوم بوده است به زولو (یا زکویر) «حاصلش پنبه و حبوبات دیگر از انگور و میوه بود و از میوه هاش شفتالو و زردآلو و به درغایت خوبی باشد ولایتش شصت پاره دیه است، و در صحرای مرند بر جانب قبله کرم قرمزی است و در یک هفته بموسم تابستان آنرا میتوان گرفت. دور باروش هشت هزار گام میبود و اکنون کما بیش نیمه ای از آن برجاست». کرم قرمزی برای بدست آوردن رنگ قرمز بوده است<sup>۱</sup>.

نخجوان یا نخچوان در شمال رود ارس معمولاً از جمله شهرهای آذربایجان بشمار میآید و همان «نشوی» در نزد جغرافی نویسان عرب است که در کتب آنان ذکر آن مکرر آمده ولی تفصیلی درباره آن داده نشده است. شهر نخجوان در دوره مغولها اهمیت پیدا کرد و مستوفی گوید «شهر خوشی است آنرا نقش جهان خوانند اکثر عمارات آن از آجر است». حوالی آن در سمت مشرق قلعه النجیک و در شمال آن کوه پراز برف «ماست کوه» قرار دارد، و نیز در نخجوان گنبدی از ابنیه ضیاء الملک وزیر معروف سلجوقیان موجود است. شرف الدین علی یزدی پل معروف ضیاء الملک (که خرابه های آن هنوز باقی است) را وصف کرده است. این پل نزدیک قلعه کرکر سرراه مرند پانزده میلی نخجوان بر روی رود ارس ساخته شده بود.

۱ - اصطخری ۱۸۱، ابن حوقل ۲۳۹، مقدسی ۳۷۷، قزوینی: جلد اول ۱۸۰، جلد دوم

۳۵۴، یاقوت: جلد اول ۲۱۸، جلد دوم ۵۰۲، جلد سوم ۱۲۰، جلد چهارم ۵۰۳، مستوفی ۱۵۹-۱۵۸، ۲۱۸.

کمی پائین تر از آن، در کنار رود ارس شهر جلفا که بصورت «جولاه» نیز نوشته میشود واقع است. این محل را شاه عباس اول در سال ۱۱۰۴ خراب کرد و ارمنی‌های ساکن آنجا را بمحلی که خود در جنوب اصفهان بنا کرده بود کوچانید و بمناسبت نام مسکن قدیم آنها نام محل جدید را نیز جلفا گذارد. از جمله شهرهای واقع در ساحل رود ارس حمدالله مستوفی اردوباد را (که هنوز هم باقی است) نام میبرد. این شهر نزدیک ملتقای رودخانه‌ای که از سمت جنوب به رود ارس می‌ریزد و قلعه دزمار در ساحل آن بوده قرار دارد و این قلعه دزمار را یاقوت هم نام برده است. پائین تر از اردوباد در کنار نهر ارس شهر زنگیان در ناحیه «مردان نعیم» واقع بود و در آنجا پل دیگری برای عبور از رود ارس، که هنوز با برجاست، وجود داشت و نام آن به زبان فارسی پل «خدا آفرین» است. حمدالله مستوفی گوید آنرا «بکر بن عبدالله صاحب رسول الله علیه السلام ساخت در سنه خمس عشر هجری». ناحیه مردان (یا مراد) نعیم شامل بیش از سی پاره دیده بوده است<sup>۱</sup>.

شهر اردبیل در قسمت علیای رودخانه‌ای که حمدالله مستوفی آنرا «اندر آباد» نامیده واقع است. این رودخانه کمی پائین تر با رود اهر که از سمت چپ به رودخانه اردبیل می‌پیوندد ملحق شده و اندکی پائین تر از پل خدا آفرین به رود ارس میریزد. رودخانه اردبیل و رودخانه اهر، اولی از دامنه خاوری و دومی از دامنه باختری کوه سبلان، که کوه عظیمی است مشرف بر اردبیل، سرچشمه میگیرند و از دامنه جنوبی آن کوه چنانکه سابقاً گفتیم، رودخانه سراو سرازیر و بسمت باختر جاری گردیده به دریاچه ارمیه میریزد. این حوقل در قرن چهارم اشتبهاً کوه سبلان را از کوه دساوند که در چند فرسخی شمال طهران است بزرگتر شمرده است.

دامنه‌های کوه سبلان از درخت پوشیده شده و دهکده‌ها و آبادیهای متعدد آنجا را حمدالله مستوفی نام برده گوید خود کوه از پنجاه فرسخی دیده میشود و تابستان

۱ - یاقوت: جلد چهارم ۲۶۲، ۲۶۷، ۷۸۴، مستوفی ۱۰۷، ۲۰۶، ۱۰۹، شرف‌الدین علی - یزدی: جلد اول ۳۹۸، ۳۹۹، جلد دوم ۵۷۳.

وزستان برف دارد و نزدیک قلعه آن چشمه‌ایست که همیشه سطح آن یخ بسته است. در حوالی کوه سبلان دو قلعه دیگر است: یکی کوه سراهند در شمال اهر و دیگری سیاه کوه که مشرف بر کلانتر است، و کلانتر شهری کوچک است واقع در میان درختان و رودخانه‌ای کشتزارهای آنرا مشروب می‌سازد.

اردبیل، چنانکه سابقاً گفتیم، در قرن چهارم کرسی آذربایجان بود. اصطخری گوید گرد شهر باروئی است که طول هر جانب آن دوسوم فرسخ است، خانه‌ها بیشتر از آجر و گل ساخته شده و ساخلوئی در آن شهر مستقر است. حول وحوش آن بسیار حاصلخیز و عسل آن مشهور است. وی از قلعه اردبیل سخن رانده گوید بازار اردبیل بشکل صلیب در چهار راسته است و مسجد در وسط چهار بازار واقع شده و در بیرون شهر حومه بسیار بزرگی وجود دارد. در سال ۶۱۷ اردبیل بباد غارت مغولها رفت و خراب شد در صورتیکه اندکی پیش از آن تاریخ که یاقوت آنجا را دیده بود شهری آباد و پر جمعیت بوده است. اردبیل را ایرانیان قدیم «باذان فیروز» مینامیدند و در قرن هشتم، که حمدالله مستوفی کتاب خود را مینوشت، اگرچه اردبیل دیگر شهر عمده آذربایجان نبود ولی بسیاری از عظمت گذشته خود را باز یافته بود و در قرن دهم، چنانکه قبلاً ذکر شد، در آغاز سلسله نوبیاد صفویه پیش از تبریز و اصفهان چندی پایتخت تمام کشور ایران گردید.

اهر در یکصد و پنجاه میلی باختر اردبیل بر کنار رود اهر واقع است و در کتابهای جغرافی نویسان قدیم عرب اسم آن ذکر شده و یاقوت آنرا شهری خوش ساخت وصف کرده که در شمال آن کوه سراهند واقع است. اطراف اهر شهرهای کوچک بسیاری در دامنه کوه وجود داشته که آنها را هم یاقوت و هم مستوفی نام برده‌اند ولی تشخیص این نام‌ها و نیز تعیین مکان هر یک دشوار است. ناحیه‌ای که این شهر در آن واقع بود «پیشکین» (بتلفظ امروز «مشکین») نام داشت و از نام خاندانی که در قرن هشتم در آنجا حکومت داشته بودند مأخوذ بود. شهر پیشکین در یک منزلی اهر اصلاً «روای» نام داشت. روی رودخانه «اندرآب» درست بالای نقطه‌ای

که رود اهر بآن ملحق میگردد، چنانکه مستوفی گوید، پل زیبایی از ابنیه علیشاه وزیرغازان خان مغولی قرار داشته است.<sup>۱</sup>

سفید رود و شعب متعدد آن تمام نواحی خاوری آذربایجان را سیراب میکند و قسمت عمده‌ای از مسیر سفید رود مرز آذربایجان و ایالت جبال را تشکیل میدهد و بالاخره پس از عبور از ایالت گیلان در دریای خزر میریزد. اصطخری و نویسنده‌گان دیگر عرب آنرا سپیدرود نوشته‌اند. حمدالله مستوفی گوید در زمان او مغولها آنرا هولان مولان (که صورت صحیحتر آن «اولان موران» است) میگفتند که بزبان مغولی بمعنی رودخانه سرخ است، و اکنون نیز یک قسمت از سفید رود معروف است به «قزل اوزن» که آن هم در ترکی بمعنی رودخانه سرخ میباشد. مستوفی گوید «از جبال پنج انگشت که ترکان بش پرمق خوانند بولایت کردستان بر میخیزد و آبهای زنجان رود و هشت رود و میانج رود و آبهای کوههای طالش و طارمین جمع شود». در ضمن جریان سفید رود بسمت شمال ابتدا زنجان رود، که از شهر زنجان میآید و در فصل آینده بتفصیل از آن سخن خواهیم گفت، از طرف راست بآن ملحق میشود سپس رود میانج که از اجتماع چند رودخانه که از سمت باختری می‌آیند تشکیل میگردد از طرف چپ به سفید رود ملحق میگردد. از شمال میانج سفید رود بسمت باختری می‌پیچد و دو رودخانه توأم «سنجیده» و «گدیو» که از خلخال بطرف جنوب جاری میگرددند از طرف چپ سفید رود به آن ملحق می‌شوند و آنگاه رود شال که از ناحیه شاهرود از توابع خلخال جاری میشود بدان می‌ریزد. پائین تر از آن از طرف راست سفید رود نهر طارم که از اقلیم جبال می‌آید (چنانکه در فصل پانزدهم بیان خواهیم کرد) به آن ملحق می‌شود و پس از آن رودخانه شاهرود (که نباید باناحیه شاهرود سابق الذکر اشتباه شود) که از بلاد حشیشین (ملاحده) می‌آید به سفید رود می‌پیوندد و بالاخره، سفید رود پس از عبور از سد کوهستانی در کوتم واقع در ایالت گیلان به دریای خزر می‌ریزد.

۱ - اصطخری ۱۸۱، ابن حوقل ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۶۶، مقدسی ۳۷۴، ۳۷۷، یاقوت: جلد اول ۱۹۷، ۳۶۷، ۴۰۹، ۴۹۱، جلد چهارم ۹۱۸، مستوفی ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۷.

رودخانه میانج، چنانکه قبلاً گفتیم، مهمترین شاخه ساحل چپ سفید رود است و از طرف باختر جاری است و از منطقه واقع در جنوب اوجان سرچشمه میگیرد (به صفحه ۱۷۵ نگاه کنید) و در ناحیه گرم رود رودخانه «گرم رود» که از جبال جنوبی «سراو» سرچشمه میگیرد از سمت چپ به آن ملحق میشود. زیر شهر میانج رود هشت رود که از جبال خاوری سراغه سرچشمه میگیرد از طرف راست رودخانه اصلی به آن می‌پیوندد و در زمان حمدالله مستوفی در محل التقای این دو رود پل سنگی بزرگی با سی و دو طاق وجود داشته است.

شهر میانج یا میانه که در ملتقای تمام این رودها قرار دارد از زمان قدیم مرکز مهمی بوده است. ابن حوقل در قرن چهارم آنرا شهری پرجمعیت ذکر نموده و ناحیه‌ای که میانه در آنجا واقع بوده و بعدها به نام گرم رود معروف شده مقدار هنگفتی محصول میوه داشته است. مقدسی که نام جدید آن یعنی میانه را ضبط کرده فراوانی محصول آنجا را ستوده و یاقوت که در قرن ششم آنجا را دیده نیز از آن تمجید کرده است. یک قرن بعد حمدالله مستوفی که آنرا دیده گوید «میانج شهری بوده است و اکنون بقدر دیهه مانده و هوای گرم و عفن دارد و درو پشه بسیار بود»، ولی همچنان در شبکه راههایی که مغولها احداث کردند منزلگاه مهمی بشمار می‌آمده. مستوفی درباره گرم رود گوید «ولایتی است در و صد پاره دیه بود هوایش خوشتر از میانج بود، حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه و برنج و دیگر حبوبات». (ساس میانه هنوز موجب وحشت مسافری است).

سه رودخانه سنجیده و گدیو (یا «کدپو» در جهان نما) و شال که از طرف شمال به سفید رود میریزند از ناحیه خلخال سرچشمه میگیرند. خلخال شهر عمده آن ناحیه بود و بگفته جغرافی نویسان در دوازده فرسخی اردبیل قرار داشت. شهر فیروز آباد در قلّه گردنه‌ای که در آنجا چشمه آب گرمی در میان کوههای پر از برف میجوشید واقع بود. بقول حمدالله مستوفی در سابق شهر فیروز آباد حاکم نشین آن دیار بوده و چون خرابی به آن راه یافت خلخال بجای آن دارالملک شد و اکنون محل صحیح فیروز آباد معلوم نیست. شهرهای کوچک کلور و شال که تا کنون نام آنها



در نقشه دیده میشود از شهرهای ناحیه شاهرود و در ساحل رودخانه شاهرود (که اکنون شاهرود کوچک بان گفته میشود) و از کوههای شال سرچشمه میگیرد واقع بودند. حمدالله مستوفی چندین نقطه دیگر را در خلخال نام برده که فعلاً نمی توان موضع آنها را معین کرد.<sup>۱</sup>

محصول غله آذربایجان اندک بوده و در پایان فصل بعد از آن سخن خواهیم راند و نیز پس از آنکه در فصل پانزدهم ایالت جبال را موضوع مقال قرار دادیم خلاصه ای از راههای آذربایجان را در خاتمه آن ذکر خواهیم کرد، زیرا تمام این راهها از نقاط مختلف شاهراه بزرگ خراسان که از ایالت جبال میگذشت منشعب می شدند.

#### فصل دوازدهم

### گیلان و ایالات شمال باختری

گیلان - نواحی دیلم و طالش - برون و دولاب و خشم - لاهیجان و رشت و دیگر شهرهای گیلان - ولایت موغان - بجروان و برزند - محمودآباد - ورثان - ایالت اران - بردعه - بیلقان - گنجه و شمکور - رودک و رودارس - ایالت شیروان - شماخی - پاکویه و باب الایوب - ایالت گرجستان یا جرجیا - تفلیس و قارص - ایالت آرمستان - دیبل یادوین - دریاچه وان - اخلاط و ارجیش و وان و بتلیس - محصولات ایالات شمالی

سفید رود، چنانکه در فصل سابق گفتیم، پس از عبور از سلسله کوههای البرز در یک مجرای پیچ در پیچ در انتهای باختری ساحل جنوبی دریای خزر بان دریا میریزد و در این نقطه دلتائی دارای باتلاقهای نسبتاً پهناور که پشت آنها راسلسله کوهها فرا گرفته است تشکیل میدهد. این دلتای سفید رود که از جنوب و باختر نیمدایره بزرگی از تپه ها و کوههای پوشیده از جنگل بر آن احاطه کرده ایالت کوچک گیلان است که اعراب آنرا جیل و جیلان میگفتند و از سه ولایت کاسلا مختلف تشکیل میگردد.<sup>۱</sup> زمین های رسوبی دلتا را جغرافی نویسان عرب بطور خاص جیل یا جیلان میگفتند و وقتی میخواستند تمام ایالت گیلان را اراده کنند آنرا بصیغه جمع «جیلانات» (گیلانها) مینامیدند و این اسم گاهی شامل ولایات و نواحی کوهستانی هم میگردد. در جنوب و باختر این ایالت آن قسمت از اقلیم جبال را که محاذی کوههای

۱ - اصطخری ۱۸۹، ابن حوقل ۲۴۶، ۲۵۳، مقدسی ۳۷۸، یاقوت: جلد اول ۳۳۹، جلد

چهارم ۷۱۰، مستوفی ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۹۸، ۲۱۵، ۲۱۸، جهان نما ۳۸۴، ۳۸۸.

۱ - رجوع کنید بنقشه شماره ۵ در آغاز فصل بعد.

طالقان و تارم از ایالت جبال است بلاد دیلم و گاهی هم بصیغه جمع «دیلمان» مینامیدند. این سرزمین در تاریخ از این جهت معروف شده که موطن اصلی آل بویه یا دیلمه است که سرکردگان آنها در قسمت اعظم قرن چهارم در بغداد و در دستگاه خلافت صاحب نفوذ و قدرت بودند. حاشیه باریک ساحلی و دامنه های کوهستانی که از جنوب غربی دریای خزر بطرف شمال کشیده شده و از طرف خاور مقابل آن دریا است سرزمین طالش خوانده میشود که یاقوت آنرا بشکل جمع طلشان یا طالشان ضبط کرده است. بطرف خاور در مرز طبرستان سلسله کوه روبنچ قرار دارد و پشت آن ولایت کوهستانی متعلق به خاندان بزرگ قارن واقع است که رؤساء آن ها از زبان های نامعلوم فرمانروای آن ناحیه وسیع بوده اند، چنانکه در فصل بیست و ششم بیان خواهیم کرد. هنگامی که مقدسی در قرن چهارم کتاب خود را مینوشت، یعنی وقتی که قدرت آل بویه در حد کمال بود، تمام گیلان و ولایات کوهستانی که در مشرق گیلان و در امتداد سواحل دریای خزر قرار داشت یعنی طبرستان و جرجان و قومس جزء ایالت دیلم بود، ولی بعد ها این نواحی از هم تفکیک شد و رفته رفته خود اسم دیلم هم از زبانها افتاد و نام زمین های دلتای سفید رود، که گیلان باشد بر تمام ناحیه مجاور اطلاق گردید، در حالیکه در واقع گیلان اراضی ساحلی و دیلم کوهپایه مشرف بر آن اراضی ساحلی است، اما هر یک از این دو نام هم گاهی بر تمام سرزمینی که در جنوب باختری دریای خزر واقع بود اطلاق میگردید<sup>۱</sup>.

کرسی بلاد دیلم، چنانکه میگویند، رود بار نام داشته ولی محل آن مشخص نیست. مقدسی گوید کرسی دیلم بروان است، اما متأسفانه از آن اثری نیست و کتابهای جغرافیا محل حقیقی آنرا نشان نمیدهند. مقدسی گوید بروان نه خانه های خوب داشته و نه بازارهای مهم و نه مساجد جامع، حاکم نشین آن ناحیه رانشهرستان میگفتند و چون تجاری ثروتمند در آنجا مقیم بودند آن شهر رونق و آبادی داشت.

۱ - اصطخری ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ابن حوقل ۲۶۷، ۲۶۸، مقدسی ۳۵۳، یاقوت: جلد اول ۱۷۴، ۱۸۱۲، جلد دوم ۱۷۹، ۷۱۱، جلد سوم ۵۷۱، مستوفی ۱۴۷، ۱۹۱، ابوالفداء ۴۲۶. کلمه طالش هم با «تاه» نوشته میشود و هم با «طاه» و در صورت جمع هم تالشان و طالشان، و مستوفی آنرا بصورت طالش نیز نوشته است.

مقدسی دولا برا شهر مهم گیلان معرفی کرده گوید شهر یست پاکیزه، ابنیه آن از گچ و سنگ است، بازاری نیکو و مسجدی در وسط بازار دارد. ابوالفداء گوید دولا برا همان کسکر است. مقدسی، در تنها کتاب مسالکی که از این ایالت بدست ما رسیده، میگوید دولا برا در چهار منزلی بیلمان است که بگفته ابوالفداء شهری کوچک مانند یک قریه بوده و ظاهراً یکی از نقاط مهم ولایت طالش بوده است. در دو منزلی سفیدرود و چهار منزلی بیلمان شهر خشم بمقر داعی، رئیس علویان، قرار داشت که در نیمه دوم قرن سوم بر تمام آن ولایات سلطنت یاغیانة مستقل داشت و در اطاعت خلیفه نبود. مقدسی گوید خشم بازاری نیکو و مسجدی نزدیک قصر رئیس علویان دارد. رودخانه ای در شهر جاریست و بل عظیمی که از قایق ها تعبیه گردیده بر روی آن بسته اند. تشخیص و تعیین مکان همه این شهرهای قدیم میسر و ممکن نیست.

در قرن هشتم بقول حمدالله مستوفی « لاهیجان و فومن دارالملک جیلانات» بود. ابوالفداء نیز لاهیجان را نام برده گوید در خاور دهانه سفیدرود است. بقول مستوفی «حاصلش برنج و ابریشم و اندک غله می باشد و نارنج و ترنج و میوه های گرمسیری فراوان است». کوتوم ( بفتح و ضم «ك» ) نزدیکتر به دهانه سفید رود، بندری بود برای کشتی هائی که از نقاط دیگر دریای خزر بآنجا میآمدند. یاقوت و ابوالفداء هر دو نقل کرده اند که کوتوم در قرن هشتم بندر تجارتی پر رونقی بوده و تا خود دریا یک روز راه مسافت داشته است. شهر فومن و ولایت آن، واقع در باختر سفیدرود، از ساحل دور تر میباشد و بزرگترین شهر ناحیه کوهستانی دیلم بشمار آمده است. مستوفی گوید «شهری بزرگ است و ولایات بسیار دارد حاصلش غله و برنج و ابریشم بسیار باشد». مستوفی یکی از قدیمترین مؤلفینی است که از رشت، کرسی فعلی گیلان، اسم برده و ظاهراً هیچ کدام از جغرافی نویسان عرب حتی نام رشت را هم در نوشتهجات خود ذکر نکرده اند. مستوفی گوید «رشت از اقلیم چهارم هوایش بغایت گرم

۱ - اصطخری ۲۰۴، ۲۰۵، مقدسی ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۷۳، ابوالفداء ۴۲۹ (که اشتهاً در آن کتاب اسم بیلمان بشکل یمان چاپ شده)، یاقوت: جلد دوم ۸۳۱. برای اطلاع از خاندان داعی علوی (حسنی) رجوع کنید به صفحه ۵۲ از: G. Melgunof, Das südliche Ufer des Caspischen Meeres

و متعفن است، حاصلش غله و پنبه و ابریشم و برنج است و مردم آنجا کوهی و بی تمییز باشند». در باختر رشت، در زمان حاضر، ولایت تولم واقع گردیده و مستوفی گوید «شهری وسط است، حاصلش غله و پنبه و برنج و نارنج و ترنج و زیمو باشد». ابوالفداء این شهر را کرسی جیلان یا اراضی ساحلی شمرده و گوید خاکش بسیار حاصلخیز است و غله و پنبه و ترنج و نارنج و اترج و لیمو صادرات آنجاست. شفت، یاشفته، اسم شهر است که حمدالله مستوفی از آن به این دو نام یاد کرده است، اگرچه اکنون فقط ولایت شفت در جنوب رشت باقی است. در پایان مقال راجع به جیلان گوئیم حمدالله مستوفی شهر کوچکی را بنام اصفهید نیز نام برده، و یاقوت هم آنرا بنام اصفهیدان ضبط کرده و گوید تا دریای خزر دو میل مسافت دارد. مستوفی همچنین گوید «شهری وسط است حاصلش غله و برنج و اندکی سیوه باشد ولایت بسیار است و قریب صد پاره دیده از توابع اوست»، اما محل آنرا ذکر نمیکنند. نام این شهر از نام اصفهیدان مأخوذ است که سلاطین آن دیار و تابع ساسانیان بودند و در ظاهر دین اسلام را پذیرفتند و در آغاز دوره خلفاء بسمت امارت آن نواحی باقی ماندند<sup>۱</sup>.

### موغان

موغان یا مغان یا موقان<sup>۲</sup> نام دشت باتلاقی بزرگی است که از دامنه کوه سلان تا کناره خاوری دریای خزر کشیده شده و در جنوب مصب رود ارس و شمال کوههای طالش قرار دارد. این ایالت گاهی جزء آذربایجان محسوب میگردد ولی غالباً ناحیه ای جداگانه و مستقل را تشکیل می داد.

کرسی موغان در قرن چهارم شهری بود بهمان نام که اکنون تعیین محل آن دشوار است. مقدسی گوید شهر است بر ساحل دور رودخانه و در میان باغستان و تقریباً باندازه تبریز است. از گفته او استنباط میشود که محتمل است این شهر موغان همان شهر باجروان باشد که مستوفی آنرا کرسی آن ناحیه شمرده و در زمان

۱ - یاقوت: جلد اول ۲۹۸، جلد چهارم ۳۱۶، ابوالفداء ۴۲۶، ۴۲۹، مستوفی ۱۹۱، ۱۹۲، جهان نما ۳۴۴، ۳۴۳.

۲ - برای اطلاع از موغان و مناطق مرزی شمال باختری بنفشه شماره ۳ رجوع کنید.

او خراب بوده است. وی موضع آن را در چهار فرسخی شمال برزند که هنوز نام آن در نقشه دیده میشود معین کرده است. در روایات اسلامی آمده است که نزدیک باجروان چشمه آب حیات است که خضر علیه السلام، یا الیاس، آنرا یافت.

در جنوب باجروان چنانکه گفتیم برزند واقع است که این حوقل آنرا شهری بزرگ شمرده و مقدسی بازار آن را چنین وصف کرده که از تمام نقاط مجاور کالاها برای صدور در آن شهر جمع می شده زیرا مرکز تجارتی آن ناحیه بوده است. حمدالله - مستوفی با جروان و برزند هر دو را دیهه های معمور نوشته و گوید «برزند هوایش بگرمی مایل است و حاصلش غله باشد»<sup>۱</sup>.

در دشت موغان حمدالله مستوفی سه شهر پیلسوار و محمود آباد و همشهره را نام میبرد و گوید «پیلسوار را امیری بود باین نام یعنی سوار بزرگ از امرای آل - بویه ساخت و اکنون بقدر دیهی مانده است و آبش از رودخانه باجروان است حاصلش غله باشد». این شهر در هشت فرسخی باجروان و در کنار نهری بود که از باجروان می آمد. محمود آباد در صحرای گاوباری در ساحل دریای خزر و دوازده فرسخ آنطرف پیلسوار قرار داشت و بگفته مستوفی فرمان گزاران خان مغول ساخته شده بود. همشهره «بساحل بحر جیلان از او تا دریا قرب دوفرسنگ بود و در اول ابر شهره میخوانده اند و جای نشست فرهاد بن گودرز بوده که او را بیخت نصر شمارند و فردوسی در ذکر آن مقام و فرهاد گوید:

گزین ابر شهره فرهاد گرد بچنگ از جهان روشنائی ببرد.

در شمال باجروان در زمان قدیم قریه بلخاب واقع بود که دهکده ای پر جمعیت با کاروانسراها و رباطهایی برای ورود کاروانها و مسافران وصف شده است، و آنطرف این منزلگاه در شاهراه شمالی و در ساحل جنوبی ارس شهر ورتان در معبری که از آنجا به ایالت اران میرفتند واقع بود. در قرن چهارم ورتان شهری بود، و باروئی و بازارهایی پرستاق و حومه ای بدون دروازه داشت. این محل بسیار پر جمعیت

۱ - ابن حوقل ۲۵۱، مقدسی ۳۷۶، ۳۷۸، یاقوت: جلد اول ۴۵۴، ۵۶۲، جلد چهارم

۶۸۶، مستوفی ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۹۸، جهان نما ۳۹۲.

بود و در جلگه‌ای در دوفرسخی ساحل رودخانه قرار داشت و مسجد جامعی در حومه آن واقع بود و چنین نقل میکنند که ورثان بفرمان زبیده زن هارون الرشید ساخته شده بود.<sup>۱</sup>

### اران

ایالت‌های اران و شیروان و گرجستان و ارمنستان را که بیشتر در شمال رود ارس واقع اند، نمی‌توان کاملاً از جمله ممالک اسلامی بشمار آورد و بهمین جهت هم جغرافی نویسان عرب درباره آنها بسط مقال نداده‌اند. مسلمانان از زمان قدیم در آن نقاط توقف داشتند و حکام آنجا در اوقات مختلف از جانب خلفاء تعیین می‌شدند ولی اکثریت جمعیت آن نقاط تا اواخر قرون وسطی همچنان بر مسیحیت خویش باقی ماندند، و فقط بعد از هجوم مغول که دوباره مسلمانان به آن نقاط روی آوردند و مخصوصاً پس از اردو کشی‌های متعددی که امیر تیمور در اواخر قرن هشتم به گرجستان کرد و ترکها در آنجا مستقر شدند اسلام در آن نقاط غلبه یافت.

ایالت اران در مثلث بزرگی در مغرب ملتقای دورود سیروس و اراکسس واقع است که اعراب آنها را «کر» و «ارس» نامیدند و بدین مناسبت حمدالله مستوفی اراضی بین این دورود را «بین‌النهرین» نامیده است. جغرافی نویسان قدیم عرب اران را بصورت «الران» مینوشتند و اران تلفظ میکردند تا آنرا معرب کرده باشند. کرسی این ایالت در قرن چهارم بر دعه بود که خرابه‌هایش تا کنون باقی است. بعدها بر دعه را بر دعه نوشتند. ابن حوقل در قرن چهارم گوید طول آن یک فرسخ و عرض آن کمتر از یک فرسخ است و بزرگترین شهر آن دیار میباشد، مربع شکل است و دارای قلعه‌ایست و درسه فرسخی رود کر بر ساحل یکی از شاخه‌های آن رود که ثرثور نام دارد واقع است. در حوالی شهر ماهی معروف به شور ماهی از رود کر گرفته میشود که بعد از نمک زدن به تمام بلاد مجاور صادر میگردد. این ماهی در رود ارس در حوالی ورثان نیز پیدا میشود. نزدیک بر دعه بمسافت کمتر از یک

۱ - ابن حوقل ۲۵۱، مقدسی ۳۷۶، یاقوت: جلد چهارم ۹۱۹، مستوفی ۱۶۰، ۱۹۸،

جهان نما ۳۹۳.

فرسخ از آن شهر محلی بود معروف به «اندراب» باباغستان ممتد و وسیعی که طول آن از هر طرف یک روز راه بود و میوه، مخصوصاً فندق و شاه بلوط و انجیر، فراوان داشت و تربیت کرم ابریشم نیز در آنجا معمول بود.

بیرون شهر بر دعه جلو دروازه کردها (باب‌الاکراد) هر روز یکشنبه بازار بزرگی دائر میگردد که طول آن بازار بیک فرسخ میرسید و معروف بود به بازار کرکی (مأخوذ از کلمه کور یا کوس<sup>۱</sup> یونانی بمعنی «روز خداوند») و روز یکشنبه را بنام کرکی روز میخواندند. بر دعه مسجد جامع زیبایی نیز داشت که سقفش بر ستونهای چوبی استوار بود و دیوارش از آجر ساخته شده و روی آجر گچ کاری شده بود. بر دعه حمامهای بسیار نیز داشت و در عهد اسویان بیت‌المال آن ناحیه درین شهر بود. در قرن هفتم، زمانی که یاقوت کتاب خود را تألیف کرد، بر دعه ویران بود، هر چند که یک قرن بعد حمدالله مستوفی آنرا شهر مهمی در کنار رود ثرثور شمرده است.

در عبور از رود کر شاید پائین تر از ملتقای رود ثرثور به رود کر در هجده فرسخی، یعنی یک روز راه از بر دعه تاشماخی واقع در شیروان، شهر برزنج واقع بود که تجار کالای بسیار بآنجا وارد و از آنجا صادر میکردند.<sup>۲</sup>

شهر بیلقان که به ارمنی آنرا فیداگران<sup>۳</sup> میگفتند پس از خراب شدن بر دعه کرسی اران قرار گرفت و اگرچه امروز، ظاهراً، کلیه آثار آن شهر محو شده ولی جغرافی نویسان عرب محل تقریبی آن را بدست داده‌اند. بیلقان در چهارده فرسخ جنوب بر دعه و هفت یانه فرسخی شمال ارس در جاده‌ای که از برزند می‌آمد قرار داشت و تا قرن نهم (پانزدهم میلادی) جای مهمی محسوب بود. ابن حوقل در قرن چهارم مینویسد شهری نیکوست، دارای آب فراوان و باغستان و درخت و آسیابهای بسیار و به تهیه حلوائی معروف به ناطف مشهور است. در سال ۶۱۷ که مغولها آن شهر را محاصره کردند و باروی آنرا مستحکم دیدند خواستند بارو را با منجنیق خراب کنند

۱ - Kuriakos ۲ - اصطخری ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۸، ابن حوقل ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۵۱،

مقدسی ۳۷۵، ۳۷۶، یاقوت: جلد اول ۵۵۸، ۵۶۲، مستوفی ۱۶۰، قزوینی: جلد دوم ۲۴۴ - Phaidagaran ۳

و چون سنگی که بوسیله منجنیق به حصار اندازند نیافتند چنان کهن را با اره قطعه قطعه ساخته با منجنیق بارو پرتاب کردند و بارو را خراب نموده وارد شهر شدند و پس از غارت شهر را سوزانیدند. بعد از رفتن مغولها مردم شهر که فرار اختیار کرده بودند، پس از چندی، بشهر خود برگشته به آبادی آن پرداختند و آن شهر دوباره معمور گردید.

در آخر قرن هشتم بیلقان در محاصره امیر تیمور قرار گرفت و او پس از تصرف شهر امر کرد ائبیه خراب آن را از نو ساختند و نهری نیز از رود ارس جدا کردند و بشهر آوردند که شش فرسخ طول و پانزده ذراع عرض داشت و آن را بنام برلاس عشیره تیمور، نهر برلاس نامید.

نام دوشهر دیگر در ایالت اران نیز ذکر شده که هر دو در شمال باختری برذعه در جاده تفلیس قرار داشته‌اند. یکی شهر گنجه است (که اکنون موسوم است به الیزابت پل<sup>۱</sup>) و جغرافی نویسان عرب آنرا جزه نوشته‌اند و قزوینی رودخانه آن شهر را فردقاس نامیده، و در شمال باختری آن شمکور واقع است که خرابه های آن هنوز باقی است. این شهر در قرن سوم بمناسبت اینکه متوکل خلیفه عباسی در سال ۲۴۰ هجری آنرا از نو ساخت به متوکلیه<sup>۲</sup> معروف گردید.

دورودی که ایالت اران را از دو جانب در بر می‌گیرد نزد یونانیان بنام «اراکسس» و «سیروس» معروف بود ولی اعراب آن دورود را نهر الرس (یا ارس) و نهر الکر (یا کر) نامیدند. ارس بقول حمدالله مستوفی «از کوههای قالیقلا و ارزن الروم برمیخیزد و بولایت ارمن و آذربایجان و اران میگذرد و باب کر و قراسو ختم شده در حدود گشتاسفی بدریای خزر میریزد». رود کر از جبال غربی تفلیس در ولایت جورجیا یعنی بلاد خزر که از دو ولایت ابخاس و الان تشکیل میشود سرچشمه

۱ - Elizabetpol ۲ - در نقشه نظامی روسیه اثری از خرابه‌های بیلقان بنظر نمی‌رسد. این خردادبه ۱۲۲، قدامه ۲۱۳، اصطخری ۱۸۷، ۱۸۹، ابن حوقل ۲۴۴، ۲۵۱، مقدسی ۳۷۶، یاقوت: جلد اول ۷۹۷، جلد سوم ۲۲۲، قزوینی: جلد دوم ۳۵۱، ۳۴۵، شرف‌الدین علی یزدی: جلد دوم ۵۴۵، ۵۴۶، مستوفی ۱۶۰.

میگرد و بگفته مستوفی «در ولایت گرجستان در میان شهر تفلیس گذشته به اران میرسد یک شعبه از آن در بحیره شمکور میریزد و اغلب او در دیگر شعب... باب ارس و قراسو جمع گشته در حدود ولایت گشتاسفی بدریای خزر میریزد»<sup>۱</sup>.

### شروان

آنطرف رود کر در ساحل دریای خزر جائیکه سلسله جبال قفقاز به دریای فرور میرود ایالت شروان واقع است. کرسی این ایالت شماخیه بوده که اکنون شماخی یا شماخا خوانده میشود. در قرن چهارم مقدسی در وصف آن گوید شماخیه در پای کوهی واقع است و از سنگ و گچ ساخته شده، دازای آب جاری و باغستانست و فرمانروایانش که خاقان‌های آن ولایت‌اند ملقب به شیروانشاه‌اند و گندم در آنجا فراوان به عمل می‌آید. حمدالله مستوفی گوید «صخره موسی علیه‌السلام (که در قرآن، سوره ۱۸ آیه ۶۲، به آن اشاره شده است) و چشمه حیوان در آن بوده». این چشمه همانست که مستوفی جای دیگر گوید در باجروان است. مقدسی و دیگر مؤلفان قدیم دو شهر دیگر را در ایالت شروان نام برده‌اند که محل آنها معین نشده است: یکی شابران که اکثر اهالی آن عیسوی بوده‌اند و چنانکه نقل شده در بیست فرسخی دربند جای داشته‌است، و دیگر شروان که در جلگه‌ای واقع و دارای مسجدی در بازار بوده و از جاده دربند سه روز راه تا شماخی کرسی ایالت شیروان فاصله داشته است.

در آخرین نقطه شمالی ایالت شروان شهر باب‌الابواب، یعنی همان دربند معروف ترین بنادر دریای خزر، واقع است که اعراب آن را بدین نام خوانده‌اند. ابن حوقل گوید این شهر در قرن چهارم از اردبیل کرسی ایالت آذربایجان بزرگتر بوده و گوید در وسط این بندر لنگرگاه سفائن است و در این لنگرگاه که از دریا بداخل شهر پیش رفته بنائی است مانند سدی بین دو کوه مشرف بر لنگرگاه، و در دهانه لنگرگاه

۱ - در جهان نما (صفحه ۳۹۶، ۳۹۷) راجع به رودهای ارس و کر و شاخه‌های مختلف آنها شرح مفصلی ذکر شده و این شرح برای تصحیح اشتباهات مستوفی و توضیح جنگهای امیر تیمور در گرجستان مفید است، اگرچه محل بسیاری از شهرها معلوم نیست.

اصطخری ۱۸۹، ابن حوقل ۲۴۶، مقدسی ۳۷۹، قزوینی: جلد اول ۱۸۴، جلد دوم ۳۳۱، مستوفی ۲۱۳، ۲۱۵.

جائی که کشتی ها بدان داخل میشوند، زنجیری کشیده شده و بر این زنجیر قفل زده‌اند چنانکه هیچ کشتی نمیتواند از آنجا خارج و داخل شود مگر با اجازه کسی که مأمور این کار است (رئیس بندر). سد از سنگ و سرب ساخته شده و گرد خود شهر نیز باروی مرتفعی از سنگ ساخته شده که چندین برج و دودروازه دارد، دروازه‌ای بزرگ و دروازه‌ای کوچک، غیر از دروازه‌ای که به آن اشاره کردیم و بطرف دریا واقع است، در شهر دربند پارچه کتان که به سایر بلاد صادر میگردد میبافند و زعفران بسیار دارد و در بازار آن مسجد جامعی است زیرا این شهر از نواحی مرزی ممالک اسلامی است و درازمنه قدیم از هر طرف محاط به اهل کفر بوده است.

یاقوت شرح مفصلی از طوائف مختلفی که در کوهستان و ارتفاعات قفقاز در نواحی غربی مسکن داشته‌اند ذکر نموده است. بقول او بیش از هفتاد زبان مختلف در آنجا تکلم میشود چنانکه هیچکس زبان طایفه مجاور خود را نمی‌فهمد و مهمترین آن طوائف طایفه خزر است که دریای خزر بمناسبت آنها باین نام موسوم گردیده است. یاقوت باروی عظیمی را که گرد آن شهر بوده و از دربند بسمت باختر، برای جلوگیری از اقوام وحشی، کشیده شده بوده ذکر کرده، و این سد: چنانکه گفته می‌شود یادگار انوشیروان پادشاه ایران است که آنرا در قرن ششم قبل از میلاد ساخته است. مقدسی رود «سمور» را که بمسافت کمی در جنوب دربند بدریای خزر میریزد نهر الملک، و رود شاه، نامیده و بر روی این رود پلی، از قایق‌ها، در بیست فرسخی دربند در راهی که از شماخی سیامده قرار داشته است.

بندر باکوه یا باکویه (باکوی امروز) در جنوب دربند است و اصطخری بنفت آن اشاره کرده و یاقوت و دیگران درباره این نفت سخن بسیار گفته‌اند. یاقوت گوید در آنجا چشمه نفت بزرگی است که قیمت محصول روزانه آن به هزار درهم (چهل پوند) میرسد و در کنار آن چشمه، چشمه دیگری است که نفت سفید از آن بیرون می‌آید و شب و روز قطع نمیشود و در آنجا زمینی است که همیشه آتش از آن برمیخیزد. حمدالله مستوفی گوید «در ولایت باکویه زمینی است در آتش فروزانست چنانکه بآن آتش نان لواش میتوان پخت». در جنوب باکوه ولایت گشتاسفی نزدیک دهانه رود کرواق است و از نهری که از آن رود جدا شده مشروب میگردد و گندم

و پنبه در آنجا فراوان میباشد. بالاخره در کوههای نزدیک دربند قلعه‌ای بود موسوم به قبله که در آنجا بگفته مقدسی بر فراز تپه‌ای مسجدی ساخته شده بود. نام قبله در جنگهای تیمور مکرر ذکر شده و حمدالله مستوفی گوید «قبادبن فیروز ساسانی ساخت حاصلش ابریشم و غلات و دیگر حبوبات نیکو باشد»<sup>۱</sup>.

### گرجستان

گرجستان، که ما آنرا جورجیا می‌گوئیم و ابخاز، که ابخازیه نیز به آن گفته میشود، کشور هائی بودند که فقط بعد از لشکر کشی‌های امیر تیمور به آن نواحی، در آخر قرن هشتم هجری دین اسلام را پذیرفتند. معدنک تفلیس کرسی گرجستان در ساحل علیای رود کر نزد جغرافی نویسان قرن چهارم معروف بود و این حوقل در وصف آن گوید این شهر دوبار و دارد و شهر بیست سرسبز و حاصلخیز و مستحکم دارای سه دروازه و حمامهایی که بدون آتش آب شان گرم است و رود کر از میان شهر عبور میکند. مقدسی گوید پلی که از قایق‌ها تعبیه گردیده دو محله شهر را که در دو جانب رود واقع است بهم متصل می‌سازد.

ولایت ابخاس یا ابخاز مجاور تفلیس، بقرار گرفته مقدسی، جزء جبال قبج یعنی جبال قفقاز بوده و قریه یونس که اهالی آنجا دین اسلام داشتند در اینجا قرار داشته و حول و حوش این قریه طوائف کرج (گرجی) و الان و غیره مقیم بوده‌اند. بگفته مستوفی در اینجا چندین رودخانه از کوههای البرز سرا زیر میگردد و هم او گوید «قارص (قرص) شهر کی است بر دو روزه تفلیس و هوای خوش دارد و حاصلش غله عظیم نیکو بود و زمین مرتفع دارد»<sup>۲</sup>.

۱ - اصطخری ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۰، ابن حوقل ۲۴۱، ۲۵۱، مقدسی ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۱، یاقوت: جلد اول ۴۳۷، ۴۷۷، جلد سوم ۲۲۵، ۲۸۲، ۳۱۷، جلد چهارم ۳۲، مستوفی ۱۵۹-۱۶۱، قزوینی: جلد دوم ۳۸۹، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۴۰۶. ۲ - اصطخری ۱۸۵، ابن حوقل ۲۴۲، مقدسی ۳۷۷-۳۷۵، مستوفی ۱۶۱، ۲۰۲، یاقوت: جلد اول ۷۸، ۳۵۰، ۸۵۷، مستوفی از البرز که اسم میرد آنرا به صیغه جمع «جبال البرز» یعنی کوههای البرز ذکر مینماید نه کوه البرز در صورتی که فقط جزئی از این سلسله با جبال قفقاز تطبیق می‌کند. بطور کلی این کلمه امروز البرز و البروز (بکسر همزه) تلفظ میشود و آن نام بلندترین قله جبال قفقاز است ولی در ایران البرز (بفتح همزه) تلفظ میگردد و مقصود از آن رشته کوههای عظیمی است (که بلندترین قله آن موسوم به دماوند است) در شمال طهران.

## ارمنستان (ارمنیه)

ارمنیه کبری دو قسمت بود: ارمنیه داخلی و ارمنیه خارجی. این ایالت اگر چه اکثر اهالی آن عیسوی بودند، از زمان قدیم تحت حکومت مسلمین قرار گرفته بود. در این بلاد کوههای بزرگی است که از دریاچه وان تا دریاچه گوگجه امتداد دارد و از این کوهها است که رود ارس و دوشاخه رود فرات سر چشمه میگیرند. کرنسی ارمنستان مسلمان در زمان قدیم دیبل بود که دوین یا توین هم نامیده می شد و اکنون بجای آن دهکده کوچکی در جنوب ایروان نزدیک رود ارس قرار دارد. دیبل در قرن چهارم از اردبیل بزرگتر بود و سهمترین شهر ارمنیه داخلی بشمار میآمد، با روئی باسه دروازه داشت و مسجد جامع شهر در کنار کلیسیا بود و کوه ارارات با دو قلعه خود در جنوب دیبل آنطرف رود کر گردن افراشته بود. چنانکه قبلاً گفتیم (صفحه ۱۰۱) روایات اسلامی کوه جودی را در بین النهرین علیا همانجا دانسته که کشتی نوح بر قلعه آن آرام گرفت. کوه ارارات در ارمنیه را کوه حارث نیز می نامیدند (نام حارث یا مأخوذ از کلمه «حرت» بمعنی زراعت است یا نام عربی است که قبل از اسلام در آن دیار اقامت گزیده) و قلعه کوچک ارارات را «حویرث» یعنی حارث کوچک می گفتند. اصطخری گوید این دو کوه همیشه پوشیده از برف است و بعلت ارتفاع زیاد و شیب تندى که دارند کسی نتوانسته است از آنها بالا رود. اهالی دیبل همیزم خود را از دامن آن کوه تهیه می کردند و شکار فراوان در آن حدود بدست می آوردند. مقدسی گوید در دره های آن جبال هزار دهکده است و پارچه های پشمی دیبل که با کرم قرمزی رنگ میشد مشهور بود. این مورخ در قرن چهارم درباره شهر دیبل گوید کردها در آن سکنی گزیده اند ولى اکثریت با عیسویان است، دارای حومه ایست قدیمی که در میان باغستان واقع شده است. حمدالله مستوفی درباره «انى» کرسی قدیم ارمنیه عیسوی نشین، که در سال ۴۵۰ هجری الب ارسلان سلجوقی آنرا گرفت و غارت کرد، گوید شهری است در کوهستانی که میوه بسیار در آن حاصل می شود. بمسافت کمی در شمال خاوری دیبل دریاچه آب شیرینی است که شرف الدین

علی یزدی آنرا گوکچه تنگیز (دریاچه نیلگون) نامیده و ظاهراً جز حمدالله مستوفی دیگری از مؤلفین مسلمان قدیم نام این دریاچه را ذکر نکرده است.<sup>۱</sup>

دریاچه وان، یارجیش چنانکه نویسندگان قدیم آنرا نام داده اند، بالطبع معروفترین دریاچه های ارمنیه بود و در سواحل آن شهرهای اخلاط و ارجیش و وان و سلطان جای داشت. این دریاچه را اصطخری وصف کرده گوید طول آن بیست فرسخ است و ماهی کوچکی از آن صید میشود موسوم به ماهی طریخ (یک نوع ماهی «هرینگ»<sup>۲</sup> که هنوز هم بفروانی از آن دریاچه صید میشود) که آنرا نمک میزدند و به بلاد بین النهرین و بلکه باقصی بلادخراسان میفرستادند، زیرا یاقوت در قرن هفتم گوید خود او در بلخ مقداری از این ماهی نمک زده را خریده است. آب این دریاچه شور و تلخ بوده است. اخلاط یا خلط غربی دریاچه از بزرگترین شهرهای ارمنیه بشمار میآمد. مستوفی در وصف آن گوید شهر بیست واقع در جلگه ای، باروئی دارد و باغستانی در اطراف آن است و مسجد جامع آن در بازار ساخته شده، در فصل زمستان سرمائی سخت دارد و شهری بسیار پر جمعیت است، رودخانه ای از میان شهر میگذرد و پلی دوجانب رود را بهم متصل میسازد. نیز حمدالله مستوفی گوید «کوه سییان در قبلی (یعنی در جنوب) اخلاط افتاده کوهی سخت است و بمردم نشین از پنجاه فرسنگ مینماید قله اش هرگز از برف خالی نیست و دورش پنجاه فرسنگ بود علفزارهای نیکو دارد». ارجیش در ساحل شمالی دریاچه، که غالباً دریاچه را بنام آن شهر خوانده اند، بقول حمدالله مستوفی «خواجه تاج الدین علی شاه وزیر تبریزی آنرا حصاری کشید اکنون قلعه ای محکم است حاصلش غله و پنبه».

در خاور ارجیش شهر بارگیری یا بهرگیری نزدیک بندماهی و درجاده ای که از ارجیش به خوی، واقع در آذربایجان، میرفت جای داشت. حمدالله مستوفی گوید «شهری کوچک است و در زمان سابق شهر بزرگ بوده است و بر سر پشته افتاده است

۱ - اصطخری ۱۸۸، ۱۹۱، ابن حوقل ۳۴۴، مقدسی ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۸۰، یاقوت: جلد

دوم ۱۸۳، ۵۴۹، مستوفی ۱۲۶، ۱۶۱، ۱۶۴، شرف الدین علی یزدی: جلد اول ۴۱۴، ۴۱۵، جلد دوم

۳۷۸، ابن اثیر: جلد دوم ۲۵ - Herring

و اندرون شهر قلعه‌ای محکم بیک طرف شهر ، ورودی بزرگ دارد و از الاطاق می‌آید و در الاطاق ارغون خان مغول سرای ساخته و بیشتر تابستان آنجا بودی .

شهر «وان» که دریاچه امروزه به نام آن موسوم است ، در ساحل شرقی آن دریاچه قرار داشت ولی تفصیلی در باره آن بدست ما نرسیده است . قلعه‌وسطان یا وسطام در ساحل جنوبی دریاچه است و در قرن هشتم حمدالله مستوفی گوید «شهری بزرگ بوده و اکنون شهری وسط است» . بالاخره ، نزدیک زاویه جنوب غربی دریاچه شهر بدلیس (بتلیس) است که بقول مقدسی در دره‌ای عمیق ، جائیکه دور رودخانه بهم می‌پیوستند ، واقع بوده و قلعه‌ای ساخته شده از سنگ آن شهر را محافظت می‌کرده است . یاقوت گوید سببی که در آن ولایت بعمل می‌آید در خوبی و فراوانی و ارزانی ضرب المثل است و بشهرهای دیگر صادر می‌گردد .<sup>۱</sup>

محصول این ایالات شمالی اندک و عمده صنعت آنها تهیه پارچه‌هایی بود که با کرم قرمزی رنگ می‌شد . قرمزی کرمی است که از درخت بلوط تغذیه می‌کند و در حدود آذربایجان تربیت می‌شده . حریر قرمزی Cramoisie به این کرم منسوب است و الفاظ Carmine, Crimson نیز از این کلمه مأخوذ شده است . ابن حوقل و مقدسی هر دو به قرمز اشاره نموده‌اند . ابن حوقل گوید اصل آن از کرمی است که پيله‌ای ، مانند پيله کرم ابریشم ، بدور خود می‌تند . مقدسی گوید قرمز کرمی است که در خاک پیدا می‌شود و زنان آنها را جمع آوری کرده و در ظرفهای (برنجین) گذاشته و در تنور خشک می‌کنند . پارچه‌هایی را که از سوی بزباخته شده و همچنین کتان و پارچه‌های ابریشمی و پشمی را با آن رنگ می‌کنند و این رنگ در تمام بلاد معروفیت دارد . ارمنیه همچنین به داشتن کمر بند و لحافهای بسیار خوب و فرش و جاجیم و چادر و مخده و انجیر و شاه بلوط و یک نوع ماهی که بآن طریخ می‌گفتند و چنانکه گفتیم

۱ - اصطخری ۱۸۸ ، ۱۹۰ ، ابن حوقل ۲۴۵ ، ۲۴۸ ، مقدسی ۳۷۷ . یاقوت : جلد اول ۵۲۶ .

جلد دوم ۴۵۷ ، قزوینی : جلد دوم ۳۵۲ ، مستوفی ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۲۰۵ ، ۲۲۶ ، جهان نما ۴۱۱ ، ۴۱۲ ،

شرف الدین علی یزدی : جلد اول ۶۸۵ ، ۶۸۸ .

از دریاچه وان صید می‌شد شهرت داشت . این اجناس صادرات عمده ارمنیه بود و بمقادیر زیاد در انبارهای دیپل یافت می‌شد . شهر بر دعه نیز به تهیه ابریشمی که در خود شهر و حول و حوش آن بعمل می‌آمد مشهور بود و از شهر باب‌الابواب نیز استران بسیار برای صدور بخارج فراهم می‌آمد و بالاخره این بندر ، که در بند نیز نامیده می‌شد ، مرکز صدور بردگان بسیاری بود که از دیگر سرزمینهای شمالی به آنجا می‌آوردند .

۱ - ابن حوقل ۲۴۴ ، مقدسی ۳۸۰ ، ۳۸۱ .



فصل سیزدهم

## ایالت جبال

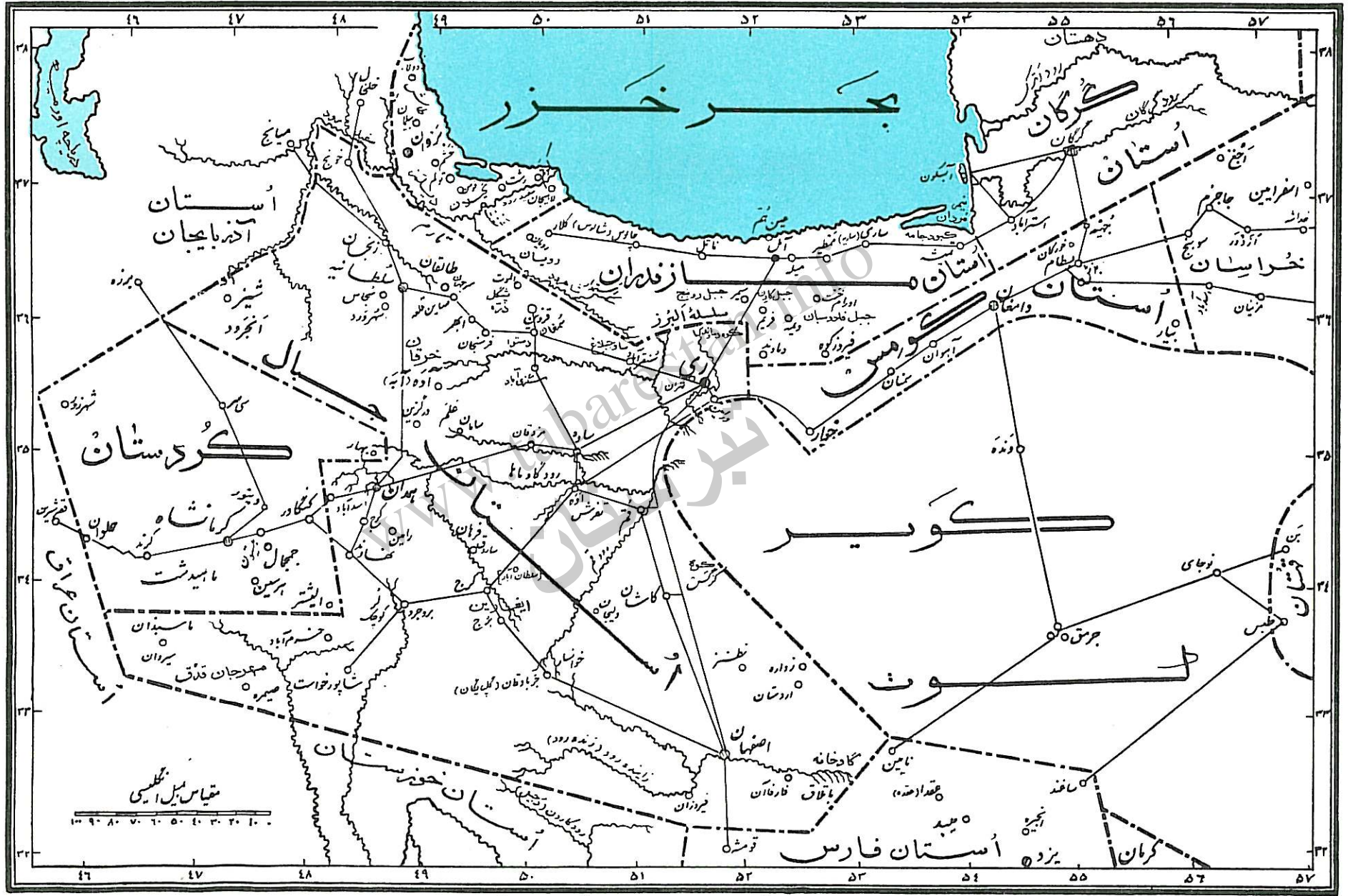
ایالت جبال یا عراق عجم ونواحی چهار گانه آن - قره‌یسین یا کرمانشاهان - بیستون و کتیبه‌های آن - کنگوار - دینور - شهرزور - حلوان - شاهراه بزرگ خراسان - کرند - کردستان در زمان سلجوقیان - بهار - جمجمال - آلانی‌والشر - همدان ونواحی آن - درگزین - خرقانین و آوة شمالی - نهاوند - کرج رودآور و کرج ابودلف - فراهان

ناحیه کوهستانی پهناوری که یونانیان آنرا مدیا<sup>۱</sup> می‌گفتند و از باختر به جلگه‌های بین‌النهرین و از خاور به کویر بزرگ ایران محدود بود نزد جغرافی‌نویسان عرب به نام ایالت جبال معروف بود. این نام بعدها متروک شد و در قرن ششم هجری در زمان سلجوقیان بغلط آنرا عراق عجم نامیدند تا با عراق عرب که مقصود قسمت سفلی بین‌النهرین بود، اشتباه نشود.<sup>۲</sup>

چگونگی این تغییر اسم ظاهراً بدینقرار بود: کلمه عراق را، چنانکه قبلاً گفته شد (فصل دوم، صفحه ۲۶) مسلمانان بر نیمه سفلی بین‌النهرین اطلاق کردند

۱ - Media - ۲ - کلمه «عجم» و «اعجمی» در زبان عربی اصلاً بر بیگانه و اجنبی اطلاق شده است بهمان معنی که یونانیان کلمه «بربری» Barbarian، را استعمال می‌کردند، و چون ایرانیان اولین قوم بیگانه‌ای بودند که اعراب با آنها رابطه پیدا کردند ازینرو کلمه عجم و اعجمی خاص «بیگانه ایرانی» گردید.

کلمه جبال در عربی جمع «جبل» بمعنی کوه است. ابوالفداء (ص ۴۰۸) هر دو صورت را بیکار برده و گوید «بلاد الجبل وهي عراق العجم».



استان جبال و گیلان و مازندران و کوس و گرگان

و اعراب دوشهر بزرگ کوفه و بصره را «عراقین» می‌گفتند که بمعنی دو «پایتخت» عراق است. این نامگذاری در ادبیات قدیم عرب نیز بکار رفته بود. اما در نیمه دوم قرن پنجم که سلجوقیان بر تمام مغرب ایران استیلا یافتند و همدان را پایتخت خود قرار دادند نفوذ و استیلای آنها تا بین‌النهرین مقرر خلافت عباسی نیز رسید و از مقام خلافت لقب «سلطان العراقین» بآنان اعطا گردید که با وضع آنها مناسب بنظر می‌رسید. از این لقب اینطور فهمیده شد که مقصود از عراق دومی ایالت جبال است، یعنی همانجا که مقرر سلاطین سلجوقی بود، ازینرو مردم برای اینکه این عراق با عراق اصلی اشتباه نشود آنجا را عراق عجم نامیدند. یا قوت در این خصوص گوید ایرانیان درین زمان کلمه «عراق عجم» را بجای ایالت جبال بکار می‌بردند و این تسمیه هم غلط است و هم نوظهور. خود یا قوت اسم قدیم را که «جبال» باشد استعمال کرده است. قزوینی معاصر یا قوت که او هم کتاب خود را بعربی نوشته اسم قوهستان (یعنی کوهستان) را که مرادف فارسی کلمه جبال است برای این ناحیه استعمال میکند. بهر حال ظاهر آ پس از حمله مغول اسم جبال برای این ناحیه دیگر استعمال نشد و حمدالله مستوفی که در قرن هشتم میزیست هیچ‌جا این اسم را ذکر نمی‌کند. او ایالت قدیم جبال را دو قسمت می‌کند: قسمت کوچکتر، کردستان در سمت باختر و قسمت بزرگتر، عراق عجم در سمت خاور. اسم عراق هنوز در حال حاضر بکار می‌رود زیرا آن قسمت از ایالت قدیم جبال که در جنوب باختری تهران واقع شده میان اهالی محل به ولایت عراق معروف است.<sup>۱</sup>

چهار شهر بزرگ قریسین (کرمانشاه کنونی)، همدان، ری و اصفهان از زمان قدیم بزرگترین شهرهای نواحی چهارگانه ایالت جبال بود. در زمان دیالمه، یعنی در قرن چهارم، چنانکه این حوقل می‌گوید دستگاه اداری دولت در ری بود. در آخر قرن بعد همدان پایتخت سلجوقیان ایران گردید، ولی بهر حال بنظر می‌رسد که اصفهان همیشه بزرگترین و بطور کلی آبادترین شهرهای ایالت جبال بوده است. اکنون شایسته است ترتیب نواحی این شهرهای چهارگانه بزرگ را برای وصف

۱ - یا قوت: جلد دوم ۱۵، قزوینی: جلد چهارم ۲۲۸، مستوفی ۱۴۱.

این ایالت در نظر بگیریم و بنا بر این اول به ناحیه باختری که مربوط به کرمانشاه است و از دوره سلجوقیان به کردستان یعنی بلاد کرد معروف بوده است می‌پردازیم .  
 کرمانشاهان ، که نام آن معمولاً بصورت کرمانشاه مختصر می‌شود ، نزد اعراب بنام قرمیسین معروف بود ( قرماسین و قرماشین نیز نوشته میشد ) . ابن حوقل در قرن چهارم بآن اشاره نموده گوید شهری زیباست و در میان اشجار و آبهای روان واقع گردیده ، میوه‌اش ارزانست و وسائل آسایش فراوان . مقدسی ، نخستین کسی که اسم ایرانی کرمانشاهان را در کتاب خود آورده ، گوید: مسجد جامع شهر در بازار است و عضدالدوله دیلمی در آنجا قصری نیکو در کنار جاده ساخته است . قزوینی در قرن هفتم قرمیسین را نام میبرد و گوید نزدیک کرمانشاهان است چنانکه گوئی هر دو یک شهر هستند . یاقوت که هر دو اسم را ذکر میکند تفصیلی درباره شهر نمیدهد و فقط به شرح کتیبه‌ها و خرابه های واقع در کوه مجاور بهستان میپردازد . از آثار حمله مغول در قرن هفتم هجری ویران شدن کرمانشاه است که حمدالله مستوفی در یک قرن بعد بذكر آن پرداخته و گوید « اکنون دیهی است و صفت شبدیز در آن حدود است و خسرو پرویز ساخته و در صحرای آن باغ انداخته دو فرسنگ در دو فرسنگ . . . و آنرا در کتاب قرماسین نوشته اند » . این مورخ نیز بیشتر بشرح سنگ نوشته های بهستان یا بیستون پرداخته است .

این تصاویر در دامنه و پای کوه عظیمی از سنگ سیاه است ، که تقریباً در یک منزلی خاور کرمانشاه و نزدیک شاهراه بزرگ خراسان قرار دارد و شامل آثاری از دوره سلاطین هخامنشی ( قرن پنجم قبل از میلاد ) و پادشاهان ساسانی ( قرن هفتم بعد از میلاد ) است . اصطخری و ابن حوقل که در قرن چهارم هجری به وصف این آثار پرداخته اند آن کوه را بیهستون و بیستون نامیده و گفته اند این حجاریها در حوالی قریه « ساسانیان » است که بدون تردید همانجائی است که حمدالله مستوفی در قرن هشتم آنرا وسطام نامیده و اکنون به طاق بستان معروف است . از جمله حجاریها تصویر داریوش است در حالی که پادشاهان خراجگزار خود را بحضور پذیرفته با کتیبه ای بخط میخی و بسه زبان مختلف . ابن حوقل در وصف این حجاریها گوید : صورت مکتب خانه ایست

که آموزگار کودکان چیزی تسمه مانند برای تأدیب کودکان بدست دارد . دیگ‌هایی که روی پایه‌ها نصب شده نیز در آنجا است و همه اینها از سنگ است . حجاریهای ساسانیان که بیش از هزار سال بعد بر حجاریهای قبل افزوده شده در محلی غار مانند واقع است که در آن چشمه آبی از پای کوه جاریست . بگفته ابن حوقل نویسندگان ایرانی بعد از او که گفته او را تکرار کرده اند آن حجاریها صورت خسرو پرویز سوار بر اسب معروف خود شبداز ( یاشبذیز ) است و بالای سروی سلکة زیبای او شیرین ایستاده و تصویر شیرین سقف غار مذکور را زینت داده است . این تصاویر هر چند اندکی محو گردیده ولی هنوز نمودار است و مکرر توصیف و تصویر شده است . یاقوت بتقل از سفرنامه ابن مهلهل ، در قرن چهارم ، و حمدالله مستوفی حکایات و افسانه های زمان خود را بتفصیل ذکر کرده اند . حکایت خسرو و شیرین و فرهاد کوهکن دلباخته شیرین که از فرط نایبیدی خود را کشت در بسیاری از نقاط مجاور داستانی است که بر هر سر بازاری هست . در شاهنامه فردوسی و خمسه حکیم نظامی ( که حمدالله مستوفی از او نقل نموده ) این داستان باستان ، یعنی عشق خسرو و شیرین ، برشته نظم کشیده شده است .

مشرف بر کرمانشاه از سمت شمال و در دست چپ شاهراه بزرگ خراسان کوه منفرد « سن سمیره » یعنی دندان سمیره واقع بود که از آنجا جاده ای شمالی که به دینور و آذربایجان میرفت شروع میشد . سمیره زنی عرب بود و دندانی داشت برآمده تر از دندانهای دیگر ، و عساکر مسلمین هنگام عبور از این محل بطرف نهاوند آن کوه را باین نام موسوم کردند . بطرف مشرق و آنسوی بیستون قریه صحنه است که اصطخری از آن نام برده و هنوز بجای خود باقی است و نباید آنرا با شهر جدید سحنه که درباره آن سخن خواهیم گفت اشتباه کرد . بعد از قریه صحنه ولایت کنگوار است که چون در آغاز فتوحات اسلام هنگام عبور لشکر یان عرب از آنجا به نهاوند اهالی

۱ - ابن رسته ۱۶۶ ، یعقوبی ۲۷۰ ، اصطخری ۱۹۵ ، ۲۰۳ ، ابن حوقل ۲۵۶ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، مقدسی ۲۸۴ ، ۲۹۳ ، قزوینی : جلد دوم ۲۹۰ ، یاقوت : جلد سوم ۲۵۰ ، جلد چهارم ۶۹ ، مستوفی ۱۶۸ ، ۳۰۳ ، جهان‌نما ۵۱ . بهستان نام باستانی محل است و بیستون یعنی بدون ستون که بعد ها بآن گفته اند نامی است که مردم بآن داده اند .

آنجا چارپایان بارکش مسلمین را دزدیدند اعراب آنرا قصر اللصوص (قلعه دزدان) نامیدند. در این شهر چنانکه ابن رسته و دیگران ذکر میکنند خسرو پرویز بر روی صدف ایوانی ستون دار از گچ و آجر ساخته بود. شهر کنگوار شهری بزرگ بود و مسجد آدینه آنرا سونس، صاحب مقتدر بالله خلیفه عباسی، ساخته بود. یاقوت میگوید صدف ای که ساختمانهای ساسانیان بر فراز آن بنا شده بیست ذراع از زمین بلندتر است. مستوفی اضافه میکند سنگهای بزرگی را که در ساختن آن بکار رفته است از کوه بیستون آورده‌اند.<sup>۱</sup> در حدود بیست و پنج میلی مغرب کنگوار خرابه‌های دینور واقع است که در قرن چهارم هجری پایتخت سلسله مستقل کوچکی بود بنام حسویه یا حسویه رئیس طایفه کردی که بر آن ناحیه تسلط و فرمانروائی داشتند. وقتی که مسلمین ایران را فتح کردند دینور را ماه الکوفه خواندند، زیرا (چنانکه یعقوبی نقل میکند) عایدات آنجا به عطایا و مستمریهای اهل کوفه اختصاص یافته بود و این اسم مدت زمانی بر آن شهر و نواحی آن اطلاق میگردد. ابن حوقل در قرن چهارم دینور را باندازه یکسوم همدان و اهل آنجا را فهمیده تر از اهل همدان معرفی می کند و مقدسی علاوه بر این گوید بازارهای خوب دارد و باغها از هر طرف آنرا دربر گرفته است و مسجد جامع آنجا که از بناهای حسویه است در بازار واقع است و بر فراز منبر آن گنبد و مقصوره ایست که بهتر از آن ندیده‌ام. وقتی که حمدالله مستوفی در قرن هفتم کتاب خود را مینوشته دینور هنوز شهری مسکون بوده و هوائی معتدل داشته آبش فراوان و گندم و انگور آن بسیار بوده است و شاید خرابی کنونی آن بعد از حمله امیر تیمور پیدا شده باشد، زیرا بگفته شرف‌الدین علی یزدی امیر تیمور ساخلوئی از لشگریان خود در آنجا مستقر کرد.

ظاهراً قلعه بزرگ سماج در مجاورت دینور بوده است، اگرچه محل آن هنوز معلوم نیست. یاقوت این قلعه را غیر قابل تسخیر معرفی کرده است. این قلعه را حسویه که بسال ۳۶۹ در آنجا وفات یافت از سنگهای تراشیده ساخته بود. این حاکم

۱ - اصطخری ۱۹۶، ابن حوقل ۲۵۶، ابن رسته ۱۶۷، مقدسی ۴۹۳، یاقوت: جلد سوم ۱۶۹، جلد چهارم ۳۸۱، ۱۲۰. اسم قریه هم «سحنه» نوشته میشود و هم «صحنه» (مستوفی ۱۶۸).

بنا بقول ابن اثیر نزدیک پنجاه سال سلطنت با شکوهی در آنجا داشته است. یک قرن بعد از آن یعنی در سال ۴۴۱ سلطان طغرل سلجوقی صد هزار نفر از لشگریان خود را برای تسخیر آن قلعه فرستاد و پس از آنکه چهار سال آنرا در محاصره داشت توانست برادر خود یون نال را مقهور کند و از آنجا بیرون آورد.<sup>۱</sup>

امروز در شصت میلی شمال خرابه‌های دینور شهر مهم صحنه، کرسی جدید ایالت کردستان ایران، واقع است ولی هیچیک از جغرافی نویسان قرون وسطی چه ایرانی و چه عرب این شهر را باین اسم در کتابهای خود ذکر نکرده‌اند. در جای صحنه جدید، چنانکه ابن خردادبه و قدامه ذکر کرده‌اند، در قرون وسطی شهر «سیسر» واقع بود که یاقوت گفته معنی آن بفارسی سی سراسر است. مجاورت سیسر مکانی است با چشمه‌های فراوانی موسوم به «صد خانیه» (بمعنی صدخانه) و منابع آب، زیرا چشمه‌های بسیار در آنجا دیده میشود. امین خلیفه عباسی در آنجا قلعه‌ای ساخته بود که برادر نامدارش مأمون با سپاه خود در آنجا فرود آمد و طوائف کردی را که مراتع آن ناحیه در تصرف آنها بود بخدشت خود خواند و از آنها در جنگ با برادرش امین و خلع او از خلافت استفاده نمود. سی سر یکی از بیست و چهار رستاق همدان بشمار می‌آمد و دور نیست اسم تازه صحنه تغییری از اسم صدخانیه باشد که بصورت «سی خانه» در آمده، ولی شاهدهی بر صحت این مدعا در دست نیست.

در چهار منزلی شمال غربی دینور ولایت شهر زور در ناحیه‌ای بهمین اسم واقع بود. ابن حوقل در قرن چهارم گوید شهر زور شهر مستحکمی است دارای قلعه و بارو و طوائف اکرادی، که نام آنها را ذکر نموده، در آنجا مسکن دارند و تمام حول و حوش آن ناحیه را که بسیار حاصلخیز است در تصرف دارند. ابن مهلهل سیاح

۱ - یعقوبی ۲۷۱، ابن حوقل ۲۶۰، مقدسی ۳۹۴، مستوفی ۱۷۶، یاقوت: جلد سوم ۸۲، شرف‌الدین علی یزدی: جلد دوم ۵۳۰، ابن اثیر: جلد هشتم ۵۱۸، ۵۱۹، جلد نهم ۳۸۰. چنانکه یاقوت (جلد چهارم ۴۰۵)، گوید کلمه «ماه» در فارسی بمعنی کرسی یک ناحیه است که در عربی بآن «قصبه» گویند. پیشوند «ماه» در دو اسم دینور و نهاوند در فارسی باستانی «ماد» که بواسطه یونانیان بشکلی «مد» و «مدیا» بهمارسیده است وجود دارد. خرابه‌های دینور را دومرگان De Morgan فرانسوی دیده و در کتاب خود موسوم به Mission en Perse وصف کرده است.

(بنا بقتل یاقوت) در قرن چهارم هجری شهرها و قراء آن ناحیه را شرح داده گوید شهر عمده آن بمناسبت اینکه بین راه مدائن و «شیز» محل دوآتشکده بزرگ ساسانیان واقع بود نزد ایران به شهر نیمراه موسوم است. کوههای مجاور آن بنام شعران و زلم معروف بوده و بگفته قزوینی حیواناتی که برای تقویت قوه باء بسیار مفید بوده در آنجا میروئیده است.

زمانیکه این مهلهل آن ناحیه را دیده است عدد اکراد آنجا بشصت هزار خانوار (چادر) میسریده و در زمان حمدالله مستوفی یعنی قرن هشتم شهر زور شهری آباد و مسکن اکراد بوده است.<sup>۱</sup>

شاهراه بزرگ خراسان که در فصل اول بشرح آن پرداختیم از بغداد بطرف مشرق بآخرین حدود کشورهای اسلامی میرفت، بدینگونه که پس از عبور از جلگه بینالنهرین در حلوان، از ایالت جبال، وارد ناحیه کوهستانی ایران می گردید. حلوان را گاهی نیز از خاک عراق عرب شمرده اند. ابن حوقل در قرن چهارم گوید حلوان باندازه نصف دینور است و خانه هایش از سنگ و گل ساخته شده، اگر چه هوای آن داغ است خرما و انار و انجیر فراوان دارد زیرا در کوههای دوفرسخی شهر سراسر فصل تابستان برف موجود است. مقدسی گوید: در شهر قلعه کهنه ایست که مسجد جامع در آن است و باروی شهر دارای هشت دروازه است که نام آنها را ذکر میکند. در خارج شهر معبد یهودیان واقع شده که بسیار مورد احترام آنانست و با سنگهای چهار گوش و گچ ساخته شده است. در قرن هفتم که قزوینی کتاب خود را نوشته حلوان ویران بوده ولی چشمه های گوگردی آن شهرت داشته است. یک قرن بعد حمدالله مستوفی از گندم آنجا تمجید نموده گوید شهری متروک است و فقط قبور چند نفر از بزرگان مسلمین در آنجاست ولی در حوال و حوش آن سی قریه وجود دارد.

در کنار شاهراه بزرگ خراسان و چهار فرسخ بالای حلوان بطرف کردن

۱ - ابن خردادبه، ۱۲۰، قدامه، ۲۱۲، ابن حوقل، ۲۶۲، ۳۶۵، یاقوت: جلد سوم، ۲۱۶، ۳۴۰ - جلد چهارم، ۹۹۸، قزوینی: جلد دوم، ۲۶۶، مستوفی، ۱۶۷، ولایت شهر زور همان نام سابق خود را دارد. این شهر قدیم در محل خرابهائی است که امروز «پاسین تپه» نامیده میشود.

ماذروستان واقع است و بگفته یاقوت ایوانی در آنجا بوده که بر روی صغه ای بنا گردیده و قسمتی از قصر بهرام گور پادشاه ساسانی بوده که بوستانی گردا گرد آن وجود داشته و در زمان یاقوت بحال ویرانی بوده است. شش فرسخ آنطرف مازروستان شهر کردند واقع است و گویا حمدالله مستوفی، در قرن هشتم، اولین کسی است که نام آنرا در کتاب خود یاد کرده و آنرا با قریه مجاور آن که خوشان نام داشته و اکنون هیچگونه اثری از آن مشهود نیست جمع ساخته و خوشان را پر جمعیت تر از کردند شمرده است. این دو محل در سر معبر حلوان در جلگه ای حاصلخیز قرار داشته و از حیث محل، زیرا چنانکه قبلاً گفته شد جغرافی نویسان قدیم عرب موضع هیچیک از آنها را ذکر نکرده اند، باچمن معروف به مرج القلعه مطابقت می یابند.

ابن حوقل در وصف مرج القلعه گوید شهری است دارای باروئی مهم و حوال و حوش آن روستاهای پر جمعیت و خوب وجود دارد. یعقوبی حکایت میکند که در اربع آن خلفای عباسی ایلخی اسبان خود را نگاه میداشتند. چهار فرسخ آنطرف اینها چمن طرز واقع است که بقول مقدسی آثاری از یک قصر ساسانی در آنجا وجود داشته و بگفته یاقوت خسرو جرد پسر شاهان آنرا بنا کرده بود. طرز بازارهای خوب داشته و دور نیست قصر یزید، که جغرافی نویسان دیگر جز یاقوت آنرا ذکر کرده اند، همانجا بوده است. شش فرسخ بعد از طرز زبیدییه است که بگفته ابن حوقل منزل نیکو و سازگاری است و از اینکه سرشاهراه واقع گردیده معلوم میشود در محل قریه هارون آباد کنونی واقع بوده است. از اینجا راه خراسان بسمت مشرق متوجه می شد و از دشت مایدشت (یا ماهدشت) گذشته بطرف کرمانشاه می رفت. مستوفی گوید در دشت مایدشت در زمان او پنجاه روستا بوده که هر کدام در میان مراتع سبز و خرم قرار داشته و از آبهای کوههای مجاور سیراب میشده است. در همان حدود قلعه هرسین و در پای آن قلعه شهر کوچکی واقع بوده و این شهر کوچک هنوز در بیست میلی جنوب شرقی کرمانشاه باقی است.<sup>۱</sup>

۱ - ابن حوقل، ۱۶۸، ۲۶۶، ۲۶۲، ابن رسته، ۱۶۵، یعقوبی، ۲۷۰، مقدسی، ۱۲۲، ۱۳۵، ۳۹۳،

قزوینی: جلد دوم، ۲۳۹، ۳۰۲، مستوفی، ۱۲۸، ۱۶۸، یاقوت: جلد سوم، ۵۳۷، جلد چهارم، ۲۸۲، جهان نما، ۴۵۰. خرابه های حلوان اکنون در حوالی دهکده «سرپل» دیده میشود که در آنجا روی رودخانه پلی وجود دارد.

آنچه درباره اصل ایالت کردستان میگویند این است که در نیمه قرن ششم هجری سلطان سنجر سلجوقی قسمت غربی ایالت جبال، یعنی آنچه را که از توابع کرمانشاه بود، جدا کرد و آنرا کردستان نامید و برادرزاده خود سلیمان شاه ملقب به ابوه (یا ایوه) را فرمانفرمای آنجا قرارداد. این ابوه همانست که چندی بعد، یعنی از ۵۵۴ تا ۵۵۶ هجری بجانشینی عموی خود رئیس دودمان سلجوقی و سلطان عراقین گردید. این مطلبی است که مستوفی نقل میکند و گوید کردستان در روزگار حکومت سلیمان شاه بسیار آباد شد و عایدات آن به دو هزار هزار دینار طلا (تقریباً مساوی با یک میلیون پوند استرلینگ) رسید و این مبلغ تقریباً ده برابر میزانی است که در قرن هشتم زمان مغولها، که خود حمدالله مستوفی متصدی خراجها بود، عاید میگردد. سلیمان شاه شهر بهار را، که هنوز وجود دارد و در هشت میلی شمال همدان است، مرکز خویش قرار داد و در آنجا قلعه مستحکم و وجود داشت. در زمان مغولها سلطان الجایتو کرسی دیگری در سلطان آباد جمجمال (یا چمچمال) نزدیک دامنه های کوه بیستون ساخت. حمدالله مستوفی درباره آن شهر گوید در سرزمینی حاصلخیز که غلات بسیار دارد واقع است. وی در شرح مسالک به موضع جمجمال یا چمچمال (چهار فرسخی قریه سحنه و شش فرسخی کرمانشاه) اشاره کرده است و خرابه های آن هنوز دیده میشود و روی نقشه در محل معین ثبت است. شرف الدین علی یزدی در جائی که عبور امیر تیمور از کردستان را ذکر میکند مکرر از آن شهر نام میبرد. از شهرهایی که نام آن در شرح جنگهای امیر تیمور آمده و حمدالله مستوفی نیز بدکر آن پرداخته یکی دربند تاج خاتون است که مستوفی گوید «شهری وسط و خوب و نزه بوده و اکنون خرابست». دیگری دربند زنگی که همان مورخ گوید «شهری کوچک است و هوای خوش و معتدل و آبهای روان بسیار دارد و علفزارهای فراوان». از این دو شهر ظاهر اثری در نقشه ها بجای نمانده و چون دربند بمعنی معبر کوهستانی است و شرف الدین علی یزدی شهر نخستین را بنام دربند تاجی خاتون ذکر نموده چنین برمی آید که این دو دربند در سرزهای غربی کردستان (بین شهر زور و حلوان) در میان کوههایی که مشرف بر جلگه های بین النهرین هستند واقع بوده اند.

حمدالله مستوفی از چهار شهر دیگر کردستان یعنی: الانی، البیشر، خفیان و دریل نیز نام میبرد و آنها را نقاط مهمی می شمارد ولی امروز تطبیق محل آنها میسر نیست. الانی، که در یک نسخه خطی بصورت الابی ذکر شده، از قرار معلوم در قرن هشتم یکی از شهرهای درجه اول کردستان محسوب میشده اگرچه ظاهراً غیر از مستوفی مورخ دیگری از آن نام نبرده است. وی گوید «قصبه ایست معتبر و هوای خوش دارد و آبهای روان حاصلش غلات باشد و علفزارهای نیکو و شکار گاههای خوب فراوان دارد». در البیشر آتشکده ای قدیمی وجود داشته موسوم به اردحیش (اروخش یا ارخش) ولی متأسفانه هیچکدام از جغرافی نویسان موضع این شهر را ذکر نکرده اند. فقط دشت البیشر هنوز معروف است و شاید یکی از مواضع ویران آن همان شهری باشد که حمدالله مستوفی بآن اشاره کرده است. این شهری بشک مطابقی است با البیشر یا البیشر که ابن حوقل و دیگران نام برده و گفته اند درده فرسخی جنوب غربی نهاوند و دوازده فرسخی شمال شابر خاست قرار دارد. از طرف دیگر نا گفته نماند که قرائت کلمه البیشر کاملاً مشکوک است باین توضیح که چند نسخه از بهترین نسخ خطی و همچنین جهان نمای ترکی این لفظ را بشکل «البشر» نوشته اند و به صورت های مختلف دیگری نیز دیده شده است. از خفتیان (که جهان نما آنرا «حقشیان» و نسخه های خطی بصورت های دیگر نوشته اند) چیزی معلوم نیست جز اینکه آن شهر قلعه ای مستحکم بوده است در میان دهکده های متعدد در ساحل رود زاب، اما در زاب علیا یا زاب سفلی معلوم نیست. همین حال را دارد دریل (یا دزیل) که بقول حمدالله مستوفی «شهر وسط است و آب و هوای خوب دارد». مستوفی حتی بطور تقریب هم محل آنرا معین نکرده است و در اینجا کلام مستوفی درباره کردستان پایان می یابد.<sup>۱</sup>

همان (که اعراب آنرا همدان نوشته اند)<sup>۲</sup> همان اکباتانای قدیم است که

۱ - ابن حوقل ۲۵۹ ، ۲۶۴ ، یاقوت : جلد اول ۲۷۶ ، جلد سوم ۵ ، مستوفی ۱۶۷ ، ۱۹۲ ، شرف الدین علی یزدی : جلد اول ۵۸۴ ، ۵۸۵ ، ۵۹۹ ، ۶۴۰ ، جهان نما ۴۵۰ . هیچیک از جغرافی نویسان قدیم عرب از شهرهای بهار ، آنی ، خفتیان و دریل و همچنین از دوشهر دیگر موسوم به «دربند» اسم نبرده اند .  
۲ - همدان همان هگمتانه در نوشجات هخامنشی است که یونانیان آنرا بصورت اکباتانا نوشته اند .

مرکز ایالت ماد بود. ابن حوقل در قرن چهارم گوید همدان شهری نیکو و بزرگ است بیشتر از یک فرسخ مربع، که از هنگام فتوحات مسلمین دوباره ساخته شده است باروهای آن چهار دروازه داشته و ریض شهر بیرون آنها بوده است. در بازارهای آن بلده متاع فراوان وجود داشته و حول و حوش آن بسیار حاصلخیز بوده، غله بسیار و مخصوصاً زعفران در آنجا بعمل میآمده است. مقدسی گوید آن شهر سه ردیف بازار داشته که مسجد جامع در یکی از آنها بوده و ساختمانی کهن داشته است. یاقوت که ذکری از همدان نموده و کتاب خود را اندکی قبل از آنکه همدان در اثر حمله مغولها در سال ۶۱۷ ویران گردد نوشته است گوید همدان بیست و چهار رستاق دارد که همگی از توابع همدان هستند و همه آنها را نام میبرد. یک قرن بعد حمدالله مستوفی نیز بدکر این اسامی پرداخته و دهکده‌هایی را که در آن رستاقها بوده نیز نام برده است ولی اکنون محل اکثر آنها را نمی‌توان معین کرد. این مورخ در قرن هشتم گوید دور باروی آن دوازده هزار گام است و «در اول شهری سخت بزرگ بوده و دوفرسخ طول داشته و درو قلعه‌ای گلین است در میان شهر که شهرستان خوانند». این قلعه کهنه همدان را، مثل قلعه کهنه اصفهان که بعد از آن گفتگو خواهیم کرد، این فقیه ساروق نامیده ولی معنی این کلمه معلوم نشده است. بازار زرگران همدان که در محل دهکده سابق زمین ده واقع بوده بغایت شهرت داشته است. حمدالله مستوفی گوید «ولایتش پنج ناحیه دارد اول فریوار در حوالی شهر بدو فرسنگی هفتاد و پنج پاره دیه است... ناحیه دوم از مدین چهل و یک پاره دیه است... ناحیه سیم شرامین چهل پاره دیه است... ناحیه چهارم اعلم سی و پنج پاره دیه است... ناحیه پنجم سردرود و برهند رود است که بیست و یک پاره دیه است». همدان در اصل مستعمل بر پنج شهر بوده است: قلعه کبریت، قلعه ماکین، گردلاخ، خورشید و کورشت، که این شهر آخری سابقاً شهری عظیم بوده و اکنون یکسره خراب است. ناگفته نماند که قرائت این اسامی درست مورد اطمینان نیست زیرا نسخه‌های خطی در کتابت آنها باهم اختلاف فاحش دارند.<sup>۱</sup>

۱ - ابن حوقل ۲۵۶، ۲۶۰، مقدسی ۲۹۲، ابن فقیه ۲۱۹، یاقوت: جلد چهارم ۹۸۸، مستوفی ۱۵۱، جهان‌نمای ترکی (صفحه ۲۵۰) اسامی روستاها و دهکده‌هایی را که مستوفی ذکر کرده تکرار کرده است.

سه فرسخی همدان (اما در کدام طرف معلوم نیست و در نقشه‌ها هم ذکر نشده) در قریه جوهسته خرابه‌های قصر قدیم بهرام گور قرار داشت که ابن فقیه از آن گفتگو کرده و گفته است این قصر تماماً از یک پارچه سنگ است و در آن حجره‌ها و درها و غرفه‌ها کنده شده و در هر گوشه آن تصویر کنیزکی است و در یک رویه ساختمان کتیبه‌ای بزبان فارسی قدیم موجود است که از کشور گشائی‌های پادشاهان عجم حکایت میکند. در نیم فرسخی این قصر تپه‌ایست که بر روی آن ناووس الظبیه (گور آهو) قرار دارد.

ابن فقیه داستانی از بهرام گور و کنیزک محبوب او نقل نموده که چگونه بهرام در صحرای سجاور این قصر آهوهای بسیار شکار کرد و سپس به قتل کنیزک محبوب خود، که گستاخانه بر تیراندازی او خرده گرفته بود، فرمان داد.

در جنوب باختری همدان کوه بزرگ الوند، یا اروند چنانکه یاقوت ضبط کرده است، گردن افراشته و این اسم بصورت اخیر روی سکه‌های نقره‌ای که در همدان بنام ابوسعید ایلخانی سال ۷۲۹ ضرب گردیده مشاهده میشود. حمدالله مستوفی شرحی در باره این کوه ذکر نموده گوید «دورش سی فرسنگ بود هرگز قلعه آن از برف خالی نبود و از بیست فرسنگ و زیاده از آن توان دید، بر قلعه آن چشمه آب است در سنگ خارا... از بالای آن اندکی آب ترشح میکند و گفته‌اند از کوه الوند چهل و دو رود بشیب می‌آید». چون از همدان بطرف مغرب برویم، پس از عبور از گردنه الوند در جاده‌ای که به کنگوار میرود به اسدآباد میرسیم که ابن حوقل آنرا شهری پر جمعیت می‌شمرد و مقدسی اضافه می‌کند که در یک فرسخی آنجا ایوانی است در عمارتی که یاقوت آنرا «مطایخ کسری» یعنی آشپزخانه‌های خسرو نامیده است. خود اسدآباد مسجدی جامع و بازارهایی معمور داشت و اطراف شهر حاصلخیز بود و در آن عسل بسیار بدست می‌آمد. حمدالله مستوفی گوید سی و پنج پاره دیه از توابع آنست.<sup>۱</sup>

۱ - ابن حوقل ۲۵۶، ابن فقیه ۲۵۵، مقدسی ۳۹۳، یاقوت: جلد اول، ۲۲۵، ۲۴۵، جلد چهارم ۱۱۰، ۷۳۳، قزوینی، جلد دوم ۲۳۶، ۳۱۱، مستوفی ۱۵۲، ۲۰۲.



آبهای جلگه‌ای که همدان در آن واقع است بطرف شمال و مشرق جاری میشود و نهرهای متعددی که از این آبها بوجود سیاید جمع شده قسمت های اولیه رود گاوماها ( گاو‌ماسا ) را تشکیل میدهد، که شرح آن جائیکه از رود خانه قم سخن خواهیم گفت خواهد آمد . در شمال همدان ناحیه درگزين واقع است و باز در شمال آن ولایت خرقان قرار دارد . حمدالله مستوفی در قرن هشتم در خصوص درگزين گوید « درمقابل دیهی بوده است از ناحیت اعلم، اکنون قصبه است و چند موضع دیگر بدان باز میخوانند وزمینی مرتفع دارد و درو باغستان بسیار است، غله و پنبه وانگور و میوه نیکوسیاید مردم آنجا سنی شافعی مذهب پاك اعتقادند. ناحیت اعلم همانست که اندکی قبل گفتیم یکی از پنج ناحیه توابع همدان میباشد. مستوفی میگوید، و یاقوت هم قول او را تصدیق میکند، که ایرانیان بغلط اعلم را «الامر» میخوانند و آن جلگه مرتفعی است میان همدان و زنجان که حاصلش انگور و پنبه و غله بسیار است . خرقان، که غالباً خرقانین یعنی دو خرقان خوانده می شود، در شمال ناحیه اعلم و مشتمل بر چندین دهکده است که حمدالله مستوفی سیاهه آنها را ذکر نموده (ولی قرائت آنها در نسخه های خطی مورد اطمینان نیست) و شهر عمده آن که هنوز باقی است آوه یا آبه همدان میباشد، تا میان آن و آوه ساوه که بعدها از آن سخن خواهیم گفت اشتباه نشود. این آوه شمالی را، که بصورت آوا نیز ضبط شده، یاقوت نام برده و مقدسی هم در قرن چهارم بان اشاره کرده است. رود خانه خرقان بقول حمدالله مستوفی « در بهار بخشگ رود گذشته بولایت ری افتد و بادیگر آب ختم شده در سفازه ( کویر ) منتهی شود اما بتابستان از خرقان بیرون نتواند آمد»<sup>۱</sup>.

شهر نیاوند تقریباً در چهل میلی جنوب همدان از زمان ساسانیان شهر سهمی بوده و پس از آنکه مسلمین با سپاهی از اهل بصره آنجا را فتح کردند آن شهر و ولایت آن به ماه البصره موسوم گردید، زیرا خراجی که از آن شهر حاصل میشد به معاش کسانی که در بصره از بیت المال مستمری دریافت می داشتند اختصاص داشت،

۱ - مقدسی ۴۲۵، ۳۸۵، یعقوبی: جلد اول ۳۱۶، ۴۰۸، مستوفی ۱۵۲، ۲۱۷، جهان نما

مانند خراج دینور که به معاش اهل کوفه اختصاص یافت و از این جهت دینور را ماه الكوفه میگفتند ( رجوع کنید به صفحه ۲۰۴ ). ابن حوقل در قرن چهارم گوید شور مهمی است و تجارت پر رونق و روستاها و دهکده های بسیار دارد و زعفران ناحیه همسایه رود آور برای توزیع و صدور به آنجا حمل میشود، دو مسجد دارد یکی کهنه و دیگری نو، و یاقوت گوید: روایت شده است که بسیاری از اعراب بصره از دوره فتوحات اولیه اسلام در آن شهر مسکن گزیده اند. نیاوند بداشتن یک نوع عطر مخصوص شهرت داشته است. حمدالله مستوفی در قرن هشتم گوید « شهری وسط است و هوایش معتدل و آبش از کوه الوند سیاید و درو باغستان بسیار است و زمینی مرتفع دارد و مردم آنجا اگر اندو بر مذهب شیعه اثنی عشرند غله وانگور نیکو بود و پنبه اندک، ولایتش قریب صد پاره دیه است بسه ناحیه ملایر و اسفیدان و جهوق». در نیمه راه بین همدان و نیاوند رستاق رود آور واقع است که رستاق بزرگی بود و در آنجا زعفران زراعت میگردید. شهر مهم این ولایت موسوم بود به کرج رود آور که دارای مسجد نیکوئی بود. این رستاق بقول یاقوت سه فرسخ امتداد داشت و شامل نود و سه قریه بود. حمدالله مستوفی نام این ولایت را غالباً بصورت رودا رود ضبط کرده است و از شهرهای آن سرکان و توی را نام می برد که هر دو اکنون وجود دارند و امروز نام « توی » بر تمام آن ناحیه اطلاق می شود.<sup>۱</sup>

در خاور نیاوند ولایت «ایغارین» یعنی دوا یغار واقع است و مرکز آن هم کرج نام داشت و برای اینکه با نقاط دیگری که کرج نام دارند اشتباه نشود آن را کرج ابودلف میگفتند. محل صحیح این کرج درست معلوم نیست ولی باتوجه به فواصل و مسافتاتی که در کتب جغرافیا ذکر شده و آنچه حمدالله مستوفی گفته است که محل آنرا آنطرف کوه راسمند ( که اکنون یکوه راسبند معروف است ) شمرده باید محل آنرا در نزدیکی سرچشمه های نهری که از ساروق می گذرد و به قراسومی پیوندد

۱ - ابن رسته ۱۶۶، ابن حوقل ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۲، مقدسی ۲۹۳، یاقوت: جلد دوم ۸۳۲،

جلد چهارم ۲۵۱، ۸۲۷، مستوفی ۱۵۲، ۱۵۳، بی شک خرابه های کرج روز آور همانست که درگان آنرا در کتاب خود Mission en Perse ( ج ۲، صفحه ۱۳۶ ) بنام روداورد ذکر کرده است.

جست . ابن حوقل در قرن چهارم جائیکه از کرج نام میبرد گوید از بروجرد کوچکتر است ، ولی با اینهمه شهری مهم بوده ، روی یک بلندی ساخته شده و دوفرسخ طول داشته است، دو بازار داشته یکی دم دروازه مسجد جامع و دیگری در کنار دروازه مقابل که آنطرف صحرای بزرگ بوده، چنانکه صحرا بین دو بازار جا داشته است . این شهر چندین گرمابه داشته و خانه های خوش ساخت آن غالباً از خشت خام بوده ، باغات زیاد نداشته و اندک زمین اطراف شهر بسیار حاصلخیز بوده است . دربار هارون الرشید و پسرش سأمون بوده است . ابودلف و خاندانش در این ولایت و در ناحیه اطراف برج که در دوازده فرسخی اصفهان واقع بوده اقامت داشته اند و خلیفه آنجا را بانها تیول داده بود بطوریکه مبلغ معینی همه ساله به خلیفه بپردازند و از همه مالیاتهای دیگر معاف باشند . یاقوت گوید کرج بک اسم فارسی است و اهالی آنجا آن را کره می نامند و قلعه ای موسوم به فرزین دم دروازه کرج است . حمدالله مستوفی رودخانه آنجا را کره رود نامیده گوید « کوه راسمند در شمال شهر کرج است و آن نیز چون بیستون پیدا شده است بی آنکه در پایانش دره و پشته باشد سنگی سیاه است و بر مثال خانه بسقف سحاب در آورده ... و چشمه ای که بخسرو منسوبست در پای آن کوه و مرغزار کیستو که از مشاهیر مرغزارهای عراق است بطول شش فرسنگ و در عرض سه فرسنگ در شمال این کوه است ، دور این کوه ده فرسنگ باشد . محل قطعی برج ، دومین شهر ایغارین ، هنوز شناخته نشده ولی موضع تقریبی آن معلوم است زیرا ابن حوقل گوید: شهری نیکوست و در راهی که باصفهان میروند بفاصله دوازده فرسخ از کرج واقع است<sup>۱</sup> .

پائین تر ، در امتداد رودخانه کرج و در شمال کرج ابودلف، شهر ساروق در ولایت فراهان واقع است که یاقوت و حمدالله مستوفی از آن یاد کرده و آنرا از توابع همدان شمرده اند . دولت آباد که هنوز باقی است از جمله نقاط مهم آن حدود ذکر شده و در نزدیکی آن باتلاق شوره زاری بود که از دریاچه ای بمساحت چهار فرسخ مربع

۱ - ابن حوقل ۲۵۸ ، ۲۶۲ ، مقدسی ۳۹۴ ، یاقوت : جلد اول ۴۲۰ ، ۵۴۸ ، جلد سوم ۸۷۳ . جلد چهارم ۲۵۰ ، ۲۷۰ ، مستوفی ۲۰۴۰ ، ۱۰۱ .

تشکیل میشد و در موقع تابستان که آب دریاچه می خشکید نمک بسیار خوبی تولید میکرد که برای صدور جمع آوری می شد . این دریاچه، که بقول حمدالله مستوفی « آنرا مغول چغان ناوور خوانند و در آن حوالی شکار گاه خوبست و معنای آن دریاچه شور میباشد » ، بیشک دریاچه تواله کنونی است . بالاخره در جنوب خاوری همدان، در نیمه راه میان این شهر و نهاوند، شهر کوچک را بن واقع است که یاقوت آنرا از جمله شهرهای آن ناحیه شمرده ولی مصنفین دیگر ذکر آن نکرده اند<sup>۱</sup> .

۱ - یاقوت : جلد سوم ۸۶۷ ، ۸۸۷ ، جلد چهارم ۶۸۳ مستوفی ۱۵۱ . بزرگترین شهرهای این ناحیه که اکنون به یافتن قالی شهرت دارد، معروف است به سلطان آباد که فتحعلی شاه در اوایل قرن نوزدهم میلادی بساختن آن اقدام کرد و عاده آنرا « شهر نو » گویند . [در زمان سلطنت رضاشاه نام سلطان آباد به « اراك » تغییر یافت] (مترجم).

نام برده گوید بفرمان امیر تیمور قلعه آن موسوم به ارمیان از نوساخته شد<sup>۱</sup>.  
 خرم آباد را، که از زمان امیر تیمور مهمترین نقطه لر کوچک بعد از بروجرد بشمار آمده، هیچکدام از جغرافی نویسان عرب در قرون وسطی نام نبرده‌اند، ولی بسیاری اظهار عقیده کرده‌اند که شاید خرم آباد همان شاپورخواست باشد که قبل از این تاریخ مکرر نام آن ذکر شده است. اما آنچه خطای این رأی را معلوم می‌کنند این است که حمدالله مستوفی هر کدام از آن دو اسم را جدا گانه ذکر کرده، بعلاوه محل شاپورخواست را نیز معین نموده است. وی درباره خرم آباد گوید «شهری نیک بود اکنون خرابست و خرما بسیار است» و غیر از صیمره تنها مکانی است در بلاد جبال که در آنجا نخل می‌روید، ولی به صحت این قول نمیتوان اعتماد داشت.

شاپورخواست، که جغرافی نویسان عرب آنرا ساپورخواست نوشته‌اند، نیز از زمان ابن حوقل بسبب خرماهای خود معروف بوده است. در قرن چهارم شاپورخواست و بروجرد و نهاوند تحت سلطه حسنویه، پیشوای کرد، که دولت خود را در دینور مستقر ساخته بود (رجوع کنید به فصل قبل) درآمد. بدر، پسر حسنویه، اموال خود را، که در سال ۴۰۴ بدست دیالمه افتاد، در قلعه شاپورخواست که «دزب» نام داشت و از حیث استحکام با قلعه معروف سرماج برابر بود نگاه میداشت. در قرن پنجم نام شاپورخواست در تواریخ اعمال سلجوقیان مکرر بمیان آمده و در سال ۴۹۹ اتابک منکر برس این شهر و همچنین نهاوند و ایشترا را متصرف گردید. در اوایل قرن هشتم حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده چنین ذکر نموده که در لر کوچک سه شهر معمور بود: بروجرد و خرم آباد و شاپورخواست و این شهر آخری اگر چه زمانی شهری بزرگ و بسیار آباد و مرکز دولت بوده و طوائف مختلف در آنجا مسکن داشته‌اند اما درین زمان بحال خراب افتاده بصورت شهر ساده‌ای در آمده است و در خصوص محل آن گوید که آنطرف (جنوب) بروجرد راه (که از نهاوند می‌آید و به اصفهان می‌رود) دو شعبه میشود: شعبه راست به شاپورخواست و شعبه چپ، که جاده اصلی است، به سمت

۱ - ابن حوقل ۲۵۸، ۲۶۲، یا قوت: جلد اول ۵۹۶، جلد دوم ۷۳۷، مستوفی ۱۵۱، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۵۸۷، جلد دوم ۵۱۵.

## فصل چهاردهم

## ایالت جبال (بقیه)

لر کوچک - بروجرد - خرم آباد - شاپورخواست - سیروان و صیمره - اصفهان و ولایات آن - فیروزان و فارغان و زنده رود - اردستان - کاشان - قم و گلپایگان و رودقم - آوه و ساوه - رودگاو ماها

در جنوب همدان لرستان موطن قبایل لر، که تیره‌ای از عشایر کردند، واقع است. این استان کوهستانی بوسیله رودخانه‌هایی که در آن جاری است به دو بخش تقسیم شده است: لر بزرگ در جنوب و لر کوچک در شمال. میان این دو بخش یعنی لر کوچک و لر بزرگ شعبه اصلی رودخانه کارون علیا فاصله گردیده است. در باره لر بزرگ در فصلی که راجع به خوزستان خواهد آمد گفتگو خواهیم کرد، اگر چه بعضی از نویسندگان آنرا جزء عراق عجم نیز شمرده‌اند. مهمترین شهرهای لر کوچک، چنانکه حمدالله مستوفی در قرن هشتم ذکر نموده، عبارت بود از بروجرد و خرم آباد و شاپورخواست. ابن حوقل در قرن چهارم در وصف بروجرد گوید شهری نیکوست، طولش بقدر نیم فرسخ است و میوه‌جات آن به کرج صادر می‌شود، زعفرانش فراوانست و پس از آنکه حموله وزیر خاندان ابودلف که ذکرشان گذشت در آنجا مسجدی ساخت بر آبادی آن شهر افزوده شد. در قرن هشتم بقول حمدالله مستوفی «درودو جامع عتیق و حدیث است»، اما در زمان وی آن شهر خراب بوده است. شرف‌الدین علی یزدی چندین جا در شرح جنگهای امیر تیمور از بروجرد، که آنرا بصورت و بروجرد نوشته است

مشرق به کرج ابودلف می‌رود. این گفته با قول ابن حوقل و مقدسی نیز مطابقت دارد زیرا ابن حوقل گوید از نهاوند تا لاشر ده فرسخ (بطرف جنوب) و از لاشر تا شاپورخواست دوازده فرسخ و از آنجا تالر (بزرگ) یعنی تا صحرائی که در شمال دزفول است و در فصل شانزدهم درباره آن گفتگو خواهیم کرد سی فرسخ است. مقدسی اضافه کرده است که از شاپورخواست تا کرج ابودلف چهار منزل و از شاپورخواست تا لر نیز چهار منزل است.<sup>۱</sup>

در باختر لر کوچک در مرز باختری عراق عرب دو ولایت ماسبدان و مهرجان - قذق قرار دارد که مهمترین شهرهای آنها، سیروان و صیمره بوده و هنوز خرابه‌های آن دو شهر باقی است. ماسبدان امروز بناحیه‌ای گفته می‌شود که در جنوب صحرائی مایشت واقع است. سیروان (یا السیروان) بگفته ابن حوقل شهری کوچک و غالب ابنیه‌اش از گچ و سنگ بوده مانند شهر موصل، سیوه فراوان و بادام و دستنبو داشته محصولات سردسیری و گرمسیری در آنجا بعمل می‌آمده، و نخیلات هم چنانکه گفتیم داشته است. قزوینی از معادن گوگرد و زاج و بوره<sup>۲</sup> و نمک ماسبدان گفتگو کرده است. در پنجاه میلی خاوری ماسبدان شهر صیمره که با سیروان بی‌شباهت نبود قرار داشت و مدت زمانی پس از خراب شدن سیروان شهری آباد و محل آن نیز از سیروان بهتر بود. ولایت مهرجان قذق که محیط بر صیمره بود در قرن چهارم بکثرت نعمت شهرت داشت و مقدسی به بزرگی و آبادی آن اشاره کرده است. یاقوت در باره صیمره گوید: هم نخل و هم زیتون و هم بادام و هم برف دارد و در راه بین صیمره و دهکده مجاور آن، طرحان، پل عجیب و شگفت‌آوری است باندازه دو برابر پل خاقین، که بین حلوان و خاقین است. در زمان حمدالله مستوفی بقول او «صیمره

۱ - ابن حوقل ۲۶۴، ۲۵۹، مقدسی ۴۰۱، یاقوت: جلد دوم ۵۷۲، جلد سوم ۸۲۴، ۲۲۵، ابن اثیر: جلد نهم ۱۷۴، جلد دهم ۲۷۴، مستوفی ۱۵۱، ۱۹۵، تاریخ گزیده (گانتان Gantan): جلد اول ۶۲۲ و در ورقه شماره ۱۵۹ B از نسخه خطی این کتاب، در پایان بخش یازدهم از فصل چهارم که بلافاصله قبل از فصل مربوط به مغول قرار داد، مختصری درباره لر کوچک ذکر شده است.

این اسم بصورت‌های مختلف: سابورخواست و شابرخواست و شاپورخواست وارد شده و محل صحیح ویرانه‌های آن معلوم نشده است. Borax - ۲

شهری نیک بوده است و اکنون خرابست و در همه کوهستان غیر از آنجا خرما نباشد»<sup>۱</sup>.

در زاویه جنوب خاوری ایالت جبال بفاصله کمی از حاشیه کویر لوت، شهر اصفهان که اعراب آنرا اصبهان و ایرانیان اصفهان می‌نامند واقع است. این شهر از دوران قدیم بسبب حاصلخیزی اراضی خود که از آب فراوان زاینده رود سیراب میگردد نقطه مهمی بوده است. امروز اصفهان و حومه آن در دو طرف زاینده رود واقع است، اما در قرون وسطی محلات مسکون شهر فقط در ساحل شمالی یعنی ساحل چپ زاینده رود واقع بود. در اینجا دوشهر در کنار یکدیگر جای داشتند یکی «جی» در خاور که شهرستانه هم نامیده میشد و بارونی با صد برج داشت، و دیگری اليهودیه در دو میلی باختری که وسعتش دو برابر جی بود و چنانکه روایت شده باین جهت یهودیه نام داشت که در زمان بخت نصر یهودیان را از بابل کوچ داده در این مکان ساکن کرده بودند.

این رسته در آخر قرن سوم درباره شهر جی گوید طول آن نیم فرسخ و وسعت آن دو هزار جریب است، چهار دروازه دارد: اول دروازه خور و آنرا دروازه زرین - رود هم میگویند که اسم قدیم رودخانه است، درم دروازه اسفنج، سوم دروازه طیره و چهارم دروازه یهودیه. این مورخ شماره برجهایی را که در باروی شهر بین هر دو دروازه بوده و فاصله هر برجی را از برج دیگر به ذراع معین کرده است. در شهر جی بنای کهنه‌ای بشکل قلعه وجود داشته است موسوم به ساروق، و این اسم چنانکه سابقاً گفته شد نظیر اسم قلعه همدان است. این رسته گوید چون این بنا بسیار کهنه است نمیتوان بانی آنرا معلوم کرد و گویند قبل از طوفان نوح ساخته شده است. ابن حوقل و مقدسی در یک قرن بعد چنین گویند که این دو شهر هر کدام مسجیدی دارد و یهودیه از حیث وسعت با همدان همسری می‌کند و بلکه بزرگترین شهرهای ایالت جبال است، البته ری را میتوان ازین حکم مستثنی کرد. اصفهان یک

۱ - ابن حوقل ۲۶۳، ۲۶۴، مقدسی ۳۹۴، یعقوبی ۲۶۹، قزوینی: جلد دوم ۱۷۲، یاقوت:

جلد سوم ۴۴۳، ۵۲۵، مستوفی ۱۵۱.

مرکز تجارتي بود و از آنجا پارچه‌های ابریشمی مخصوصاً عتابی و پارچه‌های نخی بمقادیر زیاد صادر میگردد. زعفران و اقسام میوجات در نواحی آن، که وسیعترین و پر آب‌ترین نقطه ایالت جبال بود، بخوبی بعمل می‌آمد. مقدسی گوید چون بخت نصر یهودیان را از بیت المقدس کوچانید یهودیان شهری که بسرزمین خودشان همانند باشد غیر از اصفهان نیافتند و در آنجا فرود آمدند. این شهر دوازده دروازه دارد، اینیه آنجا از خشت ساخته شده، بازار هایش برخی سر پوشیده است و بعضی سقف دار، مسجد بزرگ شهر در بازار است و ستونهای مدور دارد و ارتفاع مناره آن که در سمت قبله ساخته شده هفتاد ذراع است. شهرچی را که در دومیلی خاور یهودیه است بگفته مقدسی المدینه می‌نامیدند که عربی شهرستانه است و پای قلعه کهنه شهر، بر روی رودخانه پلی تعبیه شده از قایقها قرار داشت.

در سال ۴۴۴ ناصر خسرو جهانگرد معروف ایرانی اصفهان را دیده و در وصف آن گفته است «شهریست بر هامون نهاده آب و هوایی خوش دارد و هر جا که ده گز چاه فرو برند آبی سرد خوش بیرون آید و شهر دیواری حصین بلند دارد و دروازه‌ها و جنگ گاهها ساخته و بر همه بارو کنگره ساخته و در شهر جوپهای آب روان و بناهای نیکو و مرتفع و در میان شهر مسجد آدینه بزرگ نیکو و با روی شهر را گفتند سه فرسنگ و نیم است و اندرون شهر همه آبادان که هیچ از وی خراب ندیدم و بازارهای بسیار و بازاری دیدم از آن صرافان که اندراو دویست مرد صراف بود و هر بازاری را در بندی و دروازه‌ای و همه محلتها و کوچه‌ها را همین دربندا و دروازه‌های محکم و کاروانسراهای پاکیزه بود و کوچه ای بود که آنرا کو طراز می‌گفتند و در آن کوچه پنجاه کاروانسرای نیکو و در هر یک بیاعان و حجره داران بسیار نشسته و این کاروان که ما با ایشان همراه بودیم هزار و سیصد خروار بار داشتند که در آن شهر رقتیم هیچ بازدید نیامد که چگونه فرو آمدند که هیچ جا تنگی موضع نبود و نه تعدر مقام و علوفه».

ولی در آغاز قرن هفتم، زمانی که یاقوت کتاب خود را مینوشت، خرابی بحال یهودیه و جی راه یافته بود و جی بیش از یهودیه جمعیت داشت. یاقوت همچنین از

مسجد جی اسم برده است که آن را الراشد بالله ابو جعفر منصور خلیفه عباسی که در سال ۵۳۰ بوسیله عم خود محمد مقتفی از خلافت مخلوع و سپس مقتول گردید و در خارج دروازه اصفهان بخاک سپرده شد ساخته بود. بهر حال یهودیه پس از حمله مغول قسمتی از آبادی و رونق سابق خود را بدست آورد و زمانی که ابوالفداء در سال ۷۲۱ تاریخ خود را مینوشت یهودیه شهری آباد بود و تا شهرستان که در مشرق یهودیه در یک قسمت از جی کهنه ساخته شده بود یک میل فاصله داشت.

حمدالله مستوفی شرح مسوطی از اصفهان و نواحی آن بدست می‌دهد و نام بسیاری از اماکن را، که هنوز وجود دارند، ذکر می‌کند و نوشته‌های او ثابت میکند که یهودیه قرون وسطی همان اصفهان است که شاردن در پایان قرن هفدهم زمانی که در عهد شاه عباس اول پایتخت ایران بوده آنرا وصف کرده است، و هنوز آثار عظمت و شکوه گذشته آن مشهود است. بگفته حمدالله مستوفی طول باروی اصفهان «بیست و یک هزار گام» بوده است (رکن الدوله حسن بن بویه اورا بارو کشید). در جای شهر اصفهان قبلاً چهار قریه قرار داشته که اساسی آنها بعداً روی چهار محله شهر باقی مانده است، و آنها عبارت بودند از: کران (شاردن دروازه کران را در سمت خاوری نوشته است) و کوشک و جوباره (محله جوباره در زمان شاردن محله خاوری و دروازه جوباره در شمال خاوری بوده است) و در دشت (دروازه باین اسم در شمال و محله در دشت در شمال غربی باختری بوده است). حمدالله مستوفی گوید در زمان سلجوقیان پر جمعیت ترین محلات محله جلاباره (همان محله گلباره شاردن در حوالی میدان کهنه امروز) بوده که مقبره و مدرسه سلطان محمد سلجوقی در آنجا واقع بوده است و در همانجا است «بتی سنگین بوزن کما بیش ده هزار من که مهتر بتان هند بوده و از سلطان آنرا بر ابرمروارید عشری باز میخردند نفر وخت و نداد و بیابورد و ناموس دین را در آستانه آن مدرسه بر در افکند»<sup>۱</sup>.

هنگامی که امیر تیمور در اواخر قرن هشتم اصفهان را تسخیر کرد قلعه‌ای

۱ - ولی تاریخ از فتوحات سلطان محمد پسر ملک‌شاه (که از ۴۹۸ تا ۵۱۱ هجری سلطنت کرد) در هندوستان ذکر می‌نکرده است، شاید مستوفی اشتیهاً این سلطان را بجای سلطان محمود غزنوی گرفته باشد.

که بتصرف او درآمد طبرک نام داشت ( که در فارسی بمعنی تپه است ) . شاردن در خصوص آن قلعه که هنوز خرابه های آن موجود است گوید: بیرون دروازه در دشت است. علاوه بر این ما میدانیم که ملک شاه سلجوقی نیز در سال ۵۰۰ هجری قلعه مستحکم که شاه دژ (قلعه سلطنتی) نام داشت بر بالای کوهی که متصل به اصفهان بود بنا کرد و قزوینی داستانی دراز در باره ساختمان آن قلعه ذکر نموده است.

در آغاز قرن دهم ایران تحت فرمان شاه اسمعیل صفوی درآمد و در اواخر همان قرن شاه عباس کبیر پایتخت خود را از اردبیل به اصفهان منتقل ساخت و همچنین تمام ارامنه جلغا، واقع در ساحل رود ارس، را به محله جدیدی که در ساحل جنوبی (ساحل راست) زاینده رود ساخته بود کوچانید. شاه عباس محلات و حومه های جدیدی نیز در شمال رودخانه بنا کرد و همه آنها را شاردن که در نیمه دوم قرن هفدهم میلادی چندین سال در اصفهان زیسته بطور دقیق وصف نموده است<sup>۱</sup>.

هشت ناحیه ای که در اطراف اصفهان بوده و حمدالله مستوفی نام آنها و قراء آنها را ذکر کرده است هنوز وجود دارند و یاقوت و دیگر مصنفین قرن سوم و چهارم عیناً بهمین اسامی آنها را نام برده اند. چهار قریه از آنها در شمال زاینده رود و چهار تای دیگر در جنوب یعنی در ساحل راست آن واقع بوده اند. اگر از ساحل شمالی شروع کنیم اول به ناحیه مجاور شهر میرسیم که آنرا «جی» می گفتند و آن نام شهر کهنه ای است که در سمت خاوری اصفهان واقع بود. ناحیه ماربین در باختر اصفهان قرار دارد و آتشکده ای قدیم که گویند طهمورث دیوبند آنرا ساخته در آنجاست. در شمال باختری نزدیک دروازه های شهر ناحیه بر خوار است که «جز» ( «گز» جدید) بزرگترین دهکده آن بود و در شمال باختری ناحیه قهاب قرار دارد که چهارمین ناحیه شمال زاینده رود است. در جنوب زاینده رود، جنوب خاوری شهرستان

۱ - ابن رسته ۱۶۰ ، ۱۶۲ ، ابن حوقل ۱۶۱ ، مقلسی ۳۸۶ ، ۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹ ، ناصر خسرو ۹۲ ، یاقوت : جلد اول ۲۹۵ ، جلد دوم ۱۸۱ ، جلد سوم ۲۴۶ ، جلد چهارم ۴۵۲ ، ۱۰۴۵ ، ابوالفداء ۴۱۱ ، مستوفی ۱۴۲ ، شرف الدین علی یزدی : جلد اول ۴۳۱ ، قزوینی : جلد دوم ۳۶۵ . در جلد هشتم سفرنامه شاردن بطور مفصل اصفهان وصف شده است. همچنین در کتاب «عراق عجم خاوری» : Eastern Persian Iraq ( ۱۸۹۷ ، صفحه ۱۸ ، ۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲ ) .

قدیم، ناحیه «بران» و بعد از آن در امتداد جریان رودخانه ناحیه «رودشت» قرار دارد که مرکز آن «فارفا آن» در قرن هشتم شهری بزرگ بوده و اکنون دهکده ای نزدیک باتلاق بزرگ گاوخانی است. ناحیه کرارج در جنوب بر آن امت و در باختر آن یعنی در ساحل راست زاینده رود ناحیه بزرگ خان لنجان آخرین نواحی چهار گانه جنوب زاینده رود واقع است. مهمترین شهر این ناحیه «فیروزان» بوده که امروز اثری از آن شهر باقی نیست با اینکه ظاهراً در قرن هشتم شهری بزرگ بوده و در دو طرف زاینده رود قرار داشته است. ابن بطوطه که از آنجا عبور نموده گوید در شش فرسخی اصفهان است. در قرن چهارم خان لنجان از حیث فراوانی میوه و حاصلخیزی زمین معروف بود. این اسم غالباً بصورت خالنجان یا خولنجان نوشته می شد و بنام خان ابرار یعنی کاروانسرای نیکو کاران نیز شهرت داشت. خان لنجان، بعنوان یک شهر، بدون شک با فیروزان سابق الذکر مطابقت میکند و همانجاست که کتب مسالک آنرا اولین منزلگاه بطرف جنوب، در راه باختری اصفهان و شیراز شمرده اند. در قرن پنجم که ناصر خسرو در سفر<sup>۱</sup> به اصفهان از خان لنجان<sup>۲</sup> عبور نموده است گوید «بر دروازه شهر نام سلطان طغرل بیگ نوشته دیدم» .

رودخانه اصفهان امروز به «زنده رود» موسوم است و مصنفین مختلف ما آنرا زاینده رود و زرین رود نیز نوشته اند. زرین رود اکنون بر یکی از شعب این رودخانه اطلاق میشود. قسمت علیای شاخه اصلی این رود جوی سرد نام دارد و از زرد کوه سرچشمه میگیرد. این کوه که هنوز بمناسبت سنگهای آهکی زرد رنگ خود باین نام خوانده می شود در سی فرسخی باختر اصفهان نزدیک سرچشمه رود دجیل، یعنی کارون،

۱ - ابن خردادبه ۵۸ ، ۲۰ ، ابن رسته ۱۵۲ ، قدامه ۱۹۷ ، ابن حوقل ۲۰۱ ، یعقوبی ۲۷۵ . مقدسی ۳۸۸ ، ۴۵۸ ، یاقوت : جلد اول ۲۹۴ ، جلد دوم ۳۹۴ ، جلد سوم ۸۳۹ ، مستوفی ۱۴۳ ، که صاحب جهان نما قسمت عمده نوشته های او را درین موضوع اقتباس کرده است، ۲۹۱ ، ابن بطوطه : جلد دوم ۴۲ ، ناصر خسرو ۹۲ .  
۲ - خان لنجان باین نیز مشهور است که چون فردوسی از خشم سلطان محمود غزنوی فرار اختیار کرد به آن شهر پناه برد. شرح پذیرائی والی خان لنجان از فردوسی در نسخه های شاهنامه، موجود در موزه بریتانیا، ذکر شده است (Or. 1403, f. 518 A)

متن و ترجمه این شرح را شفر C. Schéfer در چاپ ناصر خسرو آورده است. (ضمیمه شماره ۴ صفحه ۲۹۸).

واقع است. در همین نواحی بگفته حمدالله مستوفی کوه اشکهران است « بر محاذی لر بزرگ و درو افاعی عظیم است ».

پائین شهر فیروزان واقع در خان لنجان، یکی از شعبه های زاینده رود که از حیث بزرگی با خود زاینده رود همسری میکند و از حدود گلپایگان (جر باذقان) سرچشمه می گیرد به زاینده رود می ریزد، آنگاه پس از عبور از اصفهان و سیراب کردن نواحی هشت گانه آن اندکی بسمت خاور رود دشت پیچیده بالاخره در باتلاق گاوخانی که در حاشیه کویر واقع است فرو میرود. طبق یک عقیده عمومی، که ابن خردادبه در قرن سوم نیز آنرا ذکر کرده است، این رودخانه پس از فرورفتن در باتلاق گاوخانی دوباره در شصت فرسخی آن باتلاق در کرمان ظاهر میشود و آنگاه بدریا میریزد، اما حمدالله مستوفی گوید « این روایت ضعیف بینماید زیرا که از گاوخانی تا کرمان زمین های سخت و جبال محکم در میان است و ممری در زیر زمین که چندان آب در و روان تواند شد متعذر بود و زمین کرمان بلندتر از زمین گاوخانی است و از کرمان تا دریای شرقی مسافتی عظیم است و ولایت بسیار در میان اگر چنین بودی این آبرای بر آن همه ولایت بیایستی گذشت و در واقع سرئی نیست و در خشک سالها که زمین گاوخانی خشک میشود چنین ممری دیدار سران ولایت را نمیدهد »<sup>۱</sup>.

نائین که در شمال گاوخانی و حاشیه کویر واقع است و همچنین دیگر شهرهائی که در جنوب خاوری آن بطرف یزد واقعند در قرون وسطی جزء ایالت فارس محسوب میشدند، چنانکه در فصل هیجدهم بیان خواهیم کرد، ولی اردستان در چند میلی شمال باختری نائین جزء ایالت جبال بشمار سیرفت.

در اوایل قرن چهارم اصطخری درباره اردستان گوید شهری مستحکم است دارای باروئی با پنج دروازه و یک میل مربع مساحت دارد. مسجد جامع شهر در مرکز آن واقع بود، پارچه های ابریشم در آنجا فراوان تهیه می شد و قسمت عمده آن صادر میگردد. در «زواره» که در شمال شرقی اردستان است، چند خرابه کهنه که گویند از آثار انوشیروان دادگراست وجود دارد. مقدسی گوید چون خاك اردستان سفید رنگ

۱ - ابن رسته ۱۵۲، ابن خردادبه ۲۰، ۱۷۶، مستوفی ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۴.

یعنی برنگ آرد بوده از اینجهت نام آنرا اردستان گزارده اند. خرابه های فوق الذکر را یاقوت تحت عنوان «ازواره» نام برده گویند در آنجا ساختمانهای مسقف بسیار و همچنین بقایای آتشکده ای وجود دارد که بصورت قلعه اردستان درآمده و میگویند انوشیروان در آنجا متولد گردیده است. حمدالله مستوفی این اسم را بصورت زواره نوشته گویند آنرا «زواره برادر رستم دستان ساخت و سی پاره دیه توابع آن بود».

در حاشیه کویر میان اردستان و کاشان کرکس کوه واقع است که مقدسی آنرا بلندترین کوههای کویر لوت شمرده و پس از آن سیاه کوه که هر چند کوچکتر از کرکس کوه است باز هم کوهی بلند می باشد و این هر دو کوه هم مرتفعند هم رسیدن بقله آنها دشوار است، و سیاه کوه کوهی بد منظر نیز هست، و هر دو کوه مزبور، بگفته اصطخری، پناهگاه راهزنان بوده اند. در یکی از دره های کرکس کوه چشمه آبی بود موسوم به آب بنده و آن از شکاف سنگی بیرون می آمد که از هر طرف در میان صخره ها احاطه شده بود. تقریباً نیمه راه میان کرکس کوه و سیاه کوه در راه کویر کاروانسرائی است موسوم به کاروانسرای گچی (دیرالجص) که از گچ و آجر ساخته شده و دروازه های آهنین دارد. در این کاروانسرا بگفته اصطخری راه شناسانی که بجاده های کویر آشنائی داشته اند پیوسته حاضر بوده اند. بعلاوه در آنجا آب انبارهائی برای نگاهداری و ذخیره آب باران ساخته شده بود که بقول مقدسی هیچگاه از حفظ و تعمیر آنها غفلت نمیشد و بالاخره درین کاروانسرا دکانهائی برای فروش خوار و بار و دیگر لوازم وجود داشت. حمدالله مستوفی در باره کرکس کوه گوید «در مفاز ایست بحدود شهر نطنز و با هیچ کوه پیوسته نیست دورش ده فرسنگ است کوه سخت بلند است و از بلندی کرکس بفرزش نمیرود بدین سبب بدین نام مشهور است». درین جا بز کوهی که میتواند مدتی دراز بدون آب بسر برد بسیار بوده است. در باختر اردستان شهر نطنز یا نطنزه واقع است که ظاهراً هیچیک از جغرافی نویسان عرب پیش از یاقوت از آن اسم نبرده اند. حمدالله مستوفی گوید «حکمران نطنز و شاق نام داشته بدین سبب قلعه آنجرا و شاق گویند» ولی این قلعه در زمان قدیم به «کمرت» موسوم بوده است. متصل به نطنز قریه بزرگی قرار داشت موسوم به طرق که بقول

یاقوت مانند یک شهر بود. قزوینی گوید اهالی آنجا در ساختن اشیاء ظریف از عاج و آبنوس بسیار زبردستاند و مصنوعات آنها بسایر بلاد صادر میگردد.<sup>۱</sup>

اصطخری در وصف شهر کاشان گوید شهر یست کوچک و ابنیه آن، مانند ساختمانهای قم، غالباً از خشت است. جغرافی نویسان قدیم عرب آنرا بصورت قاشان نوشته اند نه کاشان. این شهر در مشرق زمین بساختن یک نوع آجر معروف به کاشی (یا کاشانی) معروف است و این نام در حال حاضر بر آجرهای آبی و سبزی که برای پیرایش مساجد بکار میرود اطلاق میشود. مقدسی گوید کاشان عقربهای عجیب دارد. یاقوت بکاسه های سبزرنگ قشنگ آنجا که بسایر بلاد صادر میگردد اشاره نموده گوید: اهالی کاشان تماماً شیعه امامیه هستند. حمدالله مستوفی گوید آنرا «زیبده خاتون منکوحه هارون الرشید ساخت... ظاهر آن قلعه ای گلین است که آنرا فین خوانند، آب کاشان از کاریز فین ورودی که از قهرود و نیاسر آید» در جای دیگر گوید «آب کاشان از جبال نیاسر و قمصر بر میخیزد و بکاشان میرود و هرزه آب بهاریش درمنازه (کویر) منتهی میشود و در آن ایام اگر سیلی عظیم بود شهر کاشان را از آن خوفی بود اما در تابستان بکاشان نمیرسد و در دیه های بالا بزراعت می بندند».

شهر قم در شمال کاشان چون مزار حضرت فاطمه خواهر امام رضا، ع، معاصر هارون الرشید، است نزد شیعیان شهرت کامل دارد و معروف است هنگامی که آن معصومه میخواست بدیدار برادرش به خراسان رود در شهر قم مسموم گردید و وفات یافت.<sup>۱</sup> ابن حوقل در قرن چهارم از قم ذکر کرده گوید جمیع اهل آن بر مذهب شیعه اند و گرد آن باروئی است، خاکی حاصلخیز دارد و در باغستان آن درختان پسته و فندق وجود دارد. نام قدیم قم، چنانکه یاقوت گوید، «کمندان» بوده که اعراب پاره ای از حروف آنرا حذف نموده آنرا قم نامیدند. یاقوت همچنین گوید در آن شهر آثار قلعه کهنه ای متعلق به ایرانیان وجود دارد که هنوز باقی است و رودخانه ای بین دوشهر (یعنی قلعه قدیم و شهر اسلامی) قرار دارد که آب در آن جاریست و چند پل

۱ - اصطخری ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ابن حوقل ۲۸۸ - ۲۹۱، مقدسی ۳۹۰، ۴۹۰، ۴۹۱، یاقوت:

جلد اول ۱۹۸، جلد سوم ۵۳۱، جلد چهارم ۷۹۳، مستوفی ۱۰۵، ۱۰۱، ۲۰۶، جهان نما ۲۹۹.

سنگی بر آن بسته شده. حمدالله مستوفی گوید «دور باروش زیادت از ده هزار گام است گویند بچهل گام بر باروی قزوین زیادتست و هوایش معتدل است و آبش از رودی که از جرباذقان میآید و در آنجا همچون آوه زمستان یخ آب در چاه می بندند تا بهنگام گرما باز میدهد و آب چاهش در پانزده گزی بود و اندکی بشوری مایل بود از ارتفاعاتش غله و پنبه بسیار بود و از میوه هایش انار و فستق و خربزه و انجیر سرخ نیکوست و در آن شهر درخت سرو سخت نیکو میباشد و مردم آنجا شیعه اثنی عشریند و بغایت متعصب و اکثر آن شهر اکنون خرابست اما باروش بیشتر برجاست». این نکته شایان توجه است که نه مستوفی و نه هیچکدام از مؤلفان قدیم ذکر کرده اند از مزار حضرت معصومه، ع، در آنجا نکرده اند در صورتیکه این شهر همیشه بعنوان یکی از مراکز شیعه شهرت داشته است.<sup>۱</sup>

رودخانه قم از ولایت گلپایگان و بقول حمدالله مستوفی از حوالی کوه خانسار (خوانسار) برمی خیزد. این کوه بین رودخانه قم و شعبه چپ زاینده رود، که ذکر آن گذشت، قرار دارد. جرباذقان معرب گلپایگانست و نام قدیم آن گربائیگان میباشد. حمدالله مستوفی آنرا گلبادگان نوشته و گفته است که بمعنی گل آبادگان باشد، هم او گوید «ولایتش قرب پنجاه پاره دیه است و نیمور و دلیمان هم از توابع اوست».

مقدسی به گلپایگان اشاره نموده گوید در نیمه راه میان کرج ابودلف و اصفهان است. یاقوت گوید خانسار که آن ناحیه نیز بنام آن موسوم است در جوار گلپایگان است. شهر دلیمان در کنار رودخانه قم پائین تر از گلپایگان واقع است. یاقوت آنرا بصورت دلیمان و دلیمان (بضم «د») ضبط کرده و بقول حمدالله مستوفی «اگر چه در اول شهر وسط بوده این زمان خرابست و بیست پاره دیه توابع دارد و در محصولات نزدیک بجر باذقان».

رودخانه قم پس از عبور از شهر قم برود بزرگی که از همدان میآید و گاو ماها

۱ - اصطخری ۲۰۱، ابن حوقل ۲۶۴، مقدسی ۳۹۰، یاقوت: جلد چهارم ۱۵، ۱۷۵، مستوفی

۲۱۷، ۱۰، جهان نما ۳۰۵.



یا گاو ماسا نام دارد ملحق میگردد. بمسافت کمی بالای قم از سمت راست رودخانه گاو ماها رود آوه و از سمت چپ آن رودی که از ساوه میگذرد به گاو ماها می‌ریزد و همه این رودها شاخه شاخه شده، نهرهایی تشکیل می‌دهند و بالاخره همگی در شمال شرقی قم در کویر لوت فرو می‌روند.

شهر آوه (که برای اشتباه نشدن با آوه همدان آنرا آوه ساوه گویند، به صفحه ۲۱۲ نگاه کنید) باندک مسافتی در مغرب قم واقع است. رودخانه آوه از تفرش برمیخیزد و تفرش بگفته حمدالله مستوفی «ولایتی است که از هر طرف که بدو روند بگریوه فرو باید رفت سیزده پاره دیه است... هوایش معتدل است و آبش از چشمه‌ها و کاریز که از آن کوهها برمیخیزد و ارتفاعاتش غله و پنبه و میوه بود و اکثر اوقات آنجا ارزانی بود». مقدسی آنرا آوه ری نامیده و یاقوت گوید قریه ایست یا شهرچه‌ای و آنرا «آبه» نوشته و گوید اهالی آنجا شیعه اند. در قرن هشتم مستوفی به وصف آوه پرداخته گوید «هفده پاره دیه است».

و نیز گوید «کوه نمک لان میان آوه و قم از خاک است و باهیچ کوه پیوسته نیست و از غایت شوری برف بر آن قرار نگیرد و بر فرازش نتوان رفت که پای فرو رود و باین هنرها نمکی را نشاید که تلخ بود، دورش سه فرسنگ بود بروی آب و رستنی نبود و از ده فرسنگ باز دیدار دهد»<sup>۱</sup>.

شهر ساوه که در نیمه راه همدان و ری در کنار شاهراه خراسان واقع است در قرن چهارم شهر مهمی بود و ابن حوقل گوید این شهر از حیث شتر و شتربان معروفیت دارد، زیرا این هر دو مورد احتیاج مسافرین و زائرین مکه میباشند. مقدسی گوید شهری مستحکم است، حماسهای خوب دارد و مسجد جامع آن کنار جاده و دور از بازار واقع است. یاقوت گوید نزدیک ساوه شهر یست که آنرا آوه گویند. اهل ساوه سنی شافعی و اهل آوه شیعه امامیه اند و همواره نسبت بهم تعصب میورزند. ساوه در سال ۶۱۷ از دست مغول مصیبت فراوان کشید. آنان شهر را بکلی خراب کردند و ساکنین

۱ - اصطخری ۱۹۵، ۱۹۸، مقدسی ۲۵، ۵۱، ۲۵۷، ۳۸۶، ۴۰۲، یاقوت: جلد اول

آن همه را کشتند. یاقوت گوید بزرگترین کتابخانه‌های دنیا در آنجا بوده که آنرا نیز، بطوریکه شنیدم، بکلی سوختند. قزوینی هم باین کتابخانه اشاره نموده گوید در وسط مسجد خزانه کتب جای داشت که در آن هر گونه کتابی که در آن زمان معتبر بود یافت میشد بعلاوه اسطرابها و کره‌ها برای مطالعه علم نجوم. بیمارستانها و مدرسه‌ها و رباطها نیز در آن شهر وجود داشت و بر فراز در مسجد طاقی بسیار بلند بود نظیر طاق کسری در مداین.

در روایات اسلامی منقول است که ساوه در زمان قدیم در کنار دریاچه‌ای واقع بود و آن دریاچه هنگام تولد حضرت پیغمبر اسلام خشک شد. مستوفی گوید «آب مزدقان هرزه آبش در جاهلیت در بحیره ساوه جمع میشد و اکنون بمعجزه رسول علیه السلام آن بحیره خشک شده و آنجا شهر ساوه ساخته‌اند». جای دیگر گوید «خواجه ظهیرالدین علی بن ملک شرف الدین ساوجی طاب ثراهما آنرا عمارت کرد چون در این عهد خرابی بحال باروی آن راه یافته بود و شرف و فرش آجر ساخت دوران بارو هشت هزار و دو یست ذراع است... و بر چهار فرسنگی بجانب مغرب در حدود خرقان شهدی که با شموئیل پیغمبر منسوب میگویند». مستوفی غالب دهات آنجا را نام برده گوید محصول آنها پنبه و گندم و انار بود و بیشتر اهالی آنجا شیعه بودند. رودخانه ساوه، بمناسبت شهر مزدقان، که در کنار آن رودخانه بود، مزدقان نام داشت. این رودخانه از سامان که قریه بزرگی در حدود ولایت خرقان از توابع همدان است برمیخیزد (رجوع کنید به صفحه ۲۱۲). سامان در نقطه‌ای واقع شده که گندم و انگور فراوان دارد.

این رودخانه از سامان به مزدقان (که بصورت مصدقان هم نوشته شده است) می‌آید. حمدالله مستوفی گوید «دورش سه هزار گام بود و هوایش بسردی مایل است و آبش از رودی که بدان شهر منسوبست». یاقوت گوید در رباط مزدقان صوفیان مأوی و مسکن داشتند، و آن شهر منزلگاهی بود در کنار شاهراه بزرگی که از ایران عبور میکرد. مستوفی گوید رودخانه مزدقان بدو قسمت میشود: قسمتی در گودال عظیمی به زمین فرو می‌رود و قسمت دیگر به گاو ماها ملحق میگردد.

رودخانه طولانی گاوماها (یا «گاوماسا» چنانکه در بعضی نسخ خطی آمده است) و حمدالله مستوفی بتفصیل از آن گفتگو کرده امروز یک قسمت آن موسوم است به «قره سو» یعنی سیاه رود. این رود، چنانکه قبلاً گفته شد، از دشت همدان برمیخیزد، همانجا که نهر هائی از اسدآباد و کوه الوند و ولایت فریوار فرود میآیند و از آنجا اول به سمت شمال و سپس با یک پیچ تند بطرف مشرق سرآزیر میشود و از طرف جنوب آن رودخانه بزرگی، که از حوالی کرج ابودلف سرچشمه میگیرد، بان متصل میگردد. آنطرف ساوه و آوه باز دو نهر دیگر که بذکر آنها پرداختیم بان ملحق میشوند و در آنجا بر روی این رودخانه سد بزرگی بمنظور ذخیره کردن آب برای هنگام تابستان بسته شده است. بالاخره رودخانه گاوماها با رودخانه قم که از گلپایگان میآید مخلوط می شود و چنانکه حمدالله مستوفی گوید «فضل آب بهاریش از هفتاد پולان مابین ساوه و آوه که اتابک شیرگیر ساخته گذشته درمفازه منتهی میشود و بنیاد آب تابستانی ولایت آوه و ساوه بر آن سداست. طول این رود چهل فرسنگ باشد این رود در ولایت ساوه مانند زاینده رود است». این نکته قابل توجه است که هیچیک از جغرافی نویسان قدیم عرب اسمی از این رودخانه نبرده اند.<sup>۱</sup>

#### فصل پانزدهم

#### ایالت جبال (بقیه)

ری - ورامین و طهران - قزوین و قلعه الموت - زنجان - سلطانیه - شیزیاستوریک - خونج - دو ناحیه طالقان و طارم - قلعه شمیران - تجارت و محصولات ایالت جبال - شاهراههای ایالت جبال و آذربایجان و ایالات مرزی شمال باختری

در گوشه شمال خاوری ایالت جبال شهری (که تلفظ صحیح تر آن «ری» بتشدید یاء میباشد) واقع است نویسندگان عرب همیشه آنرا با الف و لام تعریف بصورت «الری» مینوشتند و همانست که یونانیان آنرا Rhages میگفتند. چنین معلوم میشود که این شهر در قرن چهارم هجری بزرگترین مراکز چهارگانه ایالت جبال بوده است. ابن حوقل گوید بعد از بغداد آبادتر از ری شهری در شرق نیست، جز آنکه نیشابور بوسعت از آن بیشتر و بزرگتر است، و مساحت شهری یک فرسخ و نیم در یک فرسخ و نیم است.

در زمان خلفاء عباسی نام رسمی یعنی دولتی ری محمدیه بود بمناسبت اینکه محمد، که همان مهدی خلیفه عباسی است، در زمان خلافت پدرش منصور در ری اقامت گزید و بیشتر آن شهر را تجدید عمارت کرد و پسرش هارون الرشید نیز در آنجا متولد گردید. شهر محمدیه مهمترین ضرابخانه آن ایالت بود و نام آن روی بسیاری از سکه های دوره خلفای عباسی دیده میشود.

خانه های ری عموماً از خشت ساخته شده بود ولی آجر هم بمقدار زیاد در بنای خانه ها استعمال می شد. شهر باروئی مستحکم داشت و ابن حوقل پنج دروازه

۱ - ابن حوقل ۲۵۸، مقدسی ۳۹۲، یاقوت: جلد سوم ۲۴، جلد چهارم ۵۲۰، قزوینی:

جلد دوم ۲۵۸، مستوفی ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۲۱۷، سد گاوماها را شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان سلطان احمد پسر هلاکو سومین پادشاه سلسله ایلخانان ایران ساخته است.

آن را نام برده است: اول دروازه باطاق (در جنوب باختری) که جاده بغداد از آنجا خارج می‌شد، دوم دروازه بلیسان (در شمال باختری) بطرف قزوین، سوم دروازه کوهک (در شمال خاوری) بطرف طبرستان، چهارم دروازه هشام (در سمت خاور) که جاده خراسان از آن خارج می‌شد و پنجم دروازه سین (در جنوب) که از آن بقم می‌رفتند. بازارهای شهر در جلو و بیرون این دروازه‌ها جای داشت و مهم‌تر از همه بازارها بازار محله ساربانان و «روژه» بود که دکانها و کاروانسراهای پراز کالاهای آن در دو طرف جاده اصلی تا مسافت زیادی امتداد داشت. بقول ابن حوقل دورودخانه بشهر جاری بود. یکی را سورقنی میگفتند که از محله روده میگذشت و دیگری جیلانی که از محله ساربانان عبور میکرد. یاقوت نیز از رودخانه موسی نام برده که از کوههای دیلم سرازیر می‌شده است و میتوان آنرا با رود گیلان یا جیلانی که ذکر آن گذشت یکی دانست. مقدسی بدو ساختمان مهم ری اشاره نموده: یکی دارالبطیخ (خریزه خانه) اسمی که معمولاً بازار میوه فروشان شهر داده میشد، دیگری دارالکتب یعنی کتابخانه که زیر محله روزه در کاروانسرای واقع بود، اگرچه بگفته او کتابهای زیادی در آن کتابخانه نبوده است.

در قرن چهارم هم ابن حوقل و هم مقدسی گفته‌اند که اکثر نقاط شهر ویران است و تجارت آن به حومه‌های شهر قدیم انتقال یافته است. مشرف بر مسجدی، که بگفته یاقوت مهدی خلیفه عباسی آنرا ساخت و در سال ۱۵۸ با تمام رسید، قلعه‌ای بر قلعه کوه صعب العموری واقع بود، که بقول ابن رسته از بالای آن تمام بام‌های شهر ری دیده میشد. اما آنچه که یاقوت از ری نقل نموده درست روشن نیست ولی او یک شرح قدیمی مربوط به نقشه شهر را نقل کرده بدینترار:

اول شهر داخلی که مسجد و دارالاماره در آنجا واقع است و خندقی آن را احاطه کرده و معمولاً آنرا المدینه (شهر) میگویند، دوم شهر خارجی که موسوم است به محمدیه و قبلاً محله مستحکم در خارج شهر بوده و بر قلعه کوهی مشرف بر شهر داخلی (یا پائینی) قرار داشته است و بگفته یاقوت قلعه آن موسوم بوده بدزبیده (که در بعضی نسخه‌های خطی بصورت زبیدی نوشته شده) و همان قصری

است که مهدی عباسی هنگام اقامت در ری در آن سکونت داشت. بعدها آن قلعه بزندان تبدیل گردید و در سال ۲۷۸ تعمیر و تجدید شد. قلعه دیگری نیز در ری بود موسوم به قلعه فرخان که کوشک هم نامیده میشد و چون، در قرن چهارم، فخرالدوله دیلمی آنرا برای سکونت نپسندید امر کرد خانه‌ای مخصوص خودش در وسط باغات شهر ساختند که بعدها به فخرآباد معروف شد<sup>۱</sup>.

در زمان قدیم مهمترین نواحی ری از حیث حاصلخیزی عبارت بود از روستای روزه (یا الروذه) با دهکده بزرگی بهمین نام آنطرف ربض شهر، و ورامین که بعدها جای ری را گرفت و کرسی ایالت جبال شد، و پشایویه که هنوز باقی است و بنام فشایویه معروف است، و بالاخره قوسین و دیزه یادوناحیه قصران، یعنی دو قصر داخلی و خارجی. دیزه نام دودهکده بزرگ بود که به مسافت یک روز راه تا ری قرار داشتند و آنها را دیزه ورامین میگفتند. همه این قریه‌ها بگفته ابن حوقل، و همچنین قریه‌های دیگری که هم او نام میبرد، هر کدام شهرچه‌ای با جمعیتی بیش از ده هزار مرد بوده‌اند. در سال ۶۱۷ مغول‌ها ری را گرفتند و غارت کردند و سوختند و این شهر بعد از این ضربه دیگر نتوانست قدر است کند و یاقوت که در آن دوره از آنجا عبور کرده گوید فقط باروی شهر از خرابی نجات یافته ولی غالب خانه‌ها با خاک یکسان شده است. بیشتر ساختمانهای این شهر با آجرهای براق و زیبائی شبیه کاسه‌های لعابی ساخته شده بود. محله شافعی‌ها یعنی کوچکترین محلات شهر از شرمغولها محفوظ ماند ولی محله حنفی‌ها و محله شیعه‌ها بکلی ویران شد<sup>۲</sup>.

غازانخان برای اینکه ری بیش از آن بویرانی دچار نشود بقول حمدالله مستوفی «درواندك عمارتی افزود و جمعی را ساکن گردانید» اما باز هم ری آباد نشد زیرا اهالی آن به دوشهر ورامین و طهران که نزدیک ری بودند و مخصوصاً به ورامین که هوایش از ری بهتر بود نقل مکان کرده بودند. در آغاز قرن هشتم ورامین آبادترین شهرهای آن حدود گردید و اکنون خرابه‌های آن در جنوب ری دیده میشود.

۱- یعقوبی ۲۵۷، ابن رسته ۱۶۸، ابن حوقل ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۰، مقدسی ۳۹۰، ۳۹۱، یاقوت: جلد دوم ۱۵۳، ۸۹۴، ۸۹۵، جلد سوم ۸۸۵، جلد چهارم ۴۳۱. معلوم نیست قلعه ری که مهدی عباسی آنرا ساخت و به زبیده (اگر اسم صحیح قلعه همین باشد) موسوم شد منسوب به زبیده زن هرون الرشید است یا نه.

۲- ابن حوقل ۲۷۰، ۲۸۹، یاقوت: جلد دوم ۵۷۲، ۸۳۳، ۸۹۳، ۸۹۴.

در شمال ری چنانکه حمدالله مستوفی ذکر نموده «قلعه طبرک در پای کوه افتاده است» و این ظاهر آن جز آن قلعه‌ای است که مهدی خلیفه عباسی ساخت. حمدالله مستوفی گوید در آن کوه معدن نقره است. قلعه طبرک را چنانکه تاریخ ظهیرالدین مرعشی ذکر نموده منوچهر زیاری در آغاز قرن پنجم ساخت. یاقوت گوید طغرل دوم آخرین پادشاه سلجوقی عراق در سال ۵۸۸ هجری آنرا خراب کرد و از محاصره آن قلعه بلند و معروف شرحی طولانی نقل نموده گوید کوه طبرک در دست راست مسافری که از ری بجانب خراسان عزیمت کند واقع است و کوه ری (که احتمال دارد قلعه‌ای که مهدی خلیفه عباسی ساخت در آن کوه بوده است) در سمت چپ او قرار دارد. حمدالله مستوفی بحرم حضرت عبدالعظیم اشاره نموده گوید نزدیک ری است. این مزار اکنون مهمترین زیارتگاه طهران جدید، و آرامگاه اسامزاده حسین پسر حضرت رضا، ع، امام هشتم شیعیان است.

یکی از ولایات مشهور نزدیک ری شهر یار است که حمدالله مستوفی در ضمن شرح وقایع از قلعه‌ای بهمین نام که در شمال شهر واقع بوده نام می‌برد. بعدها این قلعه اهمیتی پیدا کرد، زیرا شرف الدین علی یزدی جائیکه جنگهای امیر تیمور را شرح میدهد اسم شهر یار یا ری شهر را به ری داده است. ورامین، چنانکه قبلاً گفتیم، پرجمعیت ترین مراکز آن نواحی بود ولی این شهر در آغاز قرن نهم رو بخرابی رفت و بعدها طهران که در قرن هفتم فقط دهکده بزرگی از دهکده‌های ری بود جای ورامین را گرفت. خانه‌های طهران قدیم (که تهران هم نوشته و تلفظ میشود) بقول قزوینی، مانند سوراخ موش در زیر زمین کنده شده بود و شهر دوازده محله داشت و اهالی هر محله مدام با ساکنین محلات دیگر در جنگ و ستیز بودند. حمدالله مستوفی یک قرن بعد درباره این شهر گوید «قصبه‌ای معتبر است و آب و هوایش خوشتر از ری است و در حاصیل مانند آن و در ماقبل اهل آنجا کثرتی عظیم داشته‌اند». در اواخر قرن دوازدهم آغا محمدخان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه آن شهر را پایتخت ایران قرار داد.<sup>۱</sup>

۱ - قزوینی: جلد دوم ۲۲۸، ۲۵۰، مستوفی ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۰۰، یاقوت: جلد سوم ۵۰۷، ۵۹۴، شرف الدین علی یزدی: جلد اول ۵۸۳، ۵۸۱، ۵۹۷، ظهیرالدین گوید (چاپ Dorn Muhammdanische Quellen جلد اول، صفحه ۱۵ از متن فارسی) طبرک بمعنی کوه کوچک باشد زیرا طبر در زمان طبرستانی بمعنی کوه است. از طبرک اصفهان نیز در فصل چهاردهم نام برده‌ایم.

رودخانه‌هایی که جلگه ری و ورامین و طهران را مشروب میسازند از جلگه مزبور بطرف کویر جاری شده در آن فرومی‌روند. یکی از مهمترین رودخانه‌های مزبور، نهر موسی بود که ذکر آن گذشت و دهات بسیاری در کنار آن واقع بودند. حمدالله مستوفی از رودخانه کرج نیز نام برده که پلی دارای یک طاق داشته و آنرا پل خاتون می‌گفته‌اند و چنانکه گفته‌اند بیاد بود زبیده زن هارون الرشید باین اسم نامیده شده است، و هنوز بقایای آن پل نزدیک طهران دیده میشود. قزوینی از رودخانه سورین نام برده گوید شیعیان ساکن ری رودخانه مزبور را شوم میدانند زیرا نعش امامزاده شهید یحیی نواده حضرت امام زین العابدین در آن رودخانه غسل داده شده بود و باینجهت از آن اجتناب می‌کنند. حمدالله مستوفی گوید رودخانه جاجرود «از کوه دماوند برمیخیزد و بولایت ری میریزد... و قریب چهل جوی از آن بردارند و اکثر ولایت ری را آب از آن است و در بهار هرزه آبش در مفازه (کویر) منتهی میشود».

در مرز باختری این جلگه ولایت ساوجبلاغ واقع است. این اسم در زبان ترکی بمعنی چشمه‌های سرد میباشد و بقول حمدالله مستوفی «ولایتی است که در او آن سلاحه مال بری میداده و در عهد مغول سوا شده هوایی بغایت خوب دارد اکثر آبش از قنواتست سیوه و غله بسیار میباشد و نانش در غایت نیکو و حقوق دیوانی او دوازده هزار دینار مقرر است و از اعظم قرای آنجا سنقر آباد است... و الحال خراب است». سنقر آباد هنوز باقی و یکی از منزلگاههای مهمی است که حمدالله مستوفی در شرح راهها آنرا نام برده است. ولایت ساوجبلاغ از رودخانه گرم رود که از جبال خاوری قزوین برمیخیزد آب می‌گیرفته و این رودخانه ولایت ری و شهر یار را نیز آب میداده است. پیش از آنکه این رودخانه به کویر برسد و بقیه آب آن در آنجا فرورود، رودخانه‌های دیگری که از کوه‌های شمالی برمیخیزند بآن ملحق می‌شوند.<sup>۱</sup>

قزوین در صد میلی شمال باختری طهران و پائین سلسله جبال بزرگ واقع

۱ - قزوینی: جلد اول ۱۸۱، مستوفی ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۹۶، ۲۱۶، نسخه خطی موزه بریتانیا Add.23.543 ورق ۱۷۹، B جهان نما ۲۹۲، ۴۰۴.

است و از زمانهای قدیم نقطه مهمی بوده و معبرهای کوهستانی را که از راه ایالت طبرستان به سواحل دریای خزر می رود حراست میکرده است. ناحیه کوهستانی شمال باختری در زمانهای قدیم قسمتی از ولایت دیلمان را (که در فصل دوازدهم بذکر آن پرداختیم) تشکیل می داد که مدت زمانی استقلال داخلی داشت و بحکومت خلفای عباسی تسلیم نشده بود. در این دوره قزوین مهمترین قلعه مسلمین در مقابل این کفار سرسخت بود و بوسیله ساخلوی نیرومندی از مسلمانان نگهداری می شد. در زمان خلفای اموی حجاج که از طرف آنها حکومت عراق را داشت محمد پسر خود را بسرکردگی سپاهی برای جنگ با کفار کوهستان دیلم روانه ساخت. محمد بقزوین وارد شد و در آنجا مسجدی ساخت که یاقوت در باره آن گوید: این مسجد نزدیک دروازه قصر بنی جنید واقع است و مسجد الثور، یعنی مسجد گاو، نام دارد و تا زمان هارون الرشید مهمترین مساجد قزوین بوده است. ابن حوقل در قرن چهارم گوید قزوین شهریست دارای بارو و داخل قزوین شهر چهارم است که آنهم دارای بارو میباشد و شهرچه‌ای که داخل قزوین است دو مسجد دارد، زمین آن حاصلخیز است و مساحت شهر بمقدار یک میل مربع است، اهالی آن دلیر و جنگجویند و خلفاء عباسی از این شهر سپاهیان خود را برای تنبیه اهالی دیلم و طالقان روانه میساختند. بگفته یعقوبی قزوین دارای دو رودخانه بوده که یکی را وادی الکبیر (رودخانه بزرگ) و دیگری را وادی سیرم میگفتند، و در حوالی آن بقایای آتشکده‌هایی وجود داشته است. مقدسی از انگور و تاکستانهای قزوین تمجید کرده است. اسم یکی از دو شهر قزوین موسی بود و دیگری را شهر مبارک و همچنین مبارکیه می نامیدند. شهر اولی بجهت اینکه بامر موسی هادی خلیفه عباسی برادر بزرگ هارون الرشید در زمان خلافت پدرش مهدی ساخته شده بود باین نام موسوم شد. هارون الرشید که بعد از برادرش هادی بخلافت رسید وقتیکه در سفر خود به خراسان در قزوین فرود آمد مسجد دیگری در آن شهر بساخت و بامر او باروئی نیز بدور شهر کشیده شد. مبارک ترک، که یکی از غلامان آزاد شده مأمون یاستصم بود، در مبارک آباد قلعه مبارکیه را ساخت و بدین جهت آنجا را شهر مبارک نامیدند.

در قرون وسطی قزوین همچنان آباد مانده بود ولی مغولها در آغاز قرن هفتم آنجا را خراب کردند و پس از صد سال حمدالله مستوفی که خود اهل قزوین است شرح مفصلی در باره آن شهر نگاشته که پاره‌ای از آنرا از قول اهالی آنجا نقل نموده گوید آنرا «شاپور بن اردشیر بابکان ساخته است و شاد شاپور نام نهاده و همانا آن شهری بوده که در میان رودخانه‌های خررود و ابهر رود میساخته‌اند». همچنین گوید «هارون الرشید باروئی که محیط مداین ثلاثه و دیگر محلات بود بنیاد فرمود و جهت وفات او باتمام نرسیدنادرعهد معتز خلیفه موسی بن بوقا در سنه اربع و خمسین و مائین هجری عمارت آن بارو باتمام رسانید و بمردم مسکون گردانید و شهری عظیم شد... در سنه اثنی و سبعین و خمسمائه وزیر صدر الدین محمد مراغی وزیر سلطان آلب ارسلان سلجوقی بتجدید عمارت باروش کرد و اکثر روی بارو باجر بر آورد و شرف های آن از آجر ساخت». سپس گوید «ولایتش کما بیش سیصد پاره دیه و مزرعه است». وی از جمله دهکده‌های معتبر آن فارسجین و سگزآباد را نام برده است. مستوفی رودخانه‌های نواحی قزوین را نیز نام برده که عبارتند از خورود و بهرود و کردان رود، و این دو رودخانه اخیر از کوههای طالقان سرچشمه می گیرند، و نیز ترکان رود که از ولایت خرقن جاری میشود. بگفته قزوینی، رودخانه‌هایی که باغستان قزوین را مشروب می‌ساختند عبارتند از رودخانه درج در سمت خاور و رودخانه اترک در سمت باختر. قزوینی چندین شهر و دهکده را که در جلگه قزوین و نقاط کوهستانی مشرف بر قزوین واقع بوده‌اند نیز نام برده است.<sup>۱</sup>

۱ - ابن حوقل ۲۵۹ ، ۲۳۳ ، ۲۷۱ ، یعقوبی ۲۷۱ ، ابن خردادبه ۵۷ ، مقدسی ۳۹۱ ، یاقوت: جلد چهارم ۸۸ : ۸۹ ، ۴۵۴ ، ۴۵۵ ، قزوینی : جلد دوم ۱۹۰ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۶ ، ۲۴۴ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، مستوفی ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۹۶ ، ۲۱۷ .

قزوینی چنانکه اسم او هم دلالت دارد مثل حمدالله مستوفی از اهالی قزوین است. مستوفی در تاریخ خود (تاریخ گزیده) شرح مفصلی درباره این شهر نوشته و باریه دنار Barbier de Meynard آنرا در جلد دوم سال ۱۸۵۷ مجله آسیاتی Journal Asiatique صفحه ۲۵۷ بفرانسه ترجمه و چاپ کرده است. قزوینی (جلد دوم، صفحه ۲۹۱) نقشه تقریبی این شهر را چنین ترسیم کرده که: دور شهر حصار هائی با یک مرکز مشترک بگرد یکدیگر وجود دارد، دایره داخلی «شهرستان» است و خود شهر و باصطلاح قزوینی «المدينة العظمی» محیط بر شهرستان است و باغها محیط بر خود شهر و کشتزارها محیط بر باغهاست و دو رودخانه از میان آن کشتزارها میگذرد.

دستوا ( یا دستبا ) در زمان خلفاء اموی مرکز ضربخانه بوده و این نام بر ولایتی اطلاق میشود که مهمترین قریه آن یزد آباد است. در زمان خلفاء اموی دستوا یک قسمت از توابع ری و یک قسمت از توابع همدان محسوب میشد و ، چنانکه ما اطلاع داریم ، راه مستقیمی که از ری به ایالت آذربایجان می رفت از این شهر می گذشت و از قزوین عبور نمی کرد . اکنون در نقشه ها اسمی از دستوا نیست ولی محل آن قاعدهً باید در جنوب قزوین بوده باشد . دستوا در زمان خلفاء عباسی از توابع قزوین بشمار می آمد .

در شمال باختری قزوین بر قلل کوههای میان این ولایت و رودبار که در ساحل رود شاهرود در طبرستان واقع است قلاع اسماعیلیه ( حشیشیه یا حشاشین ) قرار داشت که بقول حمدالله مستوفی بالغ بر پنجاه قلعه و مرکز آنها الموت و مستحکم ترین آن ها قلعه میمون دزبوده است . گویند کلمه الموت در زبان طبرستانی بمعنی « آشیانه عقاب » یا « آنچه عقاب یافته است » می باشد و باز گویند نخستین کسی که در آن نواحی قلعه ساخت یکی از سلاطین دیلم بود که در آنجا عقاب شکاری او تصادفاً بر فراز پرنگاهی نشست و چون پادشاه آنجا را محل مستحکمی یافت قلعه ای در آنجا بنا کرد . قزوینی که البته از آن مکان بخوبی اطلاع داشته است گوید آن دژ بر فراز قله ای است که اطراف آنرا دره های عمیق و بزرگ فرا گرفته بطوریکه نمیتوان گرد آن منجیق نصب کرد و نه آنرا در تیررس قرار داد . الموت درشش فرسخی قزوین است و آخرین دژ آنجا را حسن داعی علوی که « الداعی الی الحق » لقب داشت در سال ۲۶۶ ساخت و بقول قزوینی در سال ۴۸۳ یا ۴۶۶ بتصرف حسن صباح ، ملقب به شیخ النجیل ، در آمد ومدت صد وهفتاد و یک سال مستحکمترین قلاع اسماعیلیه بود . در سال ۶۵۴ هولاکو خان مغول الموت را تسخیر کرد و آلات جنگی آنرا بر گرفت و پس از تسخیر الموت مقاومت قلاع دیگر اسماعیلیه دیر نپائید و یکی بعد از دیگری تسلیم شد و با خاک یکسان گردید . بسیاری از جهانگردان محلی را که تصور میکنند قلعه الموت بوده بازدید کرده اند و بقایای بسیاری از قلاع دیگر ، که

میگویند از آن اسماعیلیه بوده است هنوز در کوههای شمال قزوین موجود است . ابهر و زنجان ، دوشهری که غالباً نام آنها باهم ذکر میشود سر راه باختری قزوین واقع و از زمانهای قدیم معروف بوده اند . ابن حوقل در قرن چهارم گوید ابهر کردنشین است و آب و درخت فراوان و گندم بسیار دارد و قلعه ای مستحکم که بر صفا ای بنا شده است آنرا حفاظت میکند . قزوینی گوید آسیابهای ابهر و همچنین امرودهای بسیار شیرین آنجا که معروف به عباسی و بشکل نارنج است و نظیر آن جای دیگر نیست شهرت دارد . بگفته یاقوت ایرانیان ابهر را « اوهر » میگفتند . حمدالله مستوفی گوید بر قلعه قدیم آن « قلعه ای دیگر بهاء الدین حیدر از نسل اتابک نوشتکین شیر گیر سلجوقی ساخت و به حیدریه موسوم کرد . دور باروی آن شهر پنجهزار و پانصد گام است هواش سرد است و آبش از رودخانه ای که بر آن شهر موسوم است و از حدود سلطانیه بر می خیزد و در ولایت قزوین میریزد » .

شهر زنجان تقریباً در پنجاه میلی شمال غربی ابهر و در ساحل رودخانه زنجان که بطرف مغرب جریان یافته به سفیدرود میریزد واقع است . ابن حوقل زنجان را از ابهر بزرگتر شمرده گوید سر راهی که باذربایجان میروند واقع است . یاقوت میگوید ایرانیان زنجان را زنگان گویند . حمدالله مستوفی گوید آنرا « اردشیر بابکان ساخت و شهین خواند دور با روش ده هزار گام است در فترت مغول خراب شد ، هواش سرد است و آبش از آن رودخانه که بر آن شهر منسوبست و از حدود سلطانیه

۱ - قزوینی : جلد دوم ۲۰۰ ، مستوفی ۱۴۷ . حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده (فصل چهارم قسمت نهم، جزء دوم ) تاریخ اسماعیلیه را در ایران آورده و این قسمت را دفمری Defrémery در سال ۱۸۴۹ مجله آسیائی (شماره یک صفحه ۲۶) بفرانسه ترجمه کرده و تعلیقاتی بر آن نگاشته و اسم قلاعی را که به اسماعیلیه تعلق داشت و هولاکو آنها را تسخیر و بخراب کردن آنها امر کرد ذکر نموده است (صفحه ۴۸) ولی امروز قسمت عمده آن قلعه ها نامعلوم است . «گردکوه» و «لبنسر» آخرین قلعه های مزبور بوده که تصرف و تسخیر شده . ظاهر آ قلعه الموت تماماً خراب نشده یا اینکه بعدها دوباره آنرا ساخته باشند زیرا چنانکه شاردن نقل کرده است ( Voyages en Perse, x, 20 ) شاه سلیمان صفوی الموت را زندان قرار داده بود . یک قرن پیش کلنل مون تیت Monteith خرابه های الموت را دیده و در مجله J. R. G. S. سال ۱۸۳۳ ( صفحه ۱۵ ) وصف آنرا آورده است .

برمیخیزد و به سفید رود میریزد. حقوق دیوانیش بیست هزار دینار وزبانشان پهلوی راست است»<sup>۱</sup>، یعنی پهلوی خالص.

تقریباً نیمه راه میان ابهر و زنجان در وسط جلگه بزرگی که مقسم آبهای است که در جهت غربی به سفید رود و در جهت شرقی به کویر میروند، خرابه های سلطانیه دیده میشود. این شهر را ارغونخان بنیان گذاشت و الجایتو در سال ۸۰۴ هجری با تمام رسانید و پایتخت دولت ایلخانان قرار داد. ابوالفداء گوید اسم مغولی آن «قنغرلان» است. حمدالله مستوفی گوید «درین تومان نه پاره شهر است دور باروش که ارغون بنیاد کرده بود دوازده هزار گام و آنکه الجایتو سلطان میساخت و بسبب وفات او تمام ناکرده ماند سی هزار گام و در و قلعه ایست از سنگ تراشیده که خوابگاه (یعنی خوابگاه ابدی) الجایتو سلطان است». خرابه های آن مقبره (یا مسجد) که گنبدی بر فرازش افزاشته بود هنوز دیده میشود ولی از خود شهر اثری نیست، اگرچه حمدالله مستوفی میگوید «و اکنون چندین عمارات عالی که در آن شهر است بعد از تبریز در هیچ شهر دیگر نباشد».

سرا راه ابهر، پنج فرسخی مشرق سلطانیه، قریه قهود واقع است که مغولها آنرا، چنانکه مستوفی گوید، صاین قلعه مینامیدند و هنوز این محل بنام صاین وجود دارد و آنرا باتوخان هم میگویند. باتوخان نواده چنگیز است. قلعه مرتفع «سرجهان» بر فراز قلعه کوهی در نیمه راه صاین قلعه و سلطانیه واقع و تا سلطانیه پنج فرسخ فاصله داشت و از فراز آن کوه بر جلگه بزرگی که از سمت مشرق تا ابهر و قزوین امتداد داشت مشرف بود. یاقوت گفته سرجهان جزء ولایت طارم و یکی از مستحکم ترین دژهایی است که او دیده ولی در زمان حمدالله مستوفی آن دژ خراب بوده و آلات جنگی و ساخلو آن به صاین قلعه انتقال یافته بود. مستوفی گوید «سرجهان قلعه ای بود بر کوهی که محاذی طارمین است بر پنج فرسخ سلطانیه بیجانب شرقی است و کمایش پنجاه پاره دیه از توابع آن بوده و تماس در فترت مغول خراب شده».

۱ - ابن حوقل ۲۵۸ ، ۲۷۱ ، ۲۷۴ ، مقدسی ۲۷۸ ، ۳۹۲ ، قزوینی : جلد دوم ۱۹۱ ، یاقوت : جلد اول ۱۰۴ ، حله دوم ۵۷۳ ، ۵۷۴ ، ۹۴۸ ، جلد چهارم ۱۰۱۷ ، مستوفی ۱۴۶ ، ۱۴۸ ، ۲۱۷ .

در باختر سلطانیه «سهرورد» و «سجاس» دوشهر چه نزدیک بهم تا زمان حمدالله مستوفی یعنی قرن هشتم اندک آبادی داشته اند، ولی اکنون هر دو خراب اند. ابن حوقل در قرن چهارم گوید سهرورد اغلب ساکنینش کردهستند و باندازه شهرزور است، شهری است مستحکم سر راه همدان در جنوب زنجان. سجاس یا سیجاس نزدیک سهرورد واقع بوده و حمدالله مستوفی گوید «در اول دو شهر بوده و در فترت مغول خراب شد اکنون از هر یک بقدر دیهی مانده و چند دهی دیگر و نواحی جرود و انجروند (که امروز ایچرود و انگوران نامیده میشوند) از توابع آن است بر جنوبی سلطانیه بر یک روزه راه». سجاس در پنج فرسخی مغرب سلطانیه واقع بود و صدوچند قریه در حوالی آن وجود داشت که در همه آنها مغولها مسکن گزیده بودند. در کوه مجاور آن شهر قبر ارغون خان قرار داشت که بآئین مغولها آنرا «کروغ» یعنی عبادتگاه پالک ساخته بودند و الجای خاتون دختر او در آنجا خانقاهی برای دراویش بنا کرده بود.

در مرز باختری ایالت جبال نزدیک یکی از سر چشمه های سفید رود خرابه های معروف تخت سلیمان واقع است و استخری در آنجاست که چون چشمه ای در ته آن استخر موجود است هر چه آب از آن بردارند باز استخر پر آب میشود. بعضی این خرابه ها را از بقایای شهر «شیز» که جغرافی نویسان قدیم عرب بان اشاره کرده اند شمرده اند و حمدالله مستوفی آنرا ستوریق نامیده است. ابن خردادبه در قرن سوم از آتشکده مهم شیز گفتگو کرده گوید نزد مجوسی ها مقامی بزرگ دارد و به آن «آدرجشنس» گویند، و هر وقت پادشاهی از مجوس بتخت سلطنت جلوس نماید و تاجگذاری کند از مدائن بزیارت آن آتشکده میشتابد و در شهرزور که نیمه راه است، و در صفحه ۲۰۶ ذکر آن گذشت، استراحت نموده سپس به «شیز» می رود زیرا

۱ - ابن حوقل ۲۵۸ ، ۲۶۳ ، قزوینی : جلد دوم ۳۶۱ ، یاقوت : جلد سوم ۴۰ ، ۷۰ ، ۲۰۳ ، ابوالفداء ۴۰۷ ، مستوفی ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۹۶ . ظاهراً در نقشه های امروز از سجاس و سهرورد ذکری نیست اگرچه رولنسون H. Rawlinson گوید (J. R. G. S. ، ۱۷۴ ، ص ۶۶) در زمان اوسجاس دهکده کوچکی در بیست و چهار میلی جنوب خاوری زنجان بوده. وی اضافه میکند که سهرورد از بین رفته است .

چنین روایت کرده‌اند که شیز مولد زردشت است. یاقوت گوید اسم فارسی آن «جیس» بود و «گزن» هم نامیده میشد و شیز معرب آنست. یاقوت در این باره داستان مفصلی از ابن مهلهل که در سال ۳۳۱ هجری شرحی در وصف شیز نوشته و بدنبال معدن طلا در کوههای آن شهر میگشته است نقل نموده و از قول وی گوید این شهر دارای باروئی است و دریاچه‌ای در وسط شهر است که عمق آن نامعلوم میباشد و مساحتش بیک جریب میرسد و با اینکه هفت نهر از آن خارج میگردد آب آن کم نمیشود و هر گاه خاکی با آب آن آغشته شود بیدرنگ بستگی سخت مبدل میشود. ابن مهلهل آتشکده مهم شیز را نیز شرح داده گوید از این آتشکده است که آتش مقدس را بهمه بلاد مجوس در خاور و باختر جهان بپیرند و هفتصد سال است که آتش آن آتشکده افروخته است و هیچگاه خاموش نشده. حمدالله مستوفی گوید شیز مهمترین شهرهای ولایت انجرو است که مغولها آنرا ستوریق گویند «برسر پشته است کیخسرو کیانی ساخته و در آن جا سرای است بزرگ و در صحن سرای چشمه است بشکل حوض بزرگ بلکه دریاچه، ملاحان بقعرش نمی‌توانند رسید، دوجوی آب هر یک بمقدار آسیاگردانی دایم از آنجا بیرون می‌آید و چون درمی‌بندند آب حوض زیادت نمیشود و چون گشایند برقرار جاریست و در هیچ موسم کم و بیش نمی‌باشد و این از نوادر است. اباق‌ای خان مغول آن سرای را باحال عمارت آورد و در آن حوالی علف‌زاری خوب است»<sup>۱</sup>.

در شمال باختری ایالت جبال، سرراه زنجان به اردبیل، شهر تجارتمهم خونج واقع بوده است. ابن حوقل در باره آن گوید اسبان خوب و گاو و گوسفند آن شهر معروف است. یاقوت که آن شهر را دیده است نام آنرا خونا ضبط نموده ولی گوید چون بزبان فارسی خونا (خونین) اسم بدی است اهالی شهر آنرا کاغذکنان مینامند. حمدالله مستوفی در ذکر مسافتها و راهها گوید کاغذکنان در شش فرسخی جنوب سفیدرود و چهارده فرسخی شمال زنجان سرراه اردبیل است «چون در آنجا کاغذخوب

۱ - ابن خردادبه ۱۱۹، ابن فقیه ۲۸۶، قزوینی: جلد دوم ۲۶۷، یاقوت: جلد سوم ۳۵۳، مستوفی ۱۴۸. رولسون گوید (J. R. G. S.) سال ۱۸۴۰، ص ۶۵) تخت سلیمان که همان «شیز» باشد اکیاتان شمالی Ecbatana نویسندگان یونان است.

میکردند کاغذکنان مشهور شده، اکنون خرابست و مقدار دیه وسط مانده مردم آنجا شافعی مذهب باشند هوایش سرد است و آبش از چشمه‌هایی که از کوهها برمیخیزد و بسفید رود میریزد... چون مغول نشین است و ایشان زراعت میکنند آنرا مغولیه میخوانند». تاکنون محل صحیح خونج معلوم نشده است.

در محاذات دامنه‌های جنوبی کوههایی که ایالت جبال را از بلاد دیلم و طبرستان در سمت شمال جدا میسازند سه ولایت بشکل دره، طالقان و طارم واقع شده که غالب اوقات این دو نام اخیر، هر یک را بجای دیگری استعمال کرده‌اند. هر یک از این سه ولایت بدو قسمت میشد: بالا و پائین، که قسمت بالا چون در منطقه جبال واقع بود از اینجهت تابع ایالت دیلم محسوب میشد. بشکل دره، بقول حمدالله مستوفی، «ولایتی است در شرق قزوین و جنوبی طالقان چهل پاره دیه باشد هوایش معتدل است و آبش از کوهها برمیخیزد... و آن ولایت وقف جامع قزوین بود» و اکنون نام آن در نقشه‌ها دیده نمیشود. طالقان را، که میان جلگه سلطانیه و سلسله کوههای شمالی واقع بود و نام آنها از نقشه محو گردیده، جغرافی نویسان قدیم عرب مکرر نام برده‌اند. مقدسی گوید: بزرگترین و حاصلخیزترین نقطه ولایت است و تعجب است که چرا سلطان (یعنی والی دیلم) مقر خود را در این شهر قرار نمیدهد و بنظر من علتش این است که ملازمان وی باینکار رغبت ندارند. قزوینی زیتون و انار طالقان را ستوده و یاقوت برخی از دهات آن را نام برده و حمدالله مستوفی سیاهه مفصلی از آن دهات بقلم آورده است، ولی امروز تعیین و تشخیص اکثر آنها روی نقشه ممکن نیست. بعقیده او قسمت عمده طالقان تابع گیلان بوده است.

در شمال زنجان و باستاد دامنه‌های کوه، ولایت طارم واقع است که جغرافی نویسان عرب آنرا طارمین یعنی دوطارم که مقصود طارم بالا و طارم پائین باشد نوشته‌اند. طارم بالا بکلی جزء بلاد دیلم بود و رود خانه طارم، که چنانکه گفتیم از شعب راست سفید رود است، و شاخه‌های متعدد آن این ولایت حاصلخیز را مشروب می‌سازند. یاقوت که آنرا بصورت تارم یا ترم ضبط کرده است گوید شهر معروفی در این ولایت نیست، ولی این بلاد در تاریخ بنام خاندان و هسودان شهرت یافته است و رکن الدوله



دیلمی، آخرین امیر آن ناحیه را که از آن خاندان بود از مقام خود برکنار کرد. حمدالله مستوفی گوید: «در اول آنجا شهری فیروز آباد نام بزمین طارم سفلی دارالملک بود اکنون بکلی خرابست و قصبه اندر بطارم علیا شهرستان آنجا شده... اول طارم علیا از توابع قلعه تاج بوده است قرب صدپاره دیده است». مستوفی در طارم پائین قلعه مهم شمیران را نام برده که اکنون محل آن معلوم نیست و یاقوت که خرابه های آنرا دیده آنرا «شمیران» ضبط کرده است و حکایت مفصلی از ابن مهلهل که در سال ۳۳۱ قلعۀ مذکور را دیده نقل نموده گوید در آن زمان از مهمترین قلاع سلاطین دیالمه بوده و دوهزار و هشتصد و پنجاه و اندی خانه کوچک و بزرگ داشته است. فخرالدوله دیلمی در سال ۳۷۹ آن قلعه را تسخیر کرد و طفلی را که آخرین امیر آن خانواده بود و فخرالدوله دیلمی مادر او را بعقد نکاح خویش در آورده بود از امارت و حکومت برکنار ساخت. تقریباً در همین تاریخ مقدسی در باره آن قلعه که نام آنرا سمیروم ضبط نموده است گوید: از توابع سلاروند است و بر دیوارهایش شیرهای زرین و آفتاب و ماه نقش است، اگرچه خانه هایش از خشت ساخته شده. در اواسط قرن بعد جهانگرد ایرانی ناصر خسرو علوی که در مسافرت به مکه در سال ۴۳۸ شمیران را دیده چنین گوید: «از خندان تا شمیران سه فرسنگ است بیابانکی است همه سنگلاخ و آن قصبه مرکز ولایت طارم است و بکنار شهر قلعه ای است بلند بنیادش بر سنگ خاره نهاده است سه دیوار در گرد او کشیده و کاریزی بمیان قلعه فرو بریده تا کنار رودخانه که از آنجا آب بر آورند و بقلعه برند و هزار سرد از مهتر زادگان ولایت در آن قلعه هستند تا کسی بیراهی و سرکشی نتواند کرد». یاقوت که شمیران را در اوایل قرن هفتم دیده آنرا ویران یافته است و گوید با سر رئیس ملاحده خراب شده و خرابه های آن نشان می دهد که آن قلعه از امهات قلاع و محل آن در ساحل رودخانه ای بوده که از کوههای طارم بر میخاسته است. ظاهراً تاکنون هیچیک از جهانگردان جدید نتوانسته اند محل آنرا پیدا کنند. یاقوت قلعه دیگری را در این ولایت اسم برده موسوم به قلعه قلاط واقع در کوههای تارم از جبال دیلم میان قزوین و خلخال بر فراز قله ای که حومه آن در جلگه جای داشته و دارای بازاری بوده است و رودخانه ای

که پلی سنگی دارای چند طاق روی آن بوده در پائین آن قرار داشته است. یاقوت گوید آن قلعه متعلق به شیخ ملاحده الموت بوده است. این قلعه نیز مانند شمیران تا کنون محلش معین نشده است.<sup>۱</sup>

درباره صنایع و تجارت شهرهای ایالت جبال مقدسی مطالبی مختصر و جامع ذکر نموده گوید از ری انواع منسوجات مخصوصاً نوعی از آن که «منبر» نام دارد صادر میگردد، پنبه در آنجا رشته میشود و با نیل رنگ میگردد و قبای خط دار ری معروف است، و در آنجا سوزن و شانه و قدحهای بزرگ برای صدور ساخته می شود. بگفته قزوینی شانه و قدح را از چوب محکم و خوش تراشی که بچوب خلنج (شمشاد) معروف است و از جنگل های طبرستان می آورند میسازند. خربزه و هلوی ری معروفیت دارد و یک نوع گل در آنجاست که بکار شستن بدن می آید و بسیار نرم است.

از قزوین عباهای خوش دوخت و همچنین خورجین های چرمی که به کار مسافری می آید و انواع کمان برای تیراندازی و نعناع صادر میگردد. قم بتهیه کرسی و لجام و رکاب و قماش های متنوع و زعفران فراوان معروف است. از کاشان یک نوع خرمای نارس و طرخون صادر میگردد. اصفهان از حیث عبا و گوشت نمک سود و قفل هایی که در آن شهر ساخته میشود شهرت دارد. از همدان و نواحی آن پنبه و زعفران فراوان و پوست روباه و سمور صادر میگردد و در حوالی همدان معدن قلع وجود دارد و قماش متنوع و همچنین موزه های خوب در آن شهر ساخته میشود و بالاخره از دینور پنبه مشهور آنجا صادر میگردد.<sup>۲</sup>

مهم ترین راه ایالت جبال همان شاهراه بزرگ و کاروان روخراسان است که در فصل مقدمه کتاب شرح آن گذشت و از بغداد شروع می شد و به ماوراء النهر و شرق اقصی میرفت. این شاهراه در حلوان وارد ایالت جبال میشد و از سرتاسر آن عبور میکرد، بدین ترتیب که اول از قریسین (کرمانشاه) گذشته به همدان میرسید

۱ - ابن حوقل ۲۵۳، مقدسی ۳۶۰، یاقوت: جلد دوم ۸۱۱، ۶۳، جلد دوم ۴۹۹، ۵۰۰، جلد سوم ۵۳۳، ۴۹۲، ۱۴۸، جلد چهارم ۱۵۶، قزوینی: جلد دوم ۲۶۸، مستوفی ۱۵۰، ۱۹۸، ۲۱۷، جهان نما ۲۸۷، ناصر خسرو ۵.

۲ - مقدسی ۳۹۵، ۳۹۶، قزوینی: جلد دوم ۲۵۰.

و از آنجا به ساوه میرفت سپس بسمت شمال معطوف گردیده به ری میرسید. آنگاه از ایالت جبال بسمت مشرق میرفت و به قومس و از آنجا بخراسان میرسید. کامل ترین شرح قدیمی که از شاهراه خراسان در دست ماست شرحی است که ابن رسته در آخر قرن سوم نوشته و شاهراه مزبور را منزل بمنزل با ذکر رودها و پل‌هایی که از روی آنها می‌گذرد و ارتفاعات و سرآشپه‌ها و پیچ‌های جاده و قریه‌ها و دهکده‌های سر راه وصف کرده است. چهار شرح قدیمی دیگر هم از این جاده بزرگ در دست است که آخرین آنها شرحی است که مقدسی نوشته و مسافت‌ها را برحسب تعداد منزل‌های هر راه ذکر کرده است.

پس از هجوم مغول و استقرار سلسله ایلخانان در ایران سلطانیه پایتخت ایران شد و ازین رو مرکز شبکه راهها نیز گردید و باینجهت است که حمدالله مستوفی در شرح راه‌ها بجای اینکه از بغداد شروع کرده بطرف مشرق برود، برعکس از سلطانیه شروع کرده بطرف مغرب رفته است. اگرچه از حلوان تا همدان (که نسبت راه قدیم معکوس است) همه مراحل و منازل در هر دو صورت یکی است. اما از همدان بجای اینکه از طریق ساوه به ری برود شاهراهی که مغول‌ها ساختند مستقیماً بطرف شمال از راه درگزین و خرقان به سلطانیه میرفت و بنابراین از هیچیک از شهرهای بزرگ نمی‌گذشت و منزلگاه‌هایی که حمدالله مستوفی درین جاده نام برده فقط دهکده‌هایی هستند که همه آنها کاملاً نزد ما نامعلوم اند.<sup>۱</sup>

از حوالی کرمانشاه از دامنه کوه سن سمیره (رجوع شود بصفحه ۲۰۳) راهی که به مراغه در آذربایجان و بسمت شمال میرود از شاهراه خراسان منشعب میشود و اول از دینور گذشته از آنجا به سی‌سر (که شاید باصحنه کنونی تطبیق کند، رجوع به فصل سیزدهم) و از آنجا به حدود ایالت جبال میرود. این راه که هم اکنون دنباله آنرا که به آذربایجان می‌رود شرح میدهیم قدامه و ابن خردادبه وصف کرده‌اند و قسمتهای اولیه آن در کتاب ابن حوقل نیز ذکر شده است. از کرمانشاه

۱ - ابن رسته ۱۶۵ - ۱۶۹ ، ابن خردادبه ۱۹ - ۲۲ ، قدامه ۱۹۸ - ۲۰۰ ، ابن حوقل ۲۵۸-۲۵۶

مقدسی ۴۰۰ - ۴۰۲ ، مستوفی ۱۹۲ .

(قرمیسین) و از کنگوار و از همدان راه‌هایی از سمت راست آن جدا شده بجنوب خاوری امتداد یافته به نهاوند و از آنجا، و نیز از همدان، از طریق بروجرد به کرج ابودلف میرفت و به اصفهان منتهی می‌شد. حمدالله مستوفی منزلگاه‌های راه کنگوار به نهاوند را که از آنجا به اصفهان می‌رود ذکر نموده در حالی که مقدسی می‌گوید راه مزبور از کرج مستقیماً به ری می‌رود و از آوه و ورامین می‌گذرد.<sup>۱</sup>

راه کاروانی فعلی اصفهان به طهران (که از ری عبور میکند) از کاشان و قم می‌گذرد، اما در اوایل قرون وسطی راه کاروان رو بطرف مشرق متمایل تر و بکناره کویر نزدیکتر بود و از سمت چپ آن راه راه‌های دیگری بطرف باختر منشعب میشد که به کاشان و قم میرفت، ولی مقدسی در آخر قرن چهارم گوید این راه مستقیماً به کاشان و قم می‌رود یعنی همان طور که امروز هست. حمدالله مستوفی گوید این راه پس از آنکه از کاشان و قم عبور کرد بچپ منحرف گردیده به آوه و ساوه میرسد و از آنجا به سلطانیه می‌رود و در منزلگاه سومغان به راهی که از پایتخت جدید (یعنی سلطانیه) به ری می‌رود پیوندد، چنانکه در فقره بعدی بوصف آن خواهیم پرداخت. ابن حوقل و دیگران<sup>۲</sup> شماره منزلگاه‌های بین شهرهای غربی ری را در راهی که به آذربایجان میرفت و همچنین شماره منزلگاه‌های از زنجان بشمال تا اردبیل را ذکر کرده‌اند. منازل این راه در کتاب حمدالله مستوفی (نزهة القلوب) بتفصیل ذکر شده است. میان سلطانیه و ری راهی از ابهر به فارسین میرفت و قزوین را در شمال خود می‌گذشت و از آنجا بمنزلگاهی میرسید موسوم به سومغان (قرائت این کلمه درست معلوم نیست) و در آنجا دو شعبه میشد: شاهراه خراسان مستقیماً از مدفن حضرت عبدالعظیم به ری و از آنجا به ورامین می‌رفت، در حالیکه شعبه دیگر از سمت راست بجنوب امتداد می‌یافت و از سگز آباد (یاسگری آباد) و ساوه می‌گذشت و به اصفهان می‌رفت، چنانکه ذکر آن گذشت.<sup>۳</sup>

۱ - ابن خردادبه ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، قدامه ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۱۲ ، ابن حوقل ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸ ،

مقدسی ۴۰۱ ، ۴۰۲ ، مستوفی ۱۹۵ - ۲ - ابن رسته ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ابن خردادبه ۵۸ ، ۵۹ ، ابن حوقل ۲۸۹ ،

۲۹۰ ، مقدسی ۴۹۱ ، مستوفی ۱۹۹ - ۳ - ابن حوقل ۲۵۲ ، ۲۵۸ ، مقدسی ۳۸۳ ، مستوفی ۱۹۶ ، ۱۹۸

از راههای آذربایجان در زمان قدیم یعنی دورهٔ خلفا بطوریکه گفتیم یکی راه بزرگ شمالی بود که از شاهراه خراسان درهمدان منشعب میشد و به سیسر میرفت و از آنجا به برزه در آذربایجان، شصت میلی جنوب دریاچهٔ ارمیه، میرسید و آنجا دو شعبه میشد؛ از سمت راست راه اصلی از سراغه درخاور دریاچه به تبریز می‌رفت و آنجا بطرف خاور پیچیده از راه سر او به اردبیل میرسید<sup>۱</sup> و شعبهٔ سمت چپ، که در برزه منشعب شده بود در مغرب دریاچه امتداد یافته به شهر ارمیه و سپس به خوی میرسید و از آنجا به نخجوان (نشوی) و از آنجا به دیپل کرسی ارمیه میرفت. همچنین از تبریز راهی بود که از مرند به خوی و از آنجا به ارجیش و از آنجا به خللاط در کنارهٔ باختری دریاچهٔ وان میرفت. این راه اخیر را فقط اصطخری و مقدسی ذکر کرده‌اند<sup>۲</sup>.

از اردبیل بسمت شمال راهی بود که از ولایت موغان گذشته به ورثان میرسید و در آنجا از رود ارس عبور میکرد و از بیلقان گذشته به برزعه میرفت. از این شهر یک راه در جهت شمال غربی به شمکور میرفت و در همان جهت امتداد یافته به رود کر و شهر تفلیس واقع در گرجستان میرسید.

اما از سمت راست راهی بود که از برزنج در معبر رود کر گذشته به شماخی کرسی ایالت شیروان میرسید و از آنجا به باب الابواب، یعنی دربند، منتهی میگردد. همچنین مقدسی و دیگران راهی را که از دیپل کرسی ارمیه به برزعه می‌رفت ذکر کرده اند ولی تطبیق و تعیین مراحل و منازل این راه سیسر نیست<sup>۳</sup>.

در زمان مغولها ترتیب راههایی که از ایالت آذربایجان میگذشت و به مرزهای شمال باختری می‌رسید مطابق وصف حمدالله مستوفی باین قرار بود که از سلطانیه پایتخت جدید شروع می‌شد و درزنجان دو شعبه می‌گشت؛ شعبهٔ سمت راست که شمالی بود از خونج یعنی کاغذکنان میگذشت و به سفید رود میرسید و از آنجا

۱ - به نقشه شماره ۳ نگاه کنید . ۲ - ابن خرداد به ۱۱۹ - ۱۲۱ ، قدامه ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، اصطخری ۱۹۴ ، ابن حوقل ۲۵۴ ، ۲۵۲ ، مقدسی ۳۸۲ ، ۳۸۳ . ۳ - ابن خرداد به ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، قدامه ۲۱۳ ، اصطخری ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ابن حوقل ۱۵۱ ، مقدسی ۳۱۸ .

به خلخال و از خلخال به اردبیل و از آنجا به باجروان، کرسی ولایت موغان، میرفت و شعبهٔ دیگر که از زنجان شروع شده بود از رودخانهٔ سفید رود بر روی پل سنگی موسوم به پل سفید رود میگذشت. قسمتی از این راه و نیز راهی را که از میانه میگذشت اصطخری و ابن حوقل ذکر نموده اند. حمدالله مستوفی راه مذکور را اینطور ثبت کرده که از باجروان یک راه فرعی در جهت مشرق به محمود آباد می‌رود، وی سپس منزلگاههای جادهٔ اصلی را که از باجروان، از طریق برزعه و شمکور، به تفلیس می‌رود ذکر نموده است.

بر گردیم برای که درزنجان منشعب میشد. شعبهٔ سمت چپ چنانکه مستوفی میگوید به میانه در آذربایجان و از آنجا به اوجان و تبریز میرفت، یعنی همان خطی را که جغرافی نویسان قدیم عرب ذکر کرده‌اند (در جهت معکوس) می‌پیمود. حمدالله - مستوفی همچنین راهی را ذکر نموده که در فاصلهٔ میان تبریز تا ارجیش، از راه سمت چپ، که در امتداد ساحل دریاچه به خللاط می‌رفت، دور می‌شد و در جهت شمال غربی در کنار دریاچهٔ وان امتداد یافته به سلاسر دو از آنجا به ارزن الروم (ارض روم) می‌رسید و از ارزنجان گذشته به سیواس پایتخت سلاجقه روم منتهی می‌شد. وی فواصل این راه را از ارجیش بیعد ذکر نموده است.

بالاخره مستوفی راهی را که از تبریز بسمت شمال شرقی امتداد می‌یافت و از اهر می‌گذشت و دو معبر از معبرهای کوه را طی کرده به باجروان منتهی میشد ذکر نموده و اشاره کرده که خواجه تاج الدین علیشاه گیلانی وزیر غازان خان چندین رباط در طول این راه ساخته است<sup>۱</sup>.

۱ - مستوفی ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، اصطخری ۱۹۴ ، ابن حوقل ۲۵۲ .

که رود کارون از آنجا سرچشمه میگیرد و چنین بنظر میرسد که جغرافی نویسان عرب و ایرانی در قرون وسطی از این اسم اطلاعی نداشته‌اند. قسمت علیای رود دجیل، یعنی کارون، از کوه‌های لر بزرگ میگذرد ولی شعب آن رود از بلاد لر کوچک و جبال کردستان فرود میآید. سرچشمه دجیل در زرد کوه است (رجوع بصفحه ۲۲۳) همانکوهی که از جانب دیگر آن زاینده رود برمیخیزد و به طرف اصفهان جاری میشود. رود کارون پس از آنکه از یک مجرای طویل و پر پیچ و خم کوهستانی میگذرد و شعبه‌های کوچک متعددی از دو جانب بان ملحق میگردد به شوشتر، که حمدالله - مستوفی در قرن هشتم آنرا کرسی خوزستان دانسته و باین مناسبت کارون را دجیل شوشتر نامیده است، میرسد. در شوشتر دوشعبه میشود ولی مجدداً در عسکر مکرم یکی گردیده بسمت اهواز میرود و در اهواز به رودخانه جندی شاپور یا رودخانه دزفول ملحق میگردد. رودخانه دزفول از بروجرده که در لر کوچک واقع است (رجوع به فصل چهاردهم) آغاز میشود و قسمت علیای آن بنام قرعه (یا قوعه) معروف است. این رود پس از پیوستن به نهر کزکی به شهر دزفول میرسد و چنانکه گفتیم به رود دجیل ملحق میگردد.

دجیل یک شعبه بزرگ دیگر دارد که در طرف مغرب جاریست و آن رود شوش است که آنرا رود کرخه هم مینامند. این رود از کوه‌های لر کوچک سرچشمه میگیرد و پس از آن که رود کولکو ورود خرم آباد بان ملحق میشوند مسافت طویلی جریان می‌یابد و از شهر شوش گذشته به حویزه در باختر اهواز میرسد و بالاخره به دجیل ملحق میشود. بقاصله کمی پائین تر از ملتقای این رودها دجیل مصب عظیمی را تشکیل میدهد که تمام نهرهای خوزستان در آن جمع شده در خاور مصب دجله جریان می‌یابد و بالاخره در خلیج فارس میریزد<sup>۱</sup>.

اهواز، کرسی استان خوزستان، در اصل هرمز شهر نام داشته (و در نسخه‌های خطی بصورت‌های هرمز اوشیر و هرمز اردشیر آمده که نام فارسی آن است). مقدسی

۱ - ابن سراجیون ۳۲، ابن رسته، ۹۱، ۹۰، یاقوت: جلد دوم ۴۹۶، ۵۵۵، مستوفی ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷ جهان نما ۲۸۶

## فصل شانزدهم

## خوزستان

دجیل یا رود کارون - خوزستان و اهواز - تستر یا شوشتر - شادروان بزرگ - نهر مسرقان - عسکر مکرم - جندی شاپور - دزفول - شوش و رودخانه کرخه - بصنا و متوث - قرقوب و دورالر اسیبی - حویزه و نهر تیرا - دورق و ولایت سرق - حصن مهدی - دهانه و مصب دجیل - رامهرمز و ولایت زط - سرزمین لر بزرگ - اینچ یا مال امیر - سوسن - لردگان - تجارت و محصولات خوزستان - راه‌های عمده

ایالت خوزستان از تمام زمینهای رسوبی که رود کارون و شعب متعدد آن ایجاد کرده اند تشکیل میشود. اعراب رود کارون را دجیل اهواز مینامیدند<sup>۱</sup>، (دجیل بمعنی دجله کوچک است) و چون از اهواز میگذشت آنرا دجیل اهواز میگفتند تا با نهر دجیل که از رود دجله جدا شده و از شمال بغداد میگذرد اشتباه نشود. کلمه خوزستان بمعنی «کشور خوزها» است و خوز را بصورت‌های «هوز» و «حوز» نیز مینوشتند و جمع هوز در زبان عربی اهواز است که نام کرسی ایالت خوزستان است و در آغاز اسر نام آن «سوق الاهواز» بوده و «الاهواز» مختصر آن است. اکنون لفظ خوزستان هم بکار برده نمیشود و این ایالت که از استانهای کشور ایران است عربستان نامیده میشود<sup>۲</sup>. همچنین اسم دجیل نیز تغییر کرده و اکنون آنرا کارون، که چنانکه گفته میشود از کلمه کوه رنگ مأخوذ است، می‌نامند. کوه رنگ نام کوه‌هایی است

۱ - برای خوزستان بنقشه شماره ۲ رجوع کنید.

۲ - از زمان رضا شاه مجدداً لفظ خوزستان معمول شده است (ت.ع).

گویند در فتنه زنج که در قرن سوم وقوع پیدا کرد و سر کرده آن شورشیان چندی اهواز را مقرر خود قرارداد باین شهر آسیب بسیار وارد شد. یک قرن بعد عضدالدوله دیلمی یک قسمت از اهواز را تجدید عمارت کرد. مقدسی گویند مال التجاره‌ها و کالاهای اهواز طرف به اهواز فرستاده می‌شود و پیش از حمل به بصره در آنجا جمع می‌گردد و بنابراین اهواز انبار بصره است.

در آن زمان اهواز دو محله داشت: محله خاوری در ساحل رودخانه که محله عمده شهر بود و بازارهای بزرگ و مسجد جامع در آن محله قرار داشت. این محله بوسیله یک پل به جزیره‌ای که در میان رودخانه دجیل قرار داشت و محله باختری شهر در آن واقع بود متصل می‌گردید. این پل آجری را پل هندوان می‌نامیدند و عضدالدوله آنرا خراب کرد و از نو ساخت. بر روی این پل مسجدی قرار داشت که مشرف بر رودخانه بود، و نزدیک شهر در کنار رودخانه دولا بهای بسیار وجود داشت. رود اصلی دجیل از جانب باختری جزیره می‌گذشت. اندکی پائین تر از اهواز سد (شادروان) بزرگی بر روی صخره‌ها ساخته بود و آب کارون پشت این شادروان انباشته می‌شد و بر اثر آن سطح رودخانه بالا می‌آمد و آب از طریق سد نهر به زمین‌های سمت چپ رودخانه، بالای شادروان، جاری می‌شد و مزارع و کشتزارها را مشروب می‌ساخت. شادروان درهائی داشت که در موسم زیاد شدن آب آنها را باز می‌کردند و الا اهوازا آب فرامی‌گرفت. هوای اهواز چنانکه مقدسی گویند عفونت داشت. باد گرم در تمام روز میوزید و شب از زیادی پشه‌ها و کک‌هائی که مثل گرگ آدم را می‌گزیدند خواب بچشم انسان نمی‌آمد و غرش آب که از بالای شادروان پیاپی میریخت در بیشتر ایام سال خواب و آسایش را از همه سلب می‌کرد. در شهر عقرب و سار و آب گرم و گندیده و خاك شوره زار فراوان بود و خوراك مردم نانی بود که از آرد برنج تهیه می‌شد و هضم آن دشوار بود. اما کرسی دوم خوزستان که اعراب آنرا تستر و ایرانیان شوستری یا شوشتر می‌گفتند برخلاف اهواز شهری خوش نام بود. این شهر، بخط مستقیم، در شصت میلی شمال

۱- اصطخری ۸۸، ابن حوقل ۱۷۱، مقدسی ۴۰۶، ۴۱۰، یاقوت: جلد اول ۴۱۰ - ۴۱۳، جلد

اهواز واقع است، ولی چون مجرای رود کارون پیچ و خم زیاد دارد از راه رودخانه این فاصله دوچندان می‌شود. مقدسی گویند باغهای اترج و انگور و خرما شهر شوشتر را از هر طرف در آغوش گرفته‌اند و در آن استان شهری مهم‌تر، مستحکم‌تر و نیکوتر از آن نیست، گرمای آن سخت است و بازارهایش معمور و اهالی آن در بافتن پارچه‌های ابریشمی ونخی استادند و دیبای شوشتر همه جا معروف است، مسجد جامع در بازار بزازان قرار دارد و سر پلی که پائین شهر است مکان دلپذیری است که جای رخت شویان است.

در سال ۲۶۰ میلادی والرین قیصر روم اسپرشاپور اول دومین پادشاه سلسله ساسانی گردید و در مدت هفت سال که اسیر بود، چنانکه تاریخ نویسان ایران می‌گویند، بساختن سد عظیم شادروان که زیر شوشتر واقع است اشتغال داشت. اعراب شادروان را از عجائب انبیه جهان می‌شمردند و هنوز آثار آن بکلی از بین نرفته است. بستر رود را در سمت باختر شوشتر سنگفرش کرده بودند و بالنتیجه آب در پشت شادروان انباشته می‌شد و قسمتی از آب رودخانه در بالای شوشتر بنهری که حفر کرده بودند وارد می‌گردید و بطرف مشرق جریان یافته پس از آبیاری آن نواحی چندین میل پائین تر دوباره به رودخانه ملحق می‌شد. کتابهای قدیم طول شادروان را نزدیک یک میل نوشته‌اند و گفته مقدسی جبری (یعنی پلی تعبیه شده از قایقها) بر روی آن بسته بودند که جاده غربی شوشتر به عراق از روی آن می‌گذشت. در زمان حاضر روی رودخانه پل کهنه‌ای دارای چندین طاق کوچک قرار دارد که طول آن متجاوز از یک چهارم میل است و راه از بالای شادروان از روی آن پل می‌گذرد، ولی بنظر نمی‌رسد که این پل در قرون وسطی موجود بوده است.

حمدالله مستوفی در قرن هشتم راجع به شوشتر گویند «دوران شهر پانصد گام است و چهار دروازه دارد». معاصر او این بطوطه رودخانه دجیل (یعنی کارون) را «نهر الازرق» یعنی رود نیلگون نامیده و در وصف جسر آن گفته مانند جسر بغداد و حله است و در مغرب شهر نزدیک دروازه دزفول بر روی رودخانه کشیده شده است.

وی تقریباً بتفصیل مزارات مختلف شهر را شرح داده، و آن شهر در زمان او بغایت آباد بوده است.<sup>۱</sup>

شادروان عظیم شوشتر را، چنانکه گفتیم، برای بالا آوردن آب رودخانه ساخته بودند تا آب از کارون وارد نهری که حفر کرده بودند شود و ناحیه خاوری آن شهر را مشروب سازد. این نهر اکنون به آب گرگ موسوم است و در قرون وسطی به مسرقان یا مشرقان موسوم بوده و بقول ابن مهلهل، یکی از سیاحان قرن چهارم که یاقوت از او نقل قول کرده، آب مسرقان سفید و آب خود کارون قرمز رنگ بوده است. آب مسرقان (که امروز آنچه از آن در پائین شوشتر است «شطیط» یعنی شط کوچک نامیده میشود) در بیست و پنج میلی جنوب شوشتر در محلی نزدیک به خرابه های بندقیر دوباره به کارون اصلی ملحق میگردد. در این محل آثار شهری است که عسکر مکرّم نام داشت و در قرون وسطی مهمترین شهر های کنار مسرقان بود و نهر مسرقان از آن شهر میگنشت و اراضی آنرا مشروب میساخت. نیشکر در آنجا فراوان بود و، چنانکه نقل کرده اند، بهترین نیشکر خوزستان در آنجا بعمل میآمد. در نیمه اول قرن نهم حافظ ابرو و علی یزدی، که هر دو بعد از زمان امیر تیمور کتاب خود را نوشته اند، اسامی این نهرها را بدین گونه ذکر کرده اند: قسمتی از آب دجیل اصلی که از بالای شوشتر بسمت مشرق جاریست (یعنی مسرقان یا آب گرگ) دودانگه، یعنی دوششم، نامیده میشود، در حالی که قسمت عمده آب دجیل که از بالای شادروان در طرف مغرب شهر جاری است به چهار دانگه، یعنی چهارششم، موسوم است. در زمان حاضر نهری موسوم به «مینو» از رودخانه اصلی کارون به طرف جنوب شرقی جدا شده از تونلی واقع در زیر صخره هایی که قلعه شوشتر بر آنها بنا گردیده است میگذرد و زمین های مرتفع جنوب شهر را مشروب میسازد. این نهر

۱ - اصطخری ۹۲۰۸۹، ابن حوقل ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، مقدسی ۴۰۵، ۴۰۹، یاقوت: جلد اول ۸۴۷،

مستوفی ۱۶۸، ابن بطوطه: جلد دوم ۲۴.

طبری (جلد اول، ۸۲۷) داستان والرین و ساختن شاپور اول شادروان را نقل و اسم قیصر روم را بصورت «الریانوس» ضبط کرده. مسعودی اشتهاً این وقایع را در زمان پادشاهی شاپور دوم ذکر کرده است (جلد دوم، ۱۸۴).

همان است که حمدالله مستوفی آنرا بنام نهر دشت آباد ذکر کرده است. حافظ ابرو نیز باین نهر اشاره کرده گوید: چهار دانگه نزدیک شهر بدو قسمت میشود و فقط یک قسمت آن دوباره در پائین شهر به دودانگه (یا مسرقان) ملحق میگردد. چنانکه میگویند مسرقان را در اصل اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی حفر کرده است. حمدالله مستوفی گوید «اردشیر بابکان بر آن جوی برید و بر آن جوی آن ولایت نهاده شهری وسط است» و در جنوب آن، چنانکه گفته شد، در نیمه راه بین شوشتر و اهواز نزدیک شهر عسکر مکرّم نهر مسرقان دوباره به دجیل میریزد.

ولایت مسرقان بداشتن یک نوع خرما بسیار خوب و همچنین نیشکر، که قبلاً بآن اشاره کردیم، شهرت داشت. وجه تسمیه عسکر مکرّم این است که حجاج عامل معروف بنی امیه در عراق یکی از سرکردگان عرب را بنام مکرّم برای خاموش کردن فتنه ای به خوزستان گسیل داشت و سردار مزبور نزدیک خرابه های شهری که بفارسی رستم گوادنام داشت و اعراب آنرا «رستا قباد» نامیدند مستقر شد و این مکان بعد ها به عسکر مکرّم، یعنی اردوگاه مکرّم، معروف گردید. اکنون نام عسکر مکرّم در نقشه ها دیده نمیشود ولی جای آن خرابه های بند قیر است که در آنجا آب گرگ (مسرقان) به کارون میریزد. در قرن چهارم عسکر مکرّم شهری بود بر دو جانب نهر مسرقان و جانب غربی آن بزرگتر بود و بوسیله دو جسر بزرگ که از قایق های بهم بسته تعبیه شده بود بجانب دیگر اتصال داشت. شهر دارای بازاری باشکوه بود که با مسجد جامع هر دو در جانب غربی واقع بودند. از جمله عیوب عسکر مکرّم وجود عقربهای سمی در آن شهر بود که هیچکس از گزند آنان بی نصیب نمی ماند. حمدالله مستوفی گوید «شاپور ذوالاکتاف تجدید عمارتش کرد و برج شاپور خوانند بر دو جانب آب دودانگه تستر نهاده است و در اول بلفظ لشکر خواندند و لشکر بن - طهمورث دیو بند ساخته شهری بزرگ است از همه ولایت خوزستان هوای آن خوشتر است».

نهر مسرقان در قرن چهارم، چنانکه ابن سراپون و مؤلفان قدیم دیگر ذکر کرده اند، به دجیل بر نمیگشته که در عسکر مکرّم بآن ملحق شود بلکه جدا گانه

بموازات رود جیل جاری بوده و سرانجام در دهانه و مصب کارون می ریخته است. این حوقل در قرن چهارم مسافرت خود را بر روی نهر مسرقان در هنگام کمی آب آن شرح داده گوید شش فرسخ بر روی آب در حرکت بودیم، سپس از قایق بیرون آمده چهار فرسخ باقیمانده راه را در بستر خشک و بی آب همان نهر طی کردیم. امروز نمی توان آثار قسمت پائین مجرای قدیم مسرقان را پیدا کرد، زیرا هزار سال بر این زمین رسوبی گذشته و وضع آن را بکلی دگرگون ساخته است.

پائین اهواز در قرن سوم قسمت عریض دجیل که به رودخانه سدره موسوم بود آغاز میگردد و پس از آنکه چندین نهر دیگر بان ملحق میشد در محل حصن مهدی، نزدیک رأس مصب کارون، جریان آن باختر میرسید.<sup>۱</sup>

در هشت فرسخی شمال باختری شوشتر سر راه دزفول خرابه هائی که امروز شاه آباد مینامند دیده میشود، و اینجا موضع شهر «جندی سابور» یا جندی شاپور است. جندی شاپور در زمان ساسانیان کرسی خوزستان بود و تا زمان منصور خلیفه عباسی مدرسه پزشکی بزرگ آن که بختیشوع پزشک نصرانی آنرا تأسیس کرده بود شهرت داشت و بعد از فوت آن پزشک اولاد و احفاد وی در دستگاه چندین تن از خلفای عباسی قرب و منزلت بسیار داشته اند. در حول و حوش آن شهر زراعت نیشکر فراوان بود و به خراسان و شرق اقصی صادر میگردد، ولی مقدسی در قرن چهارم گوید جندی شاپور خراب شده و طوائف کرد بر آن دست یافته اند، پارچه های قلاب دوزی (طراز) همچنین کشت زارهای برنج فراوان دارد. قبر یعقوب لیث صفاری در آنجاست و او که این شهر را مرکز دولت خود قرار داد بسال ۲۶۵ هم در آنجا مرد. حمدالله مستوفی در قرن هشتم گوید «شهر وسط گرمسیر است هوای بد دارد و در آنجا نیشکر بسیار دارد» ولی امروز از آبادی آن اثری نیست.

دزفول، یعنی دزپل یا قلعه پل، بر کنار رودخانه دز در جنوب جندی شاپور

۱ - ابن سراجیون ۲۲، اصطخری ۹۲، ۹۰، ابن حوقل ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، مقدسی ۴۰۹، ۴۱۱، علی یزدی ۵۸۸، ۵۹۱، ۵۹۹، حافظ ابرو ۸۱۸۲، مستوفی ۱۶۹، ۱۸۰، یاقوت: جلد اول ۴۱۱، ۴۱۲، جلد دوم ۶۷۶، حمزه اصفهانی ۴۷.

واقع است و چون پل مشهوری که میگویند بفرمان شاپور دوم ساخته شده در آنجاست آن شهر بدین اسم موسوم گردیده است. این پل را اصطخری «پل اندامش» نامیده و بقایای آن هنوز وجود دارد. در قرن چهارم شهر دزفول به قصر روناش نیز معروف بوده است ولی مقدسی گاهی آنرا فقط بنام شهر قنطره، یعنی شهر پل، نامیده است. اسامی دیگر هم بر این شهر و پل مشهور آن نهاده اند، چنانکه ابن سراجیون آنرا پل روم نامیده و اسم دز را برودخانه جندی شاپور داده است و ابن رسته آنرا «پل رود» و ابن خردادبه «پل زاب» نامیده اند، زیرا بعقیده ابن خردادبه زاب نام رودخانه دز است. حمدالله مستوفی در قرن هشتم گوید «دزفول آنرا اندیمشگ گفته اند... بر دو جانب آب جندی شاپور نهاده است و پلی بر آن آب بسته اند بجهل و دو چشمه و درازی آن پل پانصد و بیست گام و عرضش پانزده گام و آنرا پل اندیمشگ خوانند و آن شهر را بدان پل باز خوانند. بر جانب شرقی بالای شهر جوئی در سنگ بریده اند در زیر شهر برود رسانیده اند و دولابی بزرگ بر آن جوی ساخته چنانکه پنجاه گز آب بالا اندازد و مدار شهر بدان آب است و شهری وسط است مواضع بسیار از توابع اوست و بحدود قری شافجرد و مطران مرغزار است نیم فرسنگ در نیم فرسنگ و تماست نرگس خودرو است». شرف الدین علی یزدی این رود را زال نامیده و در باره پل دزفول (که آنرا بصورت فارسی دز پل نوشته) گوید بیست و هشت چشمه بزرگ دارد و بیست و هفت چشمه کوچک در میان چشمه های بزرگ است که تمام آن ها پنجاه و پنج چشمه میشود. اگر نقشه جدید را بنگریم می بینیم رود دزپل در جلو بند قیر (عسکر مکرم) به کارون ملحق میشود ولی سابقاً اندکی پائین تر از آن به دجیل، یعنی کارون، میریخته است و شاید قسمت بالای بستر رود از آنچه امروز است به جندی شاپور نزدیکتر بوده. در ملتقای این رود به دجیل در قرون وسطی، شاید در شمال اهواز، دو ولایت خرم و سرسبز با شهرهای بزرگ وجود داشته که یکی از آن دو ولایت را سناذر بزرگ و دیگری را سناذر کوچک میگفتند. ابن حوقل در قرن چهارم گوید این دو ولایت دارای با نخیلات و کشت زارهای معمور و آباد است.<sup>۱</sup>

۱ - ابن رسته ۹۰، ابن خردادبه ۱۷۶، ابن سراجیون ۳۲، اصطخری ۹۳، ۹۵، ۱۹۷،

بقیه پاورقی در صفحه بعد

زمینی که در شمال و خاور دزفول و شوشتر واقع است در اوائل قرون وسطی به صحرای لر معروف بوده و اهالی آن همه لر بوده‌اند و از آنجا، پس از قرون وسطی، بدو ولایت کوهستانی لر کوچک و لر بزرگ که چنانکه در فصل چهاردهم ذکر شد، جزء ایالت جبال است مهاجرت کرده‌اند. در قرن چهارم، که ابن حوقل بنویشتن کتاب خود پرداخته، مهاجرت طوائف لر آغاز گردیده بوده و این مصنف گوید کردها بر آن نواحی استیلا یافته‌اند، و نیز گوید هر چند بلاد لر کوهستانی است ولی حاصلخیز است.<sup>۱</sup>

در جنوب باختری دزفول خرابه‌های شوش، یعنی سوسای قدیم، نزدیک رود کرخه قرار دارد. شوش در قرون وسطی شهری آباد و مرکز ولایتی بوده که چندین شهر از توابع آن بوده است و بداشتن ابریشم خام و نارنج و نیشکر فراوان شهرت داشته است، در آن شهر قلعه‌ای مستحکم و قدیمی و بازارهایی باشکوه و مسجدی که بر ستونهای مدور استوار بوده است وجود داشته. گویند قبر دانیال پیغمبر در بستر رود کرخه که شهر شوش نزدیک بکناره آنست واقع گردیده و کنار رود کرخه در نزدیکترین قطعه به قبرمزابور مسجد زیبایی واقع است که موضع آن قبر را معین می‌کند.

حمدالله مستوفی در قرن هشتم در باره شوش گوید «گور دانیال پیغمبر بر جانب غربی آن شهر است در میان آب و در آنجا ماهیان انسی‌اند و از مردم نگرینند و کسی ایشانرا نرنجانند». شهر کرخا (یا کرخه) نزدیک شوش، که اکنون نام آن شهر بر روی رود کرخه که از دامن تپه‌های شوش میگذرد باقی مانده، بمسافت اندکی بالای آن تپه‌ها در جانب راست، یعنی جانب باختری، رود کرخه واقع

ابن حوقل ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۵۹، مقدسی ۲۸۴، ۴۰۵، ۴۰۸، یعقوبی ۳۶۱، یاقوت: جلد دوم ۱۳۰، جلد چهارم ۱۱۱، مستوفی ۱۶۹، شرف الدین علی یزدی: جلد اول ۵۸۸، ۵۹۱.

پزشکان معروف به بیخشیوع که نصرانی بودند از زمان منصور خلیفه عباسی تا زمان هارون الرشید پزشکان دارالخلافه بودند و ملازمت خلفا را داشتند (رجوع کنید به ابن ابی اصیمة: جلد اول ۱۲۵-۱۲۳ و ۲۰۲ چاپ Müller).

۱ - اصطخری ۸۸، ۹۴، ابن حوقل ۱۷۱، ۱۷۶، مقدسی ۴۰۹.

است. مقدسی گوید شهر یست کوچک و آباد و نیکو، بازارش روزهای یکشنبه است و دارای قلعه و بوستانهاست.<sup>۱</sup>

جغرافی نویسان قدیم چندین موضع را در ساحل رود کرخه یا نزدیک بان نام برده‌اند. از جمله در باختر رود کرخه وزیر شهر شوش چندین شهر مهم در قرون وسطی وجود داشته که در نقشه‌های جدید از آنها اثری نیست، ولی در کتابهای جغرافیائی بمحل تقریبی آنها اشاره‌هایی شده است. یکی از آن شهرها «بصنا» است به فاصله کمتر از یک منزل راه در جنوب شوش کنار رودخانه‌ای که آنرا «دجیل بصنا» می‌گفتند (شاید این رودخانه یکی از شعب رود کرخه باشد). بصنا مرکز بزرگی برای امور تجارتی بود و در آنجا پرده‌هایی که روی آنها نوشته شده بود «کار بصنا» و باکناف جهان فرستاده میشد و نیز فرش‌های نمد بعمل می‌آوردند و پشم ریزی آنجا شهرت داشت. دو قلعه مستحکم شهر را حراست مینمودند و مسجد نیکوی آن جلو دروازه شهر واقع بود و تارودخانه یک تیررس مسافت داشت. بقول مقدسی در رودخانه دجیل که رودخانه شهر بود هفت آسیاب در کشتی تعبیه گردیده بود. نزدیک بصنا شهر بیروت یا بیروذ واقع بود که از شوش یک روز راه فاصله داشت و شاید محل آن در باختر رود کرخه بوده است. یاقوت در قرن هفتم آنرا دیده و مقدسی گفته است شهر یست بزرگ دارای نخلستان‌های وسیع و چون داد و ستد در آنجا بسیار است به بصره کوچک موسوم است.

متوت یا متوت که قلعه‌ای مستحکم داشته نیز از شهرهای آن ناحیه و در نه فرسخ جنوب شوش میان اهواز و قرقوب واقع بوده است. و قرقوب، که پارچه‌های قلاب دوزی آن به قلابدوزی سوسنگرد معروف بود، شهر نسبتاً مهمی در نیمه راه شوش و طیب، از شهرهای عراق، بوده و تا شوش یک منزل و تا بصنا دو منزل فاصله داشته است. در این ولایت شهری دیگر موسوم به «دورراسبی» که محلش معلوم نیست، و شاید در شمال قرقوب بوده، قرار داشته است. یاقوت گوید میان طیب و جندی شاپور

۱ - اصطخری ۸۸، ۹۲، ۹۳، ابن حوقل ۱۷۴، مقدسی ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸، مستوفی ۱۹۰،

ابوالفداء ۳۱۱، یاقوت: جلد چهارم ۲۵۲، (در یاقوت اسم «کرخا» اشتهاً بصورت «کرجا» چاپ شده است).



است و زادگاه راسبی است که در سال ۳۰۱ و قات یافته و سالهای بسیار در زمان مقتدر خلیفه عباسی والی منطقه میان واسط تا شهر زور بوده است. راسبی به دارائی سرشار شهرت داشته و از وی مال هنگفتی باقی مانده که یاقوت فهرستی شگفت‌آمیز از آن نقل کرده است.<sup>۱</sup>

تقریباً در عرض جغرافیائی اهواز، نهرهایی که از حویزه (بفتح «حاء») یا حویزه صمغ حوز یا هوز که چنانکه گذشت نام ساکنین آن ایالت است) جاری میگردد به رود کرخه ملحق میشود. حمدالله مستوفی در قرن هشتم در باره حویزه گوید «شهری وسط است و گرمسیر و هوای او بهتر از دیگر شهرهای خوزستان حاصلش غله و پنبه و نیشکر بسیار است و درو قوم صابیان بسیارند». شهر «نهر تیرا» یا «نهر تیرین» در کنار رودخانه یا نهریست بهمین اسم که ظاهرآ یکی از شعبه‌های ساحل راست کرخه سفلی میباشد و در ولایت حویزه جاریست. این شهر بقاصله یک منزل در مغرب اهواز در راه واسط واقع بوده و بجهت بافتن پارچه‌های مخصوص شبیه پارچه‌های بغداد شهرت داشته است.

رود کرخه از طرف باختر جاری شده زیر اهواز به دجیل میریزد، ظاهرآ در آن قسمت عریض این رودخانه که قبلاً بآن اشاره شد و به نهر السدره معروف میباشد، و در سمت خاور پائین تر از این نقطه رودخانه دورق بآن ملحق میشود که در ساحل آن شهری بهمین نام واقع است و کرسی ولایت سرق است. این شهر را دورق الفرس، یعنی دورق ایران، میگویند دارای روستائی وسیع و بازاری بزرگ است که کالاهای فراوان در آنجا انبار میشود و کسانیکه بقصد حج از فارس و کرمان میآیند از آنجا میگذرند. دورق به ساختن پرده نیز شهرت دارد، مسجد آن در کنار بازار واقع است و در ساحل رودخانه آن دهات بسیار قرار دارد و در حوالی چشمه‌های آب گرم و گوگردی آن گوگرد زرد یافت میشود. در این چشمه‌ها بیماران شستشو می‌کنند و بهبودی می‌یابند. آب این چشمه‌ها از کوهی بیرون میآید و در دو استخر جمع میشود. در قرن

۱ - اصطخری ۱۷۱، ۱۷۵، ابن حوقل ۹۳، مقدسی ۴۰۵، ۴۰۸، یاقوت: جلد اول ۶۵۶

۷۸۶، جلد دوم ۶۱۶، جلد چهارم ۶۰، ۴۱۲، حافظ ابرو ۸۲ B، ابوالفداء ۳۱۳.

چهارم، بقول ابن مهلهل، هنوز در دورق ابنیه شگفت‌آمیزی از عهد ساسانیان و نیز آتشکده‌ای از آن زمان باقی بوده است. در این ولایت نزدیک دورق دو شهر وجود داشته یکی موسوم به میراقیان و دیگری میراثیان که مقدسی گوید اولی در کنار نهری است که جزرومد بدان می‌رسد و در روستای آن دهات بسیار و اراضی حاصلخیز وجود داشته و دومی مشتمل بر دو محله بوده و در هر محله مسجد جامع و بازار معموری قرار داشته است. در قرن چهارم بیشتر آبهای اراضی باتلاقی جنوب خوزستان بوسیله نهرهایی از دورق بسمت جنوب جریان یافته در نقطه باسیان به خلیج فارس میریخت. نزدیک باسیان جزیره دورقستان واقع بود که، بقول یاقوت و قزوینی، کشتی‌هایی که از هندوستان می‌آمدند در آنجا لنگر می‌انداختند و در میان آن جزیره قلعه‌ای بود که در زمان خلفاء زندانیان سیاسی از بغداد بآنجا تبعید میشدند. تا قرن هفتم هنوز قایقها میتوانستند از اینجا بسمت شمال بالا رفته از راه نهرها و ترعه‌هایی که در مشرق دجیل قرار دارند به عسکر مکرم بروند.<sup>۱</sup>

رودخانه دجیل در زیر اهواز بقدری پهن میگردد که جزرومد بآن میرسد و اینجا همان قسمت پائین رودخانه سدره است. در این مصب سوق بحر، شهری که در آنجا تا زمان مقتدر خلیفه عباسی در اواسط قرن چهارم باج‌های گزاف گرفته میشد، واقع بود. شهر سوق الاربعاء (چهارشنبه بازار) در مجاورت سوق بحر در مشرق دجیل و در ساحل رودخانه‌ای که شهر را بدو محله قسمت میکرد و آن دو محله را پبلی چوبی بهم متصل میساخت جای داشت. محله شرقی سوق الاربعاء آبادتر بود و مسجد جامع در آنجا قرار داشت و شهر جبا، که نیشکر فراوان و دهکده‌های بسیار داشت، نزدیک آن واقع بود. در رأس مصب پهن دجیل قلعه‌ای بود موسوم به حصن مهدی که مهدی خلیفه عباسی، پدر هارون الرشید، آنرا ساخته بود. این قلعه در چند میلی بالای نقطه‌ای

۱ - اصطخری ۹۳، ابن حوقل ۱۷۶، مقدسی ۴۰۷، ۴۱۲، یاقوت: جلد اول ۴۱۱، جلد

دوم ۳۷۱، ۶۱۸، ۶۲۰، مستوفی ۱۶۹، قزوینی: جلد دوم ۱۳۰، ۲۴۶. ظاهرآ دوشهر «نهر تیرا» و «مناذر» در دوره بنی امیه مواضع مهمی محسوب میشده‌اند زیرا هر دوشهر مزبور در فاصله سالهای

۹۰ و ۹۷ هجری (۷۰۹ - ۷۱۶ میلادی) مراکز ضرب سکه بوده‌اند.

که نهر عضدی بطرف باختر منشعب میشود و مصب دجیل را، در محل موسوم به بیان، به دجله کورمی پیوندد واقع بود.

اطراف این نهر شوره زارهای باتلاقی (سبخه) قرار داشت. (رجوع کنید بفصل سوم) رود دجیل در محل سلیمانان بخلیج فارس می ریزد و این نقطه محل خطرناکی برای کشتی رانی بود و برای رسیدن به اهواز، اگر کشتی‌ها از نهرهای مختلف عبور کرده از باسیان گذشته و از آنجا وارد رودخانه سدره میشدند سالم تر و بی خطر تر بود. حصن مهدی که محل صحیح آن درست معلوم نیست بطوریکه گفته شده در ملتقای چندین راه واقع و بر قسمت علیای دجیل جائیکه پهنای آن بیک فرسخ میرسیده مسلط بوده است، یعنی در مصب رودهای متعددی که از حویزه از شمال باختری می آیند و مصب نهر دورق که از خاور می آید.

از بالای این محل، رودخانه سدره که تا اهواز می رود آغاز میگردد و حصن مهدی تا اهواز بیست فرسخ فاصله داشت.<sup>۱</sup>

سه روز راه در مشرق اهواز شهر «رامهرمز» منسوب به هرمز نواده اردشیر بابکان واقع است که تا کنون بهمین نام معروف میباشد.

در قرن چهارم رامهرمز از حیث کرم ابریشم که در آنجا بعمل می آمد و ابریشمی که از آنجا صادر میگردد شهرت داشت و در آن شهر مسجدی با شکوه و بازارهایی معمور از بناهای عضدالدوله دیلمی واقع بود. مقدسی گوید بازارهای آن شهر که شامل دکانهای بزازی و عطر فروشی و حصیربافی بود درهائی داشت که هر شب بسته می شد، و هم او گوید آن شهر کتابخانه معروفی داشت که در آنجا تدریس میشد و آنرا نیز، مانند کتابخانه بصره، این سوار تأسیس کرده بود. رامهرمز از نهری آب میگرفت که از رودخانه طاب منشعب می گردید اما نهر مزبور غالباً در تابستان خشک می شد و بقول مقدسی مردم شهر شبها از کثرت پشه محتاج پشه بند بودند. بقول حمدالله مستوفی، اسم رامهرمز «بمروز رامنز شد» و تا زمان او هنوز رامهرمز شهری آباد بود، غله و پنبه فراوان داشت و در آن ولایت نیشکر هم میروید.

۱- ابن سراجیون ۳۰، قدامه ۱۹۴، اصطخری ۹۳، ۹۵، ابن حوقل ۱۷۲، ۱۷۶، مقدسی ۱۲،

۴۱۹، یاقوت: جلد اول ۱۸۵، جلد دوم ۱۲، جلد سوم ۱۹۳

شش فرسخی جنوب خاوری رامهرمز سر راه ارجان و نزدیک رودخانه طاب که مرز ایالت فارس است حومه یا ولایت «زط» واقع بود که آنرا جات نیز مینامند. طوائف زط از هند آمده بودند (و میگویند از اقوام کولی هستند). این ولایت از رودخانه طاب مشروب میگردد و در آنجا دو قریه آباد یکی زط و دیگری خابران وجود داشته است. آنطرف این دو شهر، دو منزل قبل از ارجان در مرز فارس بین ارجان و دورق، شهر کوچک آسک واقع بود که در آنجا بگفته اصطخری آتش فشان کوچکی وجود داشت. آسک دارای نخيلات بود و در آنجا دوشاب، یعنی شیرۀ انگور، بعمل می آمد و بخارج صادر میگردد. نزدیک آسک آثاری از دوره ساسانی دیده میشد که عبارت بود از ایوانی به ارتفاع صد ذراع که آنرا قباد پادشاه ساسانی بر فراز چشمه ای بنا کرده بود. در مشرق آسک چند میلی ارجان، در مغرب پلهائی که روی رودخانه طاب بسته شده بود شهر تجارتی سنبل در وسط ولایتی بهمین نام قرار داشت و در مرز ایالت فارس واقع بود.<sup>۱</sup>

ولایت لرد در مشرق و شمال شوشتر در امتداد رودخانه کارون علیا و شعب متعدّد آن واقع است. ولایتی که در خاور و جنوب کارون علیا (که در اینجا پیچ بزرگی خورده و به عقب بر میگردد، در محلی واقع در میان سرچشمه آن در کوههای باختر اصفهان و نقطه ای در شمال شوشتر که از آنجا بالاخره بسمت جنوب متوجه گردیده بخلیج فارس میریزد) قرار دارد را حمدالله مستوفی لر بزرگ نامیده و مجاور شولستان در مرز فارس است. کرسی لر بزرگ شهر ایدج بوده که «مال امیر» هم بان گفته اند. مقدسی در قرن چهارم آنرا یکی از بهترین شهرهای خوزستان شمرده است. این شهر در پای کوهها واقع بوده و در آنجا در مکانی موسوم به اسد آباد قصر حاکم قرار داشته است. در اینجا در زمستان برف بسیار می بارید و این برفها را انبار کرده در فصل تابستان برای فروش به اهواز می آوردند. مزارع آن از آب باران سیراب میگردد

۱- اصطخری ۹۲، ۹۳، ۹۴، ابن حوقل ۱۷۵، ۱۷۶، مقدسی ۴۰۷، ۴۱۳، یاقوت:

جلد اول ۶۱، مستوفی ۱۶۹

شگفت آور است که یاقوت (جلد دوم، ۷۹۱) زط را اشتهاً «رط» نوشته در حالی که از زط بخوبی اطلاع داشته و در تعریف «زط» (جلد دوم، ۹۳۰) گوید رودیست بنام این طائفه.

و در آنجا بهترین نوع پسته بعمل می‌آمد. ابن بطوطه که در آغاز قرن هشتم اینج را دیده‌گوید این شهر به مال امیر معروف است، و امروز هم آن را مال امیر گویند نه اینج.

اینج به پل سنگی بزرگی که در آن شهر روی کارون بسته بودند نیز معروف بود. پل مزبور را یاقوت یکی از عجائب جهان شمرده است. این پل که خرابه‌های آن هنوز دیده می‌شود بنام مادر اردشیر بابکان «خره زاد» نامیده می‌شد و دارای یک طاق بار تفاع صد و پنجاه ذراع از سطح آب بود.

دو فرسخ زیر شهر اینج گردابی بزرگ و سهمگین معروف به فم البواب (دهان دروازه‌بان) وجود داشت. این پل بزرگ را در قرن چهارم وزیر رکن الدوله دلمی مرمت کرد و کار آن دو سال طول کشید و سنگهای پل با ملاط سرب و طنابهای آهنین بهم پیوسته می‌شد و گویند یکصد و پنجاه هزار دینار (هفتاد و پنج هزار پوند) خرج مرمت آن شد. یاقوت گوید در حول و حوش اینج زمین لرزه بسیار حادث می‌شود و نیز معادن فراوان در آنجا وجود دارد و همچنین نوعی قلیا که عصاره‌اش برای درمان قرس سودمند است. همچنین یاقوت گوید آتشکده‌ای در آنجا وجود داشته که تا زمان هارون الرشید آتش آن روشن بوده است.

در دو جانب رودخانه، چهار فرسخی شمال باختری اینج، شهر کوچکی است موسوم به سوسن که عروج (یا عروح) هم نامیده می‌شود و اطراف آن شهر باغستانی است پر از انگور و نارنج و انج و لیمو. حمدالله مستوفی گوید «آبش گوارنده است زیرا تا کوه پر برف چهار فرسنگ است».

عروج یا سوسن بنام جابلق هم معروف بود و بگفته بعضی از مورخان این محل همان قصرشوش مذکور در سفر دانیال تورات است.<sup>۱</sup> پنجاه میلی خاورمال امیر در مرز فارس و نزدیک خاوری ترین شعبه رودخانه کارون شهر لرجان واقع است (لردگان یا لرکان که همه آنها از کلمه لرتر کیب یافته) که اصطخری آنرا کرسی

۱ - در سفر دانیال چنین آمده «بخواب دیدم که خواب میبینم در شوش قصری که در عیلام

است میباشم».

ولایت سردان (یا سردن) شمرده و شهر یست وسیع، واقع در میان باغات و بقول حمدالله مستوفی «انگور بسیار دارد» و چون در مرز فارس است غالباً آن را جزء فارس شمرده اند.<sup>۱</sup>

محصول عمده خوزستان شکر بود، زیرا نیشکر تقریباً در تمام خوزستان بعمل می‌آمد. مقدسی در قرن چهارم گوید شکر تمام ایران و بین النهرین و یمن محصول خوزستان است. هم او گوید در اهواز، کرسی خوزستان، یک نوع پارچه ابریشمی درست میکنند که زنان آنرا بمصرف لباس می‌رسانند. در شوشتر زری معروفی، موسوم به دیبا که در تمام دنیا شهرت داشت و همچنین زیلو و پارچه‌های لطیف تهیه می‌شد. از شوشتر میوه بسیار صادر میگردد و بخصوص دستنبوی آن شهرت داشت. ولایت شوش مخصوصاً سرزمین نیشکر بود و شکر بمقدار زیاد از آنجا بخارج فرستاده می‌شد. همچنین پارچه‌های ابریشمی و نخ در آنجا تهیه میگردد. در عسکر مکرّم از ابریشم خام مقنعه و دستمال و پارچه می‌ساختند و بالاخره بصنای حیث پرده‌های خوب و قرقوب از جهت فرش‌های نمود، و نهر تیرا به تهیه نقاب صورت معروف بود.<sup>۲</sup>

در خوزستان تمام رودها و نهرها قابل قایق‌رانی بود و حمل و نقل میان بیشتر شهرهای این ایالت از طریق رودها و نهرهای مزبور صورت میگرفت. اهواز مرکز راهها بود و مسافری که از بصره به اهواز می‌آمد یا از راه نهر عضدی سفر میکرد و یا از خشکی از راه زمینهای باتلاقی (سبخه) از عسکر ابو جعفر روبروی ابله به حصن مهدی و از آنجا به سوق الاربعاء و بالاخره به اهواز می‌رفت.<sup>۳</sup>

مسافت‌های بین شهرهای خوزستان را اصطخری و مقدسی بتفصیل ذکر کرده‌اند. از اهواز راهی بود که در جهت مغرب به نهر تیرا و از آنجا به واسط در عراق میرفت. راه شمالی، از کرسی ایالت خوزستان، از عسکر مکرّم عبور میکرد و به

۱ - اصطخری ۱۰۳، ۱۲۶، ابن حوقل ۱۸۲، ۱۹۷، مقدسی ۴۱۴، قزوینی: جلد دوم

۲۰۱، یاقوت: جلد اول ۴۱۶، جلد چهارم ۱۸۹، مستوفی ۱۵۱، ابن بطوطه: جلد دوم ۲۹

برای «شوشن» رجوع کنید به مقالات سرهنری لایارد، Sir H. Layard و سرهنری رولنسون

Sir H.C. Rawlinson در J. R. G. S. سال ۱۸۳۹ صفحه ۸۳ و سال ۱۸۴۲ صفحه ۱۰۳

۲ - مقدسی ۴۱۶ - ۳ - قدامه ۱۹۴، مقدسی ۱۳۵

شوشتر میرسید و از آنجا از جندی شاپور و شوش بسمت باختر متوجه گردیده به طیب میرفت ، و از آنجا راه دیگری بود که به واسط می پیوست .

از جندی شاپور ، بقول مقدسی ، راهی بود که از کوههای لر گذشته به گلپایگان در ایالت جبال و شمال باختری اصفهان میرسید ، از عسکر مکرم راه دیگری بود ( و این راه را قدامه و دیگران ذکر کرده اند ) که در جهت خاور به ایذج میرفت ، سپس از ایالت جبال عبور نموده با اصفهان منتهی می شد<sup>۱</sup> .  
در راه مرز دوراه بهم میرسیدند : یکی از عسکر مکرم و دیگری از اهواز .

این دو راه از راه مرز بطرف خاور رفته در حوالی رودخانه طاب پشت ارجان به مرز فارس منتهی می شدند . قدامه و نویسندگان دیگر این دوراه را ذکر نموده گفته اند که این دو راه قسمتی از شاهراه بصره به شیراز است . اصطخری راه دیگری ذکر کرده که بیشتر آن از طریق آب است و از حصن مهدی آغاز شده از ماسیان در ساحل گذشته به دورق می رفت و از آنجا به آشک و بالاخره به ارجان منتهی می شد . مقدسی منزلگاهها را از شمال راه مرز تا ایذج ذکر کرده ، وی همچنین راهی که از راه مرز شروع شده از کوههای لر گذشته و به اصفهان میرسید و راه دیگری که از صحرای لر ( شمال دزفول ) گذشته به شاپور خواست و کرج ابودلف می رسید را وصف کرده و فواصل این راهها را بر حسب منزلگاهها ذکر کرده است ، ولی امروز پیدا کردن محل آن منزلگاهها اگر محال نباشد لا اقل بسیار دشوار است . مقدسی راه شمالی سومی هم ذکر کرده که از میان کوهها گذشته هفت روزه از ارجان به سمیرم ( در فارس ) در جنوب اصفهان میرسید و در امتداد مرز خوزستان و فارس سیر میکرد<sup>۲</sup> .

### فصل هفدهم

#### فارس

تقسیم ایالت فارس به پنج کوره یا ولایت - ولایت اردشیر خره - شیراز - دریاچه ماملویه - رودسکان - جویم - دریاچه دشت ارژن - کوار - خیر و سکان - کارزین و ولایت قباد خره - جهرم - جویم ابواحمد - ماندستان - ایراهستان - چور یا فیروز آباد - ولایات ساحلی فارس - جزیره قیس - سیراف - نجیرم - توج - غندیجان - خارك و دیگر جزائر خلیج فارس

ایالت فارس موطن پادشاهان هخامنشی و مرکز دولت آنهاست . یونانیان این ایالت را بنام پرسیس<sup>۱</sup> می شناختند و این کلمه را که فقط اسم آن ایالت بود اشتباهاً بر تمام ایران اطلاق میکردند و این اشتباه یونانیان تا کنون در تمام اروپا باقی و شایع است و ما اروپائیان تمام مملکت ایران را بنام Persia که مشتق از همان Persis است میخوانیم ، در صورتیکه خود ایرانیان مملکت خود را ایران مینامند و فارس که همان پرسیس قدیم باشد فقط یکی از ایالتهای جنوبی ایران است .

اعراب تقسیم ایالت فارس را به پنج ولایت بزرگ ، که هر کدام یک کوره نامیده میشد ، از پادشاهان ساسانی بارت بردند و این تقسیم که مناسب است در بیان اوضاع آن ایالت مأخذ بحث ما نیز واقع شود تا زمان هجوم مغول باقی و برقرار بود . پنج کوره ای که گفتیم از این قرار است : اول کوره اردشیر خره که شیراز کرسی آن کوره و هم مرکز ایالت بود ، دوم کوره شاپور خره که کرسی آن شهر شاپور

۱ - اصطخری ۹۶ ، ابن حوقل ۱۷۸ ، مقدسی ۴۱۸ - ۴۲۰ ، ابن رسته ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، قدامه ۱۹۷

۲ - قدامه ۱۹۴ ، ابن رسته ۱۸۸ ، اصطخری ۹۵ ، ابن حوقل ۱۷۷ ، مقدسی ۴۰۱ ، ۴۲۰

بود، سوم ارجان که شهری بهمین نام کرسی آن بود، چهارم اصطخر که شهر قدیمی پرس پلپس<sup>۱</sup> پایتخت فارس در عهد ساسانیان کرسی آن بود و بالاخره کوره دارا بجزر که شهری بهمین نام کرسی آن بود.

این نکته را نیز باید در نظر داشت که در دوره خلفاء شهر یزد ولایت آن و همچنین ولایت رودان (بین «انار» جدید و بهرام آباد) قسمتی از کوره اصطخر و جزء ایالت فارس محسوب میشد، ولی بعد از هجوم مغول یزد جزء استان جبال گردید و امروز جزء ایالت کرمان است، و همچنین است و وضع ولایت سابق رودان. در زبان فارسی قدیم کلمه «خره» بمعنی «روشنی» است، و بنابراین، ایالات اردشیر خره و شاپور خره بیاد بود و به افتخار اردشیر مؤسس سلسله ساسانی و پسرش شاپور، که یونانیان او را ساپور مینامیدند، نامگذاری شده بود. جغرافی نویسان عرب فارس را بدو منطقه قسمت میکردند: منطقه گرم که آنرا «جروم» و منطقه سرد که آنرا «صروود» میخواندند و این دو منطقه را خطی فرضی که از خاور و باختر امتداد داشت از یکدیگر جدا میساخت و امروز هم مشاهده میشود که هنوز این تقسیم میان زمین های پست نزدیک بسواحل و ارتفاعات آنسوی معابر، یعنی کتل ها، برقرار است و مناطق مزبور را بترتیب گرمسیر و سردسیر می نامند. حمدالله مستوفی هم این دو اصطلاح را بکار برده است. شهر شیراز کرسی فارس را اعراب بنیان گذاردند. مسلمانان در زمان خلافت عمر بن - خطاب هنگام محاصره اصطخر محل شیراز را اردوگاه خویش قرار داده بودند. ظاهراً شیراز از این جهت حائز اهمیت گردید، که بقول مقدسی، در وسط بلاد جای داشت و گفته می شد که فاصله آن تا مرزهای ایالت در امتداد هر یک از جهات چهارگانه اصلی شصت فرسخ و در امتداد هر یک از زوایای چهارگانه هشتاد فرسخ بود.<sup>۲</sup>

تاریخ نویسان نقل کرده اند که شیراز را محمد، برادر یاسر عم حجاج والی معروف عراق در زمان خلفای اموی، در سال ۶۴ هجری بنیان نهاد و بتدریج

۱ - Persepolis - ۲. تنها مقدسی (ص ۴۲۱) است که فارس را بجای پنج کوره به شش کوره تقسیم کرده باین ترتیب که ناحیه اطراف شیراز را یک کوره جداگانه و مستقل شمرده است.

اصطخری ۱۳۵، ۹۷، بلاذری ۳۸۶، مقدسی ۴۴۷.

بروسعت آن افزوده شد تا در نیمه دوم قرن سوم که صفاریان آنرا مرکز دولت نیم - مستقل خود قرار دادند بصورت شهر بزرگی درآمد. در قرن چهارم شیراز قریب یک فرسخ وسعت داشت و دارای بازارهایی تنگ ولی پر جمعیت بود و هشت دروازه داشت باین شرح: دروازه اصطخر، دروازه شوشتر، دروازه بند آستانه، دروازه غسان، دروازه سلم، دروازه کوار، دروازه مندر و دروازه مهنر. قناتی که از جوین، دهکده ای در پنج فرسخی شمال باختری شیراز، جاری میشد شهر را مشروب میساخت. عضدالدوله دیلمی در آن شهر قصری بنا کرده بود و بقول فارسانه ابن بلخی در زمان وی «بیمارستان عضدی هست اما بخلل شده است و دارالکتب نیکو هست و انقدر کی آبادان ماندست».

در نیم فرسخی جنوب شیراز عضدالدوله دیلمی ملقب به «فنا خسرو» قصر دیگری برای خویش ساخت و بگرد آن شهری بنا کرد که بنام او به «کرد فنا خسرو» موسوم گردید و در گرد قصر خویش باغستانی، که اموال بسیار برای آن صرف شد و وسعت آن بیک فرسخ میرسید غرس، کرد. در خانه های «کرد فنا خسرو» پشم بافان و خزدوزان و دیگر پیشه ورانی که سلاطین آل بویه آنها را از اکناف بلاد به فارس آورده بودند مسکن داشتند. هر سال در آن شهر جشنی برپا می شد. و این، شهر یعنی کرد فنا خسرو، چندی هم مرکز ضرابخانه بود، اما عزت و سر بلندی آن دولت مستعجل بود و پس از مرگ عضدالدوله، بانی آن، قبل از پایان قرن چهارم روی بخرابی گذارد و حومه آن به سوق الامیر (بازار امیر) معروف شد. اجاره بهای دکانهای کرد فنا خسرو سالی به بیست هزار دینار (ده هزار پوند) میرسید.

نخستین کسی که باروی شیراز را ساخت و آنرا مستحکم کرد صمصام الدوله پسر عضدالدوله یا سلطان الدوله پسرزاده عضدالدوله بود. طول این بارو دوازده هزار ذراع بود و یازده دروازه یا بیشتر داشت. در نیمه قرن هشتم که آن بارو خراب شد محمود شاه انجو رقیب سلاطین آل مظفر آن را مرمت کرد و برجهای آجری بر آن افزود. شیراز، زمانیکه حمدالله مستوفی آن را دیده است، هفده محله و نه دروازه داشت. و این دروازه ها عبارت بودند از دروازه دارک (یادراک موسی) منسوب به کوهی

در دوفرسخی شیراز که در آنجا برف را در چاهها انبار کرده در فصل تابستان به شیراز می‌آوردند، دروازه بیضاء، دروازه کازرون، دروازه سلم، دروازه قبا (که در بعضی از نسخه‌ها بصورت «فنا» و «قنا» نوشته شده) دروازه نو، دروازه دولت و بالاخره دروازه سعادت. حمدالله مستوفی پس از شمردن این دروازه‌ها گوید «شهر در غایت خوش است اما کوچجه‌هایش جهت آنکه اکنون در مبرز ساختن مقصرند پرچر کین میباشد و مردم متمیز را در آن کوچجه‌ها تردد متعذر است و هوایش معتدل است و پیوسته همه کاری در توان کرد و اکثر اوقات روی بازارش از ریاحین خالی نبود آتش از قنواتست و بهترین آن کاریز رکناباد است که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی اخراج کرده و بزرگتر قنات قنات بندر که به کت سعدی شهور است و هرگز عمارت محتاج نمیشود و در بهار سیلاب از کوه دراک می‌آید و بر ظاهر شهر میگذرد و بیجیره ماهر بویه می‌رود».

شیراز سه مسجد داشت: اول جامع عتیق که آنرا عمرو بن لیث صفار در نیمه دوم قرن سوم ساخته بود و حمدالله مستوفی درباره آن گوید «آن مقام هرگز از ولی خالی نبوده و بین المحراب والمبردعا را اجابت بود». دوم مسجد نو که آنرا اتابک سعد بن زنگی سلغری در نیمه دوم قرن ششم بنا کرد، سوم مسجد سنقر که بقول حمدالله مستوفی واقع بود «در خرگاه سر تراشان به اتابک سنقر بن مودود سلغری منسوبست» که اولین اتابک سلغریان باشد. در زمان این مورخ بیمارستان عضد هنوز دائر بود و مزار امامزاده احمد و امامزاده سید میر محمد دو پسر حضرت امام موسی کاظم، ع، سرآمد مزارات متبر که بوده‌اند. ابن بطوطه، همزمان حمدالله مستوفی، درباره جامع عتیق آن گوید: در شمال آن دروازه ایست موسوم به دروازه حسن. وی از مزار امامزاده احمد که در آنجا مدرسه‌ای بوده است نیز سخن رانده و از پنج نهری که در شهر میگذرد تمجید کرده، که یکی از آنها نهر رکناباد است که از چشمه‌ای در پای کوهی موسوم به قلعه کوچک بر می‌خاسته و حوالی آن بوستانی دلکش بوده است و قبر سعدی شیرازی متوفی، بسال ۶۹۱ یعنی نیم قرن پیش از ورود ابن بطوطه به شیراز، در آغوش آن بوستان جای داشته است. سعدی در دربار

ابوبکر بن اتابک سعد، بانی مسجد نو، مقامی بزرگ داشته است. در بوستانی که قبر سعدی در آن جای داشت و مردم بسیار زیارت آن می‌شناقتند حوضهای مرمی زیبایی برای رختشویی واقع بود که آنها را سعدی در کنار جوی رکن آباد ساخته بود.

در پایان قرن هشتم شیراز خوشبختانه از محاصره امیر تیمور که در جنگ پاتیله در جلگه بیرون شهر آل مظفر را شکست داد نجات یافت و بگفته شرف‌الدین علی یزدی به آن شهر صدمه مهمی وارد نشد زیرا امیر تیمور در باغ تخت قراچه بیرون دروازه سلم و دروازه سعادت که بطرف یزد باز می‌شدند اردو زد. همان مورخ نقل میکند که در آن زمان هشت دروازه دیگر شیراز بسته بود، وی همچنین از کوه قلعه سرخ که محل آن معلوم نیست نام میبرد. از جمله قلعه‌های مشهور نزدیک شیراز، حمدالله مستوفی قلعه تیز را نام برده که «بر سه فرسنگی شیراز است بطرف جنوب مایل بمشرق بر کوهی است که با هیچ کوه پیوسته نیست و بر آنجا چشمه مختصری است و در پای آن قلعه چشمه دیگر هست و در حوالی آن قلعه یک روزه راه آبادانی و علف چهارپای نیست و بدین سبب آنرا محصور نمیتوان کرد»<sup>۱</sup>

شیراز در کنار رود بزرگی قرار ندارد و چنانکه گفته شد نهرهای آن بسمت خاور جریان یافته و به دریاچه‌ای که در صحرای چند فرسخی شیراز است فرو می‌روند. اصطخری این دریاچه را «جنکان» نامیده و ابوالفداء و ابن بطوطه آنرا «جمکان» نوشته‌اند. در فارسنامه ابن بلخی و جغرافیای حمدالله مستوفی ماهر بویه نوشته شده و اکنون آنرا دریاچه «ماهلو» گویند. و آب آن شور است و از کنارهایش نمک بر میدارند و به شیراز می‌برند. ماهی در آن دریاچه بسیار صید میشود و طول آن دوازده فرسخ است. در سواحل جنوبی آن دهات کهرجان و در جنوب شرقی آن شهر «خورستان» که آن را

۱ - قرائت اسم «تیز» درست معلوم نیست و در نسخ خطی مختلف (نزهة القلوب) حمدالله مستوفی بصورت‌های گوناگون: تیر، تیر، پیر، پیر، تیسیر، تیسیر نوشته شده است. اصطخری ۱۲۴، مقدسی ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، فارسنامه ابن بلخی ۸۷۱، B، یاقوت: جلد سوم ۳۴۹، جلد چهارم ۲۵۸، مستوفی ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۹، ۲۰۳، ابن بطوطه: جلد دوم ۵۳، ۷۷، ۸۷، شرف الدین علی یزدی: جلد اول ۴۳۷، ۵۹۴، ۶۰۹، ۶۱۳. باغ تخت قراچه منسوب به اتابک قراچه است که پس از مردن اتابک چاویی در سال ۵۱۰ (۱۱۱۶ میلادی) حاکم فارس گردید و این باغ همانست که امروز به تخت قجر معروفست.

سروستان هم می‌نامند واقع است. سروستان هم نخیلیات دارد هم گندم، جایی است حاصلخیز که محصول بلاد گرمسیر و سردسیر هر دو را داراست. کوبینجان، چنانکه در فارسنامه ابن بلخی و کتاب حمدالله مستوفی ذکر گردیده است، شهرچه‌ای بوده نزدیک سروستان.<sup>۱</sup>

طویل‌ترین رودخانه‌های فارس نهرسکان است که از سی‌میلی شمال غربی شیراز برمیخیزد و در جهت منحرفی بسمت جنوب شرقی بیش از صد و پنجاه میل می‌پیماید سپس پیچ بزرگی خورده بسمت مغرب جاری می‌شود و با پیچ و خم زیادی یکصد و پنجاه میل دیگر نیز طی طریق می‌کند و بالاخره پس از آنکه آبهای رودخانه فیروز آباد از شمال بان ملحق می‌گردد بمسافت کمی در جنوب نجیرم بدریا میریزد.<sup>۲</sup> اصطخری گوید اسم سکان از قریه سک مأخوذ شده که در مغرب پیچ بزرگ رودسکان و نزدیک آن واقع است، ولی مؤلفان دیگر آنرا بصورت‌های «ستجان» و «تکان» و «سیکان» نوشته‌اند و حمدالله مستوفی آنرا «زکان» یا «ژکان» ضبط کرده است. مؤلف فارسنامه بعد از او گفته است که سرچشمه آن رود در ولایت ماصرم است و اصطخری گوید از رستاق رویحان، یعنی صحرای جنوب جویم و خلار، برمیخیزد.

جویم<sup>۳</sup> و خلار دو قریه مهم‌اند که اولی در پنج فرسخی و دومی در نه فرسخی شیراز سر راه نوبنجان در شمال دشت ارژن واقعست. از حوالی جویم، چنانکه هم اکنون گفتیم، یکی از رودخانه‌های شیراز سرچشمه می‌گرفت. بگفته حمدالله مستوفی در باره خلار «سنگ آسیا از اکثر ولایات فارس از آنجا برند و ایشانرا غیر از آن

۱ - ابن خردادبه ۵۲، اصطخری ۱۲۲، ۱۳۱، مقدسی ۴۲۲، ۴۵۵، فارسنامه ۷۳ A، ۸۰ B، مستوفی ۱۷۲، ۲۲۶، ابوالفداء ۴۳، ابن بطوطه: جلد دوم ۶۱، یاقوت: جلد دوم ۱۹۳. در معجم البلدان یاقوت بجای «جنکان» بر اثر اشتباه نسخ «سیکان» نوشته شده است.

۲ - قسمت بالای این رود موسوم است به «قره آغاج» که در ترکی بمعنی سیاه درخت است و قسمت پائین آن را رود «مند» می‌گویند. شاید رودسکان همان رود Sitakus باشد که نیرخس Nearehus آنرا ذکر نموده. رجوع کنید بمقاله کلنل Ross در R. G. S. J سال ۱۸۸۳ صفحه ۷۱۲.

۳ - جویم را بصورت جوین هم نوشته‌اند که همان قریه گوین کنونی است. اصطخری ۱۲۰، ۱۲۲، ابن خردادبه ۴۴، فارسنامه ۷۷ B، ۷۹ B، ۸۰ B، ۸۱ A، یاقوت: جلد دوم ۴۵۷، مستوفی

۱۷۷، ۱۷۹، ۲۱۴، ۲۲۶

حاصلی نیست عجب آنکه ایشان از کم آبی آسیا ندارند و بجهت آرد کردن بدیگر مواضع روند. «عسل خلار نیز بمقدار فراوان صادر می‌گردید. دشت ارژن (بمعنی دشت بادام تلخ) از جهت مرغزارهای خوب شهرت داشت و دریاچه دشت ارژن که در موسم بهار ده فرسنگ وسعت می‌یافت آبش شیرین بود و گاهی در تابستان خشک می‌شد. بگفته اصطخری از این دریاچه ماهی فراوان بدست می‌آمد و حمدالله مستوفی گوید «و در آن حدود بیشه‌ای است و دروشیران شرز به‌شد».

رود سکان در ده فرسخی جنوب شیراز از شهر گوار یا کوار که در ساحل چپ آن واقع است می‌گذرد و بگفته مستوفی «بهن بن اسفندیار بر آن آب رودبندی بسته تا آب بالا آمد و دبه‌های آن مزروع گشت و درو (یعنی کوار) غله و سیوه بسیار باشد و اکثر حوائج نیز از آنجا آورند و از سیوه‌هایش انار و بادام نیکو بود و در آن حدود نخجیر فراوان بود». آن سوی کوار، باز در ساحل چپ رودسکان، شهر «خبر» واقع است که قبر سعید برادر حسن بصری فقیه مشهور در آن شهر قرار دارد. حمدالله مستوفی گوید «خبر شهری وسط است بزرگتر از کوار... قلعه‌ای محکم دارد و آنرا تیز خدای خوانند» و جای دیگر گوید «قلعه تیز خدای بخبر است بر کوهی در غایت بلندی و بدین سبب آنرا بدین نام خوانند». زیر «خبر» رود سکان بسمت جنوب می‌پیچد و با مجرای پر پیچ و خمی از ناحیه سیمکان می‌گذرد. شهر سیمکان نزدیک ساحل رود سکان در ملتقای شعبه بزرگی که از دارا بجرد در مشرق فرود می‌آید واقع است.<sup>۱</sup> بگفته حمدالله مستوفی «سیمکان شهری خوش بوده است و از عجائب دنیا زیرا که در میان او رودی می‌گذرد و بر آن رود پلی ساخته‌اند طرف بالای پل سرد سیر است و درختان جوز (بادام) و چنار و امثال آن و طرف زیر پل گرمسیر است و درختان نارنج و ترنج و مانند آن و شراب انگوری آنجا چنانست که تا دو سه چندان آب بر آن نهند نتوان خورد و مردم آنجا مسکین و زارع باشند».

۱ - اصطخری ۱۰۵، ۱۲۰، فارسنامه ۷۱ B، ۷۲ A، ۸۱ A، ۸۳ A، ۸۶ A، یاقوت:

جلد دوم ۳۹۹، مستوفی ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۹. این ناحیه را امروز سیمگون می‌نامند و در بیشتر نقشه‌ها اشتباهاً بصورت «اکون» نوشته‌اند. رجوع کنید به کتاب «شماه در ایران» از استاک E. Stack جلد دوم صفحه ۲۳۲.

به اندك مسافتی از سیمکان دهکده بزرگ هیرک از توابع آن واقع است. نزدیک ساحل راست رود سکان و در جنوب ولایت سیمکان سه شهر کارزین و قیرو «ابرز» که ولایت آنها بنام قباد خره بیادگار قباد پادشاه ساسانی خوانده میشد واقع بود. اصطخری کارزین را باندازه یک سوم اصطخر شمرده گوید قلعه بلندی دارد که از رود سکان آب به آن قلعه می برند و بلندی آن چنانست که قلعه‌های چند دیگر را که از آن مسافت بسیار دارند میتوان دید<sup>۱</sup>. شهر جهرم یا جهرم (بفتح یاضم «ر») که گاهی جزء ولایت دارا بجرد شمرده میشود در جنوب سیمکان و مشرق کارزین واقع است و زمین حول وحوش آن خرم و حاصلخیز و قلعه عظیم آن که تا شهر پنج فرسخ فاصله دارد و آنرا قلعه خورشه گویند معروف میباشد. این قلعه را خواجه نظام الملک وزیر مشهور سلجوقیان تجدید و تعمیر کرد و بانی اصلی آن خورشه عامل جهرم در زمان خلفای اموی بود<sup>۲</sup>. در جنوب خاوری جهرم شهر جویم ابواحمد است ( و از این جهت نام ابواحمد را به آن اضافه میکنند تا با آن جویم که در قسمت علیای رود سکان است اشتباه نشود ، رجوع کنید به صفحه ۲۷۲ ) مقدسی گوید این شهر در کنار رود خانه کوچکی است، اطراف آن نخلستان است و میان مسجد و بازار کوچهای دراز واقعست. ولایتی که در جنوب باختری آن قرار دارد ایراهستان نامیده میشود و نزدیک شهر قلعه بلندی است موسوم به قلعه سمیران یا شمیران که حمدالله مستوفی در باره آن گوید « اهل آنجا سلاح ورز باشند پیاده رو و دزد و راهزن ». حول وحوش آنجا مرغزارها و چراگاههای معروفی وجود داشته و بهترین آنها در اراضی بین جویم و کناره رود سکان واقع بوده است، در این ناحیه استخرهای آب را کد بسیار بوده و در بیشه‌های آن شیر زندگی می کرده . شهر کاریان ، با قلعه مستحکم مشرف بر آن ، در یک منزلی

۱ - اصطخری ۱۲۲، مقدسی ۴۲۲، فارسانه A ۷۲ ، A ۷۳ ، B ۸۲ ، A ۸۳ ، مستوفی ۱۲۷ .  
۱۷۹ از فارسانه (ورقه A ۷۸ ) و نزهة القلوب (صفحه ۱۱۷) چنین برمیآید که کوره دیگری جز این کوره موجود بوده بنام کوره قبادخره که در کنار رودخانه طاب بالای ارجان قرار داشته است.

۲ - اصطخری ۱۰۷ ، فارسانه A ۶۹ ، B ۸۲ ، مستوفی ۱۷۵ ، ۱۷۹ . نام این قلعه در نسخ مختلف به شکلهای خورشه ، خورشه ، خرشد و خرشر آمده ولی جغرافی نویسان قدیم عرب از آن اسم نبرده اند .

باختری جویم واقع بود و آتشکده‌ای داشت که آتش مقدس از دیر زمان در آنجا نگاه داشته میشد، و آنرا روحانیون زردشتی باتشکده‌های دیگر جهان میبردند . قلعه آن بر فراز کوهی جای داشت و قابل تسخیر نبود . در باختر کاریان نزدیک خمیدگی رود سکان بطرف مغرب شهر لاغر قرار داشت که حمدالله مستوفی در قرن هشتم آنرا شهری بالنسبه مهم دانسته و منزلگاهی در راه کاروانی شیراز به جزیره قیس بوده است . نام لاغر ضمن بحث از کمرجان ( یا کمرجان ) نیز آمده ولی اکنون در نقشه‌ها اسمی از این موضع اخیر نیست . بین لاغر و ساحل دریا و در امتداد ساحل راست و شمال رود سکان صحرای ماندستان نیمه راه نجیرم و پوشکانان واقع است و بگفته حمدالله مستوفی « ماندستان بیابانی است سی فرسنگ بر ساحل دریا و در آنجا دیر هاست و هیچ آب روان و کاریز ندارد و حاصلش جز غله و پنبه دیمی نبود اما اگر آذرمه و دیمه که آخر خریف و اول شتا بود باران باشد یک من تخم کما بیش هزار من ریع دهد و اگر این دو ماه بارندگی نبود چندین ریع نتواند داد بلکه بزبان رود »<sup>۱</sup>.

کلمه ماندستان که در قرون وسطی نام این صحرا بوده است بدون تردید در کلمه « مند » که اسم قسمت سفلی رود سکان است، بجایمانده. در نیمه راه میان لاغر و دریانهر بزرگی موسوم به رودخانه فیروزآباد از سمت شمال به این رودخانه ملحق میگردد. شهر فیروزآباد را در زمان قدیم جور مینامیدند و در زمان ساسانیان ( بجای شیراز کنونی ) شهر عمده کوره اردشیر خره بوده است. اصطخری گوید در جای این شهر آبی را کد بود مانند دریاچه ، اردشیر بابکان فرمان داد آب آنرا با حفرنهرهایی خشکانند و در آن مکان شهر جور را ساختند. در وسط شهر تا قرن چهارم و بعد از آن عمارتی وجود داشت موسوم به طربال که در زبان فارسی بمعنی ایوان است و این ایوان بر فراز تلی ساخته شده بود. شهر گور در آنزمان باندازه شهر اصطخر وسعت داشته و گرد آن خندقی و باروئی بوده با چهار دروازه که دروازه شمالی را دروازه هرمز و جنوبی را دروازه اردشیر و شرقی را دروازه مهر و غربی را دروازه بهرام

۱ - اصطخری ۱۱۷، مقدسی ۴۲۷ ، ۴۲۸ ، فارسانه B ۶۹ ، B ۷۳ ، B ۸۲ ، B ۸۶ ، مستوفی ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۵ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، جهان نما ۲۶۸ ، قزوینی : جلد دوم ۱۶۲ .



می‌نامیدند و چون عضدالدوله می‌خواست به آن شهر رود کراهت داشت که گفته شود عضدالدوله به گور می‌رود، از اینجهت نام آنرا تغییر داد و فیروزآباد نامید که هنوز هم باین نام خوانده میشود. مقدسی که این حکایت را آورده از میدان بزرگ شهر و از باغهای گل سرخ فیروزآباد یاد نموده گوید شهری بسیار نیکوست و انسان از هر دروازه شهر که بیرون رود تا یک فرسخ در باغ و عمارت راه می‌پیماید، آب شهر از کوهی نزدیک می‌آید و از ظرفی مسین که سوراخ تنگ دارد آبی بسیار تند خارج می‌شود. در چهار فرسخی شهر بقول جغرافی نویسان ایرانی قلعه مستحکمی وجود داشته موسوم به قلعه سهاده یا شهاره. اصطخری رودخانه فیروزآباد را نهر تیزره نامیده ولی فارسنامه ابن بلخی و حمدالله مستوفی آنرا رودخانه برازه (یا براره) نامیده‌اند که از ولایت خنیفغان برمیخیزد و گویند زمانی که اسکندر مقدونی شهر گور را محاصره کرد مجرای آن رودخانه را تغییر داد و هرچه آبادی در اطراف شهر بود غرق شد و دریاچه‌ای تشکیل یافت که بعدها در زمان اردشیر بابکان به تدبیر برازه حکیم آب آن را خشکانیدند و چون حکیم مزبور بوسیله نهری آب رودخانه را بشهر آورد از این جهت آن نهر بنام وی موسوم گردید. قزوینی گوید در فیروزآباد آتشکده‌ای معروف وجود دارد، وی همچنین از چاه عجیبی که جلو دروازه شهر واقع بوده و آب بسیار نندی خود بخود از آن بیرون می‌آمده یاد کرده و از گل سرخ گوری هم که بهترین گل سرخ‌ها بوده و در همه جا شهرت داشته نام برده است. در شمال فیروزآباد چنانکه گفتیم ولایت خنیفغان یا خنیفتان که ایرانیان آنرا خنفتگان می‌گفتند واقع بود در میان کوهها قریه بزرگی بهمین اسم قرارداد داشت که راهی سنگلاخ و دشوار از آنجا به فیروزآباد میرفت.<sup>۱</sup>

قسمتهای ساحلی کوره اردشیره خره راسیف، یعنی کناره، می‌گفتند و ایالت مزبور در ساحل خلیج فارس سه سیف داشت که همه آنها در منطقه گرسیر واقع بود. یکی سیف عماره در خاور جزیره قیس و دیگر سیف زهیر در ساحل جنوبی ایراهستان

۱ - اصطخری ۱۰۵ ، ۱۲۱ ، ۱۲۳ ، مقدسی ۴۳۲ ، فارسنامه A ۷۰ ، B ۷۲ ، B ۷۹ ، ۸۲

A ، مستوفی ۱۷۲ ، ۱۷۹ ، ۲۱۹ ، قزوینی : جلد دوم ۱۲۱.

وحوالی سیراف و بالاخره سیف مظفر در شمال نجیرم. عماره وزهیر و مظفر سه عشره عرب بودند که از آنطرف خلیج فارس به سواحل شمالی آن کوچ کرده و در این قسمت فارس مسکن گزیده بودند. سیف عماره در قرن چهارم قلعه‌ای داشت مشرف بر دریا که هیچکس نمیتوانست بر آن بالا رود و آنرا قلعه دیکدان یا دیکپایه می‌گفتند و به حصن ابن عماره نیز معروف بود و در کنار آن بیست کشتی میتوانست پهلو بگیرد. ورود به این قلعه فقط بوسیله چنگک‌هایی که بدیوار آن نصب میکردند امکان داشت. به مسافت اندکی در مغرب آن جزیره قیس که بفارسی کیش گفته میشود واقع است. این بندر در قرن ششم پس از خراب شدن سیراف، که عنقریب بدگر آن خواهیم پرداخت، بندر تجارتهی خلیج فارس گردید. در جزیره کیش شهری ساخته شده بود که باروئی مستحکم داشت و آب آن از برکه‌های متعدد حاصل می‌شد و در نزدیکی ساحل محلی برای صید مروارید بود. این جزیره لنگرگاه کشتیهای بلاد هند و عرب بود و نخلستانی بزرگ داشت. قزوینی در باره گرمای آنجا گوید در تابستان مانند حمامی است بسیار گرم و مرطوب، ولی با این وصف قیس شهری پرجمعیت و آباد بود. فاصله جزیره از ساحل چهار فرسخ است و در ساحل مقابل لنگرگاه «هزو» واقع بود و در قرن هفتم جاده کاروانی شیراز به لاغر تا آنجا امتداد داشت. هزو در زمانیکه یاقوت آنرا دیده خراب بوده است ولی در قرن چهارم قلعه مستحکمی بود متعلق به آل بویه که زندانیان سیاسی را بآنجا میفرستادند. نزدیک شهر دهکده ساویه واقع بوده است (که آنرا در نسخه‌های مختلف بصورت‌های «تابه» «تانه» هم نوشته‌اند و تلفظ صحیح آن معلوم نیست)<sup>۱</sup>. در باختر سیف عماره و در امتداد

۱ - اصطخری ۱۱۶ ، ۱۴۰ ، ابن‌حوقل ۱۸۸ ، یاقوت : جلد دوم ۷۱۱ : جلد چهارم ۳۳۳ ،

۹۷۴ ، فارسنامه B ۷۴ ، مستوفی ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۱۸۰ قزوینی : جلد دوم ۱۶۱ . مستوفی منزلگاهانی را که میان لاغر و هزو بوده اسم برده ولی چون هیچیک از جهانگردان معاصر از این راه مسافرت نکرده‌اند اسمهایی که مستوفی ذکر نموده در نقشه وارد نشده و محل قسمت عمده آنها امروز نامعلوم است. مستوفی فاصله منزلگاهها را با فرسخ معین کرده گوید : ازو تا لاغر پنج فرسنگ ازو تا ناحیت فاریاب شش فرسنگ ازو تا شهر خنج شش فرسنگ ازو تا آب انبار کنار پنج فرسنگ ازو تا هرزم پنج فرسنگ ازو

(بقیه پاورقی در صفحه ۲۷۸)

ساحل دریا سیف زهیر بود که کران شهر عمدۀ و سیراف و نابند دولنگر گاه معروف آن ناحیه بوده‌اند. این ناحیه تا نجیرم، واقع در آنطرف دهانه رود سکان، امتداد داشت و آنطرف این ناحیه، بطرف داخل، ناحیه ایراهستان واقع بود. بگفته اصطخری در کران گلی بود خوردنی برنگک سبز و بطعم چنندر. حمدالله مستوفی کران را از توابع ایراهستان شمرده گوید «از میوه جز خرما ندارد» و در جنوب آن، شهر ولایت میمند در نزدیکی لنگر گاه نابند واقع است. نابند در رأس خور معروف به خور یا خلیج نابند واقع بود. میمند بگفته حمدالله مستوفی «غله و خرما وانگور و همه میوه دارد و انگور بیشتر و گرمسیر تر است و مردم آنجا بیشتر پیشه ور باشند». در ساحل بالای نابند و شمال باختری آن بندر سیراف واقع است که در قرن چهارم قبل از ترقی جزیره کیش مرکز تجارتهای خلیج بوده و اصطخری گوید سیراف از حیث بزرگی و جلالت با شیراز همسری میکند. ساختمانهای آنجا از چوب ساج است که از زنگبار میآوردند و عمارتهای چند طبقه دارد که مشرف بر دریا ساخته شده. همچنین گوید مردم سیراف در مخارج عمارت اسراف میکنند چنانکه یکی از بازرگانان برای خانه خویش بیش از سی هزار دینار (پانزده هزار پوند) خرج می‌کند. سپس گوید اهالی آنجا از تمام اهل فارس توانگرترند و کسانی هستند که ثروت آنان از شصت هزار هزار درهم (دویلیون پوند) بیشتر است و همه آنها از راه تجارت دریا بدست آورده‌اند. اطراف شهر باغستان و درخت وجود ندارد و میوجات و بهترین آب شهر از کوهی است مشرف بر آن موسوم به کوه جم و در آن کوه

تادیه داروک شش فرسنگ، درین راه گریوه بسیار است و سخت، ازو تا ماهان شش فرسنگ ازو تا هزو بساحل یخ شش فرسنگ. ناحیه‌ای که مستوفی آنرا فاریاب نوشته ظاهراً همان باراب، واقع در نیمه راه کاربان و کران، است چنانکه مقدسی (صفحه ۴۵۴) ذکر کرده است. اما وضع شهر خنج (صحیح حج، صحیح و صحیح و صورت‌های دیگر) روشن نیست زیرا درین ناحیه شهری باین اسم نیست ولی شاید بتوان آنرا «جم» خواند (اصطخری ۱۰۸) متأسفانه نویسنده جهان نما و جغرافی‌نویسان عرب این راه را اسم نبرده‌اند و با ملاحظه گفته اصطخری (صفحه ۱۴۱) و یاقوت جلد سوم، ۲۱۷ میتوان گفت که سیف بنی صفار همان سیف عماره است

۱ - اصطخری ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱

نزدیک مرز ولایت ارجان رودخانه شاپور بدریا میریخت و باندک فاصله از دهانه آن رود شاید بالای ملتقای رودجره بدرودخانه شاپور، که بعداً درباره آن گفتگو خواهیم کرد، شهر توج یا توزمرکز مهم تجارتي قرار داشت. توج در قرن چهارم چنانکه اصطخری گوید از حیث بزرگی باندازه ارجان بود، گرمائی سخت داشت و در دره ای واقع بود و نخيلات بسیار داشت. توج شهری تجارتي بود پارچه های کتانی آنجا که بر نگه های مختلف تهیه میگردد و گلابتون دوزی میشد معروف بود. رودخانه شاپور که از نزدیک شهر میگذشت غالباً رودخانه توج نامیده می شد و عضدالدوله دیلمی طایفه ای از اعراب را از شام کوچانیده در آنجا مقام داده بود. توج در آغاز قرن ششم ویران گردید و تا کنون محل آن معین و پیدا نشده ولی گویند آن شهر در ساحل رودخانه شاپور یا نزدیک آن در زمینی پست بفاصله دوازده فرسخی جنبه و در ساحل دریا و چهار فرسخی معبری که از دریا آغاز میگردد واقع بوده است. توج از نقاط مشهور دوره فتوحات اسلام است و تاریخ بنای مسجد آن بهمان دوره میرسیده ولی در زمان حمدالله مستوفی باخاک یکسان بوده است.

شهر مهم غندجان در دشت بارین و نزدیک توج واقع بود. فارسنامه ابن بلخی محل آنرا ذکر کرده ولی اسر و اثری از آن ظاهر نیست. محل مزبور بقرار وصف فارسنامه در چهار فرسخی جره و دوازده فرسخی توج بوده است. همین کتاب در وصف رودخانه جره گوید «جره و نواحی آنرا آب دهد و بعضی از روستای غندجان پس بانهر بساپور آمیخته شود و در دریا افتد».

این شهر در قرن چهارم، چنانکه گفته اند، باندازه اصطخر و جنبه بوده و از آنجا زیلو و پرده صادر میشده و جزء منطقه جروم، یعنی گرمسیر، بشمار می آمده است. مقدسی گوید در کوهستان غندجان رودخانه ایست میان دو کوه از آن دودی برمیخیزد چنانکه به آن نزدیک نمیتوان شد و هر گاه مرغی بر فراز آن پیرد در آن فرو می افتد و می سوزد و نیز در آن کوهستان چشمه های آب معدنی است که شستشوی با آن بیماران را شفا می بخشد. اهل غندجان بگفته حمدالله مستوفی «بیشتر کفشگر و جولا باشند و آن شهر را دشت بارین گویند و قلعه رم زوان بحدود غندیجان جائی محکم است و هوایش گرمسیر است و آبش از مصانع».

ولایت بوشکانان در نیمه راه غندجان و صحرای ماندستان ( رجوع کنید به صفحه ۲۷۵) تاشمال نجیرم امتداد داشت. این صحرا، چنانکه حمدالله مستوفی گوید «هیچ آب روان و کاریز ندارد و حاصلش جزغله و پنبه دیمی نبود» زیرا بوشکانان از نواحی گرمسیر خلیج است<sup>۱</sup>.

جزیره خارک که از دهانه رودخانه شاپور دور است از توابع ولایت اردشیر - خره و لنگر گاه کشتی هائی بود که از بصره بطرف جزیره قیس و هندوستان می رفتند. یاقوت که خارک را دیده است گوید از ارتفاعات آن جنبه و مهروبان را که هر دو در ساحل ولایت ارجان واقع اند میتوان دید، خاک آن بسیار حاصلخیز است و میوه فراوان و نخلهای نیکو دارد و دریای مجاور آن از بهترین صید گاه های مروارید است. بسیاری از جزائر دیگر خلیج فارس نیز در مراجع و ماخذ ما ذکر گردیده که آنها را از توابع ولایت اردشیر خره بحساب آورده اند ولی مهمترین همه آنها از حیث تجارت و بازرگانی جزیره خارک و جزیره قیس بوده، و برخی دیگر از جزائر مذکور را نمیتوان درست معین و مشخص کرد.

اوال در ساحل عربی مهمترین جزیره مجمع الجزایر بحرین است که ذکر آن در فتوحات اولیه اسلامی آمده است. اولین کسی که از بوشهر (بوشر) نام برده یاقوت است و روی آن بگفته بلاذری در قسمت داخل، ریشهر یا راشهر توج بوده است. جزیره لاوان (الان، ولان یا لار) باستناد مسافتهائی که جغرافی نویسان ذکر کرده اند با جزیره

۱ - مقدسی و یاقوت و جغرافی نویسان قدیم دیگر نوشته اند که دشت بارین اسم شهر است و غندجان اسم ولایت، در حالی که خود کلمه دشت دلالت دارد که دشت بارین قاعده نباید اسم شهر بوده باشد. در خوار زمین بسیار معمول است که بر مهمترین شهرهای یک ولایت یا یک ایالت اسم آن ولایت یا آن ایالت را گذارده اند و از این لحاظ دور نیست پس از آن که اسم غندجان از استعمال افتاده دشت بارین جای آن اسم را گرفته و هم بر شهر و هم بر ولایت آن اطلاق شده باشد. مستوفی گوید «غندجان در تلفظ دشت بارین گویند شهری کوچک است».

اصطخری ۱۰۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۵۲، ۱۵۳، مقدسی ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۴۶، ۲۴۸، فارسنامه ۷۳، ۷۶، ۷۹، ۸۲، ۸۶، مستوفی ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۱۸، یاقوت: جلد اول ۱۹۹، ۸۹۰، جلد دوم ۵۷۶، جلد سوم ۸۲۰، جغرافی نویسان قدیم توج را در اکثر اوقات جزء کوره شاپور خره بحساب می آوردند.

شیخ شعیب واقع در غرب جزیره قیس مطابقت میکند و جزیره ابرون بی شک همان هندرابی کنونی است که با «چین» (یا چین) نزدیک جزیره قیس یعنی کیش واقع است.

جزیره بزرگی که در قسمت تنگ خلیج فارس واقع است و امروز کشم نامیده میشود و آنرا جزیره طویله هم می گفتند ظاهراً باید همان جزیره‌ای باشد که در کتب مرجع ما در قرون وسطی به اسامی مختلف: جزیره بنی (یا ابن) کوان، جزیره ابر کافان و جزیره ابر کمان ذکر شده است، و شاید این اختلاف تسمیه ناشی از اختلاف نسخ باشد، و یاقوت گوید که جزیره مزبور بنام «لافت» نیز معروف بوده است. جزیره خاسک یا جاسک از جزایر همجوار قشم بوده و شاید هم فقط اسم دیگری برای همان جزیره کشم (جزیره دراز) بوده است. ساکنین آن در شجاعت و جنگهای دریائی ید طولائی داشتند و بگفته قزوینی براهزنی دریائی و غارت کشتی‌ها می پرداختند. نزدیک هر یک از این جزایر غوصگاههای صید مروارید وجود داشت ولی بیشتر جزایر مزبور، جز در فصل صید، غیر مسکون بود. در مشرق جزیره قشم جزیره هرمز واقع است، که چون جزء ایالت کرمان محسوب میشود در فصل مربوط به ایالت مزبور از آن گفتگو خواهیم کرد.<sup>۱</sup>

### فصل هجدهم

#### فارس (بقیه)

کوره شاپورخره - شهر شاپور و غار آن - رودخانه رتین - نوبنجان - قلعه سفید و شعب بوان - زموم کردها - کازرون و دریاچه آن - رود آهنین ورود چرشیق - جره و پل سبوك - کوره ارجان و شهر ارجان - رود خانه طاب - بهبهان - رودخانه شیرین - گنبد ملقان - مهر بوان - سینیز و جنابه - نهر شاذکان

کوره (یعنی ولایت) شاپورخره، که معرب آن سابورخره است، کوچکترین کوره‌های ایالت فارس بود و حدود آن از حوضه رود شاپور علیا و شعب آن رود تجاوز نمی کرد. کرسی این ولایت در زمان قدیم شهر شاپور بود و اصل این اسم بشاپور است<sup>۱</sup> که غالباً «شهرستان» یعنی محل شهر یا کرسی و پایتخت نامیده میشد. این حوقل گوید: شاپور شهریست بزرگ باندازه شهر اصطخر ولی از آن آبادتر و پرجمعیت‌تر است و مردمانش توانگرترند. ولی مقدسی در نیمه دوم قرن چهارم گوید اکنون در حال ویرانی است و اهالی آن از آنجا کوچ می کنند و به کازرون میروند. با این حال باز در آن زمان شاپور شهری پر نعمت بود، نیشکر و زیتون و انگور در آن فراوان بعمل می آمد و انواع میوه‌ها و گل‌ها از قبیل انجیر و یاسمن و خرنوب

۱ - در نسخه های مختلف این اسم عموماً (و شاید اشتیباً) بصورت «نشابور» (بفتح نون و کسر آن) آمده است. بشاپور در اصل به شاپور و به شاپور در اصل «وه شاپور» است (بمعنی شاپور نیک یا «عظمت شاپور») اسامی مکان مصدر به «به» متعدد است. به «به اردشیر» یا گواشیر در آغاز فصل بیست و یکم رجوع کنید.

۱ - اصطخری ۳۲، ابن خردادبه ۶۱، بلاذری ۳۸۶، ۳۸۷، یاقوت: جلد اول ۳۹۵، ۵۰۳،

جلد دوم ۳۸۷، ۵۲۷، جلد چهارم ۳۴۱، ۳۴۲، مستوفی ۱۸۱، ۲۲۲، قزوینی: جلد دوم ۱۱۷

آن فراوان بود. قلعه آن «دنبلا» نامیده میشد و بارویش چهار دروازه داشت که عبارت بودند از دروازه هرمز، دروازه مهر، دروازه بهرام و دروازه شهر. مسجد جامع آن در بیرون شهر بود و مسجد دیگری هم داشت موسوم به مسجد خضر، یا مسجد الیاس. فارسنامه ابن بلخی در آغاز قرن ششم گوید «و در این سالها خراب شده بود» در زمان حمدالله مستوفی یعنی دو قرن بعد از فارسنامه ابن بلخی اسم شاپوریا بشاپور به ولایت کازرون که مجاور شاپور بود داده شد.

شاید حمدالله مستوفی رودخانه شاپور را بنام شهر یار رود خوانده باشد و گوید شاپور را «طهمورت دیوبند ساخت و دین دار خواند اسکندر رومی بوقت فتح فارس آنرا بکلی خراب گردانید شاپور بن اردشیر بابکان از نو عمارت کرد و بشاپور خواند به نام خود اصل آن بنا را شاپور است و بمرو را یام از ادغام حروف بشاور شد هوایش گرمسیر و متعفن است و آبش از رود بزرگ که بدین شهر باز خوانند و حاصلش غله و برنج و خرما و ترنج و نارنج و لیمو و انواع میوه های خوب گرمسیری بود و آنجا قیمتش زیادت ندارد و آینده و رونده از خوردن آنها هم باز ندارند و مشمومات چون نیلوفر و بنفشه و یاسمین و رنگس بسیار بود و ابریشم نیز خیزد و مردم آنجا شافعی مذهب اند و بر ظاهر بشاور شکل مردی سیاه است بهیکل بزرگتر از مردی بعضی گویند طلسمی است و برخی گویند که مردی بوده که خدای تعالی آنرا سنگ گردانیده، شاهان آن ولایت او را معزز و مکرم دارند و به زیارتش روند و روغن مالند».

مقدسی قبل از حمدالله مستوفی در قرن چهارم باین غار اشاره کرده گوید در یک فرسخی نوبندگان است و هیکل عظیم شاپور در دهانه غار است و تاجی بر سردارد. پشت سر او آبی است را کد و منفذی ندارد و باد سختی در آنجا میوزد. طول آن هیکل یازده ذراع است و ساق پایش سیزده و جب و سه برگ سبز جلوی پای او حجاری شده است<sup>۱</sup>

۱ - ابن حوقل ۱۹۴، مقدسی ۴۳۲، ۴۴۴، فارسنامه B ۷۴، A ۷۵، و در اینجا این نام به صورت بیشاور و بشاپور آمده است. مستوفی ۱۷۵، ۱۷۶ رجوع بکتاب Travels in Luristan اثر Do Bode، چاپ لندن ۱۸۴۵، جلد اول، صفحه ۲۱۴

جغرافی نویسان عرب قسمت بالای رودخانه شاپور را نهر رتین نامیده اند و سرچشمه این رود ناحیه خمایجان یا خمایگان علیاست که بزرگترین دهکده آن بگفته حمدالله مستوفی دهکده علی بوده است. خمایجان پائین از توابع ولایت اصطخر (که در فصل آینده از آن گفتگو خواهیم کرد) بشمار میآید. خمایجان در حوالی بیضاء در ساحل یکی از شعب رودخانه کر واقع است. در خمایجان بالا و خمایجان پائین میوه جات سردسیری مثل بادام و انار بعمل میآید و مقدار زیادی از عسل خوب آن به خارج صادر میشد و اکثر اهالی آنجا چاروا دار بودند و اسب و استر بمسافرین کرایه میدادند. در غرب خمایجان ولایت انبوران است که شهر عمده آن نوبندجان، نوبندگان یا نوبندجان بود. این شهر در زمان اصطخری از کازرون بزرگتر بود و هوایی گرم و نخیلاتی فراوان داشت. مقدسی از بازارهای خوب و معمور و باغستان شاداب و پیر آب و مسجد آن سخن گفته است. نوبندگان در زمان سلجوقیان خراب شد ولی اتابک چاولی در قرن پنجم به مرمت آن همت گماشت. ازدو فرسخی نوبندگان دره معروفی که مسلمانان آنرا یکی از جنات اربعه دنیا میشمردند، یعنی شعب بوان، آغاز میشود که آبهای آن به رود کر واقع در ولایت اصطخر میریزد. طول این دره سه فرسخ و نیم و عرض آن یک فرسخ و نیم است. در خرمنی و شادابی آن را نظیری نبود بسبب آن که بگفته حمدالله مستوفی «در میان دره رودی بزرگ روانست و بر هر دو طرف بر آن کوهها اکثر اوقات از برف خالی نبود و درین عرصه مذکور قطعاً از کثرت درختان آفتاب بر زمین نتابد و چشمه سارهای بسیار و آبهایش زلال است».

در دو فرسخی شمال شرقی نوبندگان قلعه کوهستانی معروف به قلعه سفید یا اسفیددز یا قلعه اسفندیار در نقطه مسطحی از کوهستانی که محیط آن چند میل و اطراف آن سخت سر اشیب است واقع گردیده و شاید همینجا باشد که مقدسی از آن بنام قصر ابوطالب یاد کرده گوید آنرا «عیان» مینامند. حمدالله مستوفی آنرا

۱ - نام چاولی (که غالباً بصورت «چاولی» نوشته میشود) در فارسنامه و نزهة القلوب به مناسبت این که بتعمیر و مرمت دژها و شهرها و ساختن بندها و سد ها همت گماشته است مکرر ذکر شده. وی از جانب سلطان محمد سلجوقی بوالیگری فارس آمد. اتابک چاولی سقاره (یعنی «باز») به فخرالدوله ملقب گردید و مدت بیست سال والی نیمه مستقل فارس و کرمان بود و در سال ۵۱۰ هجری وفات یافت.

قلعه اسفید دز نامیده گوید « در فارسنامه ( ابن بلخی ) آمده که آن قلعه در قدیم آبادان بوده است و از قدمت بانی آن معلوم نشد و سالهای دراز خراب مانده و در اوایل عهد سلاجقه ابونصر تیرمردانی آنرا با حال عمارت آورده و آن قلعه بر کوهی است که دورش بیست فرسنگ است و با هیچ کوه پیوسته نیست و جز یک راه ندارد و بر سر کوه زمینی نرم و هموار و چشمه های آب خوش و باغات میوه و اندکی زراعت دارد و در آن زمین چاه بسیار فرورود و آب خوش دهد و هوائی معتدل دارد و در زیر قلعه دزکی است آنرا نشناک ( اشناک - استاک - نشکنان ) خوانند و حصارهای محکم دارد و پیرامن آن کوه میدان فراخ و نخجیر گاهی نیکوست. در اواخر قرن هشتم که امیر تیمور آن قلعه را محاصره کرد نام آن قلعه در تاریخ شهرت یافت. امیر تیمور در ضمن حرکت از بهبهان به شیراز، سر راه خود این قلعه را بعد از دوشبانه روز جنگ در بهار سال ۷۵۹ تسخیر کرد<sup>۱</sup>.

در یک منزلی شهر نوبندگان سر راه شیراز شهر کوچک تیرمردان در میان شش دهکده که بزرگترین آنها کرجن ( یا جرجن ) بود قرار داشت و فاصله آن تا نوبندگان پنج فرسخ بود. این ناحیه بسیار شاداب و حاصلخیز بود و عسل فراوان از آنجا صادر میگردد. در غرب نوبندگان سر راه ارجان شهر انبوران در همین ناحیه واقع بود و نیز در مجاورت آن ناحیه باشت قوطا که شهر باشت مرکز آن هنوز موجود است قرار داشت و دو رودخانه «درخید و خوبدان ازین ناحیه می گذشت. در کنار رودخانه خوراودان که خوبدان هم نامیده میشد شهری بهمین نام واقع بود که تا نوبندگان چهار فرسخ فاصله داشت. خوبدان در قرن چهارم محلی پر جمعیت بود و مسجد جامع و بازارهای خوب داشت. چهار یاشش فرسخ در سمت مغرب این رودخانه و دو منزلی نوبندگان شهر کوچک درخید در ساحل رودخانه ای بهمین نام جای داشت این رودخانه از دریاچه کوچکی خارج می شد و بعضی هم گفته اند به آن دریاچه سی ریخت.

۱ - اصطخری ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۷، مقدسی ۴۳، ۴۳۷، ۴۴۷، فارسنامه ۷۶ B، A ۷۸، B ۸۱، مستوفی ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۱۹، شرف الدین علی یزدی : جلد اول ۶۰۰ در نسخه های خطی نام این قلعه را بصورت های مختلف « دزک نشکمان » و « استاک » نوشته اند. مکدونالد کینر Persian Empire صفحه ۷۳ از قلعه سفید وصف کاملی نموده است.

همچنین ذکر کرده اند که رودخانه درخید رودخانه بزرگ و غیر قابل عبوری بود. رودخانه خوبدان شعبه ای از رود شیرین بود و درجائی که از ولایت ارجان گفتگو خواهیم کرد از رود شیرین هم ذکر می خواهیم نمود. بهر حال رودخانه خوبدان یا رودخانه درخید پلی داشته که ابوطالب نوبندگان بانی آن بوده و این همان کسی است که قصر عیان را، که در قفره قبل نامی از آن بردیم، ساخته بود. اصطخری و مقدسی اختلاف دارند که آن پل روی کدام یک از آن رودخانه ها بوده است و مؤلفین جدید با اسامی مختلفی که بر این رودخانه نهاده اند بر این ابهام افزوده اند بطوریکه غیر ممکن است بتوان دریافت کدام از این رودخانه ها که در نقشه نشان داده میشود رودخانه منظور ما میباشد.

مقدسی درباره آن پل گوید: پل ابوطالب در این زمان ساخته شده و مانند آن در شام و عراق نیست. پس باید آن پل در نیمه دوم قرن چهارم ساخته شده باشد. یاقوت در قرن هفتم گوید آن پل هنوز باقی است. شرف الدین علی یزدی هم در ضمن بیان خط سیر امیر تیمور از بهبهان به شیراز بسیاری از این نقاط را اسم برده است.<sup>۲</sup> در ناحیه کوهستانی فارس که بعدها به کوه گیلویه معروف گردید پنج قبیله کرد سکنی اختیار کرده بودند که بانها زم کردهای گفتند و در این ناحیه در قرن چهارم چراگاهها و مساکن آنها قرار داشت. مقدسی از قلعه ای متعلق به کردها گفتگو میکند که در کوهی نزدیک مسکن آنها واقع بوده و گوید روستائی و رودخانه ای دارد و در میان کوهستانی<sup>۲</sup> دارای باغستان و نخلستان واقع است و میوه بسیار دارد. شهر

۱ - در تلفظ این نامها اختلاف بسیار است « خوراودان » بصورت خوبدان مختصر شده و نیز به صورتهای خوبندان، خباذان و خاودان و بالاخره در کتاب شرف الدین علی یزدی بصورت « خاوران » نوشته شده است. « درخید » را نیز « دوخوید » نوشته اند ولی دخوند ( که در کتاب مقدسی آمده ) احتمالاً اشتباه کاتب است.

اصطخری ۱۱۰، ۱۲۰، مقدسی ۴۳، ۴۳۷، فارسنامه ۸۶، B ۸۱، A ۷۹، B ۸۰، مستوفی ۱۷۶، ۲۱۸، یاقوت : جلد اول ۹۰۵، جلد دوم ۴۸۷، جلد سوم ۸۳۸ - این اثر : جلد هشتم ۱۲۲، ۲۰۲ شرف الدین علی یزدی : جلد اول ۶۰۰

۲ - اصطخری ۹۸، ۱۱۳، مقدسی ۴۳، یاقوت : جلد دوم ۸۲۱، مستوفی ۱۷۶، ۲۰۶. «زم» در زبان کردی بمعنی قبیله است ( و کتابت صحیح آن زومه است ) و اشتباه اغلب آنرا زم نوشته اند. به ترجمه پرفسور دگوبه Prof. De Goeje از این خرداد به حاشیه صفحه ۲۳ رجوع کنید.

کازرون از نیمه قرن چهارم که شاپور روبرائی رفت مهمترین شهر ولایت شاپور گردید. این حوقل در باره کازرون گوید درین زمان از نویندگان کوچکتر است، ابنیه خوب دارد و خانه‌های آن از گچ و سنگ است. اندکی بعد از وی مقدسی آن شهر را دمیاط ایران شمرده است. شهر سزبور تجارتی مهم داشت، کتان در آنجا بعمل می‌آمد و عضدالدوله دیلمی برای تجارسرائی بزرگ ساخته بود که سالی ده هزار درهم (چهار صد پوند) از آن سرای درآمد داشت. مقدسی از خانه‌های کازرون سخن رانده گوید هر خانه‌ای چون کاخی است و دارای بوستانی و مسجد جامع بر فراز تپه‌ای است. حمدالله مستوفی گوید «و چون دراصل سه دبه بوده اکنون نیز عمارت متفرق بود و درو کوشک‌های محکم و معتبر که هر یک همسر قلعه باشد». آن سه دهکده نورد و در بست و راهشان است که هر یک در کنار قناتی بهمین نام واقع شده و آب شهر از آنهاست و آنها از محلات شهرند. خرما کازرون بسیار خوب است مخصوصاً آنچه بنام خرما گیلانی معروف است و پارچه نخی موسوم به کرباس از آنجا صادر میگردد. مرغزار معروف آن به مرغزار نرگس موسوم میباشد. ابن بطوطه که در سال ۷۳۰ کازرون را دیده است گوید اطراف کازرون را بلاد شول گویند، و امروز به شولستان معروف است. در جلگه شرقی شهر به مسافت کمی دریاچه کازرون واقع است که در قرن چهارم دریاچه «سوز» یا سوزک (چون تلفظ صحیح آن معلوم نیست) نامیده می‌شد. طول دریاچه ده فرسخ است آبش شور و ماهی در آن فراوان است. حمدالله مستوفی دو معبر یا کتل واقع در بالای دریاچه سر راه کازرون به شیراز، را که اکنون به کتل پیرزن و کتل دختر معروف اند بترتیب هوشنگ و مالان نامیده که اولی در سه فرسخی کازرون است و دومی بالای اولی است و هر دو شیب تندی دارند<sup>۱</sup>.

راههایی که از کازرون به ساحل دریا می‌روند از دریز به کمارج می‌گذرند

۱ - اصطخری ۱۲۲، ابن حوقل ۱۹۷، مقدسی ۴۳۳، مستوفی ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۰۰، ۲۶۶، اسامی محلات سه گانه کازرون در نسخ خطی مختلف کتاب مستوفی بصورت‌های نور، دریست و رحبان یا رحیان آمده است. ابن بطوطه: جلد دوم ۸۹، در فارسنامه ابن بلخی ورقه ۸۰ B نام آن دریاچه بطور واضح بصورت «مور» نوشته شده و گاهی هم بآن دریاچه شور می‌گویند.

واز آنجا به خشت واقع در کنار رودخانه شاپور و توج می‌روند که ذکر آن در اواخر فصل سابق گذشت. در یز شهر کوچکی بود که در قرن چهارم بافندگان کتان در آنجا بسیار بودند. خشت که بعد از آن واقع است دارای قلعه‌ای مستحکم بود و بگفته مقدسی، روستائی بزرگ داشت. نام خشت و کمارج در فارسنامه ابن بلخی باهم ذکر شده و حمدالله مستوفی گوید «سردم آنجا سلاح ورز باشند و دزدی و راهزنی کنند».

اندکی پائین تر از خشت رودخانه جره از ساحل چپ رودخانه شاپور به این رودخانه ملحق میگردد. رودخانه جره نزد جغرافی نویسان عرب به رودخانه جرشیق موسوم بوده و چند میل قبل از الحاق به رودخانه شاپور از سمت چپ نهر کوچکی به آن می‌پیوندد موسوم به رود اخشین که از کوهستان داذین سرچشمه میگیرد. بگفته اصطخری آب رودخانه اخشین گواراست و اراضی حول و حوش خود را سیراب میسازد و هر گاه جامه‌ای به آب آن شسته شود سبزرنگ میگردد. رودخانه جرشیق از کوهستان جنوبی جره، در روستای ناصر م سرچشمه میگیرد (و بقول حمدالله مستوفی روستای ناصر م از این رودخانه بطرف شمال تا قسمت علیای رود سکان امتداد دارد) و قبل از اینکه رودخانه جرشیق بشهر جره برسد از زیر پل سنگی کهنه‌ای که به پل سبوك معروف است میگذرد و قسمتی از روستای داذین را آب میدهد و پس از آنکه رود اخشین بآن می‌ریزد در فاصله کمی بالای توج بر رودخانه شاپور ملحق میگردد. فارسنامه ابن بلخی و حمدالله مستوفی گویند بلادی که در کنار رود جره علیا نزدیک شهر جره واقع است پاره‌ای از روستای غنندگان است و این سطلب ما را بمحل دشت بارین راهنمایی میکند که چنانکه در یکی از صفحات قبل گفتیم از توابع ولایت اردشیر خره است. شهر جره، چنانکه مقدسی گوید، بر قلعه کوهی واقع و دارای نخيلات بسیار بوده، یاقوت گوید سردم عموماً در زمان او آنرا گره می‌گفتند و حمدالله مستوفی و ابن بلخی نیز قول یاقوت را تأیید نموده علاوه کرده اند که آنجا گندم و نخستان دارد و دارای روستائی است<sup>۱</sup>.

۱ - اصطخری ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۵۲، مقدسی ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، فارسنامه B ۷۵، A ۷۶

B ۷۹، مستوفی ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۱۸، ۲۱۹، یاقوت: جلد دوم ۳۶، ۵۷

ولایت ارجان غربی‌ترین ولایات پنج‌گانه فارس است و شهر ارجان کرسی آن ولایت غربی‌ترین مرز آن ولایت و در کنار رود طاب واقع است و درینجا رودخانه مزبور مرز میان ایالت فارس و خوزستان را تشکیل میدهد. خرابه‌های شهر ارجان در چند میلی شمال شهر بهبهان کنونی است که اهالی ارجان به آن شهر کوچ کردند و در نتیجه از اواخر قرن ششم مهمترین شهر این ولایت گردید.

ارجان در قرن چهارم شهری بزرگ بود، نخيلات فراوان و درختان زیتون بسیار و شش دروازه داشت که هر شب بسته میشد. نام آن دروازه‌ها عبارت بود از دروازه اهواز، دروازه ریشهر، دروازه شیراز، دروازه رصافه، دروازه میدان و دروازه کیالین (کیل کنندگان). مسجدی خوب و بازارهای معمور داشت و در شهر صابون زیاد تهیه میشد. نزدیک شهر دوپل سنگی معروف بر روی رودخانه طاب ساخته شده بود که از روی آن پلها به خوزستان میرفتند و هنوز آثار آن‌ها باقی است. بنای یکی از آن دوپل را منسوب به دیلمی پزشک حجاج حاکم عراق در زمان امویان دانسته‌اند. اصطخری در باره آن پل گوید: یک طاق دارد که عرض آن هشتاد گام و بلندی آن چنانست که مردی شترسوار با بیرقی در دست میتواند آزادانه از زیر آن عبور کند. این پل که پل تکان نامیده میشد بفاصله یک تیر پرتاب از شهر ارجان در سر راه سنبل واقع بود. پل دوم بیش از سه هزار ذراع طول داشت و از بناهای زمان ساسانیان بود و پل خسروی (قنطرة الکسرویه) نامیده می‌شد و سر راه قریه دهلزان قرار داشت. در کوهی نزدیک ارجان غاری بود که قزوینی گوید مومیای خوب از آن ترشح میکنند که دارای خاصیت طبی است. در خود ارجان نیز چاهی بود عمقش بی پایان موسوم به چاه صاهک که آبش تمام شدنی نبود و حتی در خشک‌ترین مواقع تابستان قریه را مشروب می‌ساخت.

در آغاز قرن هشتم حمدالله مستوفی گوید «ارجان در تلفظ ارغان میخوانند». شرف‌الدین علی یزدی در اواخر این قرن رودخانه طاب را آب ارغون نامیده و چنانکه حمدالله مستوفی گوید «ارجان در اول شهری بزرگ بوده است بروزگار استیلای ملاحده لعنهم الله خرابی تمام بحال آن راه یافت» و دیگر آبادی سابق خود را بدست

نیارود. از قلاع اسماعیلیه در کوه‌های آنجا یکی قلعه طیغور و دیگری دزکلات بود و اسماعیلیان مقیم این قلعه‌ها مکرر شهر و ولایت مجاور خود را غارت میکردند. در نیمه دوم قرن هشتم ارجان دیگر اثری از آبادی نداشت و طولی نکشید که بهبهان، چند میل پائین‌تر از ارجان در کنار رودخانه طاب، جای آن را گرفت. ارجان را هیچیک از جغرافی نویسان عرب نام نبرده‌اند و نخستین بار شرف‌الدین علی یزدی در ذکر مسیر تیمور از اهواز به شیراز در بهار سال ۷۹۵ نام بهبهان را میبرد و از این تاریخ به بعد بهبهان شهر عمده ناحیه‌ای گردید که سابقاً آن ناحیه را ولایت ارجان می‌گفتند.<sup>۱</sup>

رودخانه‌ای که نزد جغرافی نویسان عرب به «طاب» موسوم است اکنون «جراحی» یا «جراحی» یا رودخانه کردستان نام دارد و اسم طاب اشتباهاً امروز بر نهرهای خیرآباد که شعب رود هندیان یا رود زهره است، که در هندیان بخلیج فارس میریزد، اطلاق میشود و این غیر از رود طاب است. رودخانه طاب در قرون وسطی، اگر قول اصطخری و مقدسی را قبول کنیم، از کوهستان جنوب غربی اصفهان نزدیک «برج» مقابل سمیرم که در ولایت اصطخر است سرچشمه میگرفت و از آنجا به ولایت سردن در خوزستان سرازیر میگردد و از جانب چپ رودخانه طاب رودخانه مسین بان ملحق می‌شد. قریه مسین نزدیک ملتقای این دو رود جای داشت و این دو رودخانه پس از ملحق شدن بهم از ارجان عبور می‌کردند. زیر این شهر رودخانه طاب روستای ریشهر را سیراب نموده سپس به سمت جنوب میرفت و در غرب مهر و بان بدریا می‌ریخت. رودخانه مسین نیز از کوهستان حوالی سمیرم برخاسته و بقول ابن بلخی و حمدالله مستوفی

۱- اصطخری ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۵۲، ابن رسته ۱۸۹، ابن خرداد به ۴۳، مقدسی ۴۲۵ قزوینی:

جلد دوم ۹۴، ۱۶۰، مستوفی ۱۷۷، ۱۷۸، علی یزدی: جلد اول ۶۰۰

اعتماد السلطنه در کتاب مرآة البلدان (چاپ سنگی ۱۲۹۴ قمری جلد اول صفحه ۳۰۶) گوید اولین قبیله‌ای که بفرمان امیر تیمور بهبهان کوچ کردند عشائر کوه گیلواز کوفه بودند. درباره خرابه‌های ارجان و پل بیگم و پل دختر به کتاب لرستان تألیف دوید De Bode، جلد اول صفحه ۲۹۵، ۲۹۷ رجوع کنید. غالباً در نسخه‌های خطی پل بیگم را پل رکان و پل تکان نوشته‌اند، علاوه بر این ابن حوقل (صفحه ۱۷۰) گوید پلی چوبی بر روی رودخانه طاب بسته شده که تا آب ده ذراع فاصله دارد و میان آسمان و آب معلق است.



پیش از ملحق شدن به رودخانه طاب از محلی که آنرا سیسخت گویند عبور میکنند. گویند این رود چهل فرسخ طول دارد و عرض آن بقدری است که عبور از آن بسیار مشکل است. حوالی قسمت علیای طاب ناحیه بلادشاپور یا بلاساپور که شهر مهم آن جومه نامیده میشد و درمرز فارس و خوزستان قرار داشت، واقع و ناحیه‌ای بسیار حاصلخیز بود. اما در زمان حمدالله مستوفی اراضی آن از قابلیت کشت و زرع افتاده بود. دراستداد رودخانه طاب، بقول صاحب فارسنامه ابن بلخی، ولایت قبادخره واقع بود ولی تمام جغرافی نویسان قدیم، چنانکه در فصل گذشته ذکر نمودیم، این نام را برویاتی که در اطراف کارزین واقع بود اطلاق کرده‌اند.<sup>۱</sup>

زیر ارجان، رودخانه طاب چنانکه گفتیم بدور روستای ریشهر میچرخد (این ریشهر غیر از روستای ریشهر است که نزدیک بوشهر می باشد و ذکر آن در آخر فصل هفدهم گذشت). غیر از ریشهر در نیمه راه ارجان و بهرویان شهر دیگری بوده موسوم به دریان (دیرجان یا درجان) که در قرن چهارم بازارهایی قشنگ و ولایتی حاصلخیز داشته است. اهمیت ریشهر تا زمان سلجوقیان پایدار ماند و فارسنامه ابن بلخی از قلعه آن ذکر می‌آورد و گوید آنجا کشتی میسازند. بگفته حمدالله مستوفی ایرانیان آنرا «بر بیان» می‌گفتند و اسم اصلی ریشهر بوده است. و داد و ستد مردم آن شهر با بنادر خلیج فارس بسیار بوده «و هوایی بسیار گرم و متعفن دارد حاصلش غله خرما و کتان ریشهری بود و بتابستان بیشتر مردم آنجا بقلعه‌ها برون‌داز بهر خوشی و هوا و از آنجا بدزکلات یک فرسنگ است» و بطوریکه گفتیم از قلاع اسماعیلیه بوده است. نزدیک ریشهر، هندبجان شهر و ولایتی در ساحل سفلی رودخانه ارجان است. مقدسی گوید هندبجان یا هندوان بازاری بزرگ برای فروش ماهی است و مسجدی

۱ - اصطخری ۱۱۹، مقدسی ۲۴، ۴۲۵، فارسنامه ۷۷ B، ۷۸ A، ۷۹ A، مستوفی ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۱۸. گویا جغرافی نویسان عرب قسمت علیای رودخانه ارجان (طاب) و شعبه آن (مسین) را با رودخانه‌هایی که شعبه‌های علیای رود کارون هستند اشتباه کرده‌اند. نکته دیگر اینکه قسمت سفلی رودخانه ارجان نزدیک خلیج فارس از قرن چهارم هجری مجرای خود را تغییر داده است. مقدسی گوید این رود در حوالی سینیز بدریا میریزد. شاید هم کاتب اشتبأً بجای «حوالی رود تستر» یعنی مصب کارون «حوالی سینیز» نوشته باشد.

زیبا دارد. در ولایت هندبجان بقایای آتشکده و آسیابهای کهنه وجود داشت و گفته میشد که در آنجا مثل مصر گنجهایی در زمین مدفون است. قزوینی گوید در آنجا چاهی است که از آن بخاری سمی بیرون می‌آید و هر گاه پرنده‌ای از بالای آن چاه پرواز کند در آن فرو می‌افتد و میمیرد. بالاخره «حبس» شهری بوده در این ولایت بر سر راه شیراز که در زمان سلجوقیان راهدارخانه‌ای در آنجا وجود داشته است.<sup>۱</sup> جلادگان یا جلادجان<sup>۱</sup> ولایتی نزدیک بان و بین قسمتهای سفلی رودخانه طاب و شیرین بود. رودخانه شیرین از کوهی موسوم به کوه دینار در ولایت بازرنج بابا زرننگ سرچشمه می‌گیرد و از ناحیه فرزک در چهار فرسخ جنوب شرقی ارجان میگذرد. شرف‌الدین علی یزدی گوید امیر تیمور در خط سیر خود از بهبهان به شیراز یک روز پس از بیرون آمدن از بهبهان از رودخانه شیرین عبور کرد و بعد از چهار روز دیگر برودخانه خاودان (که قبلاً آنرا بنام خوبدان ذکر کردیم) رسید و از آنجا به نوبندگان رفت. سابقاً گفتیم که خوبدان از شعب رودخانه شیرین است و رودخانه شیرین گویا همان رودخانه‌ای است که امروز قسمت علیای آن به خیر آباد معروف است (باضافه شعب متعدد آن) و قسمت سفلی آن نهر زهره نامیده می‌شود و همانست که در نقشه‌های جدید بنام رودخانه طاب یا هندیان ذکر شده. در ساحل یکی از شعب رودخانه شیرین گنبد ملغان که محل مهمی سر راه نوبندگان به ارجان است قرار دارد و امروز آن را دو گنبدان گویند و خرابه‌های پهناوری در آنجا دیده میشود. در مجاورت آن، چنانکه گفتیم، کوه ولایت بازرنگ و همچنین صرام که زمستان آن بغایت سرد بوده و حتی در فصل تابستان سرکوه آنجا برف داشته واقع بوده است ولی شهر گنبد ملغان از بلاد گرمسیر بوده و نخلستان آن شهرت داشته و آنرا گنبد ملجان و ملغان هم مینامیده‌اند. مقدسی در قرن چهارم از قریه ویرانی در آنجا گفتگو کرده است. صاحب فارسنامه در آغاز قرن ششم گوید «شهرکی است کوچک و ناحیتی با آن می‌رود و هوای آن گرمسیر است

۱ - اصطخری ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۱، مقدسی ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۵۳، فارسنامه ۷۸ B، ۱۷۷، ۱۷۸، یاقوت: جلد چهارم ۹۶۳، ۹۹۳، قزوینی: جلد دوم ۸۶ گویا هندبجان و هندوان و هندیان هر سه یکی باشد. همچنین «حبس» و «خبس» و «جیس» و «جنس» همه اسم یک منزلگاه چاپار است که در نسخه‌های خطی کتب مسالک باشکال مختلف نوشته شده است.